

شرح دعا نذیر

بمصطفیٰ موسوی خرم آبادی

جلد دوم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح دعای ندبه

جلد دوم

سید مصطفی موسوی خرم آبادی

سرشناسه	: دعای ندبه، شرح
عنوان و نام پدیدآور	: شرح دعای ندبه / تألیف مصطفی موسوی خرم‌آبادی؛ ویرایش و تنظیم احمد دیلمی
مشخصات نشر	: قم: همای غدیر، ۱۳۸۸. ج
شابک	: ۵-۱۱-۸۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸-۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۱)
	: ۶-۱۴-۸۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸-۹۵۰۰۰ ریال (ج. ۲)
شابک دوره	: ۰-۱۶-۸۴۹۳-۹۶۴-۹۷۸-۱۹۰۰۰۰ ریال (دوره ۲ جلدی)
یادداشت	: کتابنامه
موضوع	: دعای ندبه - نقد و تفسیر
موضوع	: محمد بن حسن، امام دوازدهم (عج)، ۲۵۵ ق. - - - غیبت
شناسه افزوده	: موسوی خرم‌آبادی، مصطفی، ۱۳۲۱ - ۱۳۸۶، شارح
شناسه افزوده	: دیلمی، احمد، ۱۳۴۰ - ، ویراستار
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ م/۴۲۲/۷۰۲۶۹/۲۶۹ BP
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۷۷۳



عنوان: شرح دعای ندبه (جلد دوم)

مؤلف: حجت‌الاسلام والمسلمین سید مصطفی موسوی خرم‌آبادی

ویراستار علمی: دکتر احمد دیلمی

چاپخانه: گنج معرفت

ناظر فنی: محمدرضا شجاعی

تایپ و صفحه‌آرایی: محمد صفاجو

قیمت: ۹۵۰۰۰ ریال (با جلد گالینگور)

قیمت دوره ۲ جلدی: ۱۹۰۰۰۰ ریال (با جلد گالینگور)

ناشر: انتشارات همای غدیر

سال و نوبت نشر: ۱۳۸۹ بهار - چاپ اول

کلیه حقوق مادی و معنوی برای مؤلف محفوظ است.

آدرس مرکز پخش

قم، انتهای بلوار امین، دانشگاه قم، اداره چاپ و نشر - تلفن: ۲۸۵۰۹۵۷ یا ۰۹۱۹۲۵۱۲۸۳۷

فهرست مطالب

۴۷۹	علی <small>علیه السلام</small> معیار ایمان
۴۸۰	مدافعان ولایت علی <small>علیه السلام</small>
۴۸۱	اصالت قرآن
۴۹۳	چراغ هدایت
۵۰۲	رسمان محکم الهی
۵۰۸	علی <small>علیه السلام</small> صراط مستقیم
۵۱۲	علی <small>علیه السلام</small> مقدم در نسب و دین
۵۳۰	مظهر کمالات
۵۳۷	علی <small>علیه السلام</small> مجاهدی شجاع
۵۳۷	فرق تأویل و تنزیل
۵۴۲	جنگ در اسلام
۵۴۴	علل جنگ‌های صدر اسلام
۵۴۷	اخلاق جنگ در اسلام
۵۵۳	آغاز کینه‌توزی
۵۵۳	غزوه بدر
۵۶۷	جنگ خیبر
۵۷۷	جنگ حنین
۵۸۴	علی <small>علیه السلام</small> و دشمنان داخلی
۵۹۱	ناکثین
۶۰۲	قاسطین
۶۱۳	مارقین
۶۲۰	شناخت خوارج
۶۲۳	سرانجام علی <small>علیه السلام</small>
۶۲۵	دستگیری ابن ملجم

۶۲۹	فصل چهارم: سرگذشت خاندان پیامبر ﷺ
۶۳۱	نقض دستور پیامبر ﷺ
۶۴۱	دشمنی گسترده با خاندان علی ﷺ
۶۴۸	توافق بر قطع نسل پیامبر ﷺ
۶۵۴	عیادت عمر و ابوبکر از زهره ﷺ
۶۵۸	اولین و آخرین خواهش
۶۵۸	سخن علی ﷺ با قبر فاطمه ﷺ
۶۶۱	خانه نشین کردن امام حسن ﷺ
۶۷۷	شهادت امام حسن ﷺ
۶۸۰	شهادت امام حسین ﷺ
۶۸۱	واقعه عاشورا
۶۹۲	هدف قیام امام حسین ﷺ
۶۹۴	اسارت و دوری فرزندان پیامبر ﷺ
۷۰۳	امام باقر ﷺ و هشام بن عبدالملک
۷۰۵	زید بن علی ﷺ
۷۰۶	علت قیام زید ابن علی ﷺ
۷۱۰	قیام یحیی بن زید
۷۱۱	حاکمیت بنی عباس
۷۱۶	امام صادق ﷺ و منصور
۷۲۰	امام کاظم ﷺ و هارون
۷۲۱	امام رضا ﷺ و مأمون
۷۲۴	امام جواد ﷺ و معتصم
۷۲۵	امام هادی ﷺ و متوکل
۷۲۷	امام عسکری ﷺ
۷۳۲	امام رضا ﷺ و دعبل خزاعی
۷۴۴	سرانجام پرهیزگاران
۷۴۷	ندبه در فراق پاکان
۷۵۴	کجایند حسن و حسین و اولاد حسین ﷺ؟

۷۶۶	وجود مصلح
۷۶۹	ولادت
۷۷۳	مهدی (عج) در قرآن
۷۷۷	مهدی (عج) در روایات
۷۷۹	نمایندگان چهارگانه مهدی (عج)
۷۸۷	راز طول عمر امام زمان (عج)
۷۹۵	انتظار فرج
۸۰۰	نشانه‌های ظهور مهدی (عج)
۸۰۲	چگونگی ظهور مهدی (عج)
۸۰۳	حکومت مهدی (عج)
۸۰۸	پیش‌بینی رسول خدا ﷺ نسبت به ایرانیان
۸۱۱	انتخاب اسلام ناب
۸۱۳	فعالیت‌های اسلامی ایرانیان
۸۱۶	هدف پیامبران ﷺ
۸۲۱	ظلم در روایات
۸۲۴	انتظار فرج
۸۲۸	ویژگی‌های منتظران امام زمان (عج)
۸۳۵	نشانه‌های ظهور
۸۳۶	مجدد سنت پیامبر ﷺ
۸۴۱	شکننده شوکت متجاوزان
۸۴۴	دورکننده شاخه‌های گمراهی
۸۴۶	عزت‌بخش دوستان و خوارکننده دشمنان
۸۵۲	محور وحدت بر تقوا
۸۵۶	درگاه [تقرب] به خداوند
۸۵۸	چهره خداوند
۸۵۹	واسطه بین زمین و آسمان
۸۶۲	صاحب روز پیروزی
۸۶۴	جامع صلاح و خشنودی امت

۸۶۸	خون‌خواه شهید کربلا
۸۷۱	اجابت‌کننده دعای فرد پریشان
۸۷۳	صدر ابرار و متقین
۸۷۵	فرزند پیامبر ﷺ
۸۷۶	جایگاه زن قبل از اسلام
۸۸۵	پدر و مادرم فدای تو
۸۸۶	فرزند بزرگان مقرب
۸۸۷	فرزند ستارگان فروزان
۸۸۸	فرزند صراط مستقیم
۸۹۰	فرزند آیات و بیئات
۸۹۱	فرزند طه و محکّمات
۸۹۹	کاش می‌دانستم کجائی؟
۹۰۰	جانم فدایت
۹۰۴	اثر تربیتی عرض اعمال
۹۰۶	تا کی سرگردان تو باشم؟
۹۰۶	آیا همنوایی هست؟
۹۰۷	در انتظار رؤیت خورشید
۹۰۸	در انتظار عدالت صادق
۹۱۹	در انتظار شکست متکبران
۹۲۶	درخواست از خداوند
۹۲۹	بندهات را دریاب
۹۳۲	درود ما را به او برسان
۹۳۶	درود بر اجداد مهدی (عج)
۹۳۹	با او اقامه حق فرما
۹۴۱	پیوند ما را با او مستحکم فرما
۹۴۵	ما را در پیرویش یاری فرما
۹۴۷	ما را به برکت او قبول فرما
۹۵۴	ما را از حوض جدّش سیراب فرما
۹۵۹	کتابنامه

علی علیه السلام معیار ایمان

وَلَوْ لَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي.

ای علی، اگر تو بعد از من میان اُمّت نبودی، اهل ایمان به مقام معرفت نمی رسیدند.

در این جمله از دعا، رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السلام، را میزان و شاخص ایمان قرار داده است؛ یعنی کسی که معتقد به امامت آن حضرت و ولایتش باشد و دستوراتش را عمل کند، مؤمن است و در غیر این صورت مؤمن نخواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فانه لا يحبّك منافق ولا يبغضك مؤمن، و لو لا انت لم يعرف حزب الله و حزب رسول؛^۱ بشارت باد تو را یا علی، محققاً منافق تو را دوست نمی دارد و مؤمن تو را دشمن نمی دارد و اگر تو نبودی حزب خدا و پیامبرش شناخته نمی شدند».

چنان که گذشت، ولاء علی علیه السلام و فرزندان معصومش سبب می شود که جامعه به احکام الهی آگاه شده و در نتیجه، به قرب پروردگار نائل آیند. پس سود ولایت اهل بیت علیهم السلام مستقیماً به خود امت برمی گردد و جز اهل بیت کسی عالم به قرآن و معالم دین نیست. جز جانشینان معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی به اسرار و رموز و متشابهات قرآن آگاهی ندارد. اینان جز خیر و سعادت برای امت چیزی

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۴.

نمی‌خواهند. اینان از هر خلاف و شائبه گناه مصون‌اند و مقام و عنوان دنیا پست‌ترین چیزها نزد آنان است؛ و اگر بحث خلافت مطرح است به خاطر، برقراری حق و عدل و ریشه کن ساختن فساد و باطل است. حسد، شهوت، غضب و حب جاه و مقام در آنان مهار شده، و تسلیم آنها است. و این پاکان و عالمان معصوم‌اند که باید راهنما و حاکم بر اجتماع باشند.

مدافعان ولایت علی علیه السلام

عجیب آنکه بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمی که شناخت دیگری نسبت به اسلام داشتند، مسیر خلافت را تغییر دادند؛ و از گرد علی علیه السلام مردم را پراکنده ساختند؛ و مانع رشد فکری و عقلی و علمی، مادی و معنوی، جامعه اسلامی شدند، و وحدت و یگانگی که هدف اصلی اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله بود را به افتراق و دوگانگی مبدل ساختند. ولی در بین این مردم افرادی به چشم می‌خوردند که طبق امر قرآن و رسول الله با تمام توان و قدرت خویش از امامت و خلافت و ولایت دفاع نمودند، برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. ابی بن کعب: قبل از مسلمان شدن از «احبار» و دانشمندان یهود به شمار می‌رفت؛ و به «عهد عتیق» و کتب مذهبی یهودیان، کاملاً احاطه داشت. از بشارت‌هایی که در تورات درباره پیامبر اسلام آمده بود، آگاهی داشت، از این رو، وقتی که اولین مبلغ اسلام «مصعب بن عمیر» به شهر «یثرب» (مدینه) وارد شد و مردم را به آیین اسلام دعوت کرد، ابی بن کعب، با بصیرت کامل اسلام را پذیرفت، بی آنکه تا آن وقت خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده باشد. در جریان بیعت «عقبه دوم» که بیش از هفتاد نفر از مردم مدینه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیعت نمودند، یکی از بیعت‌کنندگان «ابی بن کعب» بود. اگر دیروز از علمای بزرگ یهود به شمار می‌رفت، امروز نیز در مکتب اسلام موفقیت چشم‌گیری احراز کرد؛ تا آنجا که نخستین فردی از انصار بود که وحی الهی را نوشت؛ و در ردیف نویسندگان

مشهور وحی قرار گرفت. «ابی بن کعب» در سایه استعداد و لطف الهی و تربیت یافتن در مکتب وحی، به مقام شامخ قاری صحیح قرآن نائل آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت پیدا کرد که قرآن را به «ابی بن کعب» قرائت کند و قرائت صحیح قرآن را به او یاد دهد. «ابی» که تصور نمی‌کرد این مقدار مورد لطف و توجه خدا واقع شود، با تعجب آمیخته با شور و شوق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا خداوند از شخص من نام برده؟ رسول خدا فرمود: آری، «ابی» از کثرت نشاط و شوق لرزه بر اندامش افتاده، و بی اختیار اشک شادی از دیدگانش سرازیر شد. حضرت برای فرونشاندن هیجان او، این آیه را تلاوت نمود:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»^۱؛ بگو: «به رحمت و فضل الهی شادی کند که این از آنچه (منکران) جمع می‌کنند بهتر است».

ابی به عنوان حق‌شناسی و قدردانی عرض کرد:

«بِاللَّهِ أَمَّنْتُ، وَ عَلَى يَدِكَ أَسَلَمْتُ، وَ مِنْكَ تَعَلَّمْتُ؛ یا رسول الله من به خدا ایمان آوردم و به دست تو مسلمان شدم و از تو یاد گرفتم».

خلیفه دوم با اینکه رابطه‌اش با «ابی بن کعب» سخت تیره بود، می‌گفت: «علی علیه السلام در قضا و فصل خصومت، و «ابی» در قرائت قرآن، از همه استادترند، ولی ما در بعضی از موارد طبق قرائت «ابی» عمل نمی‌کنیم». البته علت عمل نکردن خلیفه دوم به بعضی از موارد روشن است، ولی رئیس مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: ما قرآن را طبق قرائت «ابی» قرائت می‌کنیم.

اصالت قرآن

بدون تردید قرآنی که در دست مسلمانان است، همان قرآنی است که از جانب خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. و سخن از تحریف آن سخنی بی‌اساس است؛

۱. سوره یونس، آیه ۵۸.

«ابی بن کعب» چون قرائت صحیح قرآن را از زبان رسول خدا ﷺ شنیده بود، پیوسته مواظب و مراقب بود که کوچک‌ترین تغییری در کیفیت قرائت قرآن که موجب تغییر معنی می‌شود، رخ ندهد؛ و احياناً کسانی که مقاصد مادی یا سیاسی خود را در پوشش اسلام، جستجو می‌کنند، دست خیانت به طرف قرآن دراز نکنند، و قرآن از هرگونه تحریف و تغییر احتمالی محفوظ بماند.

همه می‌دانیم که در زمان عثمان بیت المال مسلمانان فقط در مصالح دستگاه خلافت و طرفداران حکومت صرف می‌شد. در چنین موقعیتی بعضی از مسلمانان آزاده چون «ابوذر غفاری» در مقابل این انحراف به پا خاسته و اعمال خلیفه و گردانندگان حکومتش را مورد انتقاد قرار می‌دادند؛ و به این منظور به آیه زیر استدلال می‌کردند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنُزُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از کشیشان و رهبانان، اموال مردم را به ناحق می‌خورند، و مردم را از راه خدا باز می‌دارند. و کسانی که طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و در راه خدا اتقاق نمی‌کنند، به عذاب دردناک بشارت ده. روزی که آن طلا و نقره در آتش دوزخ گذاخته می‌شود و پیشانی و پشت و پهلوهای آنها را داغ می‌کنند (فرشتگان به آنها می‌گویند) این است نتیجه آنچه از زر و سیم اندوختید، اکنون بچشید عذاب طلا و نقره‌ای را که ذخیره می‌کردید.

عثمان و طرف‌دارانش به دست و پا افتادند تا به وسیله‌ای خود را تبرئه نمایند، از این رو گفتند که ذیل آیه مربوط به اهل کتاب و یا طبقه اخبار و رهبان

(روحانیون یهود و مسیحیت) است و ربطی به مسلمانان ندارد.

اما به خوبی روشن است که ذیل آیه به واسطه «واو عاطفه» در «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» به قسمت قبلی آیه عطف شده است، بنابراین، احتمال اینکه این مضمون فقط مربوط به اهل کتاب باشد، از بین رفته است. و مربوط به همه مردم است، خواه مسلمان و خواه اهل کتاب.

خلیفه و یارانش مدعی شدند که هنگام نزول، آیه بدون «واو» نازل شده است و جمله «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» صفت «احبار و رهبان» است، نه یک جمله مستقل تا مسلمانان را هم شامل گردد.

معلوم است که این کار خود نوعی دست برد به قرآن است؛ و به راستی اگر به موقع از آن جلوگیری به عمل نمی آمد، باب دخل و تصرف در قرآن باز می شد. در چنین موقعیت حساسی «ابی بن کعب» قد مردانگی برافراشت؛ و با خشم فوق العاده ای به عثمان هشدار داد: «لَتَلْحَقُهَا و إِلَّا لِأَضْعَنَ سَيْفِي عَلَى غَاتِقِي»؛ «واو» را در آیه سرجای خود بگذار، وگرنه شمشیر خود را بر دوش خود می نهم و قیام می کنم».

عصر روز «سقیفه»، که با نقشه خاصی به نفع ابوبکر پایان پذیرفت، ابی بن کعب از میان «انصار» می گذشت، یکی از انصار پرسید: ابی از کجا می آیی؟ جواب داد: از منزل خاندان پیامبر ﷺ. گفتند: وضع آنان چگونه بود؟ گفت: چگونه می شود وضع کسانی که خانه آنها تا دیروز محل رفت و آمد فرشتگان بود، ولی امروز جنب و جوشی از آن به چشم نمی خورد و از وجود پیامبر ﷺ خالی مانده است. این سخنان را گفت درحالی که بغض گلویش را می فشرد و گریه مجال سخن را به او نمی داد، تا آنجا که حضار را نیز به گریه انداخت.

«ابی» هرگز با ابوبکر بیعت نکرد، و سقیفه را بی ارزش خواند. و در همان روزهای اول حکومت ابوبکر، از جمله دوازده نفر از یاران پیامبر اسلام ﷺ بود که تصمیم گرفتند متفقاً نزد وی رفته، و او را استیضاح کنند.

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام. جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ كَانَ أَحَدٌ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِعْلَهُ وَجُلُوسَهُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله? قَالَ: نَعَمْ كَانَ الَّذِي أَنْكَرَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ؛^۱ ابان بن تغلب می گوید:

از امام صادق عليه السلام پرسیدم فدایت شوم، آیا در بین اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله کسی بود که به ابوبکر در مورد خلافت اعتراض کند و از مقام شامخ ولایت دفاع به عمل آورد؟

امام فرمود: بلی، دوازده نفر از مهاجرین به ابوبکر اعتراض کردند.

این عده عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص، سلمان، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار یاسر، بریده اسلحی، ابوالهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب، ابویوب انصاری، عثمان بن حنیف. مرحوم صدوق در کتاب خصال، یکی از دوازده نفر را، عبدالله بن مسعود، گزارش کرده و از دو فرزند حنیف، یکی را نام برده است.

به دنبال این تصمیم، هنگامی که ابوبکر در مسجد پیامبر صلى الله عليه وآله، بر فراز منبر نشسته بود، این عده وارد شدند، و طی سخنرانی‌های مهیج و پرشور به ابوبکر اعتراض و خلافت او را غیرقانونی اعلام کردند؛ و رسماً از او خواستند، که از خلافت کناره‌گیری کرده و آن را به علی عليه السلام واگذار کند. یکی از این دوازده نفر ابی بن کعب بود. وقتی نوبت سخنرانی به او رسید؛ در حضور مردم رو به ابوبکر کرد و چنین گفت:

ای ابوبکر، حقی را که خدا آن را به دیگری داده، انکار مکن و نخستین کسی مباش که با فرمایش پیامبر صلى الله عليه وآله در مورد جانشین و برگزیده او مخالفت نموده، از اجرای فرمان حضرت جلوگیری کند، دست از گمراهی بکش و حق را به صاحبش واگذار تا اعمال تو تباه نشود. از عاقبت معصیتی که مرتکب گشته‌ای

بیمناک باش، و در پیشگاه حضرت حق توبه کن، و مقام و منصبی که به تو نمی‌رسد و مال تو نیست به خود اختصاص مده، تا آثار شوم آن دامت را نگیرد، یقین بدان که به زودی این زندگی را ترک می‌کنی و با پرونده سیاه به سوی خدا خواهی شتافت. و خداوند از این اعمال سراپا جنایتت باز می‌پرسد.^۱

۲. بریده ابن خضیب اسلمی، هنگامی که رسول خدا ﷺ مکه را ترک و به طرف مدینه هجرت کرد، در سر راه خود به نقطه‌ای به نام «کراع الغمیم» رسید. در این محل هشتاد خانواده به محضر پیامبر ﷺ رسیدند و تحت تاثیر سخنان شیرین و آیات پرجاذبه و گیرای قرآن مجید قرار گرفته، و به آیین مقدس اسلام گرویدند؛ و پس از قبول اسلام، نماز عشا را در همان نقطه پشت سر رسول خدا خواندند.

قبیله‌ای که در این نقطه زندگی می‌کنند، موسوم به قبیله «اسلم» اند شاید آنها یکی از خطرناک‌ترین قبایل بودند، افراد این قبیله به یغماگری و شرارت مشهور بودند؛ و بین مکه و مدینه ساکن بوده، و در سر راه کاروان‌های تجارتهای مکه به مدینه قرار داشتند. کاروان‌های تجارتهای برای آنکه از شبیخون قبیله «اسلم» در امان بمانند، همواره افراد مسلحی را با خود می‌آوردند. راستی می‌شود باور کرد که از میان قبایل، قبیله‌ای چپاول‌گر و جنایت‌پیشه اولین گروهی باشند که پس از هجرت رسول خدا به آیین اسلام بگروند؟ و رئیس این قبیله یک مسلمان بنام، و فداکاری بی‌نظیر و مؤمنی ثابت و مدافعی شجاع از خلافت و ولایت، گردد؟ آری، آن مرد رئیس این قبیله «بریده اسلمی» است.

رسول اکرم ﷺ در همان مدت کوتاهی که در آنجا بود، مقداری از اول سوره مبارکه مریم را به «بریده» یاد داد؛ ولی به علت ادامه سفر تعلیم بقیه آنان به بعد موکول شد و بریده پس از آنکه در مدینه به مسلمانان پیوست، بقیه سوره مریم را در مدینه فرا گرفت.

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۰۲؛ و نیز، علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۸.

حادثه دیگری در زندگی «بریده» رخ داد که زندگی او را در مسیر تازه‌ای قرار داد، و آن حادثه از این قرار بود: بعد از جنگ تبوک، «عمرو بن معدیکرب» رئیس قبیله «بنی زبید» به مدینه آمد و خدمت رسول خدا ﷺ رسید و آن حضرت او را به اسلام دعوت کرد. «عمرو» اسلام را پذیرفت و به دنبال او عده زیادی از افراد قبیله وی به اسلام مشرف شده و به قبیله خود برگشتند. بعد از چندی «عمرو» شخصی را دستگیر کرده به محضر رسول اکرم ﷺ آورد و عرض کرد: این قاتل پدر من است. اینک او را آورده تا به جرم قتل پدرم قصاصش کنی. حضرت فرمود: خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده، در اسلام قابل تعقیب نیست؛ و اسلام به حوادث زمان جاهلیت ترتیب اثر نمی‌دهد. «عمرو» که کینه قاتل پدر را در دل داشت، سخت ناراحت شده و مرتد شد؛ و به بت‌پرستی برگشت و قبیله خود را به سرپیچی از اسلام تحریک کرد تا آنجا که یکی از قبایل را مورد حمله و غارت قرار داد. رسول اکرم ﷺ از چپاولگری‌های «عمرو» آگاه شد؛ و گروهی از مهاجر را به فرماندهی علی علیه السلام برای سرکوبی آنها روانه کرده و خالد بن ولید را هم به جنگ قبیله دیگری اعزام کرد. و دستور داد پس از انجام مأموریت به سپاه علی علیه السلام ملحق شود؛ و فرمانده هر دو دسته به عهده حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام باشد. یاران «عمرو» با حمله سپاه علی علیه السلام شکست خورده، و اموال و زنان «بنی زبید» به غنیمت گرفته شد، ولی خود «عمرو» جان به سلامت به در برد و فرار کرد.

علی علیه السلام در میان غنائم جنگی کنیزی را به خود اختصاص داد، و بقیه اموال و اسیران را چون همیشه تقسیم کرد. خالد بن ولید که در اثر سرپیچی مورد مواخذه علی علیه السلام قرار گرفته بود، از این عمل سخت ناراحت و این را بهانه قرار داد تا از علی علیه السلام انتقام بگیرد. نامه‌ای به رسول خدا ﷺ نوشت و به بریده داد و به او گفت هرچه زودتر آن را به رسول خدا ﷺ برساند. بریده که در جناح خالد بود، نامه را گرفت و به سرعت وارد مدینه شد. قبل از زیارت رسول اکرم ﷺ، عمر بن

الخطاب بریده را دید و از جریان جنگ پرسید؟ بریده به تفصیل قضایا را تعریف کرد. خلیفه دوم او را بر انجام این عمل تشویق کرد، و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر دخترش فاطمه علیها السلام نسبت به علی علیه السلام خشمگین خواهد شد. بریده خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و شخصاً نامه را خواند. وقتی بریده مشغول خواندن نامه بود، هر جمله را که می خواند، رنگ چهره پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون می شد و آثار غضب در سیمای آن حضرت نمودار می شد. وقتی بریده نامه را خواند، گفت: اگر به فرماندهان لشکر اجازه داده شود که به دلخواه خود از غنائم جنگی استفاده کنند، حقوق دیگران ضایع می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ای بریده، علی بن ابیطالب مثل من است، همان طور که من می توانم برگزیده های غنائم را برای خود اختصاص دهم، علی علیه السلام هم چنین حقی را دارد. آن گاه فرمود: علی بهترین شخص برای تو و همه مسلمانان، و شایسته ترین فرد برای جانشینی من جهت رهبری امت اسلامی است. از آن بترس که علی علیه السلام را دشمن بداری و به واسطه آن، مورد غضب الهی واقع شوی.^۱ بریده می گوید: از شنیدن این سخنان چنان ناراحت شدم که آرزو می کردم زمین شکاف پیدا کند و مرا در کام خود فرو برد. فوراً به عنوان عذر خواهی عرض کردم: از خشم خدا و پیامبرش به خدا پناه می برم. ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حق من استغفار کن تا خدا مرا بیامرزد و در ردیف دوستان علی علیه السلام قرار دهد؛ و درباره آن حضرت جز خوبی نگویم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق او دعا کرد و آمرزش او را از پروردگار درخواست نمود.^۲

این حادثه، به کلی طرز فکر بریده را عوض کرده و او را از خواب بیدار کرد؛ و فهمید که درباره شخصیت و موقعیت علی علیه السلام سخت در اشتباه بود. و از این پس

۱. در مقررات جنگی اسلام در مورد غنائم جنگی تبصره ای وجود دارد که: اجناس برگزیده و ممتاز غنائم، مخصوص حکومت اسلامی است. شاید فلسفه این حکم این باشد که اگر این اجناس متعلق به عموم سربازان باشد، چون همه خواهان آن هستند، ممکن است در نحوه تقسیم آن میان مسلمانان اختلاف بروز کند. و اگر علی علیه السلام از میان غنائم، کنیزی را به خود اختصاص داد، براساس همین حکم خردمندانه اسلامی است.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۵۸.

یکی از علاقه‌مندان ثابت و با وفای امیرالمؤمنین، علی علیه السلام شد. حادثه دیگری نیز برای بریده پیش آمد که سبب تحکیم ارادت و علاقه‌اش نسبت به علی علیه السلام گردید. و چه بهتر است آن را از زبان خود «بریده» بشنویم:

من و برادرم عمار، در نخلستان «بنی نجار» در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم در این موقع علی علیه السلام وارد شد، همین که چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام افتاد، رو به او کرد و درحالی که اتاقی را نشان می‌داد، فرمود: یا علی، برو در آنجا بنشین. علی علیه السلام وارد اتاق شد. در این هنگام، جمعی از مسلمانان وارد باغ شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد همگی به عنوان «امیر مؤمنان» به علی علیه السلام سلام کنند.

واردین به همین کیفیت به علی علیه السلام سلام کردند. در این هنگام، ابوبکر و عمرو وارد شده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردند. حضرت به آنها فرمود: «سلما علی علیه السلام» به علی سلام کنید. عرض کردند: این دستور از جانب خدا و فرستاده اوست؟ فرمود: بلی. هر دو طبق دستور عمل کردند. سپس طلحه و سعد بن مالک به باغ وارد شدند. رسول خدا به آنها هم همان دستور را داد. آن‌گاه دسته دسته شخصیت‌هایی مانند سلمان، ابوذر غفاری، خزیمه بن ثابت، و ابوالهیثم بن تیهان، عمار و مقداد وارد باغ شده و همه آنها طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام، به همان عنوان، سلام کردند. تا آنجا که اتاق و بیرون اتاق پر شد. مهاجرین و انصار، گروه، گروه به اتاق وارد می‌شدند، و سلام می‌کردند و بیرون می‌رفتند. با این تفاوت که بعضی فوراً امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امتثال می‌کردند، و بعضی می‌پرسیدند: این دستور خدا است، یا دستور فرستاده خدا. بریده می‌گوید: در این موقع نوبت به من و برادرم رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای بریده، تو و برادرت به پا خیزید و بر علی علیه السلام سلام کنید. ما هم به همان کیفیت سلام کردیم، در اینجا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پا خاست، رو به مردم کرد؛ و فرمود:

سخنان مرا گوش کنید و به خاطر بسپارید. من امروز به شما دستور دادم که

علی علیه السلام را با لقب «امیر مؤمنان» سلام کنید. گروهی از من پرسیدند که آیا این کار طبق فرمان الهی است یا خیر؟ باید بگوییم که محمد صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه کاری را از پیش خود، و به دل‌خواه خود انجام نمی‌دهد، بلکه هر کاری که بکند، طبق امر خدا و وحی الهی است. لابد توجه دارید که اگر از این دستور خداوند سرباز می‌زدید، از آیین من و آنچه من برای آن برانگیخته شده‌ام، بیرون می‌رفتید. اینک هر کس می‌خواهد بپذیرد و یا هر کس که می‌خواهد سرپیچی نماید.

بریده می‌گوید: فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شد، مردم پراکنده شدند، ولی من از گروهی از قریش که چند لحظه پیش، علی علیه السلام را در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان «امیر مؤمنان» سلام کرده بودند، شنیدم که به یکدیگر می‌گفتند: دیدید که این مرد پسر عموی خود را به چه مقامی رسانید؟ اگر می‌توانست او را در مسند نبوت جای می‌داد. دیگری در پاسخ او گفت: ناراحت نباش و مسئله را جدی نگیر، وقتی محمد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، ما همه این دستورها را زیر پا خواهیم نهاد.

قبلاً گفته شد که دوازده نفر خلافت ابوبکر را غیرقانونی اعلام کردند که یکی از آنان همین «بریده اسلمی» است. در آن اعتراض دسته جمعی وقتی نوبت به «بریده» رسید، به پا خاست و چنین گفت:

ای ابوبکر، آیا فراموش کرده‌ای، یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ آیا تو را فریب داده‌اند، یا هوس‌های نفسانی تو را فریفته و باطل را در نظرت، حق جلوه داده است؟ آیا به خاطر نداری هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که علی بن ابیطالب علیه السلام را با لقب «امیر مؤمنان» سلام کنیم؟ سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، هنوز در گوش ما طنین افکن است، او بارها به علی علیه السلام می‌گفت: ای امیر مؤمنان، و نابود کننده کج روان. سپس افزود: ای ابوبکر، پیش از آنکه گرفتار عذاب الهی شوی، خود را دریاب؛ و زمام خلافت را به دست کسی بسپار که شایسته و لایق آن است. و در غصب خلافت بیش از این پافشاری مکن، و از کاری که در پیش

گرفته‌ای برگردد. من نصایح خیرخواهانه خود را به تو گفتم، و تو را به راه نجات راهنمایی نمودم، هشدار که پشتیبان مجرمان باشی.^۱

مبارزه بریده با حکومت غیرقانونی ابوبکر فقط به اینجا منحصر نشد، بلکه در هر فرصت مناسبی از او انتقاد می‌کرد؛ و از وی می‌خواست که حکومت را به صاحبش برگرداند. تا آنجا که دیگر نتوانست در محیطی زندگی کند که شاهد مظلومیت خاندان پاک رسول خدا ﷺ باشد، لذا بعد از هشت سال اقامت در مدینه به علت فشار روحی به میان قبیله خود بازگشت؛ و گاه و گاهی هم به مدینه سر می‌زد.

بلاذری و سلیمان بلخی که از بزرگان عالم تسنن هستند از ابویوب انصاری نقل کرده‌اند که وقتی خلفا عمار یاسر را مورد سرزنش قرار دادند که چرا ما را رها کرده و اطراف علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفتی؟ در جواب گفت:

روزی در محضر رسول خدا ﷺ بودیم، عمار یاسر وارد شد، سؤالاتی کرد، آن حضرت ضمن صحبت فرمود:

«يَا عَمَّارُ، إِنَّ سَلَكَ النَّاسِ كُلَّهُمْ وَاِدِيًا وَ سَلَكَ عَلِيٌّ وَاِدِيًا، فَاسْأَلْكَ وَاِدِيَّ عَلِيٌّ وَ خَلَّ عَنِ النَّاسِ. يَا عَمَّارُ، عَلِيٌّ لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَ لَا يَدُلُّكَ عَلَيَّ رَدِيٌّ. يَا عَمَّارُ، طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ؛

ای عمار، اگر همه مردم به راهی بروند، و علی علیه السلام خود به تنهای به راهی رود، راه علی علیه السلام را پیما و از همه مردم اعراض کن. ای عمار، علی علیه السلام تو را از هدایت منحرف نمی‌سازد، و بر هلاکت و انحراف ترغیب نکرده، و گمراه نمی‌کند، ای عمار، بدان که اطاعت و پیروی از علی علیه السلام اطاعت من است و متابعت از من، پیروی از خدا است».

همچنین، رسول خدا ﷺ فرمود:

«سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزِمُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۹۷.

يَزَانِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ هُوَ مَعِيَ فِي السَّمَاءِ الْعَلِيَا وَ هُوَ
الْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؛

به زودی پس از من فتنه‌ای به پا شود؛ و در آن هنگام شما برای نجات خود ملازم
علی بن ابیطالب علیه السلام باشید. زیرا او اولین کسی است که مرا می‌بیند. و با من در
روز قیامت مصافحه می‌کند، و او در آسمان بالا با من است؛ و او جداکننده حق
از باطل است».

سیوطی در «درالمنثور» نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اشاره به علی علیه السلام
فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ أَمَنَ بِي وَ أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ هَذَا الصُّدِيقُ
الْأَكْبَرُ، وَ هَذَا فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؛

علی علیه السلام اول کسی است که به من ایمان آورده، و اول کسی است که روز قیامت
با من مصافحه می‌کند و این است صدیق اکبر، و راستگوی بزرگ، و این است که
حق را از باطل جدا می‌کند».

همچنین، فرمود:

«عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَمِيلُ مَعَهُ الْحَقُّ كَيْفَ مَالٍ؛ عَلِيٌّ علیه السلام با حق
است و حق با علی است. و حق به طرف علی علیه السلام مایل است، به هر طرف که
علی علیه السلام میل کند».

همچنین، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي،
أَبَدًا؟ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا عَلِيٌّ فَأَحِبُّوهُ بِحُبِّي وَ أَكْرِمُوهُ
بِكْرَامَتِي. فَإِنَّ جِبْرَائِيلَ أَمَرَنِي بِالَّذِي قُلْتُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱

ای گروه انصار، شما را به چیزی آگاهی بدهم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز به
گمراهی نیفتید؟ گفتند: بلی. فرمود: این است علی بن ابیطالب علیه السلام، دوست بدارید

او را به دوستی من. و اکرام کنید او را به کرامت من. آنچه در این باره به شما
گفتم امین وحی، جبرئیل، از طرف خداوند متعال به من ابلاغ نموده تا به مردم
برسانم.»

بنابراین، رسول خدا ﷺ و قرآن کسی را مؤمن می‌شناسد که پیرو مکتب
علی علیه السلام و معتقد به امامت آن حضرت و فرزندان معصوم او باشد.
از ازل چون سقف این کاخ زبرجد ساختند
طاق ایوانش بسند از نام احمد ساختند
فاضل جسم شریفش را که بود از آب و گل
برگرفتند و بسی روح مجرد ساختند
از محمد و ز علی بهر سجود قدسیان
هیکل توحیدی اندر کاخ سرمد ساختند
چون علی عین محمد شد، محمد از علی
آفریدند و علی باز از محمد ساختند
در شبستان علی آن چهارده مصباح نور
از ضیاء حضرت معبود مرقد ساختند
در میان مهر و قهر و حب و بغض این دو هفت
خلق را از عالی و دانی مردد ساختند
قسمت هرکس به مهر افتاد تا صبح ازل
هفت جنت را بر او وقف موبد ساختند
قرعه هرکس به قهر افتاد تا شام ابد
هفت دوزخ را بر او حبس مغلد ساختند^۱

۱. اشعار از مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی.

چراغ هدایت

و كان بعده هدى من الضلال.

و همانا علی علیه السلام بود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله امت را از ضلالت و گمراهی به مقام هدایت و بصیرت رساند.

علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله راهنمای پیشگیری از گمراهی و جهالت بود. خداوند به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«...إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛^۱ [ای پیامبر،] تو فقط هشدار دهنده‌ای، و برای هر قومی رهبری است.

علی علیه السلام طبق این نص قرآن، هادی است. زیرا، ابن عباس می گوید: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيُّ الْهَادِي. يَا عَلِيُّ، بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِينَ؛^۲ من انذار کننده و علی علیه السلام راهنمای مردم است. ای علی، بعد از من، راهروان دین به واسطه تو راهنمایی می شوند.

فی المعانی عن علی علیه السلام فی الایة، یعنی ادم لنا توفيقك الذي به اطعناك فی ماضی ایامنا، حتی نطيعك كذلك فی مستقبل اعمارنا. عیاشی: الصراط المستقیم امیرالمؤمنین.

فی المعانی عن الصادق علیه السلام قال: هو الطريق الی معرفة الله عزوجل و هما صراطان: صراط فی الدنيا و

۱. سوره رعد، آیه ۷.

۲. بیاضی، صراط مستقیم، ج ۲، ص ۱۰.

صراط فی الآخرة. و قاما الصراط الذی فی الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة. مَنْ عرفه فی الدنيا و اقتدى بهداه مر على الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنيا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة فتردى فی نار جهنم.^۱

و فد رسول الله ﷺ اهل اليمن... فقالوا يا رسول الله، و من وصيك؟ فقال: هو الذی امرکم الله بالاعتصام به؛ فقال عزوجل و اعتصموا. فقالوا يا رسول الله، بیّن لنا ما هو الحبل؟ فقال هو قول الله إلا بحبل من الله و بل من الناس، فالحبل من الله كتابه و الحبل من الناس، وصی.^۲

عن سعيد بن جبیر عن عبدالله بن عباس، قد كنا عند رسول الله اذ جاء اعرابی فقال: يا رسول الله، سمعتك تقول: و اعتصموا... فما حبل الله الذی نعتصم به؟ فخاطب النبي ﷺ ویده فی ید علی و قال: تمسکوا بهذا، فهذا هو الحبل المتین.^۳

عن ابی عباس: فی قوله اهدنا الصراط المستقیم: قال قولوا معاش العباد ارشدنا الى حب النبي و اهل البيت عليهم السلام.

و نُوراً مِنَ الْعَمَى.^۴

و از نایبنا بی به نور رساند.

کلمه نور در لغت به معنی روشنی در مقابل ظلمت به معنای تاریکی است. چه روشنی و تاریکی محسوس باشند، چون شب و روز، و چه معقول و نامحسوس مانند علم و جهل و ایمان و کفر.

۱. صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۲.

۲. بحرانی، تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۰۵.

۳. همان، ص ۳۰۶.

۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶.

در اصطلاح فلاسفه نور به معنای چیزی است که ظاهر بالذات و مظهر للغير باشد. به عبارت دیگر، از این دیدگاه، ظهور نور ذاتی است و از چیز دیگری گرفته نشده است. یعنی روشنی نور، قائم به خود آن است، ولی روشنی دیگران به سبب آن است. و از این جهت فلاسفه اشراق بر واجب الوجود مشائیین لفظ نورالانوار اطلاق می‌کنند؛ و معنی نورالانوار این است که هستی و روشنی تمام عوالم وجود به خدا است، لیکن هستی خداوند به خود او و از خود اوست. هر فیضی که هست چه حسی و چه معنوی از افاضات او است و اگر او نبود چیزی نبود. ذات مقدس او نورالانوار و مبدأ الانوار است که در مقام افاضه به اقرب موجودات و به صادر اول می‌رسد. چون حضرت خاتم النبیین ﷺ صادر اول است، ابتدا فیض تعلق به او پیدا می‌کند. ولی آنچه در معلول است ذاتی او نیست، بلکه مربوط به علت است. و چون ائمه معصومین علیهم‌السلام با خود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از یک نور هستند؛ بعد از آن حضرت مقام ارشاد و هدایت خلق برای علی علیه‌السلام است؛ «انا و علی من نور واحد». این وحدت از نظر خلقت و آفرینش است، ولی در مقام هدایت بندگان خدا، تقدم و تأخر در آن ملحوظ است. یعنی تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حیات دارند، او امام هدایت و ارشاد است و علی علیه‌السلام هم تابع آن حضرت است. تعبیر جالبی در خطبه رسول عالی‌قدر اسلام در غدیر خم وجود دارد که سیر مقام ارشاد خلق را در ائمه علیهم‌السلام یکی پس از دیگری بیان می‌کند:

«معاشر الناس، النور من الله عزوجل فی، ثمّ مسلوک فی علی، ثمّ فی النّسل منه الی القائم المهدی الذی یأخذ بحق الله، و بکُلّ حقّ هو لنا؛ ای مردم، نور خدای عزوجل در من است و بعد از من در علی، و بعد از علی در اولاد او، تا اینکه حضرت قائم، مهدی (عج)، ظهور کند، و حق خدا و حق ما اهل بیت را بگیرد.»

این نور هدایت از یکی به دیگری منتقل می‌شود و اکنون پرچمدار این مشعل

وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است. پس نور ولایت در ذات مقدس حضرت حق تعالی ذاتی و در مخلوقات تبعی و عرضی است. لذا خداوند می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...»^۱

ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند....

حق ولایت در مرتبه اول از آن خداوند و در مرتبه دوم از آن رسول خدا و در مرتبه بعد از آن مؤمنین یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام است.

در تفسیر آیه مبارکه نور، تفاسیر و تعابیر گوناگونی وجود دارد، و رساترین تفسیر در این باره بیان خود اهل بیت علیهم السلام است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْمَشْكَاتَةَ قَلْبُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمَصْبَاحُ النُّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ، وَالزُّجَاجَةُ قَلْبُ عَلِيٍّ أَوْ نَفْسِهِ؛^۲ مشکات قلب محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و مصباح همان نور علم و هدایت است، و زجاجه اشاره به علی علیه السلام یا قلب او است.

و امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْمَشْكَوَةَ نُورُ الْعِلْمِ فِي صَدْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالزُّجَاجَةُ صَدْرُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ نُورُ عَلِيٍّ نُورٌ، إِمَامٌ مُؤَيَّدٌ بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ فِي أَثَرِ إِمَامٍ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ ذَلِكَ مِنْ لَدُنْ أَدَمَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، فَهُوَ لِأَوْلِيَاءِ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خُلَفَاءَهُ فِي أَرْضِهِ وَ حَجَبَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لَمْ تَخْلُوا الْأَرْضَ فِي كُلِّ عَصْرِ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ؛^۳

مشکوة نور علم در سینه رسول خداست و زجاجه سینه علی علیه السلام است. و «نور علی نور» امامانی از آل محمد علیهم السلام هستند که یکی پس از دیگری می‌آیند

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. تفسیر نور ثقلین، ج ۳، ص ۶۰۲.

۳. استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۳۵۶.

و با نور علم و حکمت مؤیدند. و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفا خود در زمین و حجت خویش بر بندگانش قرار داد. و در هیچ زمانی زمین از آنها خالی نبوده و نخواهد بود».

مرحوم طبرسی می‌گوید «نور علی نور» اشاره به پیامبرانی است که یکی پس از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می‌آیند و راه هدایت را تداوم می‌بخشند.

در این قسمت از دعا، رسول اکرم به علی علیه السلام می‌فرماید: یا علی، تو نور و روشنی هستی، یعنی نابینایان وادی ضلالت را روشنایی می‌بخشی. قرآن درباره بینایی و نابینایی حقیقی می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾^۱ آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟

این آیه در مقام بیان این مطلب است که در اثر بسته شدن چشم دل، از دیدن حقایق و ایمان به ذات اقدس حضرت حق ناتوان شده‌اند. سپس با بیانی واضح‌تر می‌فرماید:

﴿فَأَنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ چه بسیار کسانی که چشم بینا دارند، اما چشم دل آنها کور است.

آری، در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می‌دهند، نابینا نیستند، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم دلشان کور شده و حقیقت را درک نمی‌کنند.

۱. سوره حج، آیه ۴۶.

۲. همان.

رسول عالی قدر اسلام فرمود: **شَرُّ الْعَمَى، عَمَى الْقَلْبِ**؛^۱ بدترین نابینایی، نابینایی دل است. و فرمود: **وَ أَعْمَى الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ**؛^۲ نابیناترین نابینایی‌ها، نابینایی دل است. و همچنین فرمود:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيَشَاهِدُ بِهَا مَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ»^۳ وقتی خدا بخواهد در حق بنده‌ای نیکی کند، چشمان قلب او را می‌گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان شده بود مشاهده کند».

وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشعلی بود بر راه قافله انسانیت تا راه را از چاه تمیز دهند. جمعی چشم دل را گشودند و به او پیوستند و از آن نور هدایت پیروی کردند، و به حقایق آگاهی یافتند و نور ولایت تمام وجود آنها را روشن ساخت. و دستهای در اثر پا گذاشتن روی عقل و فهم، نه فقط از آن نور استفاده نکردند، بلکه در صدد خاموش کردن آن برآمدند، در تاریکی معنوی فرو رفتند و نابینای محض شدند.

مهم این است که انسان واقعیات را آن چنان که هست، درک کند. و تمایلات انحرافی و حب و بغض‌ها مانع از درک واقعیات، آن چنان که هستند، نگردند. لذا یکی از مهم‌ترین تقاضاهایی که معصومین علیهم السلام از خداوند داشتند، این بود:

«اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ؛ خَدَّوْنَا، وَاقْعِيَّتْهَا وَمَوْجُودَاتِهَا رَأَى أَنْ يَجْنَانَ»^۴

که هست به من نشان ده».

این مقام بدون ایمان به دست نخواهد آمد. افرادی چون سلمان و ابوذر به این مرحله از کمال نائل آمدند و به واسطه نور ولایت علی علیه السلام وجود خود را منور ساختند. ولی جمعی دیگر به قهقرا برگشته، و در همان ضلالتی که قبل از طلوع خورشید اسلام غرق بودند، سرگردان ماندند و در دشمنی با حق لحظه‌ای ساکت

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۸.

۲. همان، ص ۹.

۳. همان، ص ۱۵.

نماندند و بر این بدبختی‌ها و جنایات دلخوش داشتند. بلکه بر آنها افتخار کردند و خود را غالب دیدند. زیرا فرورفتن در معاصی گناهکار را چنان به سقوط می‌کشاند که معاصی در نظرش زیبا جلوه می‌کند.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَغْمَهُونَ»؛ کسانی که ایمان به آخرت ندارند، اعمال بدشان را برای آنها زینت می‌دهیم و در طریق زندگی حیران و سرگردان می‌شوند.

مرحوم ابن بابویه در کتاب «نصوص علی الائمة الاثنی عشر» نقل می‌کند که: چون رسول خدا ﷺ رحلت کرد، کار فاطمه علیها السلام این بود که بر سر قبور شهدای اُحد می‌آمد و در کنار قبر حضرت حمزه می‌نشست و گریه می‌کرد. روزی من بر سر مزار حضرت حمزه رفتم، دیدم حضرت زهرا علیها السلام آنجا است و مشغول گریستن است، صبر کردم تا آرام شدند. آنگاه پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم: ای سیده نسوان، سوگند به خدا که با گریه خود رگهای دل مرا پاره کردی. دختر محترم رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابا عمرة، سزاوار است که گریه کنم، چون بهترین پدران را از دست داده‌ام و فرمود:

«إِذَا مَاتَ يَوْمًا مَيِّتٌ قَلَّ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ أَبِي قَدَمَاتٍ وَاللَّهِ أَكْبَرُ؛

وقتی شخصی از دنیا برود یاد او در میان مردم کم می‌شود، لیکن یاد پدرم از وقتی که رحلت فرموده، به خدا بزرگ‌تر و بیشتر شده است».

عرض کردم: ای بانوی من، می‌خواهم از شما مطلبی را بپرسم، که افکار مرا سخت مضطرب کرده است. فرمود: بپرس. عرض کردم: آیا رسول خدا ﷺ درباره امامت علی علیه السلام قبل از رحلتشان بیان روشنی نمودند؟

حضرت فرمود: «وَأَعْجِبْنَا أَنْسِيْتُمْ يَوْمَ غَدِيرٍ! ای شگفتا آیا شما روز غدیر خم را فراموش کردید؟ عرض کردم، بلی، روز غدیر خم تصریحی بر این امر بود، ولیکن من می‌خواهم از آنچه رسول خدا ﷺ در پنهانی به تو گفته است سؤال کنم.

زهرا علیها السلام فرمود:

«اشهدُ الله تعالى لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: عَلِيُّ فِيكُمْ خَيْرٌ مَن أُخْلِقُهُ فِيكُمْ وَ هُوَ
الْأَمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةَ مِئَةِ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أئِمَّةَ أَبْرَارٍ،
لَئِنِ اتَّعْتُمُوهُمْ وَ جَدْتُمُوهُمْ هَادِينَ مَهْدِيَيْنَ، وَ لَئِنِ خَالَفْتُمُوهُمْ لَيَكُونُ
الْإِخْتِلَافُ فِيكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛

من خداوند را شاهد می‌گیرم که شنیدم پدرم می‌فرمود: علی علیه السلام در میان شما
بهترین کسی است که من در میان شما می‌گذارم، و بعد از من او امام و خلیفه
است، و دو فرزند او بانه نفر از فرزندان حسین پیشوایان نیکو کردارند، اگر شما
از اینها پیروی کنید، آنها را هدایت کننده و هدایت شده می‌یابید، و اگر مخالفت
آنها کنید، این اختلاف در میان شما تا روز قیامت به طول خواهد انجامید».

عرض کردم: یا سیدتی فما بآله قعدَ عن حقه؟

بانوی بزرگوار من، پس چرا او (علی علیه السلام) از گرفتن حق خود خودداری
می‌کند؟

قَالَتْ: يَا ابْنَ عَمْرٍ لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذِ يُوتَى وَ لَا
تَأْتِي. أَوْ قَالَتْ مَثَلُ عَلِيٍّ - ثُمَّ قَالَتْ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَرَكُوا الْحَقَّ عَلِيٍّ أَهْلِهِ وَ اتَّبَعُوا
عْتَرَةَ نَبِيِّهِ لَمَا اِخْتَلَفَ فِي اللَّهِ تَعَالَى اثْنَانِ وَ لَوَرِثَهَا سَلَفٌ عَنْ سَلَفٍ وَ خَلَفٌ بَعْدَ
خَلَفٍ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَ لَكِنْ قَدَّمُوا مَا آخَرَهُ اللَّهُ وَ آخَرُوا مَا
قَدَّمَهُ اللَّهُ. حَتَّى إِذَا اِلْحَدُوا الْمَبْعُوثَ، وَ أَوْدَعَهُ الْإِجْدَثَ الْمَجْدُوثَ، اِخْتَارُوا
بِشَهْوَتِهِمْ وَ عَمِلُوا بِآرَائِهِمْ تَبَا لَهُمْ أَلَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ يَقُولُ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ
يَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ. بَلْ سَمِعُوا وَ لَكِنَّهُمْ كَمَا قَالَ اللَّهُ: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ
وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. هِيَئَاتَ بَسَطُوا فِي الدُّنْيَا أَمْالَهُمْ وَ نَسُوا
أَجَالَهُمْ فَتَعَسَا لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ، أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَوْرِ بَعْدَ الْكُورِ.^۱

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

ای ابا عمره، رسول خدا ﷺ گفت: مَثَلِ امام، مَثَلِ کعبه است که باید به سوی او بروند، نه آنکه کعبه سوی مردم بیاید، یا اینکه فرمود: مَثَلِ علی ﷺ مَثَلِ کعبه است. سپس حضرت فاطمه ﷺ فرمودند: سوگند به خدا اگر حق را به اهلش وا می‌گذاشتند، و از عترت پیامبرشان پیروی می‌کردند، دو نفر هم در راه خدا اختلاف پیدا نمی‌کردند، امامت را سَلَف از سَلَف، و آینده از آینده ارث می‌برد، تا اینکه قائم ﷺ ما که نهمین فرزندِ فرزندانِ حسین ﷺ است، قیام می‌کرد، ولیکن آنها کسی را که خداوند عقب نگاهداشت، جلو انداختند و آنچه را جلو نگاهداشت، عقب انداختند. و به محض اینکه پیامبر ﷺ را در قبر خوابانیدند و مسجد را بستند، و او را در میان قبر مهیا شده پنهان کردند، با میل و شهوت خود، امام انتخاب کردند و به رأی و اندیشه خود رفتار نمودند، مرگ برایشان باد. آیا سخن خدا را نشنیدند که فرمود: ای پیامبر، پروردگار تو هرچه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند، برای ایشان اختیاری نیست؟ آری، شنیدند ولیکن آنها مصداق کلام خدا در این آیه شریفه شدند که می‌فرماید: این چشم‌ها کور نیستند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها قرار دارد کور است. هیئات، چقدر دورند و چقدر تاریک و گم‌اند، سفره آمال و آرزوهای خود را در دنیا بگستردند، و مرگ‌هایشان را به فراموشی سپردند، پس هلاکت و مرگ بر آنها باد، و کردارشان تباه و گم‌باد، پناه می‌برم به خداوند از ستم، بعد از تحوّل و گردش روزگار.

ریسمان محکم الهی

وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَتِينِ.

و او [علی علیه السلام] رشته محکم خدا است.

شکی نیست که برنده‌ترین سلاح برای پیشرفت اهداف اجتماعی اتحاد و همبستگی است. سدهای عظیمی که امروز در نقاط مختلف جهان ساخته می‌شود و سرزمین‌های وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنایی خود قرار می‌دهد، همه معلول این است که دانه‌های ناچیز باران در یک جا جمع شده، دست به دست هم داده‌اند و این قدرت شگرف را به وجود آورده‌اند. اتحاد یک جامعه اثرات فراوانی در بر دارد، اما اگر ملتی از نظر اعتقاد دینی با هم متحد شوند، اثر آن قابل مقایسه با اتحاد در منافع مادی نخواهد بود. فکر، قدرت، مقام، اندیشه و ثروت و دارایی چنین مردمی، همه در راه سعادت و خوش‌بختی یکدیگر اعمال می‌شود. قرآن می‌فرماید:

﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن‌گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌ها الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید؛ و برکنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید،

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید.

روزی دو نفر از قبیله اوس و خزرج به نام‌های «ثعلبه بن غانم» و «اسعد بن زراره» در برابر هم به فخرفروشی پرداختند و هرکدام افتخاراتی را که بعد از اسلام به دست آورد بود، برمی‌شمرد. «ثعلبه» گفت: خزیمه بن ثابت «ذوالشهادتین» و حنظله (غسیل الملائکه)؛ و همچنین، عاصم بن ثابت و سعد بن معاذ از قبیله ما هستند. در برابر، «اسعد بن زراره» که از طایفه خزرج بود، گفت: چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام داده‌اند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید. و همچنین، سعد بن عباده، رئیس و خطیب مردم مدینه، از قبیله ما هستند.

رفته رفته کار به جای باریک کشید و افراد دو قبیله دست به اسلحه برده و در مقابل هم صف آرایی کردند. بیم آن می‌رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله‌ور شود. خبر به رسول خدا ﷺ رسید. آن حضرت فوراً به محل حادثه تشریف آورده و با تدبیر خاص خود به ماجرا خاتمه داده و صفا و صلح را بین آنها برقرار ساخت.

آیه مذکور به عنوان یک حکم عمومی همه مسلمانان را دعوت به یگانگی و برادری می‌کند. نکات مهم این آیه به قرار زیر است:

۱. در آیه دو بار کلمه نعمت تکرار شده که اهمیت اتحاد و موهبت اتفاق را می‌رساند.

۲. خداوند می‌فرماید: آنچه علت برادری شما شده ایمان است. خداوند توسط رسولش شما را به اسلام دعوت کرد، و در پرتو ایمان به اسلام، پراکندگی و خون‌ریزی دیروز به برادری و صلح امروز مبدل شد.

برخی از اظهارنظرهای محققین و مورخین غیر مسلمان در این باره به قرار زیر است:

جان دیون پورت، دانشمند معروف انگلیسی می‌نویسد:

محمد ﷺ یک عرب ساده، قبایل پراکنده کوچک، برهنه و گرسنه کشورش را مبدل به یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل جهان، آنها را با صفات و اخلاق تازه‌ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال، این روش، امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد، سوریه و بین‌النهرین و مصر را تسخیر کرد، و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تارود سیحون بسط داد.^۱

«دکتر گوستاولوبون» به این حقیقت چنین اعتراف می‌کند:

تا زمان این حادثه حیرت‌انگیز، یعنی اسلام، که واقعاً نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی به ما نشان داد، هیچ‌یک از قسمت‌های عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می‌شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.^۲

«نهر» دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می‌نویسد:

سرگذشت عرب و داستان اینکه چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را به وجود آوردند، یکی از شگفتی‌های تاریخ بشری است. نیرو و فکر تازه‌ای که عرب‌ها را بیدار ساخت و آنها را از اعتماد به نفس و قدرت سرشار ساخت، «اسلام» بود.^۳

غیرمسلمانان در هنگام اظهار علاقه به هم مسلکان خود از کلمه «رفیق» استفاده می‌کنند؛ ولی در اسلام از پیوند مسلمانان با یکدیگر به برادری یاد می‌شود؛ «انما المومنون اخوة».

رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سید غلامرضا سعیدی، ص ۷۷.

۲. گوستالوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب.

۳. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۳۱۷.

«المسلم اخو المسلم، لا يظلمه، ولا يخذله، و لا يسلمه؛^۱ مسلمان برادر مسلمان است. هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش بر نمی‌دارد، و او را در برابر دشمن تنها نمی‌گذارد».

«مثل الاخوين مثل اليدين يغسل إحدئها الأخرى^۲ مثل دو برادر دینی، مثل دو دست است که یکدیگر را می‌شویند».

«المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد، إن اشتكى شيئاً منه وجدَّ ألمَ ذلك في سائر جسده؛ و ارواحهما من رُوح واحدة؛^۳ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضای یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، عضوهای دیگر را قرار می‌نماید. و ارواح همگی آنها از یک روح است».

امام باقر علیه السلام فرمود:

«ال محمد صلی الله علیه و آله، هم حبل الله المتين الذي امر بالاعتصام به، فقال: و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا؛^۴ ال محمد صلی الله علیه و آله رئیس‌مان خدایند که به جنگ زدن به آن امر کرده و فرمود: و همگی به رئیس‌مان حق جنگ بزنید و پراکنده نشوید».

امام کاظم علیه السلام فرمود: علی بن ابیطالب حبل الله المتين؛ علی علیه السلام رئیس‌مان محکم خداوند است.^۵

از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ایها الناس إني قد تركتُ فيكم حَبْلَيْنِ إذا أَخَذْتُم بِهِنَا لَنْ تَضَلُّوا بعدی. احدهما اكبر من الآخر، كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض و

۱. فیض کاشانی، مهجة البيضاء، ج ۳.

۲. همان.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۳۳.

۵. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۲۷.

عِترَتِي اهل بيتي. اِلا و انهما لَنْ يفترقا حتى يردا عَلَيَّ الْخَوْضَ؛^۱
 ای مردم، من بعد از خود دو رشته در میان شما باقی می‌گذارم، که هرگاه به این
 دو چنگ زنید گمراه نمی‌شوید، بزرگ‌ترین آنها کتاب خداوند است که از آسمان
 به زمین کشیده شده است؛ و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار کوثر به
 من برسند».

ابن عباس می‌گوید:

«وَ قَدْ عَلِيَ رَسُولُ اللَّهِ اهل الله اهل اليمن فقالوا: يا رسول الله، وَ مَنْ وَصِيكَ؟
 فقال: هو الذي امركم بالاعتصام به فقال عَزَّوَجَلَّ: وَ اعْتَصِمُوا بحبل الله
 جميعاً و لا تفرقوا. فقالوا: يا رسول الله، بَيْنَ لَنَا مَا هَذِهِ الحَبْلِ؟ فقال: هُوَ
 قول الله: «إِلا بِحَبْلِ من الله وَ حَبْلِ من الناس»، فَالحَبْلُ من الله كِتَابُهُ وَ
 الحَبْلُ من الناس وَصِيٌّ؛^۲

جمعی از مردم یمن بر رسول خدا ﷺ وارد شده و گفتند: ای پیامبر خدا، وصی
 و جانشین تو کیست؟ حضرت فرمود: آنکه خداوند به چنگ زدن به دامن او امر
 کرده و فرمود: همگی به ریسمان خداوند چنگ بزنید و پراکنده نشوید. گفتند:
 برای ما این ریسمان را توضیح ده؟ فرمود: آن گفته خداوند است که: «به
 ریسمانی از خداوند و به رشته‌ای از مردم.» پس رشته خداوند کتاب اوست و
 رشته مردم وصی من (علی ابن ابیطالب) است».

عبدالله بن عباس می‌گوید:

«قَدْ كُنَّا عند رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَ اعرابِي فقال: يا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تقول:
 واعْتَصِمُوا بحبل الله جميعاً وَ لا تفرقوا. فَمَا حَبْلِ الله الذي نعتصم به؟ وَ
 ضَرَبَ النَّبِيُّ يَدَهُ فِي يَدِ عَلِيٍّ وَ قال: وَ تَمَسَّكُوا بِهَذَا، هُوَ الحَبْلُ المتين؛^۳

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۳.

۲. همان، ج ۳۶، ص ۱۷.

۳. بحرانی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۰۶.

در خدمت پیامبر اکرم بودیم که عربی به رسول خدا ﷺ وارد شد، و عرض کرد: ای پیامبر خدا، شنیده‌ام گفته‌ای: همگی به ریسمان و رشته خداوند متمسک شوید و پراکنده نگردید، رشته خداوند چیست و کدام است تا به آن چنگ زنیم؟ حضرت دستش را به دست علی علیه السلام زد و فرمود: به این شخص متمسک شوید، این مرد رشته محکم و استواری است که خداوند امر به اعتصام به او فرموده است.»

از مجموع این روایات به دست می‌آید که اعتصام به حبل الله، قبول ولایت مولا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام است. راستی اگر دنیا طلبان و عاشقان مقام و قدرت مسیر را تغییر نمی‌دادند و اصل جانشینی رسول خدا ﷺ را تحریف نمی‌کردند، و می‌گذاشتند امت اسلامی مسیر طبیعی و الهی خود را طی کند؛ و مقام مخصوص علی علیه السلام را که خداوند برای ارشاد و هدایت خلق بعد از خود، به او داده بود، غصب نمی‌نمودند، امروز مسلمانان این چنین گرفتار صهیونیسم و دیگر ستم‌پیشه‌گان و دژخیمان نمی‌شدند؟ و این همه بدعت و تفرقه در دین و در بین مسلمانان ایجاد نمی‌شد.

این قسمت را با این سخن علی علیه السلام خاتمه می‌دهیم که فرمود:

«فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ
كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذِّئْبِ؛^۱

دست خدا با جماعت است، پرهیزید از تفرقه و جدایی، زیرا فرد جدا شده از مردم دچار شیطان می‌شود. چنان که گوسفند تنها مانده از گله طعمه گرگ می‌گردد.»

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷، ص ۱۸۴.

علی علیه السلام صراط مستقیم

وَ صِرَاطُهُ الْمُسْتَقِيمُ.

و راه مستقیم حق برای امت است.

معنی «صراط» با «طریق» و «سبیل» یعنی راه، نزدیک است. قرآن شریف در سوره فاتحه الكتاب، صراط را به مستقیم بودن توصیف کرده و سپس فرمود، راه مستقیم راه کسانی است که خداوند به آنها نعمت داده است.

در قرآن مجید کراراً نام «صراط» و «سبیل» برده شده، ولی هر جا اسمی از صراط مستقیم به میان آمده، به صورت مفرد است؛ یعنی همه جا صحبت از یک صراط مستقیم است، در حالی که «سبیل» به صورت جمع و مفرد به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این آیه کریمه: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾؛^۱ کسانی که در راه ما مجاهده کنند، آنها را به راههای واقعی خود هدایت می‌کنیم.

خداوند تنها در این آیه صراط را به غیر خود نسبت داده است: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ در حالی که سبیل را به افراد مختلفی از مخلوقات نسبت داده است. مانند: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ...﴾؛^۲ بگو: این راه من است که با بصیرت مردم را به سوی خدا می‌خوانم. و فرمود: ﴿...سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ...﴾؛^۳ راه کسانی که به سوی من برگردند؛ و ﴿...سَبِيلَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾.^۴

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.

۳. سوره لقمان، آیه ۱۵.

۴. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

در مجموع از این آیات استفاده می‌شود که منظور از سبیل غیر از صراط مستقیم است؛ چون «سُبُل» مختلف‌اند. البته این اختلاف ناشی از اختلاف احوال بندگانی است که در آن سیر می‌کنند، ولی صراط همواره یکی است. چنان که در آیه زیر به آن اشاره شده است:

﴿...وَقَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

در این آیه سبیل متعدّد و صراط مستقیم یکی شمرده شده است. هر یک از سبیل‌های به سوی خداوند، دارای یک نوع کمال و یک نوع نقصان است، ولی صراط مستقیم هیچ‌گونه نقصی ندارد. هر یک از سبیل‌ها با دیگری اختلاف دارد؛ در حالی که صراط مستقیم با همه آنها متحد است. پس صراط مستقیم جامع همه سبیل‌ها به سوی خداوند است. یعنی هر سبیلی به مقداری که از حقیقت صراط مستقیم برخوردار است، به خدا می‌رساند، در حالی که صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی انسان را به خداوند می‌رساند؛ لذا خدا آن را فقط به این نام خوانده است. چون «صراط» فقط به راه روشن گفته می‌شود. به عبارت دیگر، «سُبُل» راه‌های فرعی و ارائه طریق‌اند، ولی صراط شاهراه است؛ و راه ایصال الی المطلوب.

علی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«يَعْنِي أَدَمَ لَنَا تَوْفِيقَ الَّذِي أَطَعْنَاكَ بِهِ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا، حَتَّى نُطِيعَكَ

كَذَلِكَ فِي مَسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا؛^۱ توفیقاتی که در گذشته موجب اطاعت کردن ما شده، بر ما پایدار بدار، تا در آینده نیز تو را اطاعت کنیم».

مفضل بن عمر می گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ هُنَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ، أَمَّا الصِّرَاطُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةَ. مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَا بِهِدَاهُ مَرَّةً عَلَى صِرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَوِي فِي نَارِ جَهَنَّمَ؛^۲

صراط مستقیم راه به سوی معرفت خدا است و آن دو صراط است: یکی صراط در دنیا و یکی در آخرت. اما صراط در دنیا امامی است که پیروی از او واجب است، کسی که او را بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند؛ در آخرت از صراطی که پل دوزخ است عبور خواهد کرد. و کسی که او را در دنیا نشناسد، در آخرت پایش لغزیده و در آتش دوزخ هلاک می شود».

امام صادق عليه السلام فرمود: «إِنَّ الصِّرَاطَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: صراط مستقیم علی، امیرالمؤمنین عليه السلام است.

طبق روایات، راه علی عليه السلام راه استقامت محض است و کوچک ترین انحرافی در آن راه ندارد؛ هر مؤمنی که طریق آن حضرت را ببیند و او را الگو و اسوه حسنه خود قرار دهد به حق خواهد رسید و مشمول نعم بی پایان خداوند متعال قرار خواهد گرفت. و آنکه علی عليه السلام را انتخاب نکرده و تبعیت از اغیار نموده باشد، پایان مسیر او خذلان و محرومیت از نعم الهی خواهد بود.

صراط مستقیم راهی است که پیوندگان آن به نعمت هایی بی شمار و وصف ناشدنی می آیند که همانا توفیق بر اطاعت خدا و پیامبر است.

۱. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۳.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۶۶.

روزی یکی از صحابه رسول خدا به نام «ثوبان» که نسبت به حضرت خاتم النبیین ﷺ علاقه شدیدی داشت؛ با حال پریشان به خدمت آن حضرت رسید. حضرت سبب ناراحتی او را پرسید. عرض کرد: زمانی که از شما دور می شوم و شما را نمی بینم، ناراحت می شوم. امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در جایگاه و مقام شما نخواهم بود، بنابراین، شما را هرگز نخواهم دید. و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است. پس در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم بود. با این حال چرا افسرده نباشم. پیرو این ماجرا آیات زیر نازل شد:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَكَ رَفِيقًا﴾^۱

بشارت داد که افراد مطیع پروردگار در بهشت همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا سوگند ایمان مسلمانی کامل نمی شود، مگر اینکه مرا از خود و پدر و مادرش و همه بستگانش بیشتر دوست دارد؛ و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

خداوند در این آیه به چهار طایفه اشاره می کند که مشمول این نعمت هستند: انبیاء، راستگویان در سخن و عمل، کشته شدگان در راه عقیده و هدف پاک الهی و افراد شایسته ای که همواره اعمالشان مثبت و سازنده است.

آری، پیروان صراط ائمه معصومین علیهم السلام جامعه ای بنا می کنند که از این شخصیت ها ساخته شده و اجتماعی سرایا حیات معقول و زندگی واقعی است.

علی علیه السلام مقدم در نسب و دین

لَا يُسْبِقُ بِقَرَابَةِ فِي رَحِمٍ وَلَا بِسَابِقَةِ فِي دِينٍ.

هیچ کس در قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اسلام و ایمان، بر او سبقت نگرفته است.

در این فراز از دعا، دو مزیت از مزایای بی حد امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، بیان شده است: اول، شرافت نسبی، یعنی از نظر نسب کسی نزدیک تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت نیست. این واقعیت نیازی به اثبات و توضیح ندارد. مزیت دوم آنکه، قبل از همه به آن حضرت ایمان آورده است. به طور کلی، آنهایی که در پذیرفتن اسلام پیشگام تر بوده اند، در صدر اسلام دارای فضیلت بیشتری بودند. و این امر ملاک برتری محسوب می شد، تا آنجا که بنا به اصطلاح قرآن، به آنها «السابقون» گفته می شد. در میان مردان، اولین کسی که ایمان آورد و افتخار سبقت در اسلام را حائز گردید، علی علیه السلام و در میان زنان، خدیجه کبری بوده است. سبقت خدیجه در ایمان مورد شبهه نبود، و حتی عایشه می گوید:

من پیوسته بر اینکه روزگار خدیجه را درک نکرده بودم، تأسف می خوردم. و از میزان محبت و علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او، همواره در شگفت بودم، زیرا می دیدم آن حضرت مرتباً او را یاد می کند، تا آنجا که اگر گوسفندی ذبح می کرد، دوستان خدیجه را فراموش نکرده، و سهمی برای آنها می فرستاد. روزی آن حضرت درحالی که قصد خروج از منزل را داشت، به یاد خدیجه افتاد، و طبق معمول قدری از او تعریف و تمجید کرد. در این هنگام من سخت ناراحت شدم

به طوری که نتوانستم خودم را نگهدارم، عرضه کردم: خدیجه زن پیر و فرتوت و از کار افتاده‌ای بیش نبود، خدا او را از شما گرفت؛ و در مقابل بهتر از او را نصیبت کرد. وقتی سخنانم به اینجا رسید، پیامبر به قدری غضبناک و ناراحت شد که نشانه‌های خشم از چهره مبارکش مشاهده می‌شد؛ و فرمود: ابدأ چنین نیست. بهتر از خدیجه نصیب من نشده است؛ زیرا او وقتی به من ایمان آورد، که تمامی مردم در کفر و شرک به سر می‌بردند، و در شدیدترین و حساس‌ترین مواقع، ثروتش را در اختیار من گذاشت. خدایی تعالی از او فرزندان به من مرحمت فرمود که به سایر زنان نداد.

و اما از میان مردان، تقریباً مورد اتفاق مورخین شیعه و سنی است که اولین کسی که ایمان آورد، حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام بوده است. برخی گفته‌اند که: اولین مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله پسر خوانده آن حضرت، زید ابن حارثه، یا ابوبکر ابن ابی قحافه است. ولی دلائل و قرائن زیادی در دست هست مبتنی بر اینکه اولین کسی که ایمان آورده و نبوت حضرت ختمی مرتبت را پذیرفته است، علی علیه السلام است. ابن ابی الحدید از قول ابوجعفر اسکافی معتزلی گوید:

اگر ابوبکر سبقت در اسلام داشته، چرا خودش در هیچ موردی به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است. و هیچ‌یک از صحابه هوادار او نیز چنین ادعایی نکرده‌اند.^۱

علی علیه السلام از دوران کودکی در خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرورش یافت، و آن حضرت با یک دنیا علاقه به تربیتش همت گماشت. به گفته برخی مورخین سنی، مانند بلاذری و ابوالفرج اصفهانی، هنگامی که در مکه معظمه در اثر خشک‌سالی قحطی و گرانی پدید آمد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمویش عباس فرمود: اکنون شایسته است که به خانه ابوطالب برویم، و قدری از سختیش بکاهیم؛ و بعضی از نان خورهایش را با خود آورده، و متکفل شویم. به خانه

۱. علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۲۴۰.

ابوطالب رفتند و مطلب را مطرح کردند. عباس جعفر را انتخاب کرد، ولی رسول اکرم ﷺ را با خود به منزل برد. علی علیه السلام تقریباً هشت ساله بود که تحت تربیت رسول خدا ﷺ قرار گرفت.

و پیامبر ﷺ راه و رسم عبادت را به او آموخت. چنان که خودش می‌گوید:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ، يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فَرَاشِهِ، وَيُمِسُّنِي جَسَدَهُ، وَيُسِثِّنِي عَرْفَهُ، وَكَانَ يَمَضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِينِيهِ، وَمَا وَجَدَلِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ؛^۱

شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا ﷺ از نظر خویشاوندی (پسر عمو و داماد آن حضرت) و مقام بلند و احترام مخصوص من را در نزد او می‌دانید. در کودکی مرا در دامن خود قرار می‌داد و به سینه‌اش می‌چسبانید، و در بسترش مرا در آغوش می‌گرفت، و تنش را به من مالید، و بوی خوش خود را به من می‌پویانید، و خوراک جویده در دهان من می‌نهاد. هرگز دروغی در کلام من و خطایی در رفتار من ندید.»

و خداوند بزرگ‌ترین فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر اکرم ﷺ از شیر گرفته شده بود، همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب‌ها و روزها، به راه بزرگواری‌ها و خوهای نیکوی جهان، سیر دهند، و من به دنبال آن حضرت می‌رفتم مانند شتربچه در پی مادرش؛ و هر روزی از خوهای خود نشانه‌ای بر می‌افراشت؛ و پیروی از آن را به من امر می‌فرمود. و در کوه حرا که نزدیکی مکه است برای عبادت اقامت می‌کرد، من او را می‌دیدم و غیر من نمی‌دید، و در آن زمان اسلام در خانه‌ای نیامده بود، مگرخانه رسول خدا، و خدیجه، و من سوم ایشان بودم. نور وحی و رسالت را می‌شنیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم.^۲

۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

۲. همان.

این جملات صراحت دارد در اینکه آن حضرت، نخستین مردی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده، و اسلام اختیار کرد. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در یکی دیگر از خطبه‌هایش می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلَ مَنْ أَنَابَ، وَ سَمِعَ وَ أَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالصَّلَاةِ؛^۱ بارخدایا، من نخستین کسی هستم که به حق رسیده، و آن را شنیده، و پذیرفته است؛ و هیچ‌کس به نماز بر من پیشی نگرفت، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله».

انس می‌گوید: خداوند پیغمبر اسلام را روز دوشنبه مبعوث کرد، و علی علیه السلام در روز سه شنبه ایمان آورد.

خزیمه ابن ثابت در این باره می‌گوید:

مَا كُنْتُ أَحْسِبُ هَذَا الْأَمْرَ مُنْصَرِفًا
عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنِ
الْأَيْسَى أَوَّلَ مَنْ صَلَّى بِقَبِيلَتِهِمْ
وَ آخَرَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَ مَنْ
ابن صباغ مالکی، در فصول المهمة، در بیان جریان تربیت آن حضرت را در دامن مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید:

پیوسته علی علیه السلام با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، تا خداوند آن حضرت را به رسالت مبعوث کرد. پس علی علیه السلام به او ایمان آورد؛ و از او متابعت نموده و او را تصدیق کرد. درحالی که از عمرش سیزده سال گذشته، و به حد بلوغ نرسیده بود. و او اولین کسی بود که به اسلام و به آن حضرت از بین مردان و بعد از خدیجه ایمان آورد.

ابن حجر در الاصابه، در ترجمه عقیف کندی، و ابن عبدالبر در استیعاب، و بسیاری از دانشمندان تاریخ، داستان زیرا را از او نقل می‌کنند که او گفت:
در روزگار جاهلیت وارد مکه شدم، میزبانم عباس ابن عبدالمطلب بود. و ما دو

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۲.

نفر در اطراف کعبه بودیم، ناگهان دیدم، مردی آمد در برابر کعبه ایستاد، و سپس پسری را دیدم که آمد در طرف راست او ایستاد، چیزی نگذشت، که زنی را دیدم که آمد پشت سر آنها قرار گرفت؛ و من مشاهده کردم که این دو نفر به پیروی از آن مرد، رکوع و سجود می‌کردند. دیدن این منظره که تا آن وقت با آن مواجه نشده بودم، حس کنجکاویم را تحریک نمود، از عباس ابن عبدالمطلب پرسیدم که جریان از چه قرار است؟ عباس پاسخ داد: آن مرد، محمد ابن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و آن پسر، علی ابن ابیطالب عَلِيٌّ پسر عم او و زنی که پشت سر آنها است، همسر او می‌باشد. سپس افزود، که برادر زاده‌ام می‌گوید: روزی فرا خواهد رسید که تمام خزانه‌های کسری و قیصر، در اختیار من قرار خواهد گرفت؛ ولی به خدا قسم در روی زمین، کسی جز این دو نفر آیین او را فعلاً تبعیت نمی‌کند.

علی عَلِيٌّ خود می‌گوید:

«أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، وَ أَنَا الصُّدِيقُ الْكَبِيرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ لِسَبْعِ سِنِينَ. وَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى؛

من بنده خدا، و برادر رسول او هستم. صدیق اکبر من هستم، و این جمله را کسی پس از من نمی‌گوید جز اینکه دروغگو می‌باشد، با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواندم، هفت سال پیش از آنکه کسی با او نماز بخواند. و من اولین کسی هستم که با آن حضرت نماز خوانده‌ام».

و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شود، اول کسی است که اسلام آورده، و آن کس علی بن ابیطالب عَلِيٌّ است.

در غایه المرام، از طریق اهل سنت روایت کرده، که در حدیث مفصلی امیرالمؤمنین علی عَلِيٌّ، فضایل خود را در حضور جمعی کثیر، از مهاجر و انصار، بیان فرمود، و آنها را سوگند داد، که مشاهدات و معلومات خود را در این باره بیان

نموده، و از آنها اقرار گرفت، تا آنجا که فرمود:

شما را به خدا قسم، آیا می‌دانید که خدای عزوجل، سابق را بر مسبوق بیش از یک آیه در قرآن، برتری داده و آیا می‌دانید، احدی از امت بر من سبقت نگرفته به سوی خدا و رسول او؟ گفتند بلی، به خدا قسم. آن‌گاه فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که چون آیه:

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [تیز] از او خشنودند، و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این همان کامیابی بزرگ و همچنین آیه:

﴿وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ﴾ * أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲ و سبقت‌گیرندگان مقدمند؛ آنان همان مقربان [خدا]، نازل شد، و از رسول خدا ﷺ معنی این آیات را پرسیدند، حضرت فرمود: خداوند این آیات را نازل فرمود در حق پیغمبران و جانشینان ایشان، و من بهترین پیغمبران او هستم؛ و علی ابن ابیطالب علیه السلام جانشین من، بهترین جانشینان پیغمبران است. و مهاجر و انصار همه تصدیق کردند.

ثعلبی در تاریخ خود در تفسیر آیه: «وَالسَّبِقُونَ السَّبِقُونَ»، از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

سبقت‌گیرندگان به قبول دیانات حقه سه نفر هستند: یوشع ابن نون، به دین حضرت کلیم سبقت گرفت. یوحنا یا زکریا یا کس دیگری، (بنا بر اختلاف تفاسیر) به دین حضرت مسیح سبقت جست، و علی ابن ابیطالب علیه السلام، افضل آنهاست، که به

۱. سوره توبه، آیه ۹۹.

۲. سوره واقعه، آیات ۱۰-۱۱.

دین حضرت ختمی مرتبت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله، پیشی گرفت.
حافظ ابونعیم، از ابن عباس روایت کرده است، که سبقت گیرنده این امت به
دین، علی ابن ابیطالب علیه السلام است.
ابوالمؤید موفق ابن احمد، از ابراهیم ابن سعید جوهری، وصی مأمون روایت
نموده که حدیث کرد مرا امیرالمؤمنین، رشید، از جدش از پدرش، از عبدالله ابن
عباس که گفت:

شندیم از عمر ابن الخطاب درحالی که جماعتی نزد او بودند، و درباره سبقت
گیرندگان به اسلام مذاکره می کردند. عمر گفت: اما علی ابن ابیطالب علیه السلام شندیم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که به علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود: دست بر شانه او زد، من و
ابوعبیده و ابوبکر و جمعی از اصحاب نزد آن حضرت بودیم، و فرمود:
یا علی، تو اولین مؤمن هستی از حیث ایمان، و اولین مسلمان هستی از حیث
اسلام. تو از من هستی، مانند هارون برادر موسی علیه السلام، که از موسی علیه السلام بود.

موفق بن احمد، از مجاهد از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود:

سبقت گیرندگان سه نفر هستند: سبقت گیرنده به موسی علیه السلام و قبول کننده دین او
یوشع ابن نون است. سبقت گیرنده به عیسی علیه السلام و قبول کننده دعوتش، صاحب
یس است. و قبول کننده دعوت من علی علیه السلام است.

ابن حجر، در صواعق از انس ابن مالک و دیگران نقل می کند که:
«بَعَثَ النَّبِيُّ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ وَ اَمَنَّ عَلِيٌّ يَوْمِ الثَّلَاثَةِ؛ پیامبر در روز دوشنبه
مبعوث شد؛ و علی علیه السلام در روز سه شنبه به او ایمان آورد».

محمد ابن یوسف گنجی شافعی، از ابن عباس نقل می کند که: «أَوَّلُ مَنْ صَلَّى،
عَلِيٌّ؛ اول کسی که در اسلام نماز خواند، علی علیه السلام بود».

از زید بن ارقم نقل شده که: «أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ عَلِيٌّ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيٌّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ».
احمد بن حنبل، در مسند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: من و جمعی

دیگر از صحابه خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که دست مبارک خود را بر کتف علی علیه السلام زد، و فرمود:

«أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَامًا وَ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا، وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، كَذَبَ يَا عَلِيُّ، مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ.»
به قول ابن ابی الحدید از آنچه تا حال بیان شد، به نحو اجمال و اختصار، دلالت می کند بر سبقت ایمان و اسلام علی علیه السلام، بر سایر مردم؛

«فَدَلَّ مَجْمُوعُ مَا ذَكَرْنَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَامًا، وَ أَنَّ الْمُخَالَفَ فِي ذَلِكَ شَاذٌ وَ الشَّاذُّ لَا يُعْتَدِيهِ.»

طبری در تاریخ خود، از محمد ابن سعد ابن ابی وقاص نقل می کند که گفت:
از پدرم پرسیدم که آیا ابوبکر اول کسی است که اسلام آورده؟ جواب داد، نه،
«و لَقَدْ أَسْلَمَ قَبْلَهُ مِنْ خَمْسِينَ رَجُلًا؛ نه، زیادتر از پنجاه نفر، پیش از ابوبکر
ایمان آوردند؛ ولیکن او افضل از ما بود از حیث اسلام.»

همچنین، طبری می گوید: عمر بعد از چهل و پنج مرد و دویست و یک زن، مسلمان شد. «وَ لَكِنْ أَسْبَقَ النَّاسُ إِسْلَامًا وَ إِيمَانًا فَهُوَ عَلِيُّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام؛ و
مقدم ترین مردم در اسلام و ایمان علی علیه السلام است.»

فضیلت دیگر حضرت علی علیه السلام، در نوع اسلام او است: «إِسْلَامُهُ عَنِ الْفِطْرَةِ وَ إِسْلَامُهُمْ عَنِ الْكُفْرِ؛ اسلام آن حضرت مسبوق به فطرت اولیه و اصلیه خود بوده، و دامنش
به شرک و کفر آلوده نگردیده است، ولی اسلام دیگران، بعد از شرک و کفر آنها بوده
است. همان طوری که برخی از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، مانند ابونعیم اصفهانی
و میرسید علی همدانی از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«وَ اللَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ أَمَّنَ بِاللَّهِ إِلَّا وَ قَدْ عَبَدَ الصَّنَمَ إِلَّا عَلِيُّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام
فَإِنَّهُ أَمَّنَ بِاللَّهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْْبُدَ صَنَمًا؛ به خدا قسم کسی از این امت ایمان
نیاورد، مگر اینکه مسبوق به پرستش بت بود، جز علی ابن ابیطالب علیه السلام که ایمان
او به پرستش بت و صنم مسبوق نبوده است.»

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام خود می‌گوید: «فَإِنِّي وَ لِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْأَيْمَانِ وَ الْهِجْرَةِ؛^۱ من متولد شدم بر فطرت توحید و خداشناسی، و پیشی گرفتم به ایمان و هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله».

ابن عبد ربه نقل می‌کند:

اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن یزید، که از علمای مشهور بغداد در عصر خود بود، می‌گوید: روزی یحیی بن اکثم که در عصر هارون قاضی القضاة و مفتی اجرای حکم بود، به منزل من آمد و گفت مأمون امر کرده که چهل نفر از علمای بغداد انتخاب نمایم که قادر و محیط بر همه مسائل اسلامی باشند. از چنین اشخاصی آنهایی را که می‌شناسی بگو تا دعوت کنم. من عده‌ای را معرفی کردم و یحیی از میان آنها افرادی را که یقین به لیاقتشان داشت، یادداشت کرد تا چهل نفر تمام شد. این افراد را دعوت کرد تا فردا علی الطلوع در منزل او حاضر شوند. به موقع در منزل یحیی بن اکثم حاضر و نماز صبح را در آنجا ادا کردیم. یحیی علت دعوت را چنین بیان کرد که خلیفه از من خواسته که با شما چهل نفر درباره یک موضوع مهم احتجاج و مباحثه نماید. سپس به دربار مأمون وارد شدیم. مأمون لباس‌های فاخر پوشیده و عمامه سیاه بر سر گذاشته بود، چون ما نشستیم مأمون عبا و عمامه خود را کنار گذاشت و امر کرد ما هم عبا و عمامه خود را کنار نهیم. وی با ما انس گرفت و از اوضاع روز سخن به میان آورد. و آن‌گاه که احساس کرد که رعب مقام خلافت تخفیف یافته است، سؤالاتی راجع به احکام مطرح کرد، و ما هم برحسب مراتب جواب می‌دادیم.

مأمون گفت: من برای این حرف‌های کوچک شما را نخواستهم، بلکه هدف طرح مطلبی بزرگ‌تر است؛ و آن اینکه من علی را افضل صحابه می‌دانم و مایلم شما هم نظر خود را بدون رودربایستی بیان کنید. پیشنهاد شد که نخست باید دید

فضیلت در اسلام چیست؟ جواب دادند که اولین فضیلت در اسلام ایمان است. مأمون پرسید: آیا کسی در ایمان بر علی علیه السلام مقدم است؟ جواب دادند: خیر. سپس مأمون پرسید: ای اسحق، افضل اعمال صالحه قطعاً ایمان است. ای اسحق، آیا علی بن ابیطالب علیه السلام از تمام مردم سبقت در اسلام نداشت؟ اسحق گفت: آری، ولی علی بن ابیطالب وقتی اسلام را قبول کرد که هنوز بالغ نشده بود. و از مکلفین کسی که اول قبول اسلام کرد، ابوبکر بوده است. مأمون پرسید: ای اسحق، آیا علی بن ابیطالب اسلام را با الهام خداوند پذیرفت یا با دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ اسحق گفت: من غرق در دریای تفکر شدم.

مأمون گفت: ای اسحق نگو که با الهام اسلام را پذیرفت. زیرا که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی می‌شد؛ بلکه باید گفت که علی علیه السلام با دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام آورده است.

ای اسحق، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله با تکلیف دین به شخص غیر بالغ تکلیف به ما لا یطاق نکرده است؟ اسحق باز به بحر تفکر فرورفت. مأمون گفت: خدا فرمود: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»، من تکلیف به ما لا یطاق نخواهم کرد. پس روشن است که علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام را پذیرفته است.

ای اسحق، آیا مانند احادیثی را که درباره فضایل علی علیه السلام نقل می‌کنند، داریم که فضایل اصحاب دیگر را بیان کند؟ جواب داد: خیر، وارد نشده است. پرسید: آیا اخباری که در فضیلت ابوبکر وارد شده برابر با اخباری که در شأن علی علیه السلام وارد شده هستند؟ اسحق گفت: نه. مأمون پرسید آیا تمام اخباری که در شأن ابوبکر و عمر و عثمان وارد شده برابر فضایل علی علیه السلام می‌شود؟ اسحق جواب داد: نه.

در این حال مأمون گفت: ای اسحق: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: بلی می‌خوانم. گفت: سوره «هل أتت» را بخوان. اسحق می‌گوید خواندم تا رسیدم به آیه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا». مأمون پرسید: ای اسحق این آیه

در حق چه کسی نازل شده است؟ اسحق گفت: در حق علی بن ابیطالب علیه السلام.
 مأمون پرسید: ای اسحق، حدیث «المبشرة بالجنة» را شنیده‌ای؟ جواب داد: بلی.
 مأمون پرسید: اگر کسی در این حدیث شک کند، کافر می‌شود یا نه؟ اسحق گفت:
 کافر نمی‌شود، چون خبر واحد است.
 مأمون گفت: ای اسحق، اگر کسی در بودن سوره «هل أتى» شک کند، چه
 می‌شود؟ اسحق جواب داد: کافر می‌شود، چون منکر قرآن شده است. مأمون گفت:
 در این صورت چرا فضیلتی را که با روایات شبهه‌ناک وارد شده بر فضیلتی که با
 آیه قرآن وارد شده ترجیح داده و آنها را مقدم می‌دارید؟ اسحق سکوت کرد.
 مأمون حدیث الطیر را گوشزد کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث از خدا
 خواست عزیزترین مخلوق در نزد خود و رسولش را بفرستد تا با
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غذا تناول کند، مأمون گفت چه کسی با رسول خدا از آن مرغ
 بریان تناول کرد و چه کسی بر رسول خدا وارد شد؟ اسحق گفت: علی علیه السلام. مأمون
 گفت: در صورتی که خدا و رسول افضل در بین امت را می‌شناختند، آیا افضل را
 اختیار کردند یا مفضول را؟ اسحق گفت: افضل را اختیار کردند. مأمون گفت: در
 این صورت علی علیه السلام افضل خلق است. اسحق گفت: ابوبکر هم فضل دارد. مأمون
 گفت مقصود ما اثبات افضیلت است نه فضل. شما کدام فضل را برای ابوبکر اراده
 می‌کنی؟ اسحق گفت: در سوره توبه چنین می‌خوانیم: «ثَانِيَا اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي
 الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا». مأمون گفت: صرف مصاحبت
 اثبات فضیلت نمی‌کند، زیرا ممکن است دو همنشین مغایر هم باشند. مگر در
 قرآن نمی‌خوانی که «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي
 خَلَقَكَ»^۱. اسحق گفت: اثبات این آیه مهم است زیرا می‌فرماید: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ
 اللَّهَ مَعَنَا»؛ محزون مباش خدا با ماست.

مأمون گفت: ای اسحاق، من تو را مایل به حق و از تعصب برکنار می‌دانستم، حال که در تعصب و عناد گرفتاری، می‌پرسم که حزن ابوبکر برای خدا بود یا بر نفس خود؟ اگر بگویی برای خدا بود، چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چیزی که برای خدا است نهی فرمود؟ و اگر بگویی بر نفس خود محزون بود، فضیلت به حساب نمی‌آید. اسحاق گفت: در قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ»؛ خداوند سکینت و آرامش نازل فرمود. مأمون گفت: حق تعالی سکینت خود را بر رسول خود نازل فرموده یا بر ابوبکر؟ اسحاق جواب داد: بر رسول نازل فرموده است. مأمون گفت: خدای تعالی در سوره توبه، آیه ۲۶ فرمود: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ...»؛ سپس خداوند سکینه را بر رسولش و مؤمنین، نازل فرمود. ای اسحاق، می‌دانی آنها چه کسانی هستند که خدا سکینت خود را در معیت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان نازل فرمود؟ اسحاق گفت بفرمایید آنها کیستند. مأمون گفت: زمانی که در غزوه حنین اصحاب و یاران رسول خدا پا به فرار گذاشتند و منهدم شدند، فقط هفت نفر از بنی‌هاشم در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله باقی ماندند: عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا که مهار شتر رسول خدا را گرفته بود و پنج نفر دیگر اطراف آن حضرت را احاطه کرده بودند و علی بن ابیطالب علیه السلام به تنهایی با کفار می‌جنگید. پس سکینت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده بود. مأمون حدیث منزلت و غزوه بدر را مطرح کرد، تا آنجا که اسحاق می‌گوید: ما چهل نفر که منتخبین علمای بغداد بودیم، جز اقرار و اعتراف به حقیقت چاره‌ای نداشتیم. در این موقع مأمون سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که من فضل و ولایت علی بن ابیطالب را اثبات کردم و مردم را به طریق حق دعوت کردم ولی تو هادی هستی.^۱

مأمون با این ادله ولایت و فضایل علی علیه السلام را اثبات می‌کند، ولی چرا فرزندان

۱. ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵، ص ۹۲؛ تشریح و محاکمه قاضی بهلول افندی، ص ۶۵.

علی بن ابیطالب یعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را مسموم و شهید می‌کند؟ اینها سیاست‌مداران جاه‌طلبی بودند که هرچه به پیشرفت هدفشان کمک کند انجام می‌دهند و آن‌گاه که به مقصود برسند وسیله را تباہ می‌سازند. این ستمگران ذره‌ای به مبدأ و معاد و نبوت و امامت اعتقاد نداشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هو عَفِیْتُ مَتَكَبِّرًا؛ او (مأمون) دیوی خودخواه است.

مصدق آیه شریفه: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ شخص علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است.

اسماعیل حمیری که از شعرای معروف اواسط قرن دوم هجری است، در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده، می‌گوید:

وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أَبُو بَنِيهِ وَ وَارْثُهُ وَ فَارِسُهُ الْوَقِيَا
وَ قَدْ أُوْتِيَ الْهُدَى وَ الْحَكْمُ طِفْلاً كَيْحَيِّ يَوْمَ أُوتِيَ صَبِيًّا

همچنان که یحیی در طفولیت و بچه‌گی، واجد مقام نبوت گردید، علی علیه السلام که وصی و وارث پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر فرزندان آن حضرت بود، صاحب حکم و هادی خلق، در حال طفولیت شد.

و به نقل ابن ابی الحدید، خود آن حضرت فرمود:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طِفْلاً صَغِيْرًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
وَ كَانَ بَعْدَهُ هُدًى مِنَ الضَّلَالِ وَ نُوراً مِنَ الْعَمَى وَ حَبْلَ اللَّهِ الْمَيِّنِ وَ صِرَاطَهُ
الْمُسْتَقِيمَ، او بود که بعد از پیامبر امت را از ضلالت و گمراهی به هدایت و از ناپیُنایی به نور بصیرت راهنما بود. و او رشته محکم الهی و راه مستقیم حق بود. خداوند متعال می‌فرماید: آنها که با ایمان به خدا و رسول و نوری که ما نازل کردیم، رستگارند. نوری که راه سعادت و رستگاری را روشن می‌سازد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: النور فی هذا الموضع علی والائمة

علیهم السلام؛^۱ نور در این آیه علی علیهما السلام و ائمه معصومین هستند.

همان طور که نجات از چاه و گودال در این جهان به واسطه ریسمان محکم خواهد بود، نجات از گودال و چاه ضلالت و گمراهی هم باید به وسیله رشته محکم الهی باشد؛ چنان که فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا»^۲؛ همگی بر رشته الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

رسول الله ﷺ فرمود: انا نبی الله و علی بن ابیطالب حبله؛^۳ من رسول خدا هستم و علی ریسمان اوست. و فرمود: ولایه علی بن ابیطالب الحبل الذی قال الله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا» فمن تمسك به كان مؤمناً و من تركه خرج من الايمان.^۴ حبل و ریسمان خداوند در این آیه ولایت علی علیهما السلام است. آنکه به آن تمسک جوید، مؤمن است. و آنکه او را ترک کند، از ایمان خارج شده است. صراط مستقیم علی بن ابیطالب و فرزندان معصوم او هستند.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«مَعَاشَرَ النَّاسِ اَنَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الَّذِي اَمْرُكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ اِئِمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ»

ای مردم، من راه راست و صراط مستقیم هستم؛ آن طریقی که خداوند شما را به پیمودن آن امر کرده است. سپس علی علیهما السلام بعد از من؛ و بعد از او فرزندانم از صلب علی علیهما السلام ائمه و پیشوایان هستند که به حق هدایت و راهنمایی می کنند.

امام باقر علیهما السلام در تفسیر آیه «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^۵.

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۱۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. علامه مجلسی بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۸.

۴. همان، ج ۳۶، ص ۱۸.

۵. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

از «برید عجلی» پرسید: می‌دانی مراد از صراط مستقیم چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم. فرمود: مراد ولایت علی علیه السلام و اوصیا آن حضرت هستند. سپس پرسید: مقصود از «فَاتَّبِعُوهُ» چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم. فرمود: علی بن ابیطالب علیه السلام است. بعد فرمود: مراد از «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم. فرمود: ولایت فلان و فلان. پرسید: مراد از «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم. فرمود: مقصود سبیل و راه خدا و راه علی بن ابیطالب علیه السلام است.^۱

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ فرمود: یعنی إِنَّكَ لَتَا مُرَبُّوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام و تدعوا إليها و علی هو الصراط المستقیم. یعنی ای رسول ما مردم را به ولایت علی امر می‌کنی و آنان را به سوی او می‌خوانی؛ و صراط مستقیم علی است.

سیوطی از علمای به نام عامه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود خطوط مستقیمی کشید و فرمود: راه خدا این طور مستقیم است. سپس خط‌های کج و معوجی در سمت راست و چپ کشید و فرمود: راه‌های غیر خدا اینها هستند. و سپس آیه «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»^۳ را تلاوت کرد.

در قرابت نسبی کسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک‌تر نیست.

علی علیه السلام فرزند ابوطالب، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند عبدالله هستند. و ابوطالب و عبدالله پسران حضرت عبدالمطلب‌اند. وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در جریان سقیفه برای اولویت خود برای خلافت به مصاحبت با رسول الله صلی الله علیه و آله استدلال نموده و با تعجب فرمود:

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۵۷.

۲. سوره شوری، آیه ۵۲.

۳. سیوطی، تفسیر درالمنثور، ذیل آیه.

«وَأَعْجَبًا أَنْ تَكُونَ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ، وَ لَا تَكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَ الْقُرَابَةِ؛^۱
 شگفتا، آیا خلافت با مصاحبت و همراهی با پیامبر ﷺ به افراد می‌رسد، و به
 سبب مصاحبت و خویشاوندی نمی‌رسد»^۲.

مرحوم سید رضی شعری منسوب به امام علی علیه السلام را در این باره چنین نقل
 می‌کند:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيَّبُ
 وَ إِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَتَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ^۳

اگر تو (ابوبکر) به سبب شوری و اجتماع زمام آنها را به دست گرفتی، پس
 چگونه به این خلافت رسیدی که اصحاب رأی و اندیشه، حاضر نبودند. و اگر به
 دلیل خویشاوندی (با رسول اکرم ﷺ) بر مخالفان خود (در مورد خلافت) غلبه
 یافتی، پس دیگران به پیامبر، نزدیک‌تر و سزاوارتر از او هستند.

وَ لَا بِسَابِقَةٍ فِي دِينٍ؛ كَسَى فِي قَبُولِ اسْلَامٍ بِرِ تَوْبِ بِيْشَى نَكْرَفْتَهْ اسْت.
 قرآن شریف می‌فرماید:

«وَ السَّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
 بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»^۴؛

این آیه مسلمانان راستین را به سه گروه مشخص زیر تقسیم می‌کند:

۱. پیشگامان در اسلام و هجرت «و السابِقون الاولون من المهاجرین».
۲. آنهایی که پیشگام در نصرت و یاری رسول خدا ﷺ و یاران مهاجر
 آن حضرت بودند (والانصار).

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۱۶.

۲. در جریان سقیفه، دو می به اولی گفت: تو در سختی‌ها مصاحب پیامبر ﷺ بودی، دستت را بده تا با
 تو بیعت کنم.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۰۹.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۳. آنها که بعد از این دو دسته آمدند و از برنامه‌های آنها پیروی کردند و به آنها پیوستند (والذین اتبعوهم باحسان).

و پس از ذکر این سه گروه می‌فرماید: هم خداوند از آنها راضی است، و هم آنها از خداوند راضی شده‌اند؛ «رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ». این جمله همه مواهب الهیه را شامل می‌شود. و می‌فرماید: خداوند برای آنها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرهایی جریان دارد؛ «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ و همواره در آن خواهند ماند؛ «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا».

آنهايي که به رسول خدا ﷺ در روزهای اول پاسخ مثبت دادند و اسلام را قبول کردند، مقدم‌اند. زیرا عناصر نهضت علیه کفر و شرک بوده و پایه‌های انقلاب بر دوش آنها قرار داشته و در آن لحظات خطرناک و حساس از رهبر و آیین مقدس اسلام حمایت به عمل آورده‌اند. پس اینان مقدم و پیشگام‌اند. و در مرتبه دوم، سهم مهاجرین نخستین از همه بیشتر است؛ و به دنبال آنها انصار نخستین. همان مردمی که با آغوش باز پیامبر اکرم ﷺ را به مدینه دعوت کرده، و پذیرا شدند. و مسلمانان مهاجر را همچون برادران خویش مسکن دادند، از آنها دفاع به عمل آورده، و حتی بر خود مقدم داشتند.

گروه سوّم (تابعین باحسان): یعنی، تمام گروه‌هایی که در عصر پیامبر ﷺ و یا بعد از آن به اسلام پیوستند، هجرت کردند و یا مهاجران را پناه داده و از آنها حمایت نمودند، برای همه پاداش‌های بزرگی را مرده می‌دهد.

اغلب مفسرین این سؤال را مطرح می‌کنند که اولین کسی که به اسلام ایمان آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد، چه کسی است؟ همه اتفاق دارند که نخستین زنی که به اسلام ایمان آورد، «خدیجه»، همسر فداکار و باوفای رسول خدا ﷺ، بود. و همه مفسرین شیعه و اغلب دانشمندان عامه علی علیه السلام را نخستین مردی می‌دانند که دعوت رسول اکرم را پذیرفت. حتی بعضی از علمای اهل سنت در این باره ادعای اجماع کرده‌اند.

از جمله «حاکم نیشابوری» در کتاب مستدرک بر صحیحین در فصل «معرفت» صفحه ۲۲ می‌گوید:

«لَا أَعْلَمُ خِلَافاً بَيْنَ أَصْحَابِ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَوْلَاهُمْ إِسْلَاماً وَ أَنَا اخْتَلَفُوا فِي بُلُوغِهِ؛ هِيَ مَخَالَفَتِي فِي مِثَالِ تَارِيخِ نَوِيْسَانِ فِي هَذِهِ الْمَسْئَلَةِ وَ جُودِ نَدَارِدْ كِه عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام نَخْسْتِيْنِ كِسِيْ اسْتِ كِه اسْلَامِ آوْرْدِ. وَ تَنَهَا أَنَهَا فِي بُلُوغِ آوْ بِه هِنْكَامِ پَذِيْرَشِ اسْلَامِ اخْتِلَافِ دَارِنْدِ».

مخفی نماند که کمی سن به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد. قرآن درباره حضرت یحیی علیه السلام می‌گوید:

«... وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا»؛^۱ ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم.

به قول فخر رازی، اگر ایرادی از نظر سن آن حضرت مطرح باشد، باید آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد دانست. زیرا آن حضرت نه فقط اسلام علی علیه السلام را پذیرفت، بلکه اعلام کرد که تو برادر من و وصی و جانشین من هستی. در حالی که رسول خدا جز وحی سخنی ندارد؛ «إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى».

ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت دست به میان شانه‌های علی علیه السلام زد و فرمود:

«يَا عَلِيُّ، لَكَ سَبْعُ خِصَالٍ لَا يَحَاجُّكَ فِيْهَا أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ بِاللَّهِ إِيمَانًا وَ أَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ أَرَأْفَهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَ أَقْسَمُهُمْ بِالسُّوْبَةِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَ أَعْظَمُهُمْ مَزِيَّةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲

ای علی، هفت خصلت داری که کسی نمی‌تواند در قیامت نسبت به آنها با تو احتجاج کند: تو اولین فردی از مسلمین هستی که به خدا ایمان آوردی، و وفادارترین آنها به عهد خدا، پابرجاترین آنها در اطاعت خدا، مهربان‌ترین آنها

۱. سوره مریم، آیه ۱۲.

۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، ج ۲، ص ۶.

بر رعیت، عادل‌ترین آنها در تقسیم بین خلق، دانساترین آنها به قضاوت و بزرگ‌ترین آنها از نظر مزیت در روز قیامت هستی».

مظهر کمالات

وَلَا يُلْحَقُ فِي مَنَقِبَةٍ مِنْ مَنَاقِبِهِ، يَحْذُو حَذْوَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالْهَمَّا!

و کسی در مناقب و اوصاف کمالی به او نمی‌رسد، و تنها قدم به قدم در پی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (که درود خدا بر هر دو آل اطهارشان باد) نهاد.

فضیلت و برتری هر انسانی بر انسان دیگر به واسطه کمالات معنوی است. هر انسانی فطرتاً خواهان این است که موجودی با ارزش باشد؛ و برای احراز این خواسته همواره در تکاپو و تلاش است. ولی سخن در تشخیص معیار ارزش‌ها است که با تفاوت فرهنگ‌ها کاملاً متفاوت است و چه بسا ارزش‌های کاذب و نادرست جای ارزش‌های صادق و راستین را بگیرد. بعضی ارزش واقعی خود را در انتساب به فلان قبیله معروف، داشتن مال و ثروت، خدم و حشم، و مقامات بلند اجتماعی و سیاسی جستجو می‌کنند.

ارزش واقعی در کسب صفات معنوی و معقول است. مانند تقوی و پاکی و علم و دانشی که در مسیر تقوای الهی قرار گیرد. اسلام عزیز در محیطی طلوع و ظهور کرد که ارزش قبیله از همه ارزش‌ها مهم‌تر محسوب می‌شد، ولی اسلام این بت ساختگی را در هم شکست؛ «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ». مفسرین شأن نزول‌های مختلفی برای این آیه ذکر کرده‌اند: از جمله در فتح مکه پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور

داد تا اذان بگویند. بلال بر بام کعبه قرار گرفت و اذان گفت؛ و عتاب بن اسید که از آزاد شدگان بود گفت: شکر می‌کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم. و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؛ آیه زیر نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛^۱ ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقوی‌ترین شما است. خداوند دانا و خبیر است.

در عین حفظ شأن نزول، فراموش نکنیم که «مورد مخصیص نیست»؛ مخاطب در آیه کل جامعه انسانی است و میزان واقعی ارزش‌های انسانی را در برابر ارزش‌های کاذب، روشن می‌سازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در عباراتی کوتاه، ملاک ارزش‌ها را بیان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَىٰ أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَىٰ أَنْسَابِكُمْ وَلَا إِلَىٰ أَسْمَائِكُمْ وَلَا إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَىٰ قُلُوبِكُمْ فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآتَمَّا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَ أَحَبُّكُمْ إِلَيْهِ اتَّقَاكُمْ؛^۲

خداوند به وضع خانوادگی شما نگاه نمی‌کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان؛ ولی به دل‌های شما نگاه می‌کند. کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می‌کند. شما همگی فرزندان آدمید، و محبوب‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است».

پس معیار ارزش‌ها تقوی است. تقوی هم احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از گناهان باز

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۹.

می‌دارد، و اعمال آدمی را خالص و از آلودگی‌ها حفظ می‌کند.

مرحوم مجلسی طاب‌ثراه، درجات و مراتب تقوی را چنین بیان می‌کند:

«وَلَهَا ثَلَاثُ مَرَاتِبٍ: الْأُولَى وَقَايَةُ النَّفْسِ عَنِ الْعَذَابِ الْمَخْلَدِ، بِتَصْحِيحِ الْعُقَائِدِ الْإِيمَانِيَّةِ. وَالثَّانِيَةُ التَّجَنُّبُ عَنِ كُلِّ مَا يُؤْتِمُّ مِنْ فِعْلِ أَوْ تَرْكِ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ. وَالثَّلَاثَةُ التَّقْوَى عَنِ كُلِّ مَا يَشْغَلُ الْقَلْبَ عَنِ الْحَقِّ وَ هَذِهِ دَرَجَةُ الْخَوَاصِّ بَلْ خَاصِ الْخَاصِّ؛^۱

تقوا دارای سه مرتبه است:

۱. نگهداری نفس از عذاب جاویدان از راه به دست آوردن اعتقادات درست؛

۲. اجتناب از هر گناهی، چه ترک واجب و چه انجام حرام؛

۳. خویشتن داری و نگهداشتن نفس در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول

می‌دارد و از حق مُتَعَرَف می‌سازد؛ و این تقوای خاص بلکه خاص الخاص است.»

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چه کسی واجد این مقام و خصیصه است؟

با دقت در زندگی شخصی و اجتماعی مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ و

بعد از ارتحال آن حضرت، جامع‌تر و افضل از علی بن ابیطالب علیه السلام نمی‌بینیم.

زندگی خصوصی و اجتماعی آن حضرت نیز به این خصیصه او گواهی می‌دهد؛ و

دوست و دشمن به این امر اعتراف کرده‌اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم در ضمن

خطبه‌ای در حضور یکصد و بیست هزار نفر فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ فِضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ

أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ، أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِهَا وَ

عَرَّفَهَا فَصَدَّقُوهُ؛^۲

ای مردم، به درستی که فضایل و مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام که خداوند متعال در

قرآن مجید به آنها اشاره فرموده است، بیشتر از آن است که من بتوانم در یک

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۳۶.

۲. همان، ج ۳۷، ص ۲۱۷.

مجلس برای شما بیان کنم، پس کسی که شما را از این فضایل آگاه سازد، و آنها را بشناسد تصدیقش نماید».

برخی از این آیات به شرح زیر است:

۱. ﴿... قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱
 بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد».

امام باقر علیه السلام فرمود: در این آیه خداوند ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را قصد کرده است و علی علیه السلام بعد از پیغمبر نخستین و بهترین فرد ماست.

۲. ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً...﴾^۲ آیا کسی از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است، و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است.

عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: کسی که از جانب خدای خود با دلیل روشن (قرآن) آمده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آنکه بعد از آن حضرت بود و شاهد او است، امیرالمؤمنین و جانشینان آن حضرت می‌باشند.

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.
 امام باقر علیه السلام فرمود: خدا در این آیه ما را قصد کرده است.
 و امام رضا علیه السلام فرمود: راستگویان در این آیه، امامان هستند که در اطاعت خدا

۱. سوره رعد، آیه ۴۳.

۲. سوره هود، آیه ۱۷.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

سخت راستگو می‌باشند.^۱

۴. ﴿وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا...﴾؛^۲ همگی به رِسمان خدا جنگ زنید، و پراکنده نشوید؛

امام باقر علیه السلام فرمود: «اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله رِسمان الهی هستند که خدا امر به جنگ زدن به آن نموده است».

۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

اولی الامر جز بر امیرالمومنین علیه السلام و دودمان معصوم آن حضرت صادق نیست.
۶. ﴿وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى﴾؛^۴ و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود».

یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسید. و امام علیه السلام فرمود: قسم به خدا، بعد از توبه و انجام اعمال نیک، به ولایت ما راهنمایی می‌شود.

۷. ﴿وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾؛^۵ و بازداشتشان نمایید که آنها مسئولند.

سعید بن جبیر، عبدالله بن عباس، حاکم حسکانی از عامه و ائمه علیهم السلام فرموده‌اند که تفسیر آیه چنین است: نگاه دارید آنها را که به واسطه نداشتن ولایت اهل بیت مسئول می‌باشند.

۸. ﴿وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾؛^۶ و

۱. و ایضاً به همین مضمون در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱، ص ۱۴۰ آمده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳. سوره طه، آیه ۸۲.

۴. سوره طه، آیه ۸۲.

۵. سوره صافات، آیه ۲۴.

۶. سوره واقعه، آیات ۱۲-۱۱-۱۰.

سبقت گیرندگان مقدمند؛ آنان همان مقربان [خدا]، در باغستان‌های پر نعمت‌اند. از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد که این آیه درباره چه کسانی نازل شده است؟ وی فرمود: درباره پیامبران و جانشینان آنها نازل شده است. من از همه پیامبران و رسولان خدا افضل و علی بن ابیطالب جانشین من از همه جانشینان افضل می‌باشد.^۱

۹. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؛^۲ آنها که

ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، بهترین مردم روی زمین هستند.

در غایة المرام از طریق اهل تسنن، از اعمش از عطیة عوفی از ابوسعید خدری؛ و خطیب در تاریخ بغداد از خوارزمی و او از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر ﷺ فرمود:

عَلَىٰ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ؛ علی ﷺ بهترین مردم روی زمین است.

۱۰. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛^۳

آنها که ایمان آورده‌اند و عمل نیک پیشه ساختند، خداوند رحمان، برای آنان دوستی قرار می‌دهد.

کلینی در کتاب کافی از قول ابوبصیر می‌گوید که به حضرت امام صادق ﷺ عرض کردم که تفسیر این آیه چیست؟ وی فرمود: مراد از این آیه مودت، ولایت و دوستی امیرالمؤمنین ﷺ است.

۱۱. ﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَتْ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾؛^۴ امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما

تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

۱. غایة المرام از طریق اهل تسنن از ابراهیم بن احمد حموی به اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی.

۲. سوره بینه، آیه ۷.

۳. سوره مریم، آیه ۹۶.

۴. سوره مائده، آیه ۳.

عیاشی در تفسیر خود از زراره از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آخرین فریضه و عمل واجبی که خداوند نازل نمود، ولایت ما اهل بیت بود که فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم...»؛ و بعد از آن تا روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت هیچ فریضه‌ای نازل نگردید.

۱۲. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛^۱ برخی از مردم جان خود را برای رضای خداوند می‌دهند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان می‌باشد.

ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمه» و طبرسی در «مجمع البیان» از ابن عباس روایت کرده‌اند که:

این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد، هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به غار ثور رفت، و علی علیه السلام به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابید، این آیه در بین راه مکه و مدینه نازل گردید. در روایت ابن عباس آمده است که جبرئیل بالای سر علی علیه السلام و میکائیل پایین پای علی علیه السلام نشستند. و جبرئیل گفت: «بَخِ بَخِ يَا بَنَ ابِطَالِبِ يُبَاهِي اللَّهُ بِكَ الْمَلَائِكَةَ؛ ای پسر ابوطالب، خداوند به این کار تو به فرشتگان مباحثات می‌کند».

خوش‌بختانه بزرگان ما کتب جداگانه‌ای در این زمینه تدوین فرموده و بعضی تعداد آیات نازل را چهل و برخی پنجاه و جمعی خیلی بیشتر از اینها ذکر نموده‌اند. آری، به اعتراف دوست و دشمن امیرالمؤمنین، علی علیه السلام بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از لحاظ نسب، علم و دانش، شجاعت، شهامت، زهد و تقوی، و سایر فضایل انسانی و سجایای ملکوتی در میان تمام مسلمانان بی‌نظیر است.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

علیؑ مجاهدی شجاع

و يُقَاتِلُ عَلَى التَّوْبِيلِ وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمَةٌ قَدْ وَتَرَ فِيهِ
صَنَادِيدَ الْعَرَبِ وَقَتَلَ أَبْطَالَهُمْ وَنَاوَشَ ذُؤَابَانَهُمْ.

علی است که بر تآویل می‌جنگد، و در راه رضای خدا از ملامت و سرزنش بدگویان باک ندارد و در راه خدا خون‌های صنادید و گردنکشان عرب را بر زمین ریخت و شجاعان و پهلوانانشان را به قتل رسانید و سرکشان را مطیع و منقاد کرد.

در این قسمت از دعا می‌فرماید که علیؑ، بدون هراس از سرزنش‌ها، بزرگان و مردان شجاع از کفار عرب را، در راه تآویل قرآن، خداپرستی و توحید و مبارزه با بت‌پرستی و شرک، به قتل رسانید. و با گرگ‌های آنها مبارزه کرد؛ و در نتیجه، دل‌های آنها به علت جنگ بدر، خیبر، حنین، و غیره پر از کینه او شده است.

فرق تآویل و تنزیل

ثعلبی می‌گوید: تآویل به معنای تفسیر و بیان باطن لفظ است، و از «اَوَّل» گرفته شده است: «و هو الرجوع لعاقبة الامر، فالتأويل عبارة عن حقيقة المراد، و التفسير اخبار عن دليل المراد. مثاله قوله تعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ». مرصاد از «رَصَد» است. «رَصَدْتَهُ أَي رَاقِبْتَهُ» و این تفسیر لفظ است، اما در تآویل آیه، مراد تحذیر از غفلت و سهل‌انگاری در آمادگی برای ورود بر خداوند است.

راغب در کتاب مفردات می‌گوید: التَّوْبِيلُ مِنَ الْأَوَّلِ، أَي الرَّجُوعُ إِلَى

«الاضل، و منه المؤول للموضع الذي يُرجع اليه. وَ ذَلِكَ هُوَ رَدُّ الشُّيْءِ إِلَى الْغَايَةِ الْمُرَادَةِ مِنْهُ عِلْمًا كَانَ أَوْ فِعْلًا؛

تأویل برگرداندن چیزی است به نتیجه‌ای که از آن مراد است، خواه علمی باشد، و خواه عملی».

درباره تأویل سخن‌های زیادی گفته شده است. شاید نزدیک‌ترین بیان به حقیقت این باشد که تأویل در لغت به معنی «بازگشت دادن چیزی است». مثلاً اگر اقدام به امری شود و هدف اصلی این اقدام معلوم نباشد و در پایان مشخص شود، این کار را تأویل نامند. قرآن شریف در مورد سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و آن مرد عالم (خضر علیه السلام) می‌فرماید: او کارهایی انجام داد که هدف او معلوم نبود (مانند شکستن کشتی، یا ترمیم دیوار و...) و به همین دلیل حضرت موسی علیه السلام ناراحت شد. و نسبت به اینکه حضرت خضر در آخر کار و در هنگام جدا شدن از حضرت موسی علیه السلام مقصود خود را تشریح نمود، مبنی بر اینکه منظور نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب بوده است، می‌فرماید:

«...ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»؛^۱ این مقصود و سرانجام کاری بود که تو تحمل آن را نداشتی.^۲

و در قضیه خواب دیدن حضرت یوسف علیه السلام هم می‌بینیم که وقتی خواب حضرت یوسف علیه السلام در خارج تحقق یافت و به سرانجام رسید، گفت:

«...هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ...»؛^۳ این نتیجه و پایان خوابی است که دیده‌ام.

البته، این علم، به خداوند و راسخون در علم اختصاص دارد. راسخون مفهوم وسیعی دارد، و همه دانشمندان و متفکران را در بر می‌گیرد. ولی در میان آنها افراد

۱. سوره کهف، آیه ۸۲.

۲. سوره کهف، آیه ۸.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

ممتازی هستند و در درجه اول این مصادیق قرار دارند. مانند امامان معصوم علیهم السلام. چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله؛ ما خاندان، راسخون در علم هستیم و به تأویل «قرآن» آگاهی داریم.

و همچنین فرمود:

«رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزَلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمَهُ تَأْوِيلَهُ، وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ؛^۱

فرمود: پیامبر خدا بزرگ‌ترین راسخان در علم بود، و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن می‌دانست، خداوند هرگز چیزی را، بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او تعلیم نکند، و پس از او اوصیای او همه اینها را می‌دانند.»

اکنون به تأویل این آیه مبارکه از نظر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام توجه فرمایید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛^۲ ای اهل ایمان، هرکه از شما از دین خود باز گردد به زودی خداوند گروهی بیاورد که دوستشان دارد و آنان هم خدا را دوست دارند، یا مؤمنین خاضع و با کفار سرکشند. در راه خدا پیکار می‌کنند، و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. آن فضل الهی است که خدا به هرکه بخواهد می‌دهد، و خداوند گشایش دهنده و داناست.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹۶.

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

خداوند متعال به عنوان یک قانون کلی به همه مسلمانان اخطار می‌کند که اگر کسانی از شما از دین خدا بیرون روند، زیانی به خدا و دین او و جامعه مسلمین نمی‌رسانند، زیرا خداوند در آینده جمعیتی را برای حمایت از این آیین برمی‌انگیزد.

صفات آنهایی که باید این رسالت بزرگ را انجام دهند، به قرار زیر است:

۱. به خدا عشق می‌ورزند و جز به خشنودی او نمی‌اندیشند؛ «هم خدا آنها را دوست دارد، و هم آنها خدا را دوست دارند» ﴿...يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾؛^۱
 ۲. در برابر مؤمنان خاضع و مهربانند.

۳. در برابر دشمنان و ستم‌کاران سرسخت و خشن هستند؛ «أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ».^۲

۴. جهاد مستمر در راه خدا از برنامه‌های آنها است؛ «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».^۳

۵. در راه انجام فرمان خدا، و دفاع از حق، از ملامت هیچ‌کس ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».^۴

علاوه بر قدرت جسمانی، در سطحی از شهامت قرار دارند که نه از مخالفت اکثریت، و نه از شکستن سنت‌های غلط، و نه از استهزا دیگران پروایی ندارند. زیرا یک رهبر لایق و سازنده باید از چنین شهامتی برخوردار باشد. البته نباید فراموش کرد که همه اینها، مرهون فضل الهی است، و به هرکس که شایسته باشد، می‌بخشد؛ «و ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».^۵

اما چه اشخاصی اسلام را یاری می‌کنند؟

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

امام باقر و امام صادقؑ فرمودند:

«هُم امیر المؤمنین و أصحابه حتی قاتل من قاتله من الناکثین و القاسطین و العارقین؛^۱ این آیه در مورد جنگ علیؑ با ناکثین (آتش افروزان جنگ جمل) و قاسطین (سپاه معاویه) و مارقین (خوارج) نازل شده است.»

رسول خدا ﷺ بعد از عدم توانایی عده‌ای از فرماندهان (ابوبکر و عمر) برای فتح خیبر، شبی در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود:

«لَأُعْطِينَ الرّایةَ غَدًا رَجُلًا یحب الله و رَسولَهُ و یحبهُ الله و رَسولُهُ، کَرَارًا غیر فزار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیہ.^۲

به خدا قسم فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، پیاپی به دشمن حمله می‌کند، و هیچ‌گاه از برابر آنها نمی‌گریزد، و از این میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می‌کند.»

امیر المؤمنینؑ در جنگ جمل فرمود:

«یوم البصرة و الله ما قوتل اهل هذه الاية حتی الیوم و تلا هذه الاية؛^۳

به خدا قسم آنهایی که باید طبق این آیه کشته شوند، موجود نبودند، مگر امروز و اکنون طبق تأویل این آیه مردم پیمان شکن و مردمی که بر امام زمانشان شمشیر کشیده و برای قتل او نیروهایشان را روی هم ریختند، از پا درآمدند. و این آیه را خواند.»

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان می‌گوید:

«و یؤیّده ذلك ایضاً انذار رسول الله ﷺ قریشاً یقتال علیؑ لهم من»

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۳ و تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۴۲.

۳. همان، و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳۱۵.

بَعْدَهُ، حَيْثُ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فِي جَمَاعَةٍ مِنْهُمْ، فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ ﷺ،
 إِنَّ أَرْقَانَنَا لَحَقُّوا بِكَ، فَأَرَدَدَهُمْ عَلَيْنَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَتَنْهَيْنِي يَا
 مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا يَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ،
 كَمَا ضَرَبْتُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ. فَقَالُوا لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ،
 أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالَ لَأَ، وَلَكِنَّهُ خَاصِيفُ النَّعْلِ فِي الْحُجْرَةِ. وَكَانَ عَلِيٌّ ﷺ
 يَخْصِيفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛^۱

و ترساندن قریش از جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواه
 بر این امر است. آن‌گاه که سهیل بن عمرو با عده‌ای از قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله
 آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله، بردگان ما، به تو پیوسته‌اند، آنان را به ما برگردان!
 رسول عالی‌قدر فرمود: ای جماعت قریش، یا دست بکشید، یا خداوند بر شما
 مردی را مسلط می‌کند که همان‌طور که من با نزول قرآن با شما جنگیدم، او
 براساس تأویل قرآن با شما به قتال پردازد. بعضی از اصحاب عرض کردند. یا
 رسول الله صلی الله علیه و آله، او کیست؟ ابوبکر است؟ فرمود: نه، او کسی است که در اطاق
 کفش وصله می‌زند، و علی علیه السلام در آن وقت کفش پیامبر صلی الله علیه و آله را وصله می‌زد.
 پس در این فقره از دعا رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید که
 شما با تأویل قرآن با این مردم عمل می‌کنید؛ و آنچه علی علیه السلام در جمل، صفین و
 نهروان انجام داد، تأویل آیه مذکور بود.

جنگ در اسلام

قبل از آنکه به شرح این جمله از دعا پردازم، مناسب است قدری پیرامون
 هدف اسلام از جنگ با مشرکین و کفار بحث شود. آیا در اسلام جنگ هست یا
 نه؟ و آیا اسلام دین زور و شمشیر بوده و به وسیله شمشیر پیشرفت کرده است،
 یا خیر؟

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۸.

متأسفانه در عصر دانش و تمدن، دروغ وسیله برنده‌ای برای دنیای غرب بوده و به خیال خود می‌خواهند با نشر مطالب خلاف واقع، جهانیان را نسبت به اسلام، بدبین کنند. غافل از اینکه، خوش‌بختانه منابع اولیه و اصیل اسلام، بدون کوچک‌ترین تغییر و تبدیل در دست است، و خط بطلان، بر تمامی تبلیغات خلاف واقع آنها می‌کشد.

اصولاً در اسلام «جنگ» مطرح نشده؛ و در فقه بابی به نام «باب الحرب» وجود ندارد؛ آنچه به چشم می‌خورد «جهاد فی سبیل الله» است که به معنی «کوشش در راه خدا» می‌باشد. و همین جهاد هم در اسلام آخرین راه و چاره‌ای است که برای برچیدن گمراهی و شرک به کار می‌رود. با کسانی جهاد می‌شود که امید به اصلاح و بازگشت آنها به حق قطع شده و به هیچ وجه دست از تبلیغ بر ضد اسلام و دامن زدن به آتش فتنه نمی‌کشند. همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ لَا يُضِلُّهُ إِلَّا السَّيْفُ؛ برخی از مردم، جز با شمشیر اصلاح نمی‌شوند. با دقت در احکام جهاد و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان در جنگ‌ها، به خوبی معلوم می‌شود که اسلام حتی در میدان جنگ اصول انسانی و اخلاقی را بسط داده است. اسلام جنگ را برای ریشه‌کن کردن ستم و سرکوبی بیدادگران، و پیشبرد حق و حقیقت و برقراری صلح و آزادی می‌پذیرد. در کشمکش جنگ، سربازان اسلام، عملاً درس عطفیت می‌دهند.

جهاد مفهومی عام است و شامل هر عملی که نتیجه آن وحدت مسلمین و برقراری عدل و انجام کارهای نیک و بازداشتن مردم از ظلم و اعمال ناروا، باشد، می‌گردد. چنان که علی علیه السلام می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ، كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ؛ برترین جهاد سخن از عدل در نزد سلطان ستمگر گفتن است».

از نظر اسلام منطق و استدلال بر جنگ ترجیح دارد. بر همین اساس در روایت آمده است: «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ، أَفْضَلُ مِنْ دُمَاءِ الشُّهَدَاءِ؛ مرکب دانشمندی که در نشر

حقایق و هدایت افکار به کار می‌رود، بر خون شهیدان، برتری دارد». خون شهیدان را با قلم و مرکب علما می‌سینجند.

اسلام تصفیة درون و تهذیب نفوس را جهاد دانسته و مبارزه با خواهش‌های نفسانی را جهاد اکبر معرفی کرده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که:

به گروهی که از جنگ با کفار و مشرکین برگشته بودند؛ فرمود: آفرین بر مردمی

که جهاد اصغر را انجام داده‌اند، ولی هنوز جهاد اکبر آنها باقی است. پرسیدند:

جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: مبارزه با خواسته‌های نفسانی.

امام صادق علیه السلام فرمود: خودداری از گناهان جهاد اکبر است.

علل جنگ‌های صدر اسلام

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مقام نبوت مبعوث شد، و طبق امر پروردگار «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دعوت خود را از خویشاوندانش شروع کرد، بنی‌هاشم، چه آنهایی که نبوت او را تصدیق کرده، و چه آنانی که ایمان نیاورده بودند، از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع و به آن حضرت فخر می‌کردند. در مقابل بنی‌امیه رقبای بنی‌هاشم در مقام دشمنی و تجدید کینه‌های دیرین خود برآمدند. هرچه بر وسعت اسلام افزوده می‌شد، به همان نسبت بر اخلاگری و دشمنی آنها افزوده می‌گردید؛ و عداوت‌های آنها به صورت‌های گوناگون جلوه می‌کرد؛ او را تمسخر، تحقیر و تهدید می‌کردند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد شکنجه و آزار قرار داده، آنها را برهنه کرده و سنگ بر روی سینه آنها می‌نهادند.

آن قدر مسلمانان در سختی قرار گرفتند که ناچار عده‌ای از آنها، به صلاح‌دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کشور حبشه هجرت کردند، ولی باز هم قریش آنان را تعقیب کرده، دو نفر را نزد نجاشی پادشاه حبشه اعزام کردند تا مسلمانان مهاجر را تحویل گرفته و برگردانند. گاهی نیز نسبت سحر به آن حضرت می‌دادند. بالاخره، سه سال با بنی‌هاشم قطع رابطه کرده و حتی آنان را در شعب ابوطالب محاصره کردند.

در مدت این سه سال آن حضرت و اطرافیانش، همه نوع رنج و مشقت را تحمل کردند. آنها تنها می توانستند در هنگام حج برای دعوت به اسلام در میان حجاج و قبایل عرب ظاهر شوند. اما رفته رفته اسلام در مدینه یارانی پیدا کرد؛ و در موسم حج، گروهی از مردم مدینه به خدمت رسول الله ﷺ مشرف شده، و برای یاری آن حضرت با او پیمان بستند. از سوی دیگر، قریش آخرین تصمیم خود را که کشتن رسول خدا ﷺ بود، گرفتند. ولی خداوند او را حفظ کرد. پیامبر ﷺ پس از سیزده سال، بردباری و تحمل دشواری‌ها، مکه را شبانه پشت سر نهاده و به یثرب رفت. و مردم مدینه صمیمانه از آن حضرت استقبال کردند.

به دلیل محکمی و جذابیت اسلام، و اخلاق پسندیده و بی نظیر پیامبر ﷺ، طولی نکشید که دو قبیله معروف، اوس و خزرج، که سال‌ها شمشیر در میان آنها حکمفرما بود، به اسلام گرویده، و دست برادری و محبت به یکدیگر دادند. و وضع مسلمانان رونق گرفت. اما هنوز عده‌ای از مسلمانان در مکه می زیستند و گرفتار شکنجه و آزار مشرکین بودند، تا آنکه به تدریج به مدینه آمده و به حضور رسول خدا ﷺ رسیدند. ولی دارایی‌های آنها در مکه و در اختیار مشرکین قرار گرفته بود. و مدت‌ها از زیارت خانه خدا محروم بودند.

اولین آیات جهاد به شرح زیر نازل شد:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَرِهِم بغيرِ حَقِّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ * وَلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَغْضَهُمْ بَبْغَضٍ لَهُدَمَتِ صَوْمَعُ وَ بَيْعُ وَ صَلَوْتُ وَ مَسْجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا * وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِن مَكَّنَّهُم فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ * لِلَّهِ عَقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا

۱. سوره حج، آیه ۳۹ به بعد.

بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده و امی‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست. هرگاه مسلمانان از اذیت و آزار کفار و مشرکین به پیامبر ﷺ شکایت می‌کردند، آن حضرت می‌فرمودند: «إصْبِرُوا فَإِنِّي لَمُ أَوْمِرٍ بِالْقِتَالِ؛ صبر کنید، زیرا من به جنگ مأمور نشده‌ام». تا اینکه بعد از هجرت به دنبال آیات مذکور آیه زیر نازل شد:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۱ و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای برجا نماند و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر [از کفر] بازایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

در آیات قبل، خداوند به منظور جبران ستمهای گذشته و دفاع از معابد دستور جنگ می‌دهد، و در آیه اخیر، برای آنکه فتنه و آشوب به کلی از میان برود، دستور جنگ داده است. زیرا در آن محیط، رسول خدا و یارانش، نمی‌توانستند آزادانه احکام اسلام را تبلیغ نمایند. تا آنجا که زندگی در آن محیط نیز برای آنان دشوار شده، و مشرکان تصمیم به قتل پیامبر ﷺ گرفتند.

اخلاق جنگ در اسلام

شایسته است، در اینجا اشاره‌ای به قوانین جنگی اسلام شود:

۱. سرباز مسلمان وقتی با دشمن روبه‌رو می‌شود، در مرحله نخست وظیفه دارد او را به دین مقدس اسلام دعوت کند، چنانچه پذیرفت، سربازان اسلامی به هیچ وجه حق تجاوز به جان و مال و یا کشور آنها را ندارند. بلکه، اگر یکی از مسلمانان یکی از آنان را بکشد؛ باید به حکم قانون قصاص به قتل برسد.

۲. چنانچه دشمنان غیرمسلمان دعوت سربازان اسلام را نپذیرفتند، سربازان مسلمان مأمور به جنگ نیستند؛ بلکه باید آنها را به دادن «جزیه» دعوت کنند و اگر جزیه را قبول کردند، سربازان مسلمان حق هیچ‌گونه تجاوزی را به آنها ندارند.^۱

۳. پس از آنکه دشمنان از پرداخت جزیه هم سرباز زدند، نوبت به جنگ می‌رسد. در جنگ هم افرادی هدف قرار می‌گیرند که در میدان جنگ پیش قدم شده باشند، ولی آنها که فرار کرده و از میدان گریخته‌اند، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند. هنگامی که مسلمانان لشکر کفار را شکست داده؛ و به کشور آنان وارد شدند، حق کشتن مردان و زنان پیر را ندارند. بچه‌های خردسال، زنان، حیوانات و افراد بی‌دفاع در امان هستند. به باغ‌ها و زراعت، نباید صدمه وارد شود. نهرها و قنات‌ها نباید ویران گردد. ساختمان‌ها نباید خراب گردد، اشجار میوه‌دار نباید از ریشه درآورده، و یا قطع شود.

وقتی که رسول خدا ﷺ لشکر اسلام را برای جنگ «موتّه» بسیج کرده بود، خطاب به آنان چنین گفت:

«سَتَجِدُونَ فِيهَا رِجَالًا فِي الصَّوَامِعِ مُعْتَزِلِينَ النَّاسَ فَلَا تَغْرَضُوا لَهُمْ

۱. (جزیه مالیات مخصوصی است که طبق استعداد مالی کفار از آنها گرفته می‌شود. و در مقابل این مالیات و رعایت شرایط مخصوصی، جان و مال و نوامیس آنها در پناه سربازان اسلام محفوظ خواهد بود.)

وَسْتَجِدُونَ آخِرِينَ لِلشَّيْطَانِ فِي رُوسِهِمْ مَفَاحِصَ فَأَقْلَعُوهَا بِالسُّوفِ لَا
تَقْتُلْنَ إِمْرَأَةً وَلَا صَغِيرًا «ضَرَعًا» وَلَا كَبِيرًا «فَانِيًا» وَلَا تَقْطَعْنَ نَخْلًا وَلَا
شَجَرًا وَلَا تَهْدِمَنَّ بِنَاءً؛^۱

ای سربازان مسلمان، در این جنگ به دسته‌ای از رُهبانان که در صومعه‌های خود
جای گرفته‌اند، برخورد می‌کنید، مبدا آنان را به قتل برسانید؛ همچنین، زنان و
کودکان شیرخوار و مردان سالخورده مصونیت دارند. به باغ‌ها و درختان آسیبی
نرسانید. و منازل و ساختمان‌های دشمن را ویران مسازید.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، هم خطاب به لشکریان خود که آماده نبرد با سپاه
معاویه بودند، چنین فرمود:

«فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُذْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُغَوِّرًا وَلَا
تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى؛^۲ آن‌گاه که دشمنان شما از
میدان بگریزند، آنان را به قتل نرسانید؛ آنهایی را که از دفاع کردن عاجزند، و در
میدان جنگ مجروح افتاده‌اند، مورد تعرض قرار ندهید، و زنان را با آزار و اذیت
تحریک نکنید.»

در یکی از جنگ‌های اسلام با یهود، یهودی‌ها در قلعه‌ای محکم پناهنده شده
بودند؛ و هرچه مسلمانان فعالیت کردند که قلعه را فتح کنند، تلاش آنها به جایی
نرسید. در این باره با یکدیگر مشورت کردند، یکی از افسران ارتش به حضور
رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت:

آب آشامیدنی این مردم از خارج به درون قلعه می‌رود، با پیدا کردن مجرای آب،
می‌توانیم آن را به روی آنها ببندیم تا در اثر تشنگی وادار به تسلیم شوند. آیا
اجازه می‌دهید این عمل را انجام دهیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ‌گاه اجازه
نمی‌دهم، زیرا در این قلعه پیرمردان، پیرزنان، بیماران، کودکان و حیوانات هستند.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۶۵.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۰۴.

به چه دلیل آنها را در فشار تشنگی قرار دهیم؟ آنها که جرمی ندارند! و با ما در
مقام ستیز و جنگ نیستند!

در جنگ صفین، قبل از آنکه سپاه امیرالمؤمنین، علیؑ، به جایگاه خود وارد
گردد، لشکر معاویه وارد شده و اطراف فرات را محاصره کرده؛ و اجازه استفاده از
آب را به سپاه آن حضرت ندادند. و سربازان علیؑ در فشار تشنگی قرار
گرفتند. پس از آنکه آن حضرت با خطبه‌ای کوتاه و مهیج، روح شهامت و دلاوری
را در سربازان دمید و آنها به هیجان درآمدند، غلاف‌های شمشیرها را بر روی
زانوهای خود نهاده و شکستند و در نتیجه، با یورش آب را به تصرف خود در
آوردند؛ برای آنکه در مقابل عمل ناجوان‌مردانه و غیرانسانی معاویه، عکس‌العمل
نشان دهند، به علیؑ پیشنهاد کردند که اجازه دهد مانع استفاده سربازان معاویه
از آب شوند؟ تا از پای درآمده و ناچار به تسلیم شوند. ولی آن حضرت در جواب
فرمود:

«لَا أَكْفِيهِمْ بِحِثْلِ مَا فَعَلَهُمْ إِفْسَاحُوا لَهُمْ عَنِ بَعْضِ الشَّرِيعَةِ...»^۱ من با آنها
معامله بمثال نمی‌کنم. مقداری از آب فرات را در اختیارشان قرار دهید».

رفتار انسانی سربازان اسلام در جنگ مورد اعتراف بسیاری از مورخان و
محققان غیرمسلمان نیز واقع شده است. برخی از این اعترافات به شرح زیر است:
اعتراف عجیب دکتر لورا و اکسیا واگلیری:

دکتر لورا و الکسیا واگلیری، استاد دانشگاه ناپل می‌نویسد:

حمایت حکومت اسلامی نسبت به ملل مغلوب شده از نظر حقوق مدنی و سایر
مزایای انسانی، نظیر همان حقوقی بوده که خود مسلمین از آن برخوردار
می‌شدند. اعراب فاتح، در اوج قدرت و پیروزی همیشه حاضر بودند به دشمنان
خود بگویند: دست از جنگ بردارید و یک مالیات معتدلی پردازید، آن‌گاه از
حمایت کامل ما برخوردار شوید. و از همان حقوقی که ما استفاده می‌کنیم، شما هم

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۵۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳.

بهره‌مند شوید. اگر به گفته‌های محمد ﷺ و یا فتوحات مسلمین صدر اسلام توجه کنیم، به سهولت خواهیم دید که تهمت: «اسلام با زور و شمشیر توسعه یافته است» تا چه اندازه کذب و دروغ است. قرآن می‌گوید: در امر دین نباید اکراه و اجباری باشد.

تاریخ اسلام نمونه‌های متعددی از بردباری و مدارای مسلمین نسبت به پیروان ادیان یگانه‌پرست را در دسترس ما گذاشته است، همان‌طور که پیغمبر ﷺ شخصاً به مسیحیان نجران تضمین داد که معابد آنها مورد حمایت قرار خواهند گرفت؛ و به یکی از فرماندهان قوایی که به یمن اعزام کرده بود، دستور داد که به هیچ‌یک از جهودان در محیط یهودیت صدمه نرساند. مسلمین همان‌طور با پیروان ادیان بیگانه رفتار می‌کردند، که با سایر مسلمانان؛ و به آنها آزادی عمل به آداب و سنن دینی خود را می‌دادند. مشروط بر آنکه مالیات مختصری به نام جزیه به مسلمانان بدهند. و این مالیات، از مالیاتی که مسلمین به دولت می‌پرداختند کمتر بود، در مقابل، پیروان ادیان بیگانه کاملاً آزادی عمل داشته، و هیچ‌گاه مجبور به تغییر مذهب نمی‌شدند، و از حمایت دولت اسلامی به‌طور کامل برخوردار بودند.

در مقابل ملل اروپا و مسیحیان که سال‌های متمادی تحت حکومت عادلانه اسلامی از امنیت و آزادی کامل برخوردار بودند، روزی که در اثر غفلت و انحراف بعضی از فرماندهان و حاکمان مسلمان، بر مسلمانان سلطه پیدا کردند، از انجام هیچ‌گونه عمل ناجوان‌مردانه و شرم‌آور و غیرانسانی مضایقه ننموده و خودداری نکردند.

مناسب است اشاره‌ای به جنگ‌های خونین صلیبی و جنایات ناشی از آن نمایم. مورخ و دانشمند معروف فرانسوی دکتر گوستا ولوبون می‌گوید:

مبارزه‌ای بود که بین دنیای وحشی اروپا، و عالی‌ترین تمدنی که تاریخ آثار آن را به ما نشان می‌دهد، پیش آمد.

مسیحیان اروپا در جنگ صلیبی نسبت به مسلمانان اعمال و حرکات وحشیانه‌ای را مرتکب شدند که در بیان آن چیزی غیر از این نمی‌توان گفت که مسیحی‌ها دیوانه شده بودند.

پس از آنکه مسلمانان ترک، به دست صلیبیها شکست خوردند، سرهای مسلمانان مجروح را بریده، و به پشت اسب‌های خود بسته و با کبر و نخوت تمام به اردوگاه خود برگشتند؛ و از بالای حصار، تمام آن سرها را به طرف شهری که مسلمانان در آن محاصره شده بودند، انداختند. اعمال زشت و قبیح و کردار ناپسند مسیحیان اروپا، در تمام این لشگرکشی‌ها، حقیقتاً آنها را در ردیف درنده‌ترین و موذی‌ترین وحشی‌های روی زمین قرار داده بود. و رفتار آنان، با رعایای بی‌گناه، با نظامیان، با زنان، با اطفال و با پیر یا جوان، یکسان بود. یعنی بدون تفاوت و کوچک‌ترین مراعاتی همه را غارت می‌کردند؛ و به قتل می‌رسانیدند.

روبرت راهب، که از کشیشان مسیحی است، درباره جنایات و ظلمهایی که مسیحیان اروپایی در شهر «هارا» نسبت به مسلمانان مرتکب شدند، چنین می‌نویسد:

لشگر مسیحیان در گذرها، میدانها، و پشت‌بام‌ها، پیوسته در گردش و حرکت بود. و مثل شیر ماده‌ای که بچه‌اش را ریوده باشند، از قتل عام لذت می‌برد. اطفال مسلمان‌ها را پاره پاره کرده و پیر و جوان را در یک ردیف از دم شمشیر می‌گذراند، و هیچ نفس کشی را باقی نمی‌گزارد. و به منظور سرعت عمل و برای آنکه زودتر از قتل عام راحت و فارغ شوند، چندین نفر را به یک ریسمان به دار می‌آویختند؛ و هرچه را در آن جنگ می‌یافتند، فوراً می‌ریودند. شکم مرده‌ها را پاره می‌کردند. پول و جواهراتی که سراغ داشتند، بیرون می‌آوردند. در کوچه‌های شهر، نهرهای خون جاری ساخته، و از چهار طرف لاشه‌های کشتگان را، روی هم ریخته و مسیحیان از روی آن عبور می‌کردند.

رایمون دارثل، دانشمند معروف اروپایی، دربارهٔ ورود مسیحیان اروپایی به بیت المقدس می‌نویسد:

وقتی مسیحیان برج و باروی شهر را گرفتند، منظرهٔ غریب و هولناکی بین مسلمانان آشکار گردید. یعنی دیده می‌شد که سر بعضی از مسلمانان از بدنشان جدا شده است، و این بلایی کوچک بود. دسته دیگری از مسلمین چهره‌ها و صورت‌هایشان با تیر سوراخ و مشبک گردیده، و ناچار خود را از بالای دیوار به زمین می‌افکندند. و بعضی از آنها تا مدتی به حال جراحت باقی مانده و سپس آنها را در میان آتش انداخته، می‌سوزانیدند.

در میدان‌های بیت المقدس، از سرها، دست‌ها و پاها، تپه‌هایی تشکیل داده و از روی آنها می‌گذشتند.

این بود، نمونه و مختصری از جنایات هولناک و وحشیگری‌های بی‌سابقه و اعمال ضد انسانی ملل اروپایی و مسیحی نسبت به مسلمانان آیا در این صورت بی‌انصافی نیست که اسلام را دین شمشیر و زور معرفی نموده، و سرپوش روی وحشیگری‌ها و جنایات خود بگذارند؟

آغاز کینه‌توزی

فَاَوْدَعَ قُلُوبَهُمْ احْتِقَادًا بَدْرِيَّةً وَ خَيْبَرِيَّةً وَ حُنَيْنِيَّةً وَ غَيْرَهُنَّ.

و دل‌هایشان را پر از حقد و کینه از جنگ بدر و خیبر، حنین و غیره ساخت.

غزوه بدر

«بدر» به منطقه وسیعی می‌گویند که نقطه جنوبی آن بلند، و نقطه شمالی آن پست و سرازیر باشد.

در این جنگ، برای اولین بار، مردان موحد که تعدادشان از سیصد و سیزده نفر، تجاوز نمی‌کرد، در مقابل جمعیتی قرار گرفتند که تعدادشان سه برابر آنها بود و به تمام وسایل جنگی مجهز بودند. ولی تجهیزات جنگی مسلمانان بیش از هفتاد شتر و چند رأس اسب، نبود. ارتش رسول خدا ﷺ چون به خدای بزرگ اعتماد داشته، و دارای رهبری چون رسول الله ﷺ بودند، با وجود کمی تجهیزات، چنان لشکر دشمن را تار و مار و کردند که برای مدت‌ها انگشت حسرت به دندان می‌گزیدند.

در نیمه جمادی الاولی سال دوم هجرت، گزارش رسید که: کاروان قریش به سرپرستی ابوسفیان از مکه به طرف شام حرکت کرده است. رسول اکرم ﷺ برای تعقیب کاروان تا «ذات العسیره» رفت و تا اوایل ماه در آن محل توقف کرد، ولی به کاروان قریش دست نیافت، در هنگام مراجعت، آن حضرت دو نفر را به نام طلحه بن عبیدالله و سعید ابن زید، جهت کسب اطلاع از دشمن اعزام فرمود. این دو اوضاع دشمن را از هر نظر بررسی کرده، و نتیجه تحقیقات خود را به شرح زیر گزارش دادند:

۱. کاروان بزرگی است که در آن، تمام اهل مکه شرکت دارند؛
 ۲. سرپرست این کاروان ابوسفیان است و چهل نفر یاسبانی او را به عهده دارند؛
 ۳. هزار شتر مال التجاره را حمل می‌کند، و ارزش مال التجاره در حدود پنجاه هزار دینار است.
- چون کفار قریش اموال مسلمانان مهاجر را مصادره کرده و با خود برده بودند، فرمود:

«هَذِهِ عَيْرُ قُرَيْشٍ فِيهَا أَمْوَالُهُمْ فَأَخْرِجُوا إِلَيْهَا لَعَلَّ اللَّهَ يَنْعَلِكُمُوهَا؛^۱ ای مردم، این کاروان قریش است، برای تصرف اموال آنها بیرون روید، شاید گشایشی در کار شما پیش آید».

رسول خدا ﷺ با سیصد و سیزده نفر از مدینه بیرون آمده؛ و در کنار چاه بدر توقف کرد. ابوسفیان، هنگام رفتن به شام مطلع شده بود که پیامبر ﷺ در تعقیب سپاه او است. بنابراین، در هنگام برگشتن احتیاط را از دست نداد و به طور مرتب از کاروانها می‌پرسید که آیا محمد ﷺ خطوط و راههای تجارتی را مسدود کرده است؟ به او گفتند که محمد ﷺ با یارانش مدینه را ترک کرده و در تعقیب کاروان تو هستند. ابوسفیان پیشروی را مناسب ندید و گفت که ما باید برای حفظ جان و مال التجاره کاروان قریش آنها را از این پیش‌آمد، آگاه کنیم. ضمیم ابن عمرو غفاری را که شترسوار ماهری بود، اجیر کرده و به او گفت که هرچه زودتر خود را به مکه برسان، شجاعان قریش و صاحبان کالاها را از جریان آگاه کن، و بگو به سوی کاروان حرکت کنند.

این شتر سوار، سریع خود را به مکه رساند؛ و طبق دستور ابوسفیان، گوش‌های شتر خود را برید و بینی او را شکافت و جهازش را برگرداند؛ و پیراهن خود را از پس و پیش چاک زد؛ و بر روی شتر ایستاد و فریاد زد:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۱۵.

ای مردم، شترانی که حامل کالاها و بارهای شما هستند، در خطر قرار گرفته‌اند. محمد ﷺ و یاران او در صدند آنها را مصادره کنند. گمان نمی‌کنیم چیزی از آنها به دست شما برسد یاری کنید، یاری کنید.^۱

وضع غیرعادی و مهیج و ناله‌های سوزان فرستاده ابوسفیان، خون شجاعان اهل مکه را به جوش آورده و آنان را به طور کامل آماده جنگ نمود. و همگی برای خروج حاضر شدند؛ به جز ابولهب که به جای خود «عاص ابن هشام» را با چهار هزار درهم اجیر کرده و به جنگ فرستاد.

همین طور «امیه ابن خلف» قصد داشت که در جنگ شرکت نکند، چون به او خبر رسیده بود که رسول خدا ﷺ فرموده: امیه ابن خلف به دست سربازان اسلام کشته خواهد شد. ولی شرکت نکردن امیه ابن خلف برای سپاه کفر و لشگریان قریش، گران تمام می‌شود. از این رو، روزی در مسجد الحرام در حضور جمعی، دو نفر از شجاعان قریش، یک سینی و سرمه‌دانی پیش امیه ابن خلف نهاده و گفتند: اکنون که از مرز و بوم خود دفاع نمی‌کنی، و دست از ثروت و مال شسته‌ای و چون زنان در گوشه‌ای نشسته‌ای، سزاوار است چون زنان، لوازم آرایش را تهیه و بسان آنها سرمه در چشم بکشی؛ و دیگر اسم خود را در شمار مردان شجاع قرار ندهی. این سخنان چنان در روحیه و افکار امیه ابن خلف اثر کرد که بی‌اختیار لوازم سفر را فراهم کرده، و با سپاهی که برای نجات کاروان ابوسفیان می‌رفتند، به راه افتاد.

رسول خدا ﷺ باخبر شد که قریش در نزدیکی‌های مدینه تمرکز یافته، و تمامی قبایل در تشکیل این سپاه، دست به دست هم داده‌اند. آن حضرت ﷺ خود را بر سر یکی از دو راه زیر مشاهده کرد:

۱. با یارانش برای مصادره کالاهای قافله از مدینه بیرون آمده، و برای نبرد با ارتش قریش خود را آماده نماید. این مطلب با در نظر گرفتن وضع یاران و

اطرافیان و مقایسه آن با لشکر مجهز قریش، مشکل به نظر می‌رسید.
۲. دستور به بازگشت لشکر را صادر نماید. ولی ممکن است روحیات مسلمانان بدین وسیله تضعیف و سپاه دشمن به پیشروی ادامه داده، و چه بسا مدینه را مورد حمله قرار داده و یا محاصره نمایند.

بنابراین پیامبر ﷺ عقب‌نشینی را مناسب ندید، و با همان عده اندک آماده نبرد شد. بیشتر یاران رسول خدا ﷺ را جوانان انصار تشکیل می‌دادند؛ و فقط هفتاد و چهار نفر از مهاجرین در بین آنها به چشم می‌خورد؛ و پیمانی که انصار در عقبه با رسول خدا ﷺ بسته بودند، پیمان جنگی نبود، بلکه جنبه دفاعی داشت. از این رو پیامبر ﷺ مسلمانان را مخاطب قرار داده، و فرمود: «اشيروا إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ؛ ای مردم! نظر شما در این باره چیست؟» ابوبکر به پا خاست و گفت:

شجاعان قریش در این جنگ شرکت کرده‌اند، و هیچ‌گاه قریش به مذهبی ایمان نیاورده، و از عزت و عظمت، به خواری و ذلت نیفتاده‌اند؛ و از طرفی ما از مدینه با آمادگی نیامده‌ایم.

مقصود ابوبکر از این سخنان، عقب‌نشینی کردن بود. رسول اکرم ﷺ به ابوبکر فرمود: بنشین. بعد عمر برخاست و جملات برادرش ابوبکر را با عبارات دیگری بیان کرد، و از رسول خدا ﷺ نیز همان جواب را شنید. در این میان مردی از مسلمانان به نام مقداد، بلند شد و گفت: یا رسول الله ﷺ، قلوب ما با شما است، آنچه خداوند تو را به آن امر فرموده است، انجام بده. ما هرگز سخنانی را که بنی اسرائیل به موسی ابن عمران گفته است، به شما نخواهیم گفت. آنها به موسی عليه السلام گفتند: تو با پروردگارت بروید و جهاد کنید؛ و ما در همین جا نشسته‌ایم. ولی ما برخلاف آنها به تو می‌گوییم:

﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾؛^۱ شما با پروردگارت بروید

و جهاد کنید، و ما هم در رکاب شما می‌جنگیم».

در مقابل سخنان پرشور مقداد که حاکی از ایمان سرشارش بود؛ رسول خدا شاد شده و برای او دعای خیر کرد.

افراد دیگری هم نظر خود را در این باره ابراز داشتند. برای به دست آوردن نظر انصار، بار دوم پیامبر ﷺ فرمود: «أَشِيرُوا إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ؛ ای مردم، نظر خود را اعلام دارید؟».

سعد ابن معاذ انصاری از جای برخاست و رشته سخن را به دست گرفت و گفت: شاید منظور حضرتت ما، طایفه انصار، باشیم؟ حضرت فرمود: آری. معاذ گفت:

یا رسول الله، ما به حضرتت ایمان آورده، و شما را تصدیق نموده و می‌دانیم که آیین تو حق است و در این باره پیمان‌ها بسته‌ایم. بنابراین، هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید. ما پیرو و مطیع هستیم. به آن خدایی که شما را به حق مبعوث فرمود، هرگاه که شما وارد این دریا شوید، (اشاره به بحر احمر) ما نیز دنبال شما وارد می‌شویم؛ و یک نفر از ما با حضرتت مخالفت نمی‌کند. ما از برخورد با دشمن باکی نداریم؛ شاید توفیق حاصل شده و در راه خدا و خشنودی رسولش کشته شویم. «فَسُرِّبْنَا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ؛ به هر نقطه‌ای که صلاح است و خداوند امر فرموده ما را حرکت ده.

گفتار آتشین و عمیق این مرد انصاری و سرباز فداکار اسلام که از دلی مملو از ایمان و عشق به پروردگار و پیامبر اکرم ﷺ، سرچشمه گرفته بود، چنان شورانگیز و مهیج بود، که رسول خدا ﷺ فوراً فرمان حرکت داد. «سِيرُوا وَ أَشِيرُوا»؛ حرکت کنید و بشارت باد شما را که خداوند مدد خواهد فرمود و بر دشمن پیروز خواهید شد. من کشتارگاه قریش را مشاهده کرده؛ و می‌دانم چه صدماتی بر آنها وارد خواهد شد.

پیامبر ﷺ با یارانش در محلی امن و دور از چشم دشمن جای گرفتند، و سپس در صدد کشف اوضاع دشمن برآمدند. رسول اکرم ﷺ با یکی از سربازان

شجاع به راه افتاد و نزد رئیس یکی از قبایل رفته؛ و فرمود: از قریش و از محمد ﷺ و یارانش چه اطلاعی داری؟ جواب داد: به من خبر رسیده است که محمد ﷺ و یارانش در چنین روزی از مدینه خارج شده‌اند. اگر گزارش درست باشد، اکنون در فلان نقطه تمرکز دارند. و درست همان نقطه‌ای را که سپاه اسلام مستقر بودند، نشان داد. و همچنین، گزارش رسیده که در فلان روز قریش از مکه حرکت کرده‌اند. و اگر این خبر هم صحیح باشد، آنها هم اکنون در فلان محل قرار دارند. و در واقع هم در همان موضع بودند.

گروهی دیگر که در میان آنها زبیر ابن عوام و سعد ابن ابی وقاص بودند، به فرماندهی علی ﷺ به کنار چاه بدر رفته تا از وضع دشمن به خوبی آگاهی پیدا کنند. در کنار چاه، به دو غلام از قریش که می‌خواستند با شتری آب بکشند، برخورد کرده و آنها را دستگیر نموده، به حضور رسول خدا ﷺ آوردند. آن حضرت از آنها پرسید: قریش در کجا هستند؟ جواب دادند: پشت کوهی که در بالای بیابان قرار گرفته است. سپس از تعداد آنها سؤال فرمود: در جواب گفتند: تحقیقاً نمی‌دانیم. پیامبر ﷺ پرسید: روزی چند شتر آب می‌کشید؟ گفتند: یک روز ده شتر و روز دیگر نه شتر. حضرت فرمود: تعدادشان بین هزار و نهصد است. سپس از سران آنها پرسید: گفتند: عتبة ابن ربیعه، شیبۀ ابن ربیعه، ابوالبختری، امیه ابن خلف و ابوجهل. در این هنگام، پیامبر ﷺ رو به بیابان کرده و فرمود: «شهر مکه پاره‌ای جگر خود را بیرون ریخته است».

سپس، برای تحقیقات بیشتر دستور بازداشت آنها را داد. دو نفر دیگر هم مأموریت پیدا کردند که به دهکده بدر رفته و اطلاعات بیشتری کسب کنند. آنها به عنوان اینکه تشنه‌اند، در کنار چاه آب پیاده شده، و در آنجا دو زن را دیدند که با هم گفت‌وگو می‌کردند. یکی از آنها می‌گفت: تو با اینکه می‌دانی من احتیاج دارم، چرا قرض خود را نمی‌پردازی؟ و دیگری به او وعده می‌داد در این روزها پرداخت خواهم کرد، زیرا در این روزها کاروان می‌رسد؛ برای آنها کار می‌کنم و

مزدی به دست خواهم آورد. مأمورین مسلمان از شنیدن این خبر شاد شدند؛ و فوراً خود را به سپاه اسلام رساندند و جریان را بازگو کردند.

ابوسفیان رئیس قافله که هنگام رفتن مورد تعرض واقع شده بود، اکنون به خوبی متوجه است که در هنگام مراجعت قطعاً مورد تهاجم قرار خواهد گرفت. از این رو وقتی به منطقه نفوذ اسلام رسید، کاروان را در محلی استراحت داد و خود برای کسب خبر به دهکده بدر وارد شد. در آنجا مجدی ابن عمرو را دید و پرسید: آیا به اشخاصی که نسبت به آنها سوءظن داشته باشی، تاکنون برخورد کرده‌ای؟ مجدی گفت: دو نفر سوار را دیدم که شتران خود را روی پلی خوابانده و فرود آمده، آب خوردند و رفتند. ابوسفیان روی پل آمد پشکلی پیدا کرد و آن را شکافت، هسته خرمايي در آن دید، از دیدن هسته خرما یقین کرد که آن دو سوار از اهل مدینه بوده‌اند. فوراً به طرف کاروان آمد و مسیر آنها را عوض کرد، و هرچه سریع‌تر کاروان را از منطقه نفوذ اسلام بیرون برد و به وسیله پیکی به اطلاع قریش رساند که قافله از دستبرد مسلمانان رهایی یافته است. شما هم از همان راه که آمده‌اید، برگردید؛ و کار محمد ﷺ را به خود عرب واگذارید.

وقتی خبر فرار ابوسفیان به مسلمانان رسید، عده‌ای که چشم طمع به مال‌التجاره قریش دوخته بودند، سخت ناراحت شدند. خداوند برای رفع تحکیم قلوب آنها آیات زیر را نازل کرد:

﴿وَإِذْ يَعِدُّكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ
تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

[به یاد آورید] موقعی را که خداوند یکی از دو طائفه را به شما مژده می‌داد. کاروان و گروهی بی‌مقدار بودید. خداوند می‌خواهد حق را در روی زمین پایدار نگاهدارد و ریشه کفار را قطع کند.

اما وقتی ابوسفیان به جمعیت امدادی رسید، با خود گفت: اکنون که کاروان به

سلامت رسیده دیگر حاجتی به جنگ نیست و از همان راهی که آمده‌ایم برگردیم، تا مسلمانان ناامید برگردند. عده زیادی با این نظر موافق بودند. ولی ابوجهل، فریاد زد که ما هرگز بر نمی‌گردیم، تا به بدر رسیده و سه روز در آنجا توقف کرده و شترانی را قربانی کرده و زنان و کنیزان رامشگر برای ما بنوازند و بخوانند؛ و مردم خبر اجتماعمان را شنیده، و عظمت قدرت و توانایی ما را دیده و برای همیشه از ما بترسند.

ابوجهل معتقد بود که اگر قریش از آنجا برگردند، عرب‌ها تصور می‌کنند که آنها از محمد ﷺ و یارانش ترسیده‌اند. و در نتیجه، بر شکوه و ابهت آنها افزوده شده و بر حوزه نفوذ آن حضرت افزوده خواهد شد.

گفتار فریبنده ابوجهل قریش را تحت تأثیر قرار داده و در نقطه عدوة القصوی فرود آمدند؛ ولی در اثر باران شدید از پیشروی بازماندند. برعکس در نقطه عدوة الدنيا که رسول خدا ﷺ مستقر بود، اثری از باران نبود. پیامبر ﷺ دستور به حرکت داد، و سپاه اسلام در نزدیکی آب‌های بدر فرود آمد.

حباب ابن منذر یکی از افسران کارآزموده اسلام، جلو آمد و پرسید: یا رسول الله ﷺ، آیا فرود آمدن ما در این محل، به فرمان الهی بوده یا از نظر جنگی آن را مناسب دیده‌اید؟ پیامبر ﷺ فرمود: اگر در تغییر محل مصلحتی باشد، به مکان دیگری می‌رویم. حباب گفت: مصلحت این است که در کنار آبی که به دشمن نزدیک است، فرود آییم و در کنار آن حوضی درست کرده تا همیشه برای چهارپایان آب در اختیار داشته باشیم. رسول خدا ﷺ این پیشنهاد را پذیرفت، و فرمان حرکت به آنجا را صادر کرد. وقتی حوض را ساختند، سعد ابن معاذ به آن حضرت عرض کرد: برای شما سایبانی روی تپه‌ای بلند می‌سازیم که چشم انداز آن تمامی میدان نبرد باشد و به وسیله پاسداران تحت مراقبت قرار گیرد. اگر خداوند به ما عزت داد و بر دشمن ظفر یافتیم، چه بهتر؛ و اگر کار به صورت دیگری در آمد، شما خود را به وسیله شتران تندرو و پاسداران این برج

به مدینه برسائید. زیرا گروهی از ما در مدینه مانده‌اند که مانند ما در محبت شما استوار بوده و کاملاً از شما حمایت خواهند نمود. رسول خدا ﷺ در حق سعد دعا کرده و دستور داد تا روی تپه‌ای که مشرف به میدان نبرد باشد، برجی ساخته و مقر فرماندهی را در آنجا قرار دهند.

صبح روز هفدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، قریش از پشت تپه رملی، به دشت بدر سرازیر شدند. وقتی که چشم رسول خدا ﷺ، به جمعیت قریش افتاد، سر را به طرف آسمان بلند کرده و گفت:

خدایا، این جمعیت قریش است که با متکبران و گردنکشان برای جنگیدن با تو و تکذیب رسالت، به طرف ما روی آورده‌اند. پروردگارا، کمکی را که به من وعده فرموده‌ای، محقق کن؛ و آنها را در این روز هلاک ساز.^۱

ارتش قریش مستقر شد. و برای کسب اطلاع از قدرت ارتش اسلام، عمیر ابن وهب را که مردی شجاع بود و در تخمین زدن جمعیت‌ها، مهارت خاصی داشت، فرستاد. این مرد با اسب خود، در اطراف اردوگاه سربازان اسلام، چرخشی زد و چنین گزارش داد: تعداد مسلمان‌ها، در حدود سیصد و سیزده نفر است. و من باید گشت دیگری بزنم تا معلوم گردد که آیا در پشت سر، کمینگاه و یا نیروی امدادی دارند یا خیر؟

سپس بیابان را جستجو کرد و گزارش داد که:

مسلمانان پناهگاه و کمینگاهی ندارند، ولی شترانی را دیدم که برای شما از مدینه مرگ به سوغات آورده‌اند. گروهی را دیدم که جز شمشیرهای خود پناهگاهی ندارند. تا هریک از آنها یک نفر از شما را نکشته، کشته نخواهد شد. و هرگاه به تعداد خودشان از شما کشتند، دیگر زندگی چه سودی خواهد داشت؟ تصمیم خود را بگیرید.

بعضی از دانشمندان، مانند مرحوم علامه مجلسی سخنان عمیر ابن وهب را

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۲.

چنین گزارش کرده‌اند:

آیا نمی‌بینید که چگونه خاموش و ساکت‌اند، و مانند افعی زبانهای خود را در اطراف دهان می‌گردانند.

حکیم ابن حزام، پیش عتبه رفت و گفت:

تو رئیس قریشی، و قریش برای حفظ مال التجاره از مکه بیرون آمده و موفقیت کامل هم به دست آورده‌اند؛ و فعلاً هدفی جز مطالبه خون‌بهای حضرمی و قیمت اموال او که مورد دستبرد سربازان اسلام قرار گرفته، در بین نیست. خوب است خون‌بهای او را پرداخته و از جنگ صرف‌نظر شود.

گفتار حکیم بن حزام و گزارشات عمیر ابن وهب، به قدری در دل‌های قریش اثر کرد که عتبه به پا خواست و در سخنرانی مهیجی به آنها گفت:

کار محمد ﷺ را به عرب واگذارید، اگر آنها توانستند بساط او را درهم کوبیده و به کارش خاتمه دهند، ما هم آسوده شده‌ایم. و اگر توانستند جلوی پیشرفت او را بگیرند، ضرری از ناحیه او به ما نمی‌رسد، زیرا ما از جنگ صرف‌نظر کرده‌ایم و دلیلی برای تعرض او نسبت به ما وجود ندارد. پس بهتر است از همین راهی که آمده‌ایم برگردیم.

حکیم ابن حزام، سخنرانی عتبه را برای ابو جهل نقل کرد. ابو جهل که در حال به پوشیدن زره مشغول بود، از شنیدن این سخنان سخت برآشفته، و کسی نزد عامر حضرمی، فرستاد و پیغام داد که هم‌پیمان تو عتبه مردم را از گرفتن خون برادرت باز می‌دارد. وقت آن است که برخیزی و پیمانی را که قریش با برادرت بسته‌اند، به یاد آنها آورده؛ و نوحه‌سراییی کنی.

ابوعامر بلند شد و سر خود را برهنه کرده و استغاثه کنان می‌گفت: و اعمر، و اعمر! گریه و استغاثه ابوعامر، قریش را برای جنگ مصمم کرد؛ و حتی خود عتبه هم که ابتدا مردم را از جنگ با مسلمین باز می‌داشت، تحت تاثیر قرار گرفته و فوراً لباس رزم به تن کرده و آمادگی خود را اعلام داشت.

اسود مخزومی، متوجه حوضی که مسلمان‌ها ساخته بودند، گردید و با خود عهد کرد که یکی از سه کار را انجام دهد: یا از آب حوض بنوشد، یا آن را خراب کند، یا اینکه کشته شود. از صف قریش خارج شد و در نزدیکی حوض، با افسر رشید اسلام حمزه سیدالشهداء روبه‌رو شد. بین آنها جنگ در گرفت، حمزه با ضربتی پای اسود را از ساق جدا کرده و او را به زمین انداخت. ولی او باز هم به فکر پیمان خود بود. از این‌رو، برای خوردن آب، می‌خواست به حوض نزدیک شود، اما حمزه مهلتش نداد و با یک ضربت دیگر به زندگیش خاتمه داد.

وقتی چشمان قریش به کشته‌ی اسود مخزومی افتاد، سخت برافروخته شده؛ و مصمم بر جنگیدن شدند.^۱

روش عرب در جنگ، این بود که ابتدا تن به تن وارد کارزار شده و پس از آن حمله عمومی را شروع می‌کردند. سه نفر از شجاعان قریش، به نام عتبه و برادرش شبیه، (فرزندان ربیعہ) و ولید بن عتبه؛ از صف خارج شده و تقاضای مبارزه کرد. سه نفر از جوانان رشید و توانای انصار نیز، به نام عوف، معاذ و عبدالله رواحه، برای جنگ با آنان از بین مسلمان‌ها خارج شده و در مقابل آنها قرار گرفتند. عتبه آنان را شناخت، و صدا زد: یا محمد ﷺ، «اخرج الینا اکفائنا من قومنا؛ ای محمد، افرادی را که هم‌شان ما باشند، به سوی ما بفرست».

رسول اکرم ﷺ به افسران رشید اسلام، یعنی علیؑ، حمزه و عبیده، فرمود: حرکت کنید و با آنها وارد نبرد شوید.

آنها با روحیه‌ای سرشار از ایمان و فداکاری وارد میدان شده و خود را معرفی کرده؛ و آنها را به مبارزه طلبیدند. عتبه حریف عبیده شد، و حمزه با شبیه روبه‌رو گردید؛ و علیؑ با پسر عتبه که مانند خود او جوان‌ترین آنها بود، درافتاد. علیؑ و حمزه حریفان خود را مهلت نداده و فوری آنها را از پای در آوردند. ولی جنگ عبیده با عتبه طول کشید. علیؑ و حمزه به کمک او شتافتند؛ به

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۴۹.

زندگی عتبه خاتمه دادند.

بعض از مورخین برآند که هر سه آنها را علی علیه السلام به زانو درآورده است. این امر در یکی از نامه‌هایی که آن حضرت به معاویه مرقوم داشته، نیز به چشم می‌خورد:

«وَ عِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ؛^۱ ای معاویه، نزد من همان شمشیری است که با آن، جدت عتبه و دائیت ولید، و برادرت، حنظله ابن ابی سفیان را در یک نبرد از پای درآوردم».

و از مرثیه‌ای که هند دختر عتبه، مادر معاویه و زن ابوسفیان سروده، نیز این موضوع فهمیده می‌شود:

مَا كَانَ لِي عَنْ عَثْبَةَ مِنْ صَبْرِي أَبِي وَ عَمِّي وَ شَقِيقَ صَدْرِي
أَخِي الَّذِي كَانَ كَضْوَاءِ الْبَدْرِ بِهِمْ كَسَّرْتَ يَا عَلِيُّ ظَهْرِي

بر پدرم عتبه و بر غمو و برادرم که پاره دلم بوده و چون ماه شب چهاره می‌درخشید، نمی‌توانم صبر کنم، یا علی علیه السلام، به کشتن آنها پشتم را شکستی.

پس از آن عاص ابن سعید به میدان نبرد با علی علیه السلام شتافت و خود را طعمه شمشیر او قرار داد. و پس از آن حنظله ابن ابی سفیان و نوفله ابن خویلد به دست آن حضرت از پای درآمدند.

مورخان اهل سنت و شیعه، تعداد افرادی را که در بدر به دست علی علیه السلام کشته شده‌اند، را به سی و شش نفر رسانده‌اند که بیش از ثلث همه کشته‌های آنها می‌باشد.

از پای درآمدن سران قریش، باعث حمله عمومی آنها گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان دستور داد که از حمله عمومی خودداری کرده، و با تیراندازی جلو پیشروی دشمن را بگیرند. و خود از برج فرماندهی پایین فرود آمد و با چوب‌دستی صفوف لشکر را منظم کرده و دوباره به جایگاه خود برگشته و روبه

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۱۳۰.

درگاه باری تعالی نموده و گفت:

خداوندا، اگر این جمعیت امروز کشته شوند، دیگر در روی زمین کسی تو را عبادت نخواهد کرد.

و روبه سپاه اسلام کرده و گفت:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ ﷺ بِيَدِهِ لَا يُقَاتِلُهُمُ الْيَوْمَ رَجُلٌ فَيُقْتَلُ صَابِرًا مُخْتَسِبًا مُقْبِلًا غَيْرَ مُذْبِرًا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ؛^۱

به آن خدایی که جان محمد ﷺ در دست اوست، هرکس امروز در جنگ صابر و بردبار باشد و برای خدا بجنگد، و پشت به دشمن نکرده، و کشته شود، خداوند او را وارد بهشت می‌کند».

سخنان رسول اکرم ﷺ آن قدر مؤثر و جذاب بود که بعضی از سربازان اسلام به خاطر آنکه زودتر شربت شهادت نوشیده و به لقا حق نائل گردند، زره از تن بیرون آورده، و می‌جنگیدند.

یکی از سربازان اسلام به نام «عمیرحمام» از پیامبر ﷺ سؤال کرد: فاصله من تا بهشت چقدر است؟ پیامبر پاسخ داد: جنگیدن با سران کفر. آن مرد که چند دانه خرما در دستش بود، فوراً آنها را ریخت و مشغول جنگ شد. پیامبر ﷺ مشتی خاک برداشت و به سوی قریش ریخت و فرمود: «شاهت الوجوه؛ صورت‌های شما دگرگون باد». سپس دستور داد تا حمله عمومی شروع شود، و طولی نکشید که آثار پیروزی در سپاه اسلام پدیدار گشت. قریش به شدت مرعوب شده، و یکی پس از دیگری به دست مسلمانان کشته می‌شدند، تا آنجا که مقاومت آنها درهم شکسته شده و پا به فرار گذاردند. در این جنگ، چهارده نفر از مسلمانان کشته شدند؛ ولی از قریش هفتاد نفر کشته شده و هفتاد نفر از آنها نیز اسیر شدند. امیه ابن خلف و پسرش به وسیله عبدالرحمن عوف، دستگیر شدند. بین امیه و عبدالرحمان رشته دوستی برقرار بود. عبدالرحمان می‌خواست آنها را از میدان جنگ سالم به در برد،

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۶۲۸.

تا اسیر گردند. در این هنگام، بلال مشاهده کرد که عبدالرحمان می‌خواهد از امیه ابن خلف حمایت کند. فریاد زد: یا انصار الله، امیه ابن خلف، رأس الفکر است،^۱ و نباید زنده بماند؛ و سربازان اطرافش را احاطه کرده و او را از پای درآوردند. شهدای اسلام، در گوشه‌ای از میدان جنگ، با بدنی رنگین از خونی که در راه فضیلت و برقراری عدل و داد، و گسترش اسلام، ریخته شده بود، به خاک سپرده شدند. و طبق دستور رسول اکرم ﷺ کشتگان قریش را، در چاهی ریختند. پیامبر ﷺ بالای چاه آمد، و اسامی تک تک سرانشان را صدا زد: ای عتبه، ای شیبه، ای امیه، ای ابوجهل، آیا آنچه را که خداوند به شما وعده داده بود، مطابق با واقع یافتید؟ آنچه را خدا به من وعده فرموده بود، درست یافتم. حاضران گفتند: یا رسول الله، آیا با مردگان سخن می‌گویید؟ فرمود: اینان سخنان مرا می‌شنوند، ولی قدرت جواب دادن ندارند.^۲

در مورد اسیران اعلام شد که هریک از آنها با پرداخت مبلغی، از چهار هزار درهم تا هزار درهم، آزاد می‌شوند. و اشخاص بی‌بضاعت و فقیر هم بدون دادن فدیة آزاد خواهند شد. در میان اسیران افرادی بودند که خواندن و نوشتن را بلد بودند. پیامبر ﷺ دستور داد هریک از شما که ده کودک یا ده نفر را خواندن و نوشتن یاد دهد، آزاد خواهد شد. زید ابن ثابت انصاری یکی از فارغ التحصیلان این دانشگاه است. او گفت مرا پیش رسول خدا ﷺ آورده و گفتند:

این شخص، هفده سوره از قرآن را آموخته، و حفظ کرده است. و من تمام آنها را برای پیامبر ﷺ خواندم. وقتی آن حضرت این استعداد را در من دید، دستور داد که خط و لغت یهود را نیز بیاموزم. و فرمود: می‌ترسم یهود، کتاب مرا تغییر دهند. من نیز به دنبال یاد گرفتن زبان یهود رفتم و در مدت کمی آن را فرا گرفتم. و از آن پس عهددار نوشتن نامه‌های پیغمبر ﷺ برای یهود، و ترجمه نامه‌هایی که از

۱. همان، ج ۱، ص ۹۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۳۹ و مسند احمد حنبل، ج ۲: ص ۱۳۱.

آنها می‌آمد، شدم. همچنین پیامبر ﷺ جمعی دیگر را بر آن داشت که زبان سریانی بیاموزند.

جنگ خیبر

یکی دیگر از جنگ‌های مهمی که در عالم اسلام واقع شد، جنگ خیبر بود که بین مسلمانان و یهودی‌ها درگرفت.

شایسته است، ابتدا اشاره مختصری به نژاد یهود و دشمنی دیرینه آنها با مسلمین گردد.

نژاد یهود، به اسرائیل (یعقوب) فرزند اسحاق پسر حضرت ابراهیم علیه السلام، منتهی می‌شود. ولی عمده ساکنین اصلی حجاز و نجد که عرب اسماعیلی یا عدنانی، نامیده می‌شوند، به اسماعیل فرزند دیگر ابراهیم علیه السلام منتهی می‌گردند.

می‌توان گفت که رقابت بین یهودی‌ها و اعراب اسماعیلی، از همان روز نخست به وجود آمد. زیرا آنها از طرف مادر جدا هستند؛ مادر اسحاق ساره و مادر اسماعیل هاجر است. و همواره فرزندان اسحاق اولاد اسماعیل را با دیده حقارت نگریسته؛ و آنها را کنیززاده می‌شمردند. یهودی‌ها خود را، به علت منسوب بودن به خاندان نبوت، از سایر نژادها شریف‌تر می‌دانستند. بنی اسرائیل، قرن‌ها به رهبری انبیای خود پرچم‌دار توحید بودند. و یکی از وظایف حتمی آنان، که در تورات به آن تصریح شده، مبارزه با بت‌پرستی بود. معاشرت اعراب با یهودیان، اثر به‌سزایی در تمدنشان داشت؛ و آداب و رسوم آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد. اعراب در پیش آمده‌های حساس، به کاهنان یهود مراجعه می‌کردند. در عین حال بین آنها نفاق و دشمنی و زدوخورد وجود داشت. گاهی یهودی‌ها به اعراب می‌گفتند: وقتی پیغمبر خاتم علیه السلام به رسالت مبعوث گردد، چون او را می‌شناسیم، به او ایمان آورده و به دست او شما را نابود می‌سازیم. یهودی‌ها، طبعاً مردمی علاقه‌مند به مال و ثروت بوده، و در بسیاری از کشورها تجارت در دست آنها

بود. و مقارن ظهور اسلام تجارت در مدینه هم در دست یهود بود. علاقه آنها به مال و ثروت را در تورات هم می‌توان دید. حتی بعضی از دانشمندان معتقدند که آن همه بی‌علاقگی مسیح علیه السلام به دنیا و مادیت، به منظور تعدیل این روحیه یهود بوده است. از خصوصیات دیگر یهود، تعصب بیجا، ایستادگی در مقابل حق، بهانه‌گیری، ترس و تقلب در مایحتاج مردم بود؛ به طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانانی را که در متاع خود تقلب کند، به یهود تشبیه کرده، و می‌فرماید: چنین کسی با یهود محشور می‌شود. اسارت و گرفتاری‌های بنی اسرائیل در دست مصریان، در به وجود آمدن این روحیات بی‌اثر نبوده است. ولی در مقابل، اعراب اسماعیلی مردمی شجاع و سخی و به مال و ثروت بی‌اعتنا بودند و نمونه‌هایی از سخاوتشان در تاریخ ضرب‌المثل است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، برای برقراری آرامش و صلح، و جلوگیری از جنگ‌های داخلی، میان همه گروه‌های مختلف مدینه، پیمانی منعقد ساخت؛ و این پیمان را چند قبیله از یهود هم امضا کردند. ولی طوایفی از یهود، که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند، این پیمان را امضا نکرده؛ و پیمانی جداگانه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بستند.

اسلام روز به روز با تعلیمات انسانی خود، قلوب مردم را متوجه خود ساخته و به شمار مسلمانان افزوده می‌گردید. یهودی‌ها وقتی که پیشرفت اسلام را دیدند، رفتار خود را عوض کرده و برخلاف عهد و پیمانشان، راه خراب‌کاری و مخالفت را در پیش گرفتند. به ویژه هنگامی که جریان تغییر قبله، از بیت‌المقدس به مکه معظمه پیش آمد.

ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، در مقابل، عکس‌العلمی نشان نداده و به همان روش ملکوتی خود که تبلیغ احکام و اندرز دادن به مردم بود، ادامه می‌داد. تا اینکه جنگ بدر پیش آمد و موجب تحکیم موقعیت مسلمین گردید. یهودی‌ها در این هنگام همراهی خود را با مشرکین مکه اعلام داشته و با آنها روابطی برقرار کرده،

و شبکه جاسوسی مشرکین را در مدینه و اطراف آن اداره می‌کردند. در نزدیکی مدینه، سه قبیله یهودی به نام‌های: بنی قینقاع، بنی قریظه و بنی نضیر در حصارهای محکمی زندگی می‌کردند. این سه قبیله هرکدام مستقلاً با رسول اکرم ﷺ پیام عدم تجاوز، و دوستی متقابل بسته بودند. بنی قینقاع به پیمان خود پشت پا زدند. و بنی نضیر هم بعد از غزوة احد، تصمیم به انجام بزرگ‌ترین جنایات، یعنی کشتن رسول خدا ﷺ گرفتند. بنی قریظه که ساکن مدینه بودند، در خطرناک‌ترین لحظات به مسلمانان خیانت کردند؛ زمانی که در جنگ احزاب، در حدود ده هزار سرباز مدینه را محاصره کرده بودند، آنها همه موازین اخلاقی و وجدانی را زیر پا گذارده، و در هنگامی که لشکر مهاجم دچار کمبود آذوقه شده بود، حی این اخطب، یکی از روسای بنی قریظه، بیست بار شتر جو و خرما برای آنها فرستاد؛ ولی به دست کفار نرسید؛ و مسلمانان آنها را مصادره کردند. به این ترتیب، آنها نقض پیمان کردند. و در نتیجه دستور اخراج آنها از مدینه صادر شد. عده‌ای از آنها به شام رفته، و جمع دیگری در خیبر و وادی القوی، استقرار یافتند. آنها کینه اسلام و مسلمین را در دل گرفته و فوراً دست به اقداماتی علیه اسلام و مسلمانان زده؛ و تبلیغات خلاف واقع و غیرانسانی خود را شروع کردند. یک سال از داستان جنگ خندق و اخراج بنی قریظه سپری شده بود که رسول اکرم ﷺ با جمعیت فراوانی به طرف مکه معظمه، به قصد انجام عمره، حرکت کردند. در همین سفر بود که اهالی مکه از حضرتش تقاضا کردند که، از ورود به مکه صرف‌نظر نماید. و قرارداد صلح حدیبیه با شرایطی منعقد گردید. به فاصله یک ماه پس از صلح حدیبیه، به اتفاق همان عده که در حدود یک هزار و پانصد نفر بودند، به طرف قلعه‌هایی که محل اجتماع چهارده یا بیست هزار یهودی جنگجو بود، حرکت کرده، و پس از سه روز در محلی به نام «الرجیع» بین خیبر و غطفان، اردو زد. خیبریان مردمی دلیر و جنگجو بودند.

عبدالله ابن ابی سلول که رئیس منافقین مدینه بود، به طور پنهانی به مردم خیبر

نامه نوشت که: محمد ﷺ قصد دارد با شما بجنگد. نکند از جنگیدن با او ابا کرده، و بترسید. شما دارای مردانی شجاع و نیرومند و صاحب قلعه‌های محکمی هستید؛ و از اسلحه و تجهیزات جنگی بی‌نیازید. پس مردانه با او بجنگید.

یهودیان نزد مردی به نام «سالم» که مورد احترام و تعظیم آنان بود، رفتند. سالم مریض بود. جریان را با او در میان نهاده و گفتند: به عقیده شما در حصارها بمائیم و از درون حصار به دفاع پردازیم، یا بیرون آمده و بجنگیم؟ سالم گفت: گویا اینکه عبدالله ابن ابی سلول مرد نامبارکی است، لکن به شما راه درستی نشان داده است، خود را در تنگنای حصارها نیفکنید، بیرون آید؛ و مردانه بجنگید.

ولی جهودان در حصارها متحصن شدند. خیبر هفت حصین و قلعه محکم به اسامی: ناعم، قموص، کتیبه، شق نطاه، وطیح و سلالم داشت.

روزی خیبریان به قصد زراعت، بیل‌ها و سبدها را گرفته، از قلعه‌های خود بیرون آمدند. ناگاه چشم ایشان به لشکر اسلام افتاد که در اطراف قلعه‌ها پرده زده و چادر به پا کرده‌اند. فریاد زدند، قسم به خدا، محمد ﷺ و سپاه او فرا رسیده‌اند و سپس گریخته به حصارها پناه بردند. پیامبر ﷺ چون این صحنه را دید فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خیبر خراب شد. ما به میدان «جنگ» با هیچ قومی وارد نشدیم، مگر اینکه صبح کسانی که به آنها هشدار داده بودیم، بد شد».

چون رسول خدا ﷺ در دست خیبریان بیل و زنبیل را که ابزار ویرانی است، دیدند، آن را به فال نیک گرفتند، مبنی بر اینکه خیبر منهدم خواهد شد.

از سوی دیگر، یهودی‌ها، زنان و کودکان را در قلعه «کتیبه»، و علف و آذوقه بهائم را در قلعه «ناعم» قرار دادند. و مردان جنگی در قلعه «نطاه» اجتماع کردند. و بعد از انجام این مقدمات، یهود خشمگین قلعه را رها کرده و قدم به میدان نبرد نهادند.

مسلمانان با یهودی‌ها به جنگ پرداخته؛ و بعضی از قلعه‌های آنان را فتح کردند و دژهای «وطیح» و «سلالم» را محاصره کردند، ولی این دو قلعه به قدری

سخت و محکم بود که مسلمانان موفق به فتح آنها نمی‌شدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام، در این موقع از درد چشمی، سخت رنج می‌برد. یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به دست ابوبکر داد که با یهودی‌ها بجنگند. ابوبکر از صبح تا غروب جنگید و شبانه شکست خورده، مأیوس و منفعل به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به دست عمر بن الخطاب داد. این مرد هم چون برادرش ابوبکر، از صبح تا غروب آنچه کوشید، نتوانست قدمی به جلو بردارد. بلکه وقتی از صحنه نبرد بازگشتند به توصیف دلاوری رئیس «دژ» یعنی مرهب پرداخته و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مرعوب می‌ساختند.^۱

در جنگ احد نیز همه اینها فرار کردند، ولی علی علیه السلام، چون پروانه گرد شمع وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گردید. و از سوی دیگر «نصیبه» پرستار به رهبری حضرت علی علیه السلام از هر سو پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نگهبانی می‌کرد؛ و دسته‌های نیرومند دشمن را که به قصد جان آن حضرت می‌آمدند، متفرق می‌ساخت. و چون زه کمانش از کثرت تیراندازی به مشرکین، گسیخت، گیسوان خود را قطع کرده و به جای زه بر کمان بست و با وجود چند زخمی که بر تن داشت، مانند ماده شیری که به بچه‌اش تعرض شده باشد، خروشان به جنگ ادامه می‌داد، و از حیات رسول معظم اسلام و از حیات و بقا مرام و عقیده خود دفاع کرده، و درسی فراموش نشدنی از فداکاری و جان‌بازی در راه عقیده، به بانوان اسلام آموخت. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متوجه فرار خلیفه دوم شده و به او فرمود: ای مرد که داری فرار می‌کنی، اقلأ شمشیرت را به این زن (نصیبه) بده.

اگر هیچ سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عمر بن الخطاب صادر نشده باشد، جز این گفته در معرفی خلیفه دوم برای جهانیان و طالبین حقایق را کفایت می‌کند. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این شکست‌های پی‌درپی که برای مسلمین سابقه نداشت، آن‌هم در مقابل یهود، متأثر و دل‌تنگ شدند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای قوت قلب آنها،

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۰.

و بشارت پیروزی فرمود:

«وَاللَّهُ لَا عَظِيمَيْنِ الرَّايَةَ غَدًا رُجُلًا كَرَارًا غَيْرِ فَرَارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۱ به خدا قسم فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که حمله کننده باشد، نه گریزنده، و خداوند به دست او جبهه دشمن را فتح می‌کند. خدا و پیغمبرش او را دوست می‌دارند؛ و او هم خدا و پیغمبرش را دوست می‌دارد».

علی علیه السلام وقتی این سخن را شنید با دلی مملو از علاقه و شوق گفت: «اللهم لا معطى لى ما منعت ولا مانع لى ما اعطيت»^۲ خدایا کسی نمی‌تواند آنچه را تو نخواهی ببخشد و آنچه که تو خواهی کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد».

آن شب تمام اصحاب در این فکر بودند که فردا چه کسی این لباس شرافت و فضل را خواهد پوشید؟ چون صبح شد، لباس رزم به تن کرده و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله نظری به اصحاب کرده و فرمود: پسر عمویم علی بن ابیطالب کجاست؟ گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، به درد چشم مبتلا است؛ به نحوی که قادر به حرکت نیست. آن حضرت به سلمان پارسی دستور داد که علی علیه السلام را حاضر کند، سلمان دست علی علیه السلام را گرفت و به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کیف خالك يا ابا الحسن؟» ای ابا الحسن، حالت چگونه است؟» عرض کرد: «بِحمد الله خيراً صداع برآسی و رمد بعینی لا ابصر معه؛ بحمد الله خیر است؛ سر و چشمم درد می‌کند، به طوری که جایی را نمی‌بینم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أذن منی؛ نزدیک من بیا». چون نزدیک شد، «فبصق فی عینیهِ و دعاه فبری حتی کان لم یکن به جع؛ دستش را بر دیدگان علی علیه السلام نهاد؛ و برایش دعا کرد، فوراً

۱. سیره حلبی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۴۹.

۲. همان، ج ۳، ص ۴۱.

درد برطرف شد، و گویا بیمار نبود». خود علی علیه السلام فرمود: بعد از این دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه به درد چشم مبتلا نشدم.

ابن صباغ مالکی می‌گوید: حسان ابن ثابت شاعر مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله در آنجا حاضر بود، این اشعار را بالبداهة در مدح علی علیه السلام سرود:

دَوَاءٌ فَلَمَّا لَسْمٌ يَحْسُ مَدَارِيَا	وَ كَانَ عَلِيٌّ أَزَمَدُ الْعَيْنِ يَتَّبَعِي
فَبُورِكَ مَرَقِيَا وَ بُورِكَ رَاقِيَا	شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُ بِتَفْلِهِ
كَمِيَا مَحَبًّا لِلسُّوْلِ مُوَالِيَا	وَ قَالَ سَاعَطِنِ الرَّايَةَ الْيَوْمَ ضَارِمَا
بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْخُصُونَ الْآوَابِيَا	يُسْحَبُ إِلَيْهِ وَ إِلَيْهِ يُسْحَبُهُ
عَلِيًّا وَ سَمَاءُ الْوَزِيرِ الْمُوَاخِيَا	فَخَصَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كِلْمَهَا

ابن صباغ از صحیح مسلم نقل کرده که خلیفه دوم، عمر ابن الخطاب، گفت: دوست نداشتم پرچمداری را، مگر آن روز، خودم را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد، ولی علی علیه السلام را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرچم را به دست علی علیه السلام داد و فرمود: حرکت کن. علی ابن ابیطالب علیه السلام در جلو و سپاه اسلام تهلیل و تکبیر گویان پشت سر او به راه افتادند. مرحب، قهرمان معروف یهود، رجز می‌خواند. نخست برادر مرحب جلو آمد. هیبت و نعره او چنان مهیب بود که سربازان پشت سر علی علیه السلام، بی‌اختیار عقب رفتند ولی آن حضرت چون کوه، پابرجا ماند. لحظه‌ای نگذشت که حارث بر روی زمین افتاد و جان سپرد. مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین و متاثر ساخت. و او برای گرفتن انتقام برادرش، درحالی که سرتاسر مسلح بود، به رسم قهرمانان عرب این رجز را خواند:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبِرَ إِنِّي مَرْحَبٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ

در و دیوار خیبر گواهی می‌دهد که من مرحب، قهرمانی کار آزموده و مجهز به سلاح جنگی هستم.

إِنْ غَلَبَ الدَّهْرُ قَائِيَّ أَغْلَبُ وَ الْقَرْنَ عِنْدِي بِالِدِمَاءِ مُخَضَّبُ

اگر روزگار پیروز است، من پیروزترم. و قهرمانانی که در صحنه‌های نبرد با من روبه‌رو می‌شوند، به خون خود رنگین می‌گردند.

علی علیه السلام هم رجزی در مقابل او سرود، و شخصیت نظامی و نیروی بازوی خود را به رخ او کشید:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةً ضَرْ غَامُ اجَامٍ وَ لَيْثُ قَسْوَرَةٍ

من کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) نامید؛ مرد دلاور و شیر بیشه‌ها.

عَبْلُ الذِّرِّ اعْيَنُ غَلِيظُ الْقُصْرِهِ كَلَيْثُ غَابَاتِ كَرِبَهُ الْمَنْظَرَةِ

در میدان نبرد بازوانی قوی و گردنی نیرومند دارم؛ و مانند شیر بیشه‌ها دارای منظری مهیب هستم.

رجزهای دو قهرمانان پایان یافت. صدای ضربات شمشیرها و نیزه‌ها، وحشت عجیبی در دل ناظران به وجود آورده بود. ناگهان شمشیر کوبنده قهرمان اسلام، بر سر مرحب فرود آمد.

طبری قیافه مرحب را در لباس رزم، چنین توصیف می‌کند: مرحب دستور داده بود سنگ بزرگی را سوراخ کرده، و یک صفحه فلزی در وسط آن قرار داده و آن کلاه خود او را تشکیل می‌داد.

در مقابل، قدرت دست علی علیه السلام به قدری بود که وقتی شمشیر را فرود آورد، سپر و کلاه‌خود و آهن وسط آن را با سر، تا دندان‌های مرحب را دونیم کرد. این ضربت آن‌چنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده و به دژها پناهنده گردیدند. و جمعی که فرار نکردند؛ با علی علیه السلام تن به تن جنگیده، و کشته شدند. آن حضرت یهودیان فراری را تا در دژ دنبال کرد، در این میان یکی از قهرمانان یهود با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دستش افتاد، آن حضرت فوراً متوجه در قلعه گردید، و آن را از جای کند، و تا آخر جنگ آن را سپر خود قرار داده؛ و بعد از فراغ از نبرد آن را به زمین انداخت. گزارش طبری از ابورافع، غلام آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله گزارش می‌کند

که او گفت: من و هفت نفر دیگر هرچه سعی کردیم که آن در را از این روبه آن رو کنیم، نتوانستیم.

مرحوم شیخ مفید رحمته الله، به سند خاصی از خود علی رضی الله عنه نقل می‌کند که: من در خیبر را کنده و سپر خود قرار دادم، و سپس آن را میان خندق پرتاب کردم. شخصی پرسید، آیا سنگینی آن را احساس کردی؟ گفتم: به همان اندازه که از سپر خود احساس سنگینی می‌کردم.

سیره نویسان مطالب شگفت انگیزی دربارهٔ کندن در خیبر و خصوصیات آن و رشادت‌های علی رضی الله عنه در فتح این قلعه، ثبت و ضبط کرده‌اند. این همه موفقیت و نیرو هرگز با قدرت بشری وفق نمی‌دهد. مردی همین تحیر و شگفتی‌اش را از خود آن حضرت پرسید، و حضرت فرمود:

«ما قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ، وَلَكِنْ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ الْهَيْبَةِ وَنَفْسِ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مَطْمَئِنَّةٍ رَضِيَّةٍ؛ هرگز آن در را با نیروی بشری از جای نکندم، بلکه در پرتو نیروی الهی، و با روحی مطمئن و راضی به ملاقات پروردگار آن را از جای کندم.»

علاوه بر قتل مرحب و فرار عده‌ای دیگر، قهرمانان دیگری هم به میدان علی رضی الله عنه آمده و طعمهٔ شمشیر او شدند از جمله: داود بن قابوس، ربیع ابن ابی الحقیق، یاسر خیبری، ضجیح خیبری، مرة بن مروان و ابوالیانت. ابن ابی الحدید معتزلی که در در علویات سبع در فضایل آن حضرت چنین سروده است:

أَلَمْ تَخْبِرِ الْأَخْبَارِ فِي فَتْحِ خَيْبَرَ	فَقِيهَا لَذِي اللَّبِّ الْمُلْبِ أَعْجَابِ
وَمَا أَنْسَ لَأَنْسِ الَّذِينَ تَقَدَّمُوا	وَقَرَّهَ مَا وَالْفَرَقْدَ عَلَمَا حُوبِ
وَلِلرَّايَةِ الْعُظْمَى وَقَدْ ذَهَبَ بِهَا	مَلَابِسَ ذُلِّ قَوْقَهَا وَجَلَابِيبِ
يَسْلَمُهَا مِنْ آلِ مُوسَى شَمْرَدَلِ	طَوِيلِ نَجَادِ السَّيْفِ أَجِيدِ يَعْجُوبِ
يَسْمَعُ مَنُونًا سَفِيهِ وَ سَنَانَهُ	وَيَلْهَبُ نَارًا غَمْدَهُ وَالْأَنْسَابِ
أَحْضَرَهُمَا أُمَّ حَضْرَ أَخْرَجَ خَاضِبِ	وَزَأْنَهُمَا نَاعِمَ الْخَدِّ مُخْضُوبِ

عَذْرَتُكُمَا إِنَّ الْحَمَامَ لَمُبْغِضٌ وَإِنَّ بَسْقَاءَ النَّفْسِ مَحْبُوبٌ
لَيْكِرُهُ طَعْمُ الْمَوْتِ وَالْمَوْتُ طَالِبٌ فَكَيْفَ يَلْذُ الْمَوْتُ وَالْمَوْتُ مَطْلُوبٌ

آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده‌اید که با چه رموز عجیبی آمیخته شده که موجب بهت و حیرت خرمندان است. چون آن دو نفر (ابوبکر و عمر) انس و سر و کاری با پرچم داری نداشتند، لباس ذلت و خواری را بر پرچم اسلام پوشانده و فرار کردند؛ با آنکه می‌دانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز. هنگامی که جوانی شجاع و بلندقامت از سران یهود، سوار بر اسبی کوه‌پیکر، با شمشیر برهنه مانند شترمرغ نر پرشهوئی که هوا و سبزه بهار او را تقویت کرده باشد؛ به آنها حمله‌ور گردید.

در اینجا ابن ابی الحدید می‌گوید:

ای دو خلیفه بزرگوار، من به جای شما عذر می‌خواهم از شکست خوردن و فرار کردن، از برابر یهودی‌های بی‌ارزش. زیرا مرگ در نظر هر فردی مبغوض و ادامه زندگانی محبوب است. شما هم چون همه انسان‌ها از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید. و حال آنکه مرگ به دنبال هر کسی هست، پس چگونه به اختیار خود، موت را بخواهید و لذت او را بچشید.

«قآنی» در این باب چه نیکو سروده است:

اسلام شمسد مشید و دین گشت استوار

از نیروی یدالله و از ضرب ذوالفقار

ز آن ضربتی که بر سر مرحب زدی هنوز

آواز مرحب است که خیزد ز هر دیار

دادی رواج شرع نسبی را ز قتل عمرو

کساو را زپا فکندی و دین گشت پایدار

هر مدح و منقبت که بود کائنات را

در نام تو (یا علی علیه السلام) نهفته، چو در دانه برگ و بار

جنگ حنین

یکی دیگر از جنگ‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله غزوه حنین است. مسلمانان پس از فتح مکه، مدتی در آن محل امن الهی اقامت کرده، و خوشحال بودند که خداوند آنها را یاری کرده، و بدون آنکه جنگی درگیرد؛ این پیروزی بزرگ را نصیب آنها فرموده است. پانزده روز، از اقامتشان در مکه معظمه گذشت که خبری ناگهانی توجه آنان را به خود جلب نمود. جریان از این قرار بود:

قبیله هوازن، که در کوه‌های جنوب شرقی مکه زندگی می‌کردند، وقتی از فتح مکه باخبر شدند و فهمیدند که مسلمان‌ها، بتها را درهم شکسته‌اند، ترسیدند که مسلمان‌ها بر آنها نیز حمله کنند. از این رو به فکر پیشگیری از حوادث احتمالی افتاده، و خود را برای ایستادگی در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت آماده کردند. مالک ابن عوف نضری قبیله هوازن و ثقیف را به دور هم جمع کرد. درید ابن صمه، با طایفه «حشم» حرکت کرد. «درید» مردی پیر و شکسته بود، و در میدان جنگ کاری از او ساخته نبود، ولی چون سالیان دراز عمر خود را در میدان جنگ گذرانده بود، تجربیات مفیدی داشت. تمام این قبایل با زنان و فرزندان و اموال خود حرکت کرده، و در دشت «اوطاس» به یکدیگر پیوستند. «درید» وقتی صدای چهارپایان و گریه کودکان را شنید، و از مالک بن عوف پرسید:

چرا جنگاوران، زنان و فرزندان و اموال خود را همراه آورده‌اند؟ مالک گفت: برای اینکه در میدان جنگ دلیرانه بکوشند. «درید» گفت: هیچ چیز فراری را نگاه نمی‌دارد. اگر می‌خواهید در جنگ پیروزی با شما باشد، جز مرد شمشیر زن و نیزه دار به کارت‌ان نمی‌آید. و اگر فاتح نشوید، زن و فرزند و مالتان به دست دشمن افتاده و رسوا می‌شوید.

«مالک» و «درید» در این باب اختلاف پیدا کردند. مردم پیرو مالک شدند که جوانی تقریباً سی ساله بوده و دارای اراده‌ای آهنین و تصمیمی خلل‌ناپذیر بود.

«درید» هم به ناچار، و با آنکه مردی آزموده و مجرب بود، پیرو آنها شد.^۱ مالک به سپاه خود فرمان داد که در نزدیکی حنین، در تنگنای دره کمین کرده، و همین که مسلمانان به آنجا رسیدند، به یک باره بر آنها هجوم برند، تا مسلمانان شکست خورده، و آثار پیروزی از خاطره‌هایشان محو شود. و این افتخار برای قبایل حنین در عربستان باقی بماند، که بر مسلمانان غلبه یافته‌اند.

اما پیغمبر اسلام ﷺ بنا دارد که با دوازده هزار سرباز کار آزموده و جنگ دیده، به طرف حنین حرکت کند. ده هزار تن از این سربازان، همان سپاهی‌اند که در رکاب رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرده‌اند. و دو هزار نفر دیگر، از مردم قریش‌اند که مسلمان شده و به رهبری ابوسفیان به سپاه اسلام پیوسته‌اند. چهارپایان حامل آذوقه، پیشاپیش سپاه؛ و پس از آن مردان مسلح که زره‌هایشان برق می‌زد، در حرکت بودند.

هیچ‌کس در حجاز، چنین سپاه بزرگی را به یاد نداشت. هریک از قبایل پرچمی داشتند که جلو آنها کشیده می‌شد. مسلمانان به کثرت سپاه خود می‌بالیدند؛ ابوبکر گفت: عجب لشگری جمع شده و امروز ما، مغلوب نخواهیم شد. آنها اطمینان داشتند که هیچ‌کس بر آنها غلبه نخواهد یافت؛ و این جمله را به یکدیگر ردّ و بدل می‌کردند. کثرت سربازان اسلام موجب غرور آنها شد و چنین پنداشتند که تنها فراوانی سپاه، وسیله پیروزی است. و با داشتن چنان جمعیتی پیروزی قطعی را از آن خود می‌دانستند. ولی سپاه مقابل اگر چه از نظر کمیت قلیل بود، ولی از جهت آزمودگی در نبرد، با سابقه‌تر و کار کشته‌تر به نظر می‌رسید.

مالک، فرمانده سربازان حنین، علت اعتقاد به پیروزی خود بر سربازان مسلمان را بی‌تجربه بودن حریف و همچنین، همراه آوردن زن و بچه خود به منظور ترغیب سربازان به جنگ و عدم فرار در برابر دشمن، می‌دانست. علاقه به ناموس و ثروت، پشت به دشمن ننمایند.

۱. مغازی واقدی، ج ۳، ص ۸۹۷.

سپاه اسلام پس از ادامه فریضه صبح، به طرف حنین که سرزمینی گود و دارای مخفی‌گاه‌های مهمی بود، حرکت کرده؛ و به علت تنگی راه ناچار شدند از راه‌های مختلف وارد حنین شوند. اما دشمن از تاریکی هوا و پراکندگی مسلمانان، استفاده کرده، و ناگهان از مخفی‌گاه‌های خود بیرون آمده و به سربازان اسلام حمله کردند. در جلو لشکر، گروه بنی‌سلیم به سرکردگی خالد بن ولید؛ و پشت سر آنها مردم تازه مسلمان مکه، یعنی دو هزار نفری که در رکاب رسول خدا ﷺ آمده بودند، قرار داشتند. خالد بن ولید با جمعیت بنی‌سلیم و تازه مسلمان قریش، تاب مقاومت نیاورده؛ و فرار کردند. فرار آنها باعث شد که بقیه هم فرار کنند. و سرانجام کار به جایی رسید که رسول اکرم ﷺ با نه نفر از مسلمانان بنی‌هاشم تنها ماند. این نه نفر عبارتند از:

۱. علی ابن ابیطالب علیه السلام، ۲. عباس بن عبدالمطلب ۳. ابوسفیان بن حارث
۴. عتبہ ۵. معتب (فرزند ابولهب) ۶. فضل بن عباس ۷. عبدالله بن زبیر ۸. نوفل
- ابن حارث ۹. ربیعہ ابن حارث.

همچنین از غیر بنی‌هاشم تنها نفری که فرار نکرد ایمن ابن ام ایمن بود. علی علیه السلام و عباس ابن عبدالمطلب، افسار مرکب رسول خدا ﷺ را گرفته بودند. عباس در این باره چنین سروده است:

نَصَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الْحَرْبِ تَسْعَةً وَ قَدْ قَرَّمَنْ قَدْ فَرَعِنَهُ فَأَفْشَعُوا
 وَ قَوْلِي إِذَا مَا الْفَضْلُ شَدَّ بِسَيْفِيهِ عَلَى الْقَوْمِ أُخْرَى يَا بَنِي لَيْرَجُوا
 وَ غَاثِرُنَا لَأَقَى الْحَمَامِ بِتَنْفِيهِ لَمَّا نَالَهُ فِي اللَّهِ لَا يَتَوَجَّعُ

ما نه نفر بودیم که در جنگ پیغمبر اکرم ﷺ را یاری کردیم، درحالی که سپاهیان گریخته و پراکنده گردیدند؛ فضل «فرزندم» وقتی شمشیر می‌زد، به او گفتم: بر جای باش تا سپاه برگردند. و دهمین ما، شهید شد، و از مصیبتی که به او رسید، ننالید.

آری، مردان موحد و عشاق حق، آنانکه به مرتبه کمال رسیده‌اند، مردن از هر

چیز در ذائقه آنان شیرین تر و لذت بخش تر است.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

من ز او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

در چنین موقعیت خطرناکی، رسول خدا ﷺ برای تحریک و تشجیع مسلمانانی که فرار کرده بودند، به عباس بن عبدالمطلب، دستور داد که با صدای بلند بگوید:

«يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِ وَالْأَنْصَارِ، يَا أَهْلَ بَيْعَةِ الشَّجَرَةِ، يَا أَصْحَابَ سُورَةِ
الْبَقَرَةِ؛ إِلَىٰ آيِنَ تَفْرُونَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ ای گروه مهاجر و انصار، ای
صاحبان بیعت شجره، ای اصحاب سوره بقره، (شاید اشاره به این آیه باشد:
﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾؛^۱ آن گاه که واجب شد بر
ایشان جنگ پا به فرار نهادند جز اندکی. کجا فرار می کنید، این رسول خدا ﷺ
است.»

عباس صوتی بلند و صدایی رسا داشت، با صدای خود احساسات سربازان فراری را تحریک کرد. آنها وقتی پی بردند که رسول خدا ﷺ زنده است، همگی برگشته؛ و اطراف آن حضرت حلقه زدند.

جبهه مخالف، چون اجتماع سربازان اسلام را دیدند، شدیداً وحشت زده شده و پا به فرار نهادند به طوری که دست از زن و بچه و اموال خود برداشته و راه طائف را در پیش گرفتند. پرچمدار هوازن، «ابو جرول»، پرچم سیاهی بر سر نیزه بلندی بسته، سوار بر شتر سرخ موی در جلو لشکر هوازن حرکت می کرد. علی رضی الله عنه او را تعقیب کرده و شمشیری به سوی او پرتاب کرد، شمشیر به سرش خورد و به زمین افتاد، و آن حضرت با ضربت دیگری او را از پای در آورد.

بعضی از مورخین برآنند که «ابو جرول» با یک دنیا کبر و غرور و خود خواهی، این رجز را می خواند:

۱. سوره بقره، آیه ۲۲۵.

أَنَا أَبُو جَرُولٍ لَأُثْرَاحٍ حَتَّى نَبِيعُ الْيَوْمِ أَوْ بَنَاحٍ

علی علیه السلام، ضربت محکم و مهلکی بر او زده و دو نیمش کرد و فرمود:

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ لَدَى الصُّبْحِ إِنِّي لَدَى الْيَهْجَاءِ ذُو نَصَاحٍ

آیات زیر ناظر به حوادث واقع شده در جنگ چنین است:

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَ لَيْتُمْ مُذَبِّرِينَ*»
 ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ؛^۱ قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، [نیز] در روز «حُنَيْن»؛ آن هنگام که شمار، زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرده، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس درحالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آن گاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورده، و سپاه‌یانی فرود فرستاد که آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد، و سزای کافران همین بود.

در این جنگ، هم مجاهدت و جان‌بازی علی ابن ابیطالب علیه السلام، لشکر کفار را پراکنده و سپاه اسلام را پیروز گردانید.

در تمامی جنگ‌ها، عامل پیروزی سپاه اسلام، بعد از خواست خداوند و تدابیر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فداکاری و جانبازی شخص علی علیه السلام، بوده است.

شایسته است در اینجا احتجاج و استدلال مأمون خلیفه عباسی را که «قاضی زنگه زوری» آن را در کتاب «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» نقل کرده است، یادآوری گردد:

مأمون چهل نفر از دانشمندان بغداد را دعوت کرد تا درباره برترین صحابه با هم گفت‌وگو کنند. در آن روزگار بغداد مرکز ثقل دانش و مجمع دانشمندان بزرگ

۱. سوره توبه، آیات ۲۶ - ۲۵.

اسلامی بود. نماز صبح را در منزل یحیی بن اکثم خواندند. یحیی خود از دانشمندان به نام و قاضی القضاات بغداد بود. سپس روانه دربار خلیفه شدند. مأمون ابتدا با آنها انس گرفت، و قدری از اوضاع روز صحبت کرد، وقتی آنها کاملاً با هم مانوس شدند، و رعب محضر تخفیف یافت، خلیفه گفت: شما را برای این حرف‌های کوچک دعوت نکرده‌ام، خواستم مطلب بزرگ‌تری مطرح کنم؛ و آن اینکه، من علی علیه السلام را برترین صحابه می‌دانم؛ و مایلم شما نیز نظر خود را بدون رودریایستی بگویید، تا در این زمینه آزادانه به گفت‌وگو بنشینیم.

پیشنهاد شد، اول باید معلوم شود، فضیلت از نظر اسلام در چیست؟ مأمون پرسید: برترین فضیلت در اسلام چیست؟

همگی گفتند: برترین فضیلت در اسلام «ایمان» است.

مأمون پرسید: آیا کسی در ایمان بر علی علیه السلام مقدم است؟ پاسخ دادند: خیر.

سپس پرسید: بعد از ایمان فضیلت به چیست؟ پاسخ دادند: به عمل صالح است.

مأمون پرسید: در رأس اعمال صالحه و خصوصاً در آغاز بعثت، چه عملی ارزشمندترین اعمال بود؟

گفت: جهاد.

مأمون گفت: پس باید جهاد و تاریخ جنگ‌های اسلامی را ببینیم. هر غزوه‌ای را

می‌خواهید، بگویید؟ غزوه اول، بدر، غزوه آخر حنین بود.^۱ غزوات بین آن دو هم

معلوم است. در غزوه بدر مجموع مسلمانان سیصد و سیزده نفر بود که شصت نفر

از رجال و صناید قریش را کشتند. از این عده، بیست نفرشان فقط به دست

علی علیه السلام کشته شدند، و از آن چهل نفر دیگر، آنها که خیلی نیرومند بودند نیز، با

کمک علی علیه السلام کشته شدند. همه حاضرین تصدیق کردند.

مأمون گفت: در دره حُنین وقتی قبیله هوازن و ثقیف، یک مرتبه از اطراف به

۱. آخرین غزوه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تبوک بود اما در تبوک جنگی واقع نشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از اینکه

معاهداتی با مرزنشینان بست، مراجعت فرمود. و آخرین غزوه‌ای که در آن پیکار شد غزوه حنین بود.

مسلمین حمله کردند، مسلمین مغرور که خیال می‌کردند در جزیره العرب دیگر کسی نمی‌تواند اظهار حیات کند، به طور غیرمنتظره با حمله‌ای بسیار سنگین مواجه شدند، و همه پا به فرار نهاده، و رسول خدا ﷺ را تنها گذاشتند. اما علی علیه السلام یک تنه جلو سیل دشمن ایستاده بود و شمشیر می‌زد. از طرف راست می‌آمدند، علی علیه السلام در مقابل آنها بود. و از طرف چپ می‌آمدند، باز علی علیه السلام بود. یحیی گفت: آخر عقیده ما این است که همه کسانی که در دره حنین بودند، در ثواب مساوی هستند، شمشیر زده یا نزده باشند. مأمون گفت: تو را آدم با انصافی می‌دانستم، چرا برخلاف قرآن سخن می‌گویی؟ قرآن می‌فرماید:

﴿...فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...﴾؛^۱
 خداوند درجه و مقام مجاهدین با مال و جان را بر کسانی که نشسته‌اند و جهاد نمی‌کنند، برتر و بالاتر قرار داده است.

و باز می‌فرماید:

﴿..وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾؛
 بر نشستگان به پاداشی بزرگ، فضیلت بخشیده است.

آنکه شمشیر می‌زد با آنکه نشسته بود در یک ردیف هستند؟

یحیی گفت: در آن جریان ابوبکر طرف مشورت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

مأمون گفت: آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین وضعی چه احتیاجی به ابوبکر داشت؟

اصلاً آنجا جای مشورت نبود. بلکه جای حفظ جان بود.

همه حضار گفته‌های مأمون را تصدیق کردند.

أَلَا إِنَّمَا الْإِسْلَامُ لَسَوْلاً حِسَامُهُ كَعَطْفَةِ عَنَزٍ أَوْ قَلَامَةِ خَافِرٍ

علی علیه السلام و دشمنان داخلی

فَأَضَبَّتْ عَلِيَّ عَدَاوَتِهِ وَ أَكْبَتَتْ عَلَيَّ مُنَابَذَتِهِ حَتَّى قَتَلَ التَّائِكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ.

پس در اثر آن کینه پنهانی بر دشمنی او قیام کردند و به مبارزه و جنگ با او هجوم آوردند، تا آنکه ناگزیر او هم با عهدشکنان امت، با ظالمان و ستمکاران و با خوارج مرتد از دین به قتال برخاست.

بعد از آنکه عثمان روی کار آمده، و بر اریکه خلافت مسلمین تکیه زد؛ خویشاوندان خود را که در رأس آنها ابوسفیان بود، دور خود جمع کرده، و مشاغل حساس را به آنها واگذار کرد؛ و به بذل و بخشش بی حساب به آنها دست زد.

هدف عثمان و ایادی و اطرافیان او را باید از زبان سر سلسله آنها، ابوسفیان، شنید. او هنگامی که مقدمات انتقال خلافت، به بنی امیه فراهم می شد، در یک جلسه محرمانه، که بعداً همه اسرار آن فاش شد، گفت:

«تَلَقَّوْهَا يَا بَنِي أُمَيَّةَ تَلَقَّفِ الْكُرَّةَ، فَوَالَّذِي يَخْلِفُ بِهِ ابُوسُفْيَانَ مَا عَذَابٍ وَ لَا حِسَابٍ مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ وَ لَا بَعْثٍ وَ لَا قِيَامَةٍ؛^۱

خلافت را چون گویی که اسیر چوگان است، در میان خود، فرزندان امیه، به گردش درآورید. به آنچه که ابوسفیان به آن قسم می خورد (بت هبل یا بت دیگری)، نه عذابی در کار است و نه حسابی؛ نه بهشتی در کار است و نه جهنمی؛ نه بعثتی در کار است و نه قیامتی».

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

از این سخن به خوبی معلوم می‌شود که چرا ابوسفیان به ظاهر اسلام آورد. ارزی شاعر بزرگ اسلام، چنین سروده است:

مَا أَجَابَا نِدَاءَ أَحْمَدَ إِلَّا
عَلِمَا أَنَّ أَحْمَدَ سَيَلِبُهَا
فَأَجَابَا لِرَغْبَتِهِ لَأَلْرُشِدِ
لِمَقَالٍ مِنْ كَاهِنٍ عَقَلَاهَا
وَ إِذَا مَاتَ أَحْمَدُ وَ لَيَاهَا
كَلِمَاتُ الْإِسْلَامِ إِذْ سَمِعَاهَا

اجابت نکردند آن دو نفر، دعوت احمد علیه السلام را، و به او ایمان نیاوردند، مگر به دلیل گفتاری که از شخص کاهنی شنیده بودند، مبنی بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله به زودی ریاست و قدرت را به دست خواهد آورد؛ و بعد از آن حضرت، قدرت نصیب آنها می‌گردد.

آنها خلافت را تنها یک موضوع سیاسی و مادی می‌پنداشتند. ابوسفیان خلافت را سلطنت و امپراطوری فرض کرده و تأکید می‌کند که باید در بین بنی‌امیه، دست به دست شود. وقتی که او ابوبکر را سوار بر کرسی خلافت دید، که به وعده‌هایی که به او داده بود، وفا نکرد؛ با جمعی از جنگجویان به خانه علی علیه السلام رفت و با صدای بلند گفت: «أَيُّنَ الْإِدْلَانَ، عَلِيُّ وَ عَبَّاسٌ؟ وَ اللَّهُ لَأَمْلَأَنَّهَا خَيْلًا وَ رِجَالًا؛ دو رهبر عالی مقام، علی و عباس کجا هستند؟ به خدا قسم به خاطر پیشرفت هدفشان، مدینه را پر از سلحشوران و سواران دلیر خواهم کرد».

حضرت علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و فرمود: «إِذْهَبْ لِشَانِكَ فَلَسْتَ يُرِيدُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَقَالَتِكَ؛ ای ابوسفیان، پی کارت برو، دل‌سوزی تو برای خدا نیست، بلکه علتش عقب‌افتادگی تو از ریاست است».

تاریخ گواهی می‌دهد که در حکومت عثمان، بیت‌المال، که یتیمان و دردمندان و بیوه زنان هم از آن سهمی داشته‌اند، میان اقوام و عشیره عثمان تقسیم گردید. و فرمانداران و حکام او دست تعدی به جان و مال مردم گشودند. همان مردمی که بناحق با عثمان بیعت کرده و او را بر دوش‌های خود سوار کرده بودند، همان مردم غافل و بی‌خبر، اکنون به تنگ آمده و از جنایات حکام عثمان ناراضی، و

خشمگین بودند. ولی این عدم رضایت‌ها، مانع اعمال خود سرانه دست‌نشانده‌های نالایق و ستمگر خلیفه نشد.

خروش و انقلاب در سراسر مملکت اسلامی شعله کشیده بود. و مردم از فرمانداران عثمان اطاعت نمی‌کردند، بلکه با آنان به مجادله برخاسته بودند.

وقتی عثمان کشته شد، از او یک صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم پول نقد باقی ماند. قیمت اموال عثمان در وادی القری و حنین، صد هزار دینار طلا بود؛ علاوه بر اسب‌ها و شترانی که در اختیار داشت. زیر کاخ عظیمی در بصره ساخت. مال و دارایی زیر در وقت مرگ بین پنجاه هزار دینار طلا، هزار اسب و هزار کنیز و غلام بود.

به گزارش مسعودی در مروج الذهب، درآمد طلحة بن عبیدالله تیمی، به روزی یک هزار دینار طلا می‌رسید.

عبدالرحمان بن عوف، صد اسب، یک هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت. این مرد چهار زن داشت، و وقتی که مرد، سهم هریک از زنانش، هشتاد و چهار هزار دینار طلا شد.

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز، دستور حراج اثاثیه خلفای گذشته را داد، از جمله آنها سی هزار جفت جوراب بود که از کرک خالص در نهایت ظرافت بافته شده بود.^۱

بذل و بخشش‌های بی حساب عثمان از بیت المال مسلمین، اصحاب رسول خدا ﷺ را، که به تعلیمات اسلام آشنا بودند، سخت برآشفته. آنها نخست تصمیم گرفتند، او را از تعدی و تجاوز باز دارند، و فرماندارانش را برکنار ساخته و به آشفتگی اوضاع خاتمه دهند. این آزاد مردان، نامه‌ای به او نوشته، و در آن فجایع و جنایات حکام را به او گوشزد کرده، و به وسیله عمار یاسر، برای عثمان فرستادند.

۱. الکیس کارل، مقدمه نیایش.

عثمان با کمال بی‌شرمی، در مقابل خیرخواهی اصحاب رسول الله و تذکرات مصلحانه عمار، همان مردی که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرمود: «عمار مع الحق و الحق مع عمار»، دستور داد عمار را به شدت کتک زدند. این عمل زشت فوری در بلاد اسلامی ایجاد اعتراض کرده، و خون‌های مسلمانان باغیرت را به جوشش آورد. ابوذر غفاری، رهبر آزاد مردان و آزادی خواهان، که با معاویه بن ابی سفیان، عامل جنایت‌کار عثمان، به دلیل تبعیضات و فشارهایش بر مردم در حال مبارزه بود. معاویه به عثمان نوشت: مرا از زبان و استدلال ابوذر که هم تو و هم مرا درهم می‌کوبد، راحت کن.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جواب عثمان به این نامه معاویه را چنین گزارش می‌کند:

«أَمَا بَعْدَ، فَأَخْمِلُ جُنْدَبًا الَّتِي عَلَيَّ أَغْلَظُ مَزَكِبٍ وَ أَوْعِرَهُ فَوْجَهُ مَعَهُ مَعَ مَنْ سَارِيهِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛

معاویه ابن ابی سفیان، ابوذر را با وضع رقت‌باری گرفت و همان‌طور که عثمان دستور داده بود، بر شتری برهنه سوار کرده، و شب و روز راه پیمود، تا در مدینه به عثمان وارد شد».

پس از آنکه ابوذر، یار رسول خدا ﷺ، آل ابی العاص را درهم کوبید و لجن‌مال کرد عثمان دستور داد این مرد مجاهد را به سرزمین خشک و سوزان «ربذه» تبعید کردند. و ابوذر سرانجام در همان جا با دنیا واع کرد، و به خاک سپرده شد.

این جنایت و صدها جنایات دیگر، باعث شد که اوضاع خلافت روز به روز بدتر شده؛ و زمام امور از هم گسیخته گردد. حضرت علی علیه السلام، از جانب مردم به نصیحت عثمان پرداخته و آینده را برایش ترسیم کرد. ولی عثمان چنان در مادیت و فساد، غوطه ور شده بود که به هیچ وجه در مقابل این نصایح، تغییری در رفتار خود نشان نداد. سرانجام توده مردم مسلمان، او را محاصره کرده، و او را در

مشقت و سختی، و تشنگی و گرسنگی قرار دادند. در این موقع حساس، علی علیه السلام به وسیله فرزند برومندش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام با وجود ممانعت مردم، برای عثمان آب و نان فرستاد. ولی سرانجام، مردم به خانه عثمان ریختند و به جنایات و زیاده‌روی‌هایش خاتمه دادند.

اکنون با کشته شدن عثمان دوران ظلم و جنایت پایان یافته، و وقت آن رسیده که خورشید از پس ابرهای تیره و تار سر برآورده، و جهان انسانیت را فروغی بخشد. و پیراهن خلافت که مدت بیست و پنج سال، بدون مناسبت به قامت‌های ناموزونی، پوشانده شده بود، بر پیکر موزون صاحب واقعی خود پوشیده گردد. طبقات مختلفی که از مصر و سایر بلاد اسلامی آن زمان، در مدینه الرسول برای خلع عثمان از خلافت اجتماع کرده بودند. اکنون که از شر عثمان و عمال و حکام ستم‌کارش آسوده شده بودند با خود می‌گفتند که باید کسی عهده دار امر خلافت گردد، که به عکس دوران پیش، احکام خدا و سنت رسولش را که متروک شده، زنده نموده و مردم را به عمل به آن واداشته، و اجتماع را در پرتو قانون اداره و به سعادت برساند. اما چه کسی لایق این مقام است؟

مالک اشتر نخعی و عمار یاسر و اصحاب کبار رسول الله صلی الله علیه و آله، در این موقع حساس به پا خاسته و طبق وظیفه دینی و الهی که بر عهده داشتند، درصدد برآمدند که مردم را بیدار کرده و آنها را به رهبر واقعی خود برسانند و به آنها بفهمانند که جز برادر و داماد پیامبر اسلام، یعنی علی ابن ابی طالب علیه السلام، کسی دیگر لایق این مقام نیست. همان‌طور که کراراً خود رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلب را به مردم رسانده بود.

سخنرانی‌های مهیج و مستدل آنان مردم را، متوجه مقام شامخ و بزرگ علوی گردانید. همه رو به خانه علی ابن ابیطالب علیه السلام آوردند و از پیشگاه مقدسش تقاضا کردند که بار خلافت را بدوش گرفته و جامعه مسلمانان را، از آشفتگی نجات دهد.

ولی آن حضرت با کمال خونسردی و بی توجه به سیل احساسات جمعیت، فرمود:

«دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَالْوَأَانُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ»^۱ مرا رها کنید و به سراغ کس دیگر بروید، آینده‌ای رنگارنگ و غیر ثابت در پیش است».

اطمینانی به اجرای آنچه اسلام به عهده من گذاشته، نیست، آشفتگی‌هایی در میان است که قلوب مردم در آن ثابت نمانده، و افکار آنها متزلزل می‌شود. شما مردمی که امروز اینجا آمده‌اید؛ فردا وقتی که با برنامه من (که جز قرآن و سنت رسول اکرم ﷺ نیست) برخورد نموده، و احساس کنید که به هیچ وجه با هوی و هوس و اغراض مادی و دنیوی شما سازش ندارد، ممکن است از نیمه راه برگردید.

«وَإِنَّ الْإِفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَالْمُحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ؛ افق‌ها را ابر و مه گرفته و خورشید در پشت ابرها مانده».

کارهایی شده و تثبیت گردیده، اشخاصی در این مدت کوتاه به صورتی در آمده‌اند، که برهم زدن روش آنها، بسیار دشوار است.

«وَاعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ»^۲ بدانید، هرگاه من این دعوت را قبول نمایم، آن طور که خود می‌دانم، عمل خواهم کرد».

به حرف و سفارش کسی گوش نداده، فقط تابع قرآن و سنت رسول خدا ﷺ خواهم بود.

از یک سو آن حضرت اوضاع را آشفته دیده و عدل و داد را در میان مردم متزلزل است، و از سوی دیگر جمعی به عنوان معین و یاور، به حضورش آمده‌اند، از این رو می‌فرماید:

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۲.

۲. همان.

«لَوْ لَّا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ. وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِبْرَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ أُخْرَهَا بِكَاسِ أَوْلِيهَا؛^۱

اگر نبود که عده‌ای به عنوان یار و یاور بدر خانه‌ام آمدند؛ و بر من اتمام حجت شد، و دیگر آنکه خداوند از دانیان عهد و پیمان گرفته که هر وقت اوضاعی پیش می‌آید که گروهی آن قدر به مال و ثروت می‌رسند که از سیری رنجور می‌شوند. و به عکس جمعیتی آن قدر حقوقشان پایمال می‌شود که به اندازه سدجوی ندارند؛ در این هنگام دانیان ننشسته و صبر نکنند؛ اگر در حال حاضر چنین وظیفه‌ای احساس نمی‌کردم، کنار می‌رفتم و افسار خلافت را در دست نمی‌گرفتم و مانند روز اول پهلو تهن می‌کردم».

آری، تنها احساس وظیفه بود که آن حضرت را وادار به قبول خلافت کرد. علی علیه السلام راجع به قطایع عثمان (اراضی مربوط به عامه مسلمین) که او آنها را در اختیار اشخاص معینی قرار داده بود، فرمود:

«وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مَلَكَ بِهِ الْأُمَمَاءَ لَرَدَدْتُهُ؛^۲

به خدا قسم، زمینهایی که به عموم مسلمین تعلق دارد و عثمان به افراد مشخصی داده، برمی‌گردانم، هرچند آنها را کابین و مهر زنان قرار داده، یا با آنها کنیزکانی خریده باشند».

ابن ابی الحدید می‌گوید:

همان طوری که علی ابن ابیطالب علیه السلام گفته بود، همه اموال را ضبط کرد؛ مگر آنهایی را که برخی با خود برده و فرار کرده بودند؛ می‌گفت:

«فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمُ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ؛^۳ حق قدیم را هیچ چیز از بین نمی‌برد».

۱. همان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۵۷.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹.

حق مشمول مرور زمان نمی‌گردد. در اوان خلافت آن حضرت عمرو عاص برای معاویه نامه‌ای به این شرح نوشت:

«مَا كُنْتَ صَانِعاً فَاصْنَعْ قَبْلَ إِذْ قَشْرِكَ ابْنَ أَبِيطَالِبٍ مِنْ كُلِّ مَا تَمَلَّكَهُ كَمَا تَقْشُرُ عَنِ الْعَصَائِلِهَا»^۱

هر کاری که از تو ساخته است انجام بده. هرچه در این مدت جمع کرده‌ای پسر ابیطالب علیه السلام از تو گرفته؛ و جدا می‌کند، همان‌طور که پوست عصای دستی را از آن کنده و جدا می‌کنند.

ناکثین

وقتی آزمندان مقام و ثروت، دیدند که علی علیه السلام غیر از گذشتگان است، هریک به بهانه‌ای اطراف آن حضرت را خالی کرده، و پراکنده شدند. تا بالاخره در مکه معظمه گرد هم جمع شدند. رهبر این جمعیت، عایشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. عایشه خود در بین مردم می‌گشت، و آشکارا آنها را به عداوت و دشمنی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، دعوت کرده، و کشته شدن عثمان را بهانه قرار می‌داد. بعد از عایشه، در رأس توطئه‌کنندگان، طلحه و زبیر قرار داشتند. واقعاً جای تعجب است، گروهی که خود سهم به‌سزایی در قتل عثمان داشته‌اند، اکنون به خون‌خواهی عثمان، برخاسته؛ و زمینه شورش را فراهم می‌سازند. طلحه و زبیر به همراهی عایشه با شتاب به دارف بصره حراست کردند. این جریان را خود علی علیه السلام از قبل، پیش‌بینی می‌کرد. و اکنون آنچه گفته بود، به وقوع پیوسته است. حرکت آنها به بصره را به حضرات گزارش دادند. علی علیه السلام هم انگیزه آنها را بر این اقدامات، یک به یک برای مسلمانان شرح می‌دهد؛ و با سپاهی از بزرگان اسلام و صحابه عالی‌قدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، جهت سرکوبی آنان و جلوگیری از فتنه و فساد، به سوی بصره حرکت می‌کند.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

فرماندار کوفه، ابوموسی اشعری است. همان فرد نالایقی که علیه علی علیه السلام سخنانی گفته، و از طلحه و زبیر دفاع می‌کرد. ولی مردم توجهی به تبلیغاتش نکردند. حضرت علی علیه السلام مالک اشتر را به کوفه فرستاد. ابوموسی، از ترس تسلیم شده و به همراهی مالک اشتر، مردم را به بیعت با علی علیه السلام دعوت می‌کرد؛ تا آنجا که در حدود ده هزار نفر از مردم کوفه را به یاری علی علیه السلام فرستاد. اردوگاه علی علیه السلام در ذیقار بود. دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. حضرت به وسط میدان آمد، و زبیر را برای مذاکره دعوت کرد. وقتی زبیر بیرون آمد. آن حضرت فرمود: این چه فتنه و غوغایی است که برپا کرده‌اید؟ زبیر پاسخ داد: این برای مطالبه خون عثمان است، علی علیه السلام فرمود: خودت بهتر می‌دانی که دست تو و طلحه در این کار بود. و اگر واقعاً محرک شما خون‌خواهی عثمان است، باید تو و طلحه را دست بسته، به ورثه عثمان تسلیم کرده، تا قصاص شوید. و سپس فرمود: تو را احضار کردم تا بعضی مطالب را به یاد تو آورم، و بدین وسیله حجت را بر شما تمام کرده باشم. تو را به خدا، به یاد داری روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بنی عمرو بن عوف بیرون می‌آمد، و دست تو را در دست داشت، و چون به من رسید با تبسم به من سلام کرد، و من هم با خنده جواب دادم؛ و تو گفתי یا رسول الله، علی از کبر و نخوت خود دست بر نمی‌دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَهْ، إِنَّهُ لَيْسَ بِذِي زَهْوٍ، أَمَا إِنَّكَ سَتَقَاتِلُهُ وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ؛ آرام باش، علی علیه السلام ابدأ متکبر نیست. اما تو ای زبیر، به زودی برای جنگ با او بیرون می‌روی، درحالی که تو نسبت به علی، ظالم هستی».

آیا یاد داری آن روزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به تو فرمود: آیا علی را دوست می‌داری؟ چگونه علی را دوست ندارم، و حال آنکه برادر و پسر دایی من است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زبیر، زود باشد که به جنگ با علی برخیزی. و ظالم بر او باشی.

زیر گفت: بلی، چنین است. ولی یادم رفته و فراموش کرده بودم، و اکنون شما به یاد من آوردید. و چنانچه قبل از این به خاطر من می آوردی، هیچ وقت با شما مخالفت نمی کردم. و از این به بعد هم، با شما به خصومت نخواهم پرداخت. زیر از علی علیه السلام جدا شد، و لشکر را ترک گفت. و هرچه عایشه و دیگران، مانند پسرش عبدالله، او را منع کردند، اثری نبخشید.

علی علیه السلام در مقابل سپاه مخالف قرار گرفت و چنین گفت: آیا بر شما ستم کرده ام؛ و زر و زیور و دنیا را بر خود و فرزندانم اختصاص داده ام، و در اجرای حدود الهی تبعیض قائل شده ام؟ همگی جواب دادند: نه. سپس فرمود: «مَا لِبَيْعَتِي تَنْكُثُ وَ بَيْعَةِ غَيْرِي لَا تُنْكَثُ؟^۱ چرا بیعتی را که با من کرده بودید، شکستید؛ ولی بیعتی را که با دیگران داشتید، محترم شمردید؟» و وقتی سخن به اینجا رسید رو به سپاه خود کرد و فرمود:

«وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ»^۲.

و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دیتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بکنید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.

سپس افزود:

«وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَةَ النَّسَمَةَ وَاصْطَفَىٰ مُحَمَّدًا بِالنَّبِوَةِ إِنَّهُمْ لَأَصْحَابُ هَذِهِ الْآيَةِ، وَ مَا قُوتِلُوا مُنْذُرْتُ^۳»... این گروه مصداق این آیه هستند، و این فرمان آسمانی تا به حال اجرا نشده بود.

شان نزول این آیه مشرکانی هستند که با مسلمانان پیمان داشتند، ولی ملاک

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۸۵.

۲. سوره توبه، آیه ۱۳.

۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۸۵.

حکم یعنی پیمان شکنی، اعم است. و مقصود کلیه کسانی است که با رئیس مسلمین پیمانی بسته؛ و سپس آن را بشکنند. اعم از اینکه مشرک باشند، مانند بت پرستان زمان رسول خدا ﷺ، و یا اینکه مسلمان و مؤمن باشند. البته به شرط آنکه با رئیس مسلمین بیعت داشته باشند.

بنابراین، هرگاه گروهی از مسلمانان با ولی مسلمین بیعت کنند، و سپس آن را بشکنند، باید حکم آیه را درباره آنها اجرا کرد. در روز غدیر خم بعد از آنکه طبق فرمان خداوند متعال رسول اکرم ﷺ، علی ابن ابیطالب را به جانشینی خود معرفی کرد، دستور داد که یکایک مردم بیایند و با آن حضرت بیعت کنند. غرض از بیعت این بود که این انتصاب کاملاً رسمیت پیدا کند. همین تشریفات نسبت آن حضرت بعد از خلیفه سوم نیز تکرار شد. و همه مردم، و در پیشاپیش آنان طلحه و زبیر با علی بیعت کرده؛ و او را پیشوا و امیر مسلمین شناختند.

اجرای عدالت اجتماعی توسط آن حضرت مورد قبول عده‌ای جاه طلب، مانند طلحه و زبیر واقع نشد. از این رو، نقض بیعت کرده، مخفیانه از مدینه بیرون رفتند و پس از تبلیغات و بذل و بخشش‌های فراوان، توانستند عده‌ای را دور خود جمع کرده و جنگ جمل را به پا کنند. هدف علی جلوه‌گیری از جنگ و خون‌ریزی بود. بر این اساس، از در نصیحت وارد شده تا شاید بیدار شوند. و به لشگریانش فرمود که یک نفر از شما بیاید و این قرآن را بگیرد؛ و مقابل این لشگر برده و آنها را به مضامین آن دعوت کند. ولی باید بگویم که هرکس این عمل را انجام دهد، دشمنان دستش را قطع می‌کنند. باید قرآن را به دست دیگرش بگیرد تا آن را هم قطع کنند؛ و سپس باید قرآن را با باقیمانده دست‌هایش بگیرد و به دعوت خود ادامه دهد تا آن‌گاه که کشته شود.

جوانی از سپاه خارج شده و آمادگی خود را اعلام کرد. علی جریان قطع شدن دستان و بالاخره کشته شدن او را، برایش بیان کرد. جوان گفت:

«یا امیرالمؤمنین، فهذا قليلٌ في ذاتِ الله؛ اینها در مقابل خدا، بسیار اندک و

ناچیزند».

جوان به میدان رفت و مطابق دستور آن حضرت عمل کرد، و همان طور که پیش‌بینی شده بود، کشته شد. مادر این جوان جریانات را شاهد بود و در رثای پسر خود چنین گفت:

يَا رَبِّ إِنَّ مُسْلِمًا أَنَا هُمْ بِمُضْحَفٍ أَرْسَلَهُ مَوْلَاهُمْ
يَتْلُوا كِتَابَ اللَّهِ لَا يَخْشَاهُمْ وَ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ تَسْرَاهُمْ
فَخَضَبُوا مِنْ دَمِهِ ظِبَاهُمْ^۱

وقتی علیؑ جسد به خون آغشته این سرباز فداکار را دید، جنگ حتمی شده؛ و سربازان اسلام به پیروی از رهبر خود مشغول نبرد شدند. طولی نکشید که آثار شکست در سپاه مخالف مشهود گشت. و چیزی که کار را یکسره کرد و به غائله خاتمه داد؛ پی کردن و از پای درآوردن شتر عایشه بود. ولی پی کردن آن کار آسانی نبود. زیرا، چهار هزار نفر شمشیرزن، آن را احاطه کرده بودند. بالاخره به دست توانای فرزند بزرگ حضرت امیرالمؤمنین علیؑ یعنی حضرت امام مجتبیؑ، شتر عایشه از پای درآمد؛ و عایشه سرنگون گردید. و در نتیجه، جنگ به نفع پیروان علیؑ تمام شد. و مدافعین باطل (بصریون) پا به فرار نهادند، طلحه تا آخرین ساعت می‌کوشید که جنگ را به نفع خود تمام کند، و مرتباً فریاد می‌زد: «يَا مَعْشَرَ النَّاسِ الصَّبْرُ الصَّبْرُ؛ ای مردم، استقامت کنید، استقامت کنید».

مروان حکم وقتی صدای او را شنید، به غلام خود گفت:

همین طلحه که امروز به خون‌خواهی عثمان قیام کرده است، در مدینه کسی مانند او مردم را ترغیب و تشویق به کشتن عثمان، نمی‌کرد. اکنون تصمیم گرفته‌ام که جبران کارهای گذشته را بکنم. اگر تو در پیشاپیش من حرکت کنی، تا طلحه مرا نبیند، و من بتوانم به او نزدیک شوم؛ یا یک تیر به زندگیش خاتمه می‌دهم. و در مقابل، تو را هم آزاد می‌کنم. غلام قبول کرد و به این ترتیب، مروان به زندگی

۱. شیخ مفید، مصنفات، ج ۱، ص ۲۳۹؛ ضامن بن شدقم، وقعة الجمل، ص ۱۱۲.

طلحه خاتمه داد.^۱

جنگ امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سپاه ناکثین و شکننده بیعت را رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعددی پیش‌بینی کرده بود. از آن جمله روایتی است که محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز، از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس در کفایة الطالب، نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود:

«هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَانَبِيٍّ بَعْدِي. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، هَذَا عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ وِعَاءُ عِلْمِي وَ وَصِيِّي وَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَعِيَ فِي الْمَقَامِ الْأَعْلَى، يَقْتُلُ الْقَاسِطِينَ وَ النَّكَثِينَ وَ الْمَارِقِينَ؛

این علی ابن ابیطالب علیه السلام است، گوشت و خورش از گوشت و خون من است. او نسبت به من به منزله هارون است نسبت به موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود. ای ام سلمه، این علی ابن ابیطالب، سید و آقای مسلمانان، و وصی من و باب علم من است که باید از آن وارد شد، برادر من است در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلی. و می‌جنگد با قاسطین (اهل شام) و ناکثین (بصریان) و مارقین (خوارج نهروان)».

خطیب خوارزمی در کفایة الطالب، از ابوسعید خدری نقل می‌کند که گفت:

«أَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. بِقِتَالِ النَّكَثِيِّنَ وَ الْقَاسِطِيِّنَ وَ الْمَارِقِيِّنَ. فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَمَرْتَنَا بِقِتَالِ هَؤُلَاءِ، فَمَعَ مَنْ؟ قَالَ: مَعَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ خَاصَّةً. وَ مَعَهُ يَقْتُلُ عَمَّارِينَ يَاسِرٍ؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین داد. پرسیدیم: جنگیدن با این طوایف در کنار چه کسی؟ فرمود: فقط با علی ابن ابیطالب علیه السلام، که کشته می‌شود با او عمار یاسر (که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت شهید شد)».

۱. ضامن بن شدقم، وقعة الجمل، ص ۱۷۳؛ شیخ مفید، مصنفات، ص ۳۸۳.

خطیب بغدادی، از مخنف ابن سلیم نقل می‌کند که:

ابو ایوب انصاری در مراجعت از صفین نزد ما آمد تا شترانش را تعلیف کند. من به او گفتم: ای ابا ایوب، خداوند تو را گرامی داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع هجرت، در مدینه به منزل تو وارد شد و تو در رکاب آن حضرت با مشرکین جنگیدی، ولی اکنون شمشیر کشیده‌ای با مسلمانان و گویندگان لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، می‌جنگی؟ او در جواب گفت:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَنَا بِقِتَالِ ثَلَاثَةِ مَعِ عَلِيٍّ علیه السلام: الْنَاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ وَالْقَاسِطِينَ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که در کنار علی علیه السلام با سه طایفه بجنگیم: ناکثین، قاسطین و مارقین. با ناکثین و قاسطین مقاتله نمودیم، و انشاءالله با مارقین هم خواهیم جنگید.

انحراف مردم از مقام شامخ ولایت و امامت، قافله انسانی را از رسیدن به معارف و کشف حقایق، بازداشت. و مانع گسترش کامل حقایق اسلام شد. به قول نویسنده کتاب مرد نامتناهی فقط شخصیت و عظمت بی‌مانند علی ابن ابیطالب علیه السلام بود که توانست به برکت قدرت فوق‌العاده روحی و عقلی و اخلاقی، این جسد نیمه جان را در دوره پنج‌ساله خلافت، زنده و سر پا نگهدارد.

یکی از افرادی که علی علیه السلام و اصحاب واقعی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به شدت آزرده، عایشه بود. همین زن در زمان خلافت عثمان می‌گفت: «أَقْتُلُوا نَعْلًا، قَتَلَهُ اللَّهُ فَقَدْ كَفَرَ». نعل همان پیرمرد یهودی است که محاسنی نسبتاً بلند داشت و در مدینه زندگی می‌کرد، عایشه عثمان را به نعل شبیه کرده و مردم را به قتل او تحریک و او را کافر قلمداد می‌کرد.

عایشه هنگامی که فهمید، مردم گرد علی علیه السلام جمع شده‌اند، گفت:

«لَوَدِدْتُ أَنَّ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ إِنَّ أُمَّ هَذَا، وَقَتُلُوا ابْنَ عَفَّانِ مَظْلُومًا؛ دوست دارم آسمان به زمین فرود آید، اگر بیعت با علی علیه السلام تمام شود و حال آنکه عثمان را مظلوم کشتند».

عایشه از مکه بیرون آمده و عازم بازگشت به مدینه است. به منزل «سرف» که

رسید، «عبید» نامی از قبیله «بنی لیث» که به «ابن کلاب» معروف بود، به او رسید و خبر قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه السلام را برایش نقل کرد. گفت: مرا برگردانید که عثمان مظلوم کشته شده و من از او خون خواهی می‌کنم. گفتند: اول کسی که مردم را بر قتل او شوراند، تو بودی. تو بودی که بارها فریاد می‌زدی: «أُقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرًا»، نعتل را بکشید که کافر شده است. گفت: او توبه کرده ولی او را کشتند. ابن کلاب بالبداهه گفت:

فَمِنْكَ الْبِدَا وَ مِنْكَ الْغَيْرَ	وَ مِنْكَ الرِّيحَ وَ مِنْكَ الْمَطَرُ
وَ أَنْتِ أَمَرْتِ بِقَتْلِ الْإِمَامِ	وَ قُلْتِ لَنَا أَنَّهُ قَدْ كَفَرَ
فَهَبْنَا اطْعَمْنَاكَ فِي قَتْلِهِ	وَ قَاتَلَهُ عِنْدَنَا مِنْ أَمْرٍ

از گفته‌ات پشیمان شدی و هر روز برنگی درآیسی

بادهای فتنه از جانب تو وزید و باران شدائد از جانب تو بارید

تو بودی که ما را به کشتن پیشوایمان امر کردی

و تو بودی که گفتی او محققاً کافر شده است

خوب، اکنون ما در کشتن او از تو پیروی کردیم

و در حقیقت قاتل کسی است که به کشتن امر کرده است^۱

عایشه یعنی، همان زنی که حتی رسول خدا را می‌آزرد، و سایر زوجات

آن حضرت را هم اذیت می‌کرد، به طوری که از شنیدن نام خدیجه ناراحت می‌شد.

و به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: چقدر نام این زن بیوه را می‌بری؟

چقدر عداوت و کینه نسبت به زهرا مرضیه علیها السلام، نشان داد. و اکنون وقت آن

رسیده که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سلب آسایش کند. از عنوان،

ام‌المؤمنین، چه استفاده‌ها که نکرد. اکنون می‌خواهد به وسیله طلحه و زبیر به آرزو

و هدف خود برسد. مادر مؤمنین چنان جنگی به وجود آورد که هزاران مسلمان

فدایی آن گردیده‌اند و او خم به ابرو نیاورد.

اطراف هودج این زن را، مردمانی احمق احاطه کرده و حمایت آن را به یکدیگر توصیه می‌کردند. ابن ابی الحدید می‌گوید:

در روز جمل، پیرمردی خوش‌قیافه، تنومند، خوش لباس، غرق در آهن و پولاد و سوار بر اسب، مردم را تحریک می‌کرد و این رجز را می‌خواند:

يَا مَعْشَرَ الْآزْدِ عَلَيْكُمْ أُمْكُمْ فَسَائِنَهَا صَلَوَتُكُمْ وَ صَوْمُكُمْ
وَ الْحَزْمَةُ الْعُظْمَى الَّتِي تَعَمَّكُمْ فَأَحْضُرُوهَا جَدَّكُمْ وَ حَزْمُكُمْ
لَا يَغْلِبُنَّ سَهْمَ الْعَدُوِّ سَهْمَكُمْ إِنَّ الْعَدُوَّ إِنْ عَلَاكُمْ ذَمَّكُمْ
وَ خَسَّكُمْ بِجَوْرِهِ وَ عَمِكُمْ لَّا تَفْضَحُوا الْيَوْمَ فِدَاكُمْ قَوْمَكُمْ

ای گروه، از دو جانب مادرتان را مراقبت کنید. زیرا که او نماز و روزه شما است. و احترام والای او بر تمام شما واجب است. کوشش و جدیت خود را در این راه به کار اندازید. مبادا دشمن خطرناک بر شما پیروز شود، که اگر چنین شود، شما را از بین خواهد برد. و بر شما ستم خواهد کرد. یک امروز، ما را رسوا مسازید، قوم شما فدای شما باد.^۱

و مدائنی نقل می‌کند که:

در بصره مردی دیده شد که گوشش کنده شده بود. علتش را پرسیدند، گفت: در جنگ جمل، در بین کشتگان مردی را دیدم که سرش را بلند می‌کرد و بر زمین می‌نهاد. دیدم اشعاری می‌خواند. جلوتر رفتم و گفتم: ای مرد، در چنین ساعتی کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان جاری کن. سر بر آورده و گفت: ای پدماذر، مرا در وقت مرگ امر به جزع می‌کنی؟ خواستم بروم، مرا صدا زد و گفت: بیا شهادتین را به من تلقین کن. ولی وقتی که سرم را جلو بردم، گوش مرا گاز گرفت و کند و گفت حالا برو پیش مادرت. و اگر پرسید چه کسی گوش تو را کند؟ بگو عمیر ابن اهلِب الضی، که فریب زنی را خورد که می‌خواست امیرالمؤمنین و

فرمانده سپاه باشد.^۱

وقتی که عایشه را به طرف بصره می آوردند؛ چون به قریه «حواب» رسیدند، سگان بانگ می کردند، عایشه از نام آن قریه جويا شد. گفتند: نام آن «حواب» است. ناگهان متوجه فرمایش رسول خدا ﷺ شد، که فرمود: یکی از زنان من، با علی علیه السلام جنگ می کند و چون به قریه «حواب» برسد، سگان بانگ کنند. ای عایشه، سعی کن تو این عمل را انجام ندهی. از این رو، عایشه پشیمان شد. می خواست برگردد. ولی طلحه و زبیر شهودی اقامه کردند مبنی بر اینکه نام این قریه، «حواب» نیست.

زنی به دیدن عایشه آمد و گفت: ام المؤمنین در حق مادری که فرزند خود را عمداً به قتل برساند، درحالی که آن فرزند مؤمن است، چه می فرمایید؟ عایشه گفت: آن زن کافره است، زیرا خداوند می فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِجَزَائِهِ جَهَنَّمُ خَلِيدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾.^۲

آن زن گفت: چه می گویی در حق مادری که شانزده هزار نفر، از فرزندان خود را به قتل رسانید؟ عایشه مقصود او را فهمید و گفت: این زن دشمن خدا است، او را از من دور کنید.

هنگامی که، هودج عایشه به زمین افتاد و شتر حامل او، به دست امام مجتبی علیه السلام، پی شد. حضرت علی علیه السلام دید که نزدیک است عایشه پایمال شود. جلو آمد و سپاهیان را کنار زد، و با عصایی که در دست داشت به هودج زد و فرمود: یا حمیرا، آیا رسول خدا ﷺ تو را به این کار امر فرمود؟ مگر آن حضرت به تو / فرمود: در خانه ات بنشین؟ به خدا قسم، آنهایی که زنهاي خود را در پشت پرده ها

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. سوره نساء، آیه ۹۲.

جای داده‌اند، پرده عصمت تو را دریدند؛ چه بد عملی مرتکب شدند.^۱ آن‌گاه، با دنیایی از بزرگواری و لطف، چون برادرش رسول خدا صلی الله علیه و آله که در فتح مکه همه را بخشید، عایشه را با آن همه جنایت و جسارت عفو کرد. و دستور داد که منادی به سپاهیان اعلام کند که فراری‌ها را تعقیب نکنید و زخمی‌ها را نکشید. آن کس که اسلحه خود را به زمین بنهد، در امان است. به مال و زنان بصری، تجاوز نکنید.

وقتی این پیام، به گوش آنها سپاهیان رسید، شروع به اعتراض کردند. چگونه خون آنها بر ما حلال است، اما زنان و اموالشان برایمان مباح نیست؟ آن قدر اصرار کردند که مردی به نام «عباد بن قیس» به علی علیه السلام گفت: شما به مساوات رفتار نکردی! علی علیه السلام پرسید: چرا؟ گفت: اموال و زنان بصیریان را به ما واگذار نکردی. آن حضرت در جواب خطابه‌ای به شرح زیر ایراد کرد:

شما چون زنان و اموال بصیریان را تصاحب نکرده‌اید، ناراحت هستید. رئیس و گرداننده این جدال و غوغا، عایشه است. قرعه‌های خود را بکشید، تا بینم عایشه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله، مادر خودتان سهم کدام یک از شما می‌گردد.

اصحاب در اینجا متوجه شدند که سخت در اشتباه بوده‌اند، و به عذرخواهی پرداختند.

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

«لَمَّا أَنْ جَاءَ عَائِشَةَ قَتْلُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ علیه السلام سَجَدَتْ؛ وقتی که خبر شهادت علی علیه السلام، را به عایشه گفتند، سجده شکر به جای آورد.»

همچنین، ابوالفرج و ابن حریر طبری نقل می‌کنند: زمانی که خبر شهادت علی علیه السلام به عایشه دادند، فوراً به این شعر تمثال جست و گفت:

«فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَعِينَا بِالْأَيَابِ الْمُسَافِرِ».

انداختن عصا، در لغت عرب کنایه از آرامش قلب و آسودگی خاطر است.

مقصود عایشه از گفتن این شعر این بوده که با شهادت علی علیه السلام سینه‌ام باز و خیالم راحت و فکرم آزاد گردید. آن‌گاه از آورنده خبر پرسید: چه کسی علی علیه السلام را به قتل رسانید؟ گفت: عبدالرحمان بن ملجم مرادی، عایشه فوراً گفت:

فَإِنْ يَكُ نَائِيًا فَلَقَدْ نَغَاهُ
غُلَامٌ لَيْسَ فِيهِ التُّرَابُ

اگر علی علیه السلام از من دور است، خبر مرگ او را غلامی می‌آورد، که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سلمه حاضر بود، و در مقام اعتراض برآمد و گفت: ای عایشه، آیا سزاوار است درباره قتل علی علیه السلام این قسم، اظهار فرح و انبساط شادی کرده و این کلمات را بر زبان جاری کنی؟ عایشه متوجه عمل زشت خود شده و گفت: متوجه نبودم از روی سهو و فراموشی این‌طور گفتم. اگر باز هم چنین حالتی به من دست داد، و این نوع کلمات را گفتم، مرا یادآوری کن، تا نگویم.

و چون قاتل علی علیه السلام، «عبدالرحمان» بود، عایشه نام غلام خود را «عبدالرحمان» نهاد، تا هر وقت او را صدا می‌زند، دلش از قتل علی علیه السلام خنک شود.

قاسطین

ابن عباس می‌گوید: زمانی که سپاه علی علیه السلام در ذیقار اجتماع نموده بود، نزد او رفته و دیدم که در زیر خیمه نشسته، و نعلین خود را وصله می‌زند. گفتم یا امیرالمؤمنین، اکنون وقت وصله کردن نعلین نیست. بیرون بیایید، و برای این سپاه انبوه، و جمعیت آماده فرمان، سخنرانی کنید. ولی از آن حضرت جوابی نشنیدم. پس از آنکه نعلین را وصله زد، آن را نزد من افکنده، و فرمود: مَا قَيْمَةٌ هَذَا النَّعْلِ؟ ارزش این چقدر است؟ گفتم: لَا قَيْمَةَ لَهَا؛ ارزشی ندارد. فرمود:

«وَاللَّهِ لَهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا؛^۱

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۵.

به خدا قسم، این نعلین کهنه پیش من، از زمام‌داری و امارت بر شما، محبوب‌تر است. مگر آنکه بتوانم حقی را برپا کرده و یا از باطلی جلوگیری کنم».

زمام‌داران گذشته، مسیر خلافت اسلامی را عوض کرده بودند؛ علی علیه السلام اکنون با اوضاعی آشفته و جمعی از خود راضی و دارای انتظارات بیجا، روبه‌رو شده است. آنها همان انتظاراتی را از علی مرتضی علیه السلام دارند، که از خلفای پیشین داشتند. اما علی علیه السلام می‌گوید: جز عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انتظار دیگری از من نداشته باشید. اما دنیاطلبان و هواپرستان که سال‌ها خوردن خون مردم و بلعیدن اموال ایتام و بیوه زنان را، حرفه خود قرار داده بودند، نتوانستند حکومت حق و عدالت را بپذیرند. بنابراین، در صدد کارشکنی و اخلالگری برآمدند. ابتدا، جنگ جمل را به پا کردند. پس از آن معاویه از شام به حرکت درآمد و به بهانه خون‌خواهی عثمان و با سوءاستفاده از بیت‌المال مسلمین و مردم عوام، جنگ صفین را به راه انداخت.

مغیره ابن شعبه، روز اول خلافت خدمت علی علیه السلام رسیده و پرسید: و با معاویه ابن ابی سفیان چه خواهی کرد؟ علی علیه السلام فرمود: او را عزل می‌کنم؛ زیرا شایسته حکومت بر مسلمانان نیست. مغیره توصیه کرد که بهتر است امام علیه السلام با او مدارا کرده؛ و مدتی با او معاشات کند، تا فرمانروایی آن حضرت بر تمام قلمرو وسیع امپراطوری اسلام، مستقر گردد. پس از آن با فراغت بال علیه معاویه اقدام کند.

امام علی علیه السلام خود در خطبه شقشقیه در این باره می‌فرماید:

تا سومین به مقصود رسید و همچون چارپا بتاخت، و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت، و پیایی دوپهلوی را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند، و بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند. چون شتر که مهار بُرد، و گیاه بهاران چرد؛ -چندان اسراف ورزیدند- که کار به دست و پایش پیچید و پرخوری به خواری، و خواری به نگونگساری کشید؛ و ناگهان دیدم مردم از هرسوی روی به من نهادند، و چون یالِ کفتار پس و پشت هم ایستادند، چندان که خستان فشرده

گشت و دو پهلویم آزرده به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم. چون به کار برخاستم گروهی دیگر به ستم کاری دلم را خستند. گویا هرگز کلام پروردگار را که نشنیدند - یا شنیدند و کار نبستند -، که فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی جویند و راه تبه کاری نمی پویند، و پایان کار، ویژه پرهیزگاران است» آری، به خدا دانستند، لیکن دنیا در دیده آنان زیبا بود، و زیور آن در چشم هایشان خوشنما.

علی علیه السلام می فرماید که من در دینم مدهائمه نمی کنم؛ و حتی دو روز هم معاویه را مهلت نمی دهم؛ و حاضر نیستم بر جان و مال مردم مسلط بماند. روزی دیگر، مغیره خدمت علی علیه السلام رفت و نظر امام علیه السلام را در عزل معاویه تأیید و تحسین کرد.

ابن عباس از آن حضرت پرسید: نسبت به معاویه چه نظری داری؟ و مغیره چه می گوید؟ علی علیه السلام گفته های مغیره و نظر خود را هم بیان کرد. ابن عباس گفت: من تصور می کنم که آنچه دیروز مغیره گفت، از روی خیرخواهی و حسن نیت بوده است، ولی کلام بعدی او خالی از خدعه و تزویر نیست. شما با معاویه مماشات کرده، او را علیه خود تحریک نکنید. علی علیه السلام به ابن عباس هم جواب رد، داد و حاضر نشد معاویه جنایت کار و حيله گر، مانند گذشته به حکومت غیرقانونی و نامشروع خود ادامه دهد. از سوی دیگر معاویه از هیچ عملی فروگذار نکرده، و علیه آن حضرت به هر اقدامی دست می زد.

هنگامی که عایشه به تحریک طلحه و زبیر، عنوان خون خواهی عثمان جنگ خونین جمل را به راه انداخت، معاویه هم از عمل آنان برای پیشرفت مقاصد شوم خود، استفاده کرد؛ و برای مبارزه با علی علیه السلام، پیراهن خون آلود عثمان را بالای منبر برده، علی علیه السلام را محرک اصلی و واقعی آن صحنه معرفی کرد که صدای ضجه و ناله از میان مردم شام بلند شد. سپس فریاد زد:

ای مردم شام، مرا در مورد علی علیه السلام تکذیب می کردید، اکنون بر شما واضح شد که

خلیفه شما عثمان را جز علیؑ نکشته است. او مردم را به شورش بر ضد عثمان تحریک کرده و دستور به قتل او داد و اکنون قاتلین عثمان نزد او محترم بوده و از اعوان و انصار او هستند. خدا را دریابید، دربارهٔ مطالبه خون عثمان. من ولی دم او هستم و خون او را می‌طلبم؛ و خداوند ولی مقتول را در طلب نمودن خون او سلطنت داده است. هم‌اکنون خلیفهٔ خود را یاری کنید، زیرا می‌دانید که او را با ظلم و ستم کشتند. خداوند به جنگ و نبرد با گروهی که سرکش و ستم‌کار باشند، امر فرموده است، تا به فرمان خداوند بازگردند.^۱

لکن مردم توجه نداشتند که همین معاویه‌ای که با این حرارت از عثمان طرف‌داری کرده و خود را ولی دم او معرفی می‌کند، خود از محرکین به قتل عثمان بوده و مانند عایشه در این ماجرا دست داشته است. مورخین نوشته‌اند که هیچ‌یک از فرمانداران و والیان عثمان از او دفاع نکردند. شهرستانی در ملل و نحل در فصلی که اسامی منصوبین از طرف عثمان را نام می‌برد، می‌گوید: «وَكُلُّهُمْ خَذَلُوهُ وَ رَفَضُوهُ حَتَّى آتَى قَدْرَهُ عَلَيْهِ؛ تمامی آنان از او دوری نکردند و او را تنها گذاردند تا تحولاتی که مقدر او بود، بر او رقم خورد».

ابوظفیل که از شیعیان حضرت امیرالمؤمنینؑ بود، نزد معاویه رفت و پرسید: آیا تو از جمله افرادی نبودی که عثمان را محاصره کردند؟ معاویه جواب داد: نه، من از آنها نبودم؛ اما در مدینه زندگی می‌کردم. پرسید: پس چرا او را یاری نکردی؟ با آنکه تمامی اهل شام مطیع تو بودند؟ معاویه گفت: مگر ندیدی که من به خون‌خواهی او قیام کردم. ابوظفیل گفت: صحیح است، ولیکن تو مانند کسی هستی که ابوجعفر گفته است:

فَلَا لِفَنِيكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدُبُنِي وَ فِي حَيَاتِي مَا زَوَّدْتَنِي زَادًا

می‌بینم که بعد از مردن من، بر من زاری می‌کنی، و حال آنکه در زمان حیاتم، هرگز مرا کمک نکردی.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۹۶.

ای معاویه، تو هم بعد از قتل عثمان، برای رسیدن به امارت و انتقامجویی از علی علیه السلام، از روی مکر و خدعه پیراهن خون آلود عثمان را در مقابل مردم جاهل و بی خبر شام، بر روی منبر برده و خود را ولی دم عثمان معرفی کردی و مردم را به جنگ با علی علیه السلام ترغیب کردی؛ و برای جلب نظر افراد کوتاه فکر و بی خرد شام، قیام عایشه و طلحه و زبیر علیه علی علیه السلام را بهانه قرار داده و مقدمات کودتا علیه او را فراهم ساختی.

معاویه تنها هوس زمام داری و تضعیف علی علیه السلام، از عثمان دفاع می کرد. و بعد از شهادت آن حضرت به آرزوی خود رسید. و به عنوان خلیفه به مدینه وارد شده، به خانه عثمان رفته و از دختر او دلجویی کرد. عایشه دختر عثمان با دیدن معاویه گریه و ناله سر داده، دامن او را گرفت تا تعهد کند که قاتلین پدرش را مجازات خواهد کرد؛ و اکنون که قدرت را به دست گرفته قاتلان عثمان را قصاص کند. معاویه گفت: برادر زاده عزیز این کار مقدور نیست. زیرا، مردم به شرطی قبول فرمان را کرده اند، که از عفو و اغماض ما بهره مند باشند. ما و مردم هر دو نسبت به هم تظاهر می کنیم. آنان در ورای تظاهر به اطاعت، کینه و عداوت ما را در دل دارند؛ و ما هم در ورای تظاهر به بردباری و حلم، خشم و غضب آنها را در دل پنهان کرده ایم، و چنانچه من علیه آنها دست به شمشیر برم، آنها نیز شمشیر خواهند کشید و نمی دانم عاقبت کار به کجا خواهد انجامید. آیا برای تو کافی نیست که به جای یک زن معمولی، دختر عموی خلیفه وقت باشی؟

معاویه چون پدرش تظاهر به اسلام کرد، و در سایه دین لطمه جبران ناپذیری بر پیکر اسلام و مسلمین وارد ساخت. او در حيله و تزویر مهارت کامل داشت. معاویه همان کسی است که فرزند زنازاده زیاد ابن ابیه را به ابوسفیان نسبت داد. و امام حسین علیه السلام، در نامه ای که برای معاویه نوشته می فرماید:

«أَلَسْتَ الْمُدَّعِي زِيَاداً فِي الْإِسْلَامِ وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ قَدْ

قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الْوَلَدَ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْغَايِرِ الْحَجَرُ؛^۱

ای معاویه، تو آن کسی نیستی که ادعا کردی در عالم اسلام زیاد ابن ابیه پسر ابوسفیان است؛ و حال آنکه پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: اولاد منسوب به صاحب فراش است و برای زناکار سنگ است.

ابوسفیان با مادر زیاد، زنا کرده، و معاویه برای آنکه او را به خود جلب کند، و از فکر و نقشه‌های شیطانی او استفاده کند؛ وی را برادر خود خواند. معاویه کسی است که در جنگ صفین عمار یاسر را از پای در آورد. و با کشتن وی جمله معروف رسول الله ﷺ که به عمار یاسر فرمود: «تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو را گروهی سرکش خواهند کشت». به واقعیت پیوست.

معاویه دوستان خدا مانند عمرابن اشحیق و حجر ابن عدی را یکی پس از دیگری به قتل رساند. زیاد ابن ابیه مزدور معاویه، حجر ابن عدی را با یازده نفر دیگر که هشت نفر آنها از مردم کوفه و چهار نفر دیگر از سایر نقاط بودند، به جانب دمشق حرکت داد. دختر حجر که تنها بازمانده آنها بود، اشعاری غرا ایراد کرد که شروع آن به این شرح است:

تَسْرَعُ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْمُنِيرُ
لَعَلَّكَ أَنْ تَرَى حَجْرًا يَسِيرُ
ای مه تابناک طالع شو
تا مگر حجر را روان بینی

آنها به مرج عذرا رسیدند. معاویه پس از اطلاع، افرادی را مأمور کرد تا شاید بتوانند آنها را از محبت و ولای علی علیه السلام منصرف سازند، ولی تلاش آنان اثری نبخشید؛ آنها را تهدید به مرگ کردند. حجر بن عدی گفت:

«إِنَّ الصَّبْرَ عَلَى حَرِّ السَّيْفِ لَأَيْسَرُ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ؛ صبر و تحمل بر لبه تیز شمشیر برای ما آسان‌تر است از قبول پیشنهاد شما».

ما هرگز تن به چنین کار زشت و ننگین نخواهیم داد؛ بلکه در عوض آن از مرگ استقبال خواهیم کرد. نوبت شهادت به حجر وفادار که رسید، از مزدوران

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة.

معاویه اجازه خواست تا در آخرین لحظات زندگی بار دیگر با خدای خود مناجات کند. و چون به نمازش خاتمه داد، گفتند: نمازت طول کشیده است، آیا از مرگ می ترسی؟ فرمود: نه، بلکه هرگز به این کوتاهی نماز نخوانده‌ام. آن گاه سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بارالها، شکایت ستم کاران را به درگاه تو می‌کنم. کوفیان بر ما شهادت دروغ دادند؛ و شامیان ما را کشتند.

معاویه، مالک اشتر نخعی، سردار با وفای علی علیه السلام را نیز مسموم کرده و گفت: «إِنَّ لِلَّهِ جُنُودًا مِنَ الْعَسَلِ؛ خداوند لشکریان فراوانی از عسل دارد».

معاویه، محمد بن ابی بکر را با وضع فجیعی از پای در آورد. روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله معاویه را دید که افسار شتر ابوسفیان را گرفته و برادرش یزید آن را می‌راند فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالْمَقُودَ؛ خدا لعنت کند پیشرو و تابع را».

در دمشق به نسایی یکی از صاحبان صحاح سته گفتند: یکی از فضایل معاویه ابن ابی سفیان بیان کن؟ او پاسخ داد:

«أَمَّا يَرْضَى مُعَاوِيَةَ رَأْسًا بِرَأْسٍ حَتَّى يُفْضَلَ؟؛ آیا معاویه به همدینی با خلفا راضی نبود و باز هم منتظر فضیلت است؟». همچنین، نسایی گفت: من جمله‌ای بهتر از جمله «لَا أَشْبَعَ اللَّهُ لَهُ بَطْنًا؛ خداوند شکم او را سیر نکند»، از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره معاویه نشنیده‌ام.

نسایی در اثر گفتن این جمله حق، مورد اعتراض قرار گرفته، لگدکوب شده و به زندگی او خاتمه داده شد.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد. ابن عباس برگشت و گفت: یا رسول الله، مشغول غذا خوردن است. دوباره آن حضرت او را احضار کرد. پاسخ دادند که هنوز به غذا خوردن مشغول است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا أَشْبَعَ اللَّهُ لَهُ بَطْنًا؛ خداوند شکم او را سیر نکند». وقتی سفره غذا پهن می‌شد، آن قدر غذا می‌خورد که حدّ و اندازه نداشت. خودش می‌گفت: بیایید سفره را جمع

کنید، من که سیر نشدم؛ ولی فکهایم خسته شده است.
 معاویه با عمروعاص پیوند دوستی داشت، با آنکه عمروعاص شدیدترین دشمنی‌ها را با عثمان می‌کرد.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، از عثمان دفاع می‌کرد. ولی طلحه و زبیر و عایشه و معاویه مردم را به قتل عثمان تحریک می‌کردند. و وقتی که عثمان کشته شد، با به راه نداشتن جنگ جمل، علیه آن حضرت قیام کرده و خون عثمان را از او مطالبه کردند. در این جنگ طلحه و زبیر از پای درآمدند و شتر عایشه پی شد.

اما در جنگ صفین، وقتی دیدند که نزدیک است مالک اشتر سپاه معاویه را در هم بپیچد، به حيله‌ای عجیب دست زده، و قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها زدند. یک روز در اثنای همین نبرد علی علیه السلام بالای تپه‌ای رفت و با صدای رسا معاویه را مخاطب قرار داده و فرمود: به چه علت خون مردم ریخته شود؟ پیش‌آی، تا من و تو با یکدیگر نبرد کنیم، تا معلوم شود پیروزی با کیست. عمروعاص به معاویه گفت: پیشنهاد خوبی است. معاویه خندید و گفت: مثل اینکه در خلافت طمع کرده‌ای، می‌خواهی مرا به کشتن دهی؟

عمروعاص پاسخ داد: جز جنگ با علی علیه السلام چاره‌ای نداری. معاویه گفت: باید با هم به جنگ علی علیه السلام برویم. عمروعاص گفت: به خدا قسم اگر هزار مرتبه بمیرم، باز با علی علیه السلام مبارزه می‌کنم. قدم به میدان نبرد نهاد، ولی چون احساس خطر کرد، خود را روی زمین انداخت، و بدنش را عریان کرده و عورت خود را نمایان ساخت. علی علیه السلام چشم خود را از او برگرداند؛ و عمروعاص از این فرصت استفاده کرده و فرار کرد.

در میان سپاه معاویه مردی شجاع و قهرمان به نام ابی داود بود. این مرد گفت: اگر معاویه از جنگ با علی علیه السلام می‌ترسد، من با او می‌جنگم. سپس در وسط میدان قرار گرفت و گفت: من ابی داودم و جز علی علیه السلام کسی به میدان من نیاید. آن حضرت و در مقابل او قرار گرفت؛ یاران آن حضرت عرضه گفتند: این سگ را

به خود واگذار، لیاقت آن را ندارد که شما با او بجنگید. حضرت توجهی نکرد و با یک ضربت او را دو قطعه کرد. یک قطعه را طرف راست و قطعه دیگر را به طرف چپ انداخت. از شدت ضربت آن حضرت، دو جبهه در ناراحتی و اضطراب افتادند. پسر عموی ابوداود، در لشکر معاویه بود، وقتی جریان را مشاهده نمود، گفت مرگ بر من، زندگی بعد از تو چه فایده‌ای دارد، و به جنگ با حضرت شتافت و آن حضرت او را هم به پسر عمویش ملحق نمود. معاویه بالای بلندی ایستاده و این صحنه را می‌نگرد، فریاد زد مرگ بر سپاه من، آیا نباید یک مرد جنگی که بتواند با علی علیه السلام مقابله نماید، در این میان باشد؟ آیا نباید حيله گری باشد تا به این وسیله علی علیه السلام را از پای در آورد؟ آیا کسی نیست که در موقع مخلوط شدن دو لشکر علی علیه السلام را بکشد. ولید گفت: خودت از جهت حيله سر آمد شامیان هستی. به مبارزه علی علیه السلام بشتاب! معاویه گفت: او مرا به مبارزه دعوت کرده است ولی با کمال شرمندگی از قریش، پاسخش را ندادم.

سپس رو به بسربین ارطاط نمود و گفت: آیا حاضری با علی علیه السلام به جنگی؟ بسر گفت: سزاوارتر از تو در بین ما نیست ولی چون امر فرموده‌اید، اطاعت می‌نمایم. سپس به میدان آمد، حضرت نیزه‌ای به پهلوی او زد، به زمین افتاد، و چون خود را در کام مرگ دید، او هم چون برادرش عمرو عاص بدن خود را برهنه و عورت خود را نمایان کرد، حضرت رو از او برگردانید، و او فوراً فرار کرد و از پنجه قدرت ولایت نجات یافت. آری به قول حارث بن نظر سهمی، رفتار تنگین آنان معرف آنهاست:

و عورته و سَطُّ العَجَاخَةِ بَادِيَه	أَفِي كُلِّ يَوْمٍ فَارِسٍ لَيْسَ يَسْتَهِي
و يَضْحَكُ مِنْهَا فِي الْخَلَاءِ مَعَاوِيَه	يَكْفُ لَهَا عَنْهُ عَلِيٌّ سِنَانَه
و عورَةُ بَشْرٍ مِثْلَهَا خَدُو خَازِيَه	بَدَتْ أَمْسٍ مِنْ عَمْرٍو فَفَقَعَ رَأسَهُ
سَسِيلِكَمَا لَأَتَلِقِنَا اللَّيْثُ ثَانِيَه	فَقَوْلًا لِعَمْرٍو ثُمَّ بَشْرٍ إِلَّا أَنْظَرُوا
و تِلْكَ بِمَا فِيهَا عَنِ الْعُودِ نَاهِيَه	وَلَوْلَا هُمَا لَمْ تَنْجُوا مِنْ سِنَانِه

مِتَى تَلْقِيَا الْخَيْلِ الْمَشِيحَةِ صَبْحَهُ وَ فِيهَا عَلِيٌّ فَاتِرٌ كَالْخَيْلِ نَاجِيَهُ
وَ كَوْنًا بَعِيدًا حَيْثُ لَا تَبْلُغُ إِلَيْنَا نَحْوَرِ كَمَا أَنَّ الشُّجَارِبَ كَافِيَةً

هر روز قهرمانی خودنمایی می‌کند و عورتش را وسط گرد و غبار نمایش می‌دهد؛ علی ابن ابیطالب علیه السلام برای خودداری از مشاهده این منظره، نیزه خود را کنار می‌کشد؛ و معاویه در خلوتگاه خود می‌خندد. دیروز «عمرو عاص» این عمل را انجام داد، سر خود را زیر نقاب پوشید و اما عورتین خود را برملا کرد؛ و امروز «بسرین اراطات» پا جای پای او نهاد.

از قول من به عمرو و بسر بگویند که حواستان را جمع کنید که دو مرتبه با چنین شیری ملاقات نکنید، شما ستایش نشوید، مگر برای حیایی که داشتید و حال آنکه خصیتین شما، نگهدار جان شما شد و شما را خرید و اگر بیضتین شما نبود، از نیزه آن حضرت نجات نمی‌یافتید و این قصه شما را از برگشتن به مبارزه با علی علیه السلام نهی می‌کند، هر وقت دیدید که اسب‌ها شیبه می‌کشند در سحرگاهان و علی علیه السلام در بین آنها است، فوراً به گوشه‌ای فرار کنید که صلاح شما است و خیلی دور بروید که نیزه به گلوی شما نرسد. همین تجربه‌ها کافیست.

مسعودی در مروج الذهب در بیان نیرنگ‌های معاویه می‌گوید: مردی از اهل کوفه در هنگام برگشتن از صفین درحالی که بر شتر خود سوار بود، وارد دمشق شد. مردی از شامیان با او در آویخت و مدعی شد که این ناقه (شتر ماده) از من است و در جنگ صفین به دست عراقی‌ها افتاده است. نزاع آن دو بالا گرفت، تا اینکه پیش معاویه رفتند. مرد شامی پنجاه شاهد اقامه کرد که ناقه مال اوست. معاویه هم حکم داد و مرد کوفی را به تسلیم شتر مجبور کرد. مرد کوفی فریاد می‌کرد: شتر من جمل (شتر نر) است، نه ناقه (شتر ماده). معاویه گفت: حکمی است صادر شده و دیگر نقض نمی‌شود. چون مردم به دنبال کار خود رفتند، معاویه کسی را به سوی مرد کوفی فرستاد. وقتی مرد کوفی وارد شد، معاویه چند برابر قیمت شترش پول به او داد و به او بسیار نیکی کرده و او را مورد تفقد

قرار داد. سپس به او گفت: به علی ابن ابیطالب علیه السلام بگو، که معاویه می گوید: با صد هزار مرد جنگی که جمل را از ناقه تمیز نمی دهند، به سوی تو خواهم آمد؛ و من امیر چنین مردمی هستم.

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» نقل می کند که معاویه در روز چهارشنبه به طرف صفین حرکت کرد، و در همین روز با مردم نماز جمعه خواند.

از این صحنه ها و صدها نظایر اینها، استفاده می شود که بزرگ ترین عامل موفقیت معاویه، جهل و نادانی مردم بود. افرادی که روز چهارشنبه نماز جمعه بخوانند و دم نزنند.

این مردم دستورات دینی خود را از معاویه و خطبای او یاد گرفته اند. خیال می کنند اسلام یعنی عمل معاویه. طوری اوضاع تحت کنترل قرار گرفته بود که مردم به هیچ وجه نمی توانستند با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اصحاب کبارش تماس بگیرند؛ و وظایف شرعی خود را بفهمند.

در سال سیزدهم هجرت چهار روز به مرگ ابوبکر مانده بود که مجاهدین اسلام، به فرماندهی «خالد بن ولید» شهر دمشق را محاصره کردند و آن گاه که ابوبکر در گذشت و عمر به جای او به خلافت رسید و خالد را از فرماندهی معزول ساخته و «ابوعبیده» را به جای وی برگزید. مسلمانان تا یک سال و چند روز دمشق را در محاصره داشتند؛ و در ماه رجب سال چهاردهم هجری به فتح آن موفق شدند. پس از فتح دمشق، امارت دمشق را مدتی یزید ابن ابی سفیان عهده دار بود. و چون او در سال هجدهم هجری در طاعون عمواس در گذشت، عمر بن الخطاب برادرش، معاویه را به جای او منصوب کرد. معاویه از سال هجدهم تا آغاز خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سال سی و پنج، همچنان بر سر کار بود. در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیه السلام، که تقریباً پنج سال طول کشید، معاویه شام را در دست داشت و دمشق پایگاه دشمنی با اهل بیت بود. و پس از کنار رفتن امام مجتبی علیه السلام در سال چهل و یک، مرکز

خلافت و حکومت اسلامی شد و تا سال شصت و یک هجری یعنی مدت بیست سال، بیش از پیش کانون دشمنی و عداوت و جسارت به بنی هاشم، مخصوصاً حضرت علی علیه السلام، گردید.

در تمام این مدت، تنها ابوذر در شام به چشم می خورد که می خواست مردم را بیدار کند و بساط ظلم و بیدادگری معاویه را به هم بزند. ولی متأسفانه او را مهلت نداده، به مدینه فرستادند و از آنجا هم به ریزه تبعیدش کردند.

مارقین

جنگ صفین نزدیک به یک سال و نیم ادامه داشت. در طول این مدت، و در مبارزات تن به تن، عده زیادی از جنگجویان طرفین کشته شدند؛ ولی نتیجه ای از آن به دست نیامد. سرانجام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از روزهای پایانی دستور داد تا با یک حمله همگانی و سریع به جنگ خاتمه دهند. خود آن حضرت شخصاً حمله کرد و مالک اشتر، سردار معروف او، جان فشانی ها و فداکاری های بسیاری از خود نشان داد. علی علیه السلام در آن شب که «لیله الهمیر» نامیده شد و تا صبح جنگ ادامه داشت، با تکبیرهای بلند و پی در پی خود، روح تازه ای در کالبد مجاهدان می دمید؛ و فریاد تکبیر او تمامی قهرمانان را مات و مبهوت ساخته بود. هر تکبیری از آن حضرت نشانه کشته شدن یک نفر از سرداران بزرگ سپاه دشمن بود. دوست و دشمن نوشته اند که علی علیه السلام تا صبح آن شب پانصد تکبیر گفت. سرانجام صفوف سربازان شام از هم پاشیده شد؛ و تزلزل و اضطراب روحی عجیبی در بین آنها حکم فرما گردید.

درباره مقتولین آن شب اختلاف نظر وجود دارد. ابن اعثم کوفی، تنها مقتولین آن شب را سی و شش هزار نقل می کند.^۱

شامیان پا به فرار نهادند و عده ای که وظیفه دفاع از معاویه را به عهده داشتند،

۱. جهت اطلاع از گزارش های مختلف در این باره ر.ک: سپهر، ناسخ التواریخ.

کشته شدند. معاویه پای در رکاب کرده بود تا به همراه سربازان فرار کند. در این لحظات حساس که معاویه خطر را از هر جهت حتمی می‌دانست؛ و مرگ را در چند قدمی خود مشاهده می‌کرد، متوسل به عمروعاص شد؛ و از وی خواست که آخرین حيله خود را به کار برد. عمروعاص از نفاق و اختلاف مردم عراق اطلاع کافی داشت، او به خوبی می‌دانست که آنها مردمی ساده‌اند و عارف به مقام امام علیه السلام نیستند. به معاویه پیشنهاد کرد که دستور بده هرکس قرآن همراه دارد، آن را بالای نیزه برد و جلو سپاه علی ابن ابیطالب علیه السلام نگاه دارد. معاویه فرمان صادر کرد، سربازان شام دستور معاویه را عمل کرده، و فریاد می‌زدند: ای مردم، چرا بی‌جهت ما مسلمان‌ها خون یکدیگر را بریزیم؟ این کتاب خدا میان ما و شما حکم می‌کند. بیایید به حکم قرآن هرکس را بهتر دانستیم؛ زمام‌دار مسلمین قرار داده و از او تبعیت کنیم.

با این حيله تاریخی که عمروعاص به کار بست، هیجانی عجیب در میان سربازان امیرالمؤمنین علیه السلام، به پا کرد، به طوری که هیجان آنها یک‌باره فرونشست و مجرای احساسات به کلی عوض شد. جمعی از مردم نادان و متظاهر مانند اشعث بن قیس و عبدالله بن کوا خدمت آن حضرت آمدند و با کمال گستاخی گفتند: مردم شام به خود آمده و از پیروی کتاب خدا دم می‌زنند. بنابراین، ما دست از جنگ بر می‌داریم و شما باید دست از مبارزه کشید؛ دستور ده که مالک اشتر هم دست از حمله برداشته و برگردد. علی علیه السلام به موعظه و نصیحت آنان پرداخت، و مقداری از نیرنگ‌های معاویه و عمروعاص برایشان نقل کرد؛ و از عدم ایمان آنها به قرآن سخن گفت. به آنها یادآور شد که اگر امروز معاویه شما را مخاطب قرار داده و می‌گویند: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»، برای آن است که شکست را احساس کرده؛ نه اینکه واقعاً به قرآن معتقد باشند. به خود آید، و از نفاق دست بردارید که تا پیروزی فاصله‌ای نمانده است. اما افسوس! فرمایشات حکیمانه آن حضرت در قلوب سخت‌ان اثری نکرد، بلکه گفتند: اگر

به مالک دستور بازگشت ندهی، مالک تو را زنده نخواهد دید. در نتیجه، علی علیه السلام مالک را احضار کرد و در مقابل سپاه چنین فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ مَضُوا عَلَي حَقِّكُمْ وَ صِدْقِكُمْ قِتَالَ عَدُوِّكُمْ فَإِنَّ مَعَاوِيَةَ وَ عمرو عاص وَ ابنَ ابي مُعِيظ وَ حَبِيبَ بنِ مُسْلِم وَ ابنَ ابي سَرخ وَ ضحَاكَ بنِ قَيْس، لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَأَقْرَانِ، أَنَا أَعْرَفُ بِهِمْ مِنْكُمْ. قَدْ صَحَبْتُهُمْ أَطْفَالًا، وَ صَحَبْتُهُمْ رِجَالًا فَكَانُوا شَرُّ أَطْفَالٍ وَ شَرُّ رِجَالٍ. وَ يَحْكُمُ أَنَّهُمْ مَا رَفَعُوها ثُمَّ لَأَيْرَفَعُونها. وَ لَا يَعْلَمُونَ بِمَا فِيها وَ مَا رَفَعُوها لَكُمْ إِلَّا خَدِيعَةٌ وَ دَهْنًا وَ مَكِيدَةٌ!»^۱

ای بندگان خدا، به طرف حق خود بروید و آنچه را که تصدیق کرده‌اید، به سوی آن گام بردارید. زیرا معاویه و عمر و عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرخ و ضحاک بن قیس، از اصحاب دین و قرآن نیستند. من آنها را بهتر از شما می‌شناسم. من از کودکی آنها تا به امروز که مردانی شده‌اند، با آنها بوده‌ام، بدترین کودکان و بدترین مردان هستند. وای بر شما! قرآنی که روی نیزه بلند کرده‌اند و ما را به آن دعوت می‌کنند، کلام حقی است که به آن اراده باطل می‌نمایند. آنها مقام قرآن را بلند نکرده‌اند و بعداً هم قرآن را بلند نمی‌کنند و ابداً از قرآن خبری ندارند و از مضامین آن بی‌اطلاع‌اند. امروز قرآن را بلند نکرده‌اند، مگر از راه خدعه و مکر و اغفال شماها».

اشعث بن قیس ریاست گروه افراطی را به عهده داشت، علی علیه السلام او را نزد معاویه فرستاد تا از نظر او آگاه شود. اشعث برگشت و گفت معاویه می‌گوید: ما و شما به آنچه خدا در کتاب خود فرمان داده است، برمی‌گردیم. شما یک نفر را به عنوان حکم و نماینده تعیین کنید، و ما هم یک نفر را معین می‌کنیم. تا آنها به آنچه مطابق قرآن و حق است، حکم کرده و تکلیف مسلمانان را روشن نمایند. علی علیه السلام بهتر از همه از فکر و نقشه معاویه باخبر بود. ولی مشکل اینجاست که

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۷.

آن حضرت با مردمی ساده و منافق و دور از فضیلت و اخلاق روبه رو شده است. مردمی که فقط دنبال ظاهر قرآن رفته و از حقیقت و روح آن اطلاعی ندارند. علی علیه السلام فرمود: من صلح با معاویه را به صلاح اسلام و مسلمین نمی‌دانم و از توطئه آنها کاملاً اطلاع دارم. ولی اشعث و همفکران او گفتند که جز صلح و تن دادن به حکمیت چاره‌ای نیست. آن حضرت فرمود: در این صورت من عبدالله بن عباس را برای حکمیت انتخاب می‌کنم، چون او به نیرنگ‌های عمروعاص داناتر است. ولی شورشیان و متظاهرين به اسلام گفتند: عبدالله ابن عباس منسوب به شما است، و نماینده ما ابوموسی اشعری است. علی علیه السلام فرمود: اگر ابن عباس را قبول ندارید، مالک اشتر را انتخاب می‌کنم؛ ولی او را هم نپذیرفتند.

علی علیه السلام نسبت عواقب شوم حکم قرار دادن ابوموسی به آنها هشدار داد، ولی سودی نداشت و سرانجام، ابوموسی را انتخاب نمودند. از سوی شامیان نیز، حلیه گر معروف و استاد مکاران، عمروعاص، به نمایندگی برگزیده شد.

ابوموسی، با چهارصد نفر از سپاه علی علیه السلام، به سرکردگی ابن عباس و شریح بن هانی که آن حضرت تعیین کرده بود، و عمروعاص هم با چهارصد نفر از سپاه شام، در محلی به نام «دومة الجندل» که قلعه‌ای است محکم در هفت منزلی شام، اجتماع کردند.

در بین راه شریح و ابن عباس به ابوموسی، گفتند: اگر چه علی علیه السلام به حکمیت تو راضی نشد، ولی مبادا سوابق آن حضرت را فراموش کنی. آگاه باش! که با مردی سیاسی و با تجربه روبه رو شده‌ای. معاویه هم به عمروعاص گفت: که ابوموسی را مردم عراق با بی‌میلی و اکراه علی علیه السلام انتخاب کرده‌اند. و من تو را با میل و رغبت انتخاب می‌کنم. متوجه باش با مردی زبان دراز و کوتاه فکر، سروکار داری. عمروعاص چند روز قبل از ابوموسی، بدومه الجندل، وارد شد. وقتی خبر نماینده عراقیان را شنید، به استقبال او آمد و او را در بغل گرفته و خوش آمد گفت و به خیمه خود دعوت کرده و در بالای مجلس جای داد. ابوموسی و عمروعاص،

روزها در حضور بزرگان دو لشکر، مذاکراتی به عمل آوردند. یاران امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، از نحوه صحبت ابوموسی از ماجرا باخبر شدند؛ تا آنکه عدی بن حاتم، همان مرد بزرگ و خردمند، رسماً به ابوموسی گفت: بیم آن می‌رود که از عهده این کار بزرگ برنیایی.

عمر وعاص متوجه این امر شد. ابوموسی را بر آن داشت، تا جلسه‌ای سری تشکیل دهند. در حدود دو ماه، این دو نماینده به طور محرمانه مشغول بحث و گفت‌وگو بودند. تا بالاخره بعد از شناختن روحیه ابوموسی، روزی عمر وعاص درباره قاتلان عثمان که به عقیده او در سپاه علی علیه السلام بودند، بحث کرد و اعترافاتی از ابوموسی گرفت؛ و از او خواست که فردا در حضور بزرگان عراق و شام، علی علیه السلام و معاویه را از خلافت خلع نموده؛ و کار تعیین خلیفه را به شورایی مرکب از گروهی دیگر از مسلمانان واگذارد، و یا اینکه آنها عبدالله بن عمر را به خلافت برگزینند.

ابوموسی هم این پیشنهاد را پذیرفت. روز بعد وقتی که مردم اجتماع کردند، ابوموسی از عمر وعاص تقاضا کرد که شروع به سخن کنند. عمر وعاص با لحن مخصوص به خود به ابوموسی فهماند که به هیچ وجه ادب را از دست نمی‌دهم که در سخن گفتن بر شما پیشی بگیرم. ابوموسی باور کرد، و در محلی که همه او را می‌دیدند، قرار گرفت. قبل از آنکه وارد سخن شود، عمر وعاص پرسید: نظر شما درباره قتل عثمان چیست؟ او را به حق کشتند یا بدون جهت خونش ریخته شد؟ ابوموسی گفت: عثمان مظلوم کشته شد. عمر وعاص پرسید: درباره قاتلان او چه نظری داری؟ ابوموسی جواب داد: هرکجا باشند، باید آنها را کشت.

عمر وعاص پرسید: آیا معاویه می‌تواند آنها را قصاص کند، یا این موضوع در صلاحیت او نیست؟ ابوموسی پاسخ داد: می‌تواند.

در این هنگام عمر وعاص فوراً رو به جمعیت کرد و گفت: آگاه باشید که به عقیده ابوموسی، معاویه می‌تواند خون عثمان را مطالبه کرده؛ و قاتلین او را

قصاص کند. ابوموسی گفت: ای عمرو، حرکت کن و معاویه را از خلافت برکنار نما. تا من هم علی علیه السلام را از خلافت خلع نمایم. عمروعاص جواب داد: آیا ممکن است قبل از مردی بزرگ و محترم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، سخن گفته و بر او پیشی بگیرم؟ عبدالله بن عباس صدا زد: ابوموسی مواظب باش، به عمروعاص سبقت نگیری، بگذار او سخن بگوید.

ولی متأسفانه عمروعاص با مردی روبه رو شده که به همان نسبت که در خودش حيله و تزویر و زرنگی سراغ دارد، در طرف مقابلش سادگی و کودنی و نفهمی می بیند، و به علاوه به امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم بی علاقه است. تعارفات دروغین عمروعاص در او اثر کرده و فریاد زد: مردم من و دوستم عمروعاص بعد از مذاکرات زیاد، صلاح را در این دیدیم که برای حفظ منافع این امت، علی علیه السلام و معاویه را مانند این انگشتی که من از انگشتم بیرون می آورم، از خلافت خلع کرده؛ و کار مسلمانان را به شورا واگذار نمایم.

عمروعاص در میان اعتراضات شدید بزرگان بلند شد و گفت: ای مردم، گفتار نماینده علی علیه السلام را شنیدند که علی علیه السلام را از خلافت برکنار نمود، من هم او را از خلافت خلع می کنم. ولی معاویه را به خلافت نصب می کنم، مانند این انگشتی که به انگشت خود می نمایم.

ابوموسی تازه متوجه شد که عمروعاص چه نیرنگی به کار برده است، صدا زد: ای سگ، این حرفها در بین نبود. عمروعاص گفت: ساکت باش ای الاغ، تو احمقی بیش نیستی. بعد از قضیه حکمیت بین آنان دشمنی پدید آمد، به طوری که از یکدیگر تبری و بیزاری می جستند، علی علیه السلام هم پس از این ماجرا دستور بازگشت به کوفه را داد؛ و سپاه او وارد کوفه شدند. ولی دوازده هزار نفر از آنها که خود را قاری قرآن می دانستند، از آن حضرت دوری جسته؛ و رأی به امارت و ریاست عبدالله بن وهب دادند؛ و به طرف حرورا که یکی از روستاهای کوفه است رفتند؛ و از این جهت آنها را «حروریه» می گویند.

علی علیه السلام نزد آنها رفته و بعد از مناظراتی به کوفه برگشت. ولی آنها از کینه و عداوت دست برنداشتند گاهی نیز کلمات جسارت آمیزی به آن حضرت می گفتند. از جمله وقتی آن حضرت بالای منبر بود، فریاد زدند:

«يَا عَلِيُّ جَزَعْتَ مِنَ الْبَلِيَّةِ وَ رَضِيتَ بِالْقَضِيَّةِ وَ قَبِلْتَ الدَّيْنَةَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ».

حضرت فرمود: من منتظر حکم خدا درباره شما هستم. گفتند:

«وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ، لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

حضرت در جواب آنها این آیه را تلاوت فرمود:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ».

اما، چهار هزار نفر از آنها علیه آن حضرت شورش کرده و به طرف مدائن رفتند و عبدالله بن خباب بن آرت،^۱ عامل آن حضرت را در مدائن، شهید کردند؛ و شکم همسر او را، درحالی که حامله بود، پاره کردند و عده‌ای دیگر از زنها را هم کشتند.^۲ در این هنگام علی علیه السلام با سی و پنج هزار نفر از کوفه بیرون آمد، و عامل آن حضرت، ابن عباس هم از بصره با ده هزار نفر به آنها محلق شدند.

علی علیه السلام در انبار توقف کرد و برای لشگریان خود خطبه خواند؛ و آنها را به جنگ با معاویه تشویق نمود. آنها گفتند که اول باید خوارج را دفع کرد، سپس به جانب معاویه شتافت. آن حضرت ابتدا پیکی به سوی خوارج فرستاد. آنها پیک را از پای درآورده و گفتند که اگر در قضیه تحکیم، توبه می کنی، ما از تو متابعت می کنیم والا ما هم برای خود امامی انتخاب می کنیم. علی علیه السلام پیغام فرستاد که قاتلین برادران مرا بفرستید تا آنها را قصاص کنم و امر شما را هم به خدا واگذار می کنم تا شما را از این غفلت بیدار کند. آنها جواب دادند: ما همه قاتلین اصحاب

۱. که پدرش از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، بود.

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۴۷.

تو هستیم. در این هنگام آن حضرت به اصحاب خود فرمود: برای جنگ با خوارج حرکت کنید که پیروزی قطعی از آن شماست و عده اندکی از اینها جان به سلامت بدر می‌برد و حال آنکه از شما بیش از ده نفر کشته نمی‌شود. مرتباً به علی علیه السلام می‌گفتند که خوارج از نهر عبور کرده‌اند؛ اما آن حضرت نپذیرفته و می‌فرمود: مقتل آنها در رمیله پایین نهر خواهد بود.

وقتی حضرت علی علیه السلام با سپاه خود وارد شد، مشاهده کرد که خوارج در رمیله مستقر شده‌اند. حضرت فرمود: صدق رسول الله.

همان طور که آن حضرت فرموده بود: «با آنها نبرد می‌کنید؛ و از ما جز ده نفر کشته نمی‌شود، و از آنها جز ده نفر سالم نمی‌ماند».

فقط ده نفر از خوارج سالم ماندند، و نه نفر از سپاه آن حضرت شهید شدند. نهر وان مکانی است میان بغداد و واسط، در جانب شرقی دجله، که حدّ بالای آن به بغداد متصل است و در آن بلادی چون اسکاف و جرجرا یا وصافیه و دیرقنی وجود دارد.^۱

شناخت خوارج

خوارج همان مردمی‌اند که در سپاه علی علیه السلام تا دیروز با معاویه می‌جنگیدند. حضرت علی علیه السلام به نمایندگی ابوموسی اشعری راضی نبود، اما آنها قبول نکردند و به ناچار قبول کرد. پس از حکمیت به علی علیه السلام گفتند: باید بگویی از دین خارج شده‌ام والا ترا می‌کشیم.

علی علیه السلام باز هم در صدد مدارا با آنها بود، اما به فکر نبرد با آن حضرت افتادند و با او جنگیدند.

محمد جواد مغنیه نویسنده بزرگ لبنانی در کتاب «الشیعه و الحاکمون» می‌گوید: من گمان نمی‌کنم که زندگی هیچ پیغمبر یا جانشین او این قدر مشکلات و

۱. حموی، معجم البلدان، ص ۱۰.

ناگواری‌ها داشته باشد. سوگند به خدای بزرگ که داستان کربلا، دردناک‌تر از داستان نهروان نبود. زیرا حسین علیه السلام با دشمن خود مبارزه می‌کرد، ولی علی علیه السلام باید با کسانی مبارزه کند که تا دیروز جزء لشکریان او بودند و پیشانی آنان در اثر سجده سیاه شده و روزها روزه گرفته و شب‌ها نماز شب خوانده و تلاوت قرآن می‌کنند، ولی ریختن خون علی علیه السلام را حلال دانسته؛ و با خدا و رسول صلی الله علیه و آله او مبارزه می‌کنند.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود:

«الناس يعملون الخیراتِ و انما یعطونَ أجورَهُمْ یومَ القیمةِ علی قدرِ عقولِهِمْ؛^۱ مردم به میزان عقلشان پاداش داده می‌شوند».

یعنی مهم، عقل و درک است. نه کثرت و فزونی عمل. مؤید این روایت سخن دیگر حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است که فرمود: ساعتی که دانشمند و عالم تکیه بر فرازش نماید، از عبادت چندین ساله عابد بهتر و با تلاش بیشتر است. و امام باقر علیه السلام فرمود:

«عَالِمٌ یُسْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِینَ أَلْفَ عَابِدٍ؛^۲ دانشمندی که اجتماع از علم و دانشش استفاده کند، مقام او از هفتاد هزار عابد بالاتر است».

تأمل در این روایت نشان می‌دهد که اگر ایمان و عمل براساس معرفت نباشد، دوام نداشته و به زودی از بین می‌رود. و شخص عوض تسلیم و انقیاد فرامین امام و پیامبر به جنگ و ستیز با آنان بر می‌خیزد.

سپاهیان خوارج مردمی بودند که قرآن را آن‌طور که باید، نشناختند. امر علی علیه السلام را وقتی نهادند و بر امام زمان (عج) خود خروج کرده، و کافر شدند.

علی علیه السلام خود نیز به دست یکی از خوارج در مسجد کوفه شهید شد. چند نفر از خوارج در مکه معظمه جمع شده و برای کشتگان نهروان (ناحیه وسیعی بین واسط

۱. نهج الفصاحة، حدیث ۲۴۶۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳.

و بغداد) گریسته و بر آنها درود فرستاده و گفتند که زندگی بعد از این افراد، فایده‌ای ندارد، و بهتر است همه سران را از پای در آوریم. عبدالرحمن بن ملجم گفت که من کشتن علی ابن ابیطالب علیه السلام را به عهده می‌گیرم. برک بن عبدالله گفت که معاویه را من به قتل می‌رسانم. عمرو بن بکر گفت که کشتن عمروعاص را من به عهده می‌گیرم. آنها قسم خوردند که از این تعهد تخلف نکنند، آنها پیمان بستند که در شب نوزدهم ماه رمضان نقشه‌های خود را عملی سازند. عبدالرحمان، راه کوفه را در پیش گرفت، و به کوفه رسید. و برک به شام رفت و عمرو بن بکر به مصر وارد شد. برک خنجری به معاویه زد، ولی کارگر واقع نشده و خودش به قتل رسید. و به نقل بعضی از مورخین، معاویه او را زندانی کرد، و وقتی که معاویه خبر شهادت علی علیه السلام را شنید، او را در مقابل این مژده آزاد ساخت.

می‌گویند وقتی که خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به معاویه رسید، او چنین گفت:

«إِنَّ الْأَسَدَ الَّذِي كَانَ يُفْتَرِشُ ذِرَاعَيْهِ فِي الْحَرْبِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ؛ آن مرد شیردلی که در هنگام جنگ، مانند شیر بازوان خود را به زمین می‌زد، در گذشت.»
«الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ؛ فضیلت آن است که دشمنان به آن شهادت دهند.»

چه نیک گفته شده است که:

مرد آن است که دشمن بستاید هنرش ورنه جز مدح و ثنایش نشنیدیم زدوست
عمرو بن بکر که برای کشتن عمروعاص به مصر رفته بود، اتفاقاً در آن شبی که برای اجرای نقشه خود به مسجد رفته بود، خارجه، قاضی مصر، به جای عمروعاص برای اقامه نماز آمده بود و فدایی عمروعاص گردید. عمروعاص دستور قتل عمرو بن بکر را داد، و او را به دار آویختند.

سرانجام علی علیه السلام

و لَمَّا قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ قَتَلَهُ أَشَقَىٰ الْأَخْرَيْنِ يَتَّبِعُ أَشَقَىٰ الْأَوَّلِينَ.
و چون نوبت اجلش فرا رسید و شقی‌ترین خلق آخر عالم به پیروی از
شقی‌ترین خلق اول او را به شهادت رساند.

عبدالرحمان بن ملجم وقتی که به کوفه وارد شد، مقصود خود را پنهان کرد، تا اینکه در یکی از روزها، جمعی از خوارج را ملاقات کرد که در میان آنها دختری زیبا به نام «قطام» وجود داشت. پدر و برادر این زن در جنگ نهروان، به دست علی علیه السلام کشته شده بودند. عبدالرحمان به محض اینکه این دختر را دید، شیفته او شد و در فکر خواستگاری از قطام افتاد، و سرانجام این امر را با او در میان نهاد. قطام در جواب گفت که با این شرط با تو ازدواج می‌کنم که مهر مرا سه هزار درهم، یک غلام، یک کنیز و کشتن علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار دهی. ابن ملجم گفت که همه را پذیرفتم. اما چگونه کشتن علی علیه السلام را درحالی که قصد ازدواج با من را داری، بر من تحمیل می‌کنی؟ و چگونه این عمل امکان دارد؟

قطام گفت: او را ناگهانی به قتل برسان. اگر به تو دست نیافتند و زنده ماندی از یکدیگر برخوردار می‌شویم، و اگر کشته شدی آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

ابن ملجم گفت: به خدا قسم من جز برای کشتن علی علیه السلام بدین شهر نیامده‌ام. از

نزد قطام بیرون رفت و چنین می‌گفت:

و لَمْ أَرْ مَهْرًا سَأَلَهُ دُونَ سَمَاحَةٍ	کَمَهْرٍ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمٍ
ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَ عَبْدٌ وَ قُنِيَّةٌ	وَ قَتْلُ عَلِيٍّ بِالْحَسَامِ الْمُصَمَّمِ
فَلَا مَهْرَ أَغْلَىٰ مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ غَلَا	وَ لَا قَتْلَكَ إِلَّا دُونَ قَتْلِكَ بِنِ مَلْجَمٍ

هیچ یک از سخاوت‌مندان عرب را ندیدم که مهری چون مهر قطام بپردازد. مهری که در بردارنده سه هزار درهم، یک بنده، یک کنیز و کشتن علی بن ابیطالب علیه السلام باشد. هیچ مهری گرانباتر از علی علیه السلام نیست و هیچ کشتن ناگهانی همچون کشتن ابن ملجم نیست.

ابن ملجم، شیبیب بن بجره را که از خوارج بود، با خود همراه کرد و آن دو با همراهی مجاشع بن وردان، هنگامی که علی علیه السلام وارد مسجد شده و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد، بر آن حضرت حمله کردند. ضربت شیبیب بر طاق وارد آمد و مجاشع بن وردان گریخت و ضربت ابن ملجم فرق مبارک آن حضرت را شکافت.

بعضی از مورخین ملاقات ابن ملجم و شیبیب را چنین گزارش کرده‌اند:
ابن ملجم به شیبیب گفت که آیا به شرافت دنیا و آخرت میل و رغبتی داری؟ شیبیب مقصودش را پرسید؛ جواب داد که هدف کشتن علی علیه السلام است. شیبیب گفت: مادرت در عزایت گریه کند؛ چه کسی قدرت کشتن علی علیه السلام را دارد؟
ابن ملجم گفت که در وقت نماز به طور ناگهانی او را می‌کشیم. سرانجام ابن ملجم شیبیب را قانع کرد و آنها با هم نزد قطام رفتند و جریان را با او در میان گذاشتند. شب نوزدهم فرا رسید. قطام پارچه‌ای ابریشمی بر سینه‌های آنها بسته و آنها را با شمشیر روانه مسجد کرد. حضرت علی علیه السلام برای اقامه نماز به مسجد آمد و در محراب جای گرفت. سپس آنچه که نباید بشود واقع شد.

ابوالفرج اصفهانی از عبدالله محمد ازدی در مقاتل الطالبین و ابن جریر طبری از محمد حنیفه روایت کرده‌اند:

همان شبی که بر علی علیه السلام ضربت زدند، من در مسجد اعظم بودم و با مردمی که از اول شب تا صبح نماز می‌خواندند، من نیز مشغول نماز بودم. در این هنگام علی علیه السلام برای انجام فریضة صبح به مسجد آمد و گفت: «الصلوة الصلوه»، و بدین وسیله افرادی را که در مسجد خوابیده بودند، بیدار می‌کرد. هنوز سخنانش

تمام نشده بود که برق شمشیری را دیدم و شنیدم که کسی می‌گفت: «الْحَكْمُ لِلَّهِ لَا لَكَ». و برق شمشیر دیگری را دیدم و شنیدم که حضرت علی علیه السلام فرمود: «فزت و رب الكعبة؛ قسم به خدای کعبه که رستگار شدم». و دستور داد که این مرد را بگیرید.

دستگیری ابن ملجم

حذیفه می‌گوید که من پس از ادای فریضه صبح، خوابیدم، ناگهان دیدم زخم پایی به من زد و گفتم: برخیز، چقدر می‌خوابی؟ برخیز بین چه خاکی به سر مسلمان‌ها شده است. گفتم چه شده؟ جواب داد: علی علیه السلام را کشتند. بلند شدم و دیدم که درست می‌گوید، اوضاع عادی نیست. شمشیرم را در دست گرفتم و به جانب مسجد شتافتم. در نزدیکی مسجد، ابن ملجم را دیدم که با عجله رو به شهر حیره می‌رود. گفتم کجا می‌روی؟ مگر صدای منادی را نشنیده‌ای؟ بیا برویم و از امام علی علیه السلام خبری بگیریم. گفتم: من کار مهمی دارم و باید بروم. گفتم ای دشمن خدا، چه کاری از خبر گرفتن از حال امام علی علیه السلام مهم‌تر است؟ مبادا تو قاتل باشی. خواست انکار نماید، بادی وزید و روپوشش را کنار زد. چشمم به شمشیر خون‌آلودش افتاد. قضیه را فهمیدم و به وی حمله کردم، قاتل از جان‌گذشته هم به من حمله کرد؛ و نزدیک بود مرا هم بکشد. جمعی رسیدند و به من کمک کردند و او را دستگیر کرده و به سوی مسجد به راه افتادیم. وقتی به مسجد رسیدیم، دیدیم جمعیت مانند موج در مسجد به حرکت آمده و همه اشک می‌ریزند. وقتی چشمشان به عبدالرحمان افتاد، هرکدام ضربتی به او زدند، با زحمت او را از دست مردم نجات دادم تا به حضور امام علی علیه السلام رسیدم، امام حسن علیه السلام دستگیری قاتل را به آن حضرت اطلاع داد. حضرت چشم باز کرد و رو به جانب ابن ملجم کرد و گفت: ای دشمن خدا، این بود پاداش خوبی‌ها و محبت‌های من؟ مگر من به دست خود تو را دوا ندادم، غذا نخوراندم، پذیرایی نکردم، بد امامی برای تو بودم؟

ابن ملجم به گریه گفت:

«أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ؟ آيا تو کسی را که در آتش است، نجات می‌بخشی؟».

آن‌گاه حذیفه جریان دستگیری ابن ملجم را بیان کرد، علی علیه السلام دید که بازوان او سخت بسته شده است، به امام حسن علیه السلام فرمود: با اسیرت مدارا کن، نمی‌بینی دیدگانش از وحشت خیره و قلبش ضربان شدید دارد؟ عرض کرد: ای پدر، این مرد تو را بدین وضع انداخته است، ما را به مدارای با او می‌خوانی؟ فرمود بلی، فرزندم، ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به گناهکار عفو و گذشت داریم. ای فرزندم، به جان من، از هرچه می‌خوری، به وی نیز بخوران. اگر من از دنیا رفتم با یک ضربت او را بکش، و بیش از یک ضربت بر او مزن. او را مثله نکنید. (گوش و دماغش را نبرید) زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از مثله پرهیزید، اگرچه سگ عقور باشد. و اگر بهبود یافتم؛ او را می‌بخشم.^۱

به جز از علی علیه السلام که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر تو است اکنون به اسیر کن مدارا

خطیب در تاریخ بغداد می‌گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: شقی‌ترین پیشینیان آن کسی بود که ناقه صالح را پی کرد. و شقی‌ترین آخرین آن کسی است که تو را بکشد.

ابواسود و ثلی می‌گوید:

روزی علی علیه السلام مریض بود، به عیادتشان رفته، و عرضه کردم یا امیرالمؤمنین، من از این مرض بر شما می‌ترسم. فرمود: من از این کسالت بیمی ندارم، زیرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: زود باشد که بر تو ضربتی بزنند که از خون سرت محاسنت خضاب شود؛ و عامل این عمل شقی‌ترین این امت باشد، همان‌طور که پی‌کننده ناقه صالح شقی‌ترین قوم صالح بود.

۱. نهج البلاغه، وصیت‌نامه آن حضرت.

ابو طفیل می گوید:

علی علیه السلام مردم را برای بیعت گرفتن جمع کرده بود، عبدالرحمان بن ملجم آمد و خواست بیعت کند، چون آن حضرت چشمش به او افتاد و فرمود: «فوالذی نفسی بیده لتخضبن هذه من هذا؛ قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست، قطعاً، تو محاسنم را از خون سرم خضاب می کنی».

اصبغ بن نباته که یکی از یاران علی علیه السلام است، می گوید:

وقتی هیئت یمن با حضرت بیعت کردند، حضرت بار دیگر ابن ملجم را خواست و برای دومین بار از او بیعت گرفت، و بار سوم هم پیمان گرفت که وفادار باشد. ابن ملجم گفت: یا علی علیه السلام، چرا با من این طور معامله می کنی؟ علی علیه السلام فرمود: برای اینکه می بینم تو بیعت را نادیده خواهی گرفت. گفت: دل من از محبت تو موج می زند؛ و دوست دارم که پیوسته در رکابت شمشیر بزنم و با دشمنان بجنگم. آن حضرت لبخندی زد و فرمود: برادر مرادی سؤالی دارم به راستی پاسخ گوی؟ گفت: بدون تردید راست می گویم. فرمود: به یاد داری که دایه یهودیه ای داشتی؟ گفت: بلی. فرمود: به یاد داری که هر زمان با گریه او را اذیت می کردی سیلی به صورتت می نواخت و می گفت: خاموش باش، ای بدتر از پی کتنده شتر صالح. تو ای کودک، عامل جنایتی می شوی که خداوند به خشم می آید. گفت: آری، به یاد دارم، ولی اینک دل من خانه محبت توست. ابن ملجم پس از سه روز مریض شد. علی علیه السلام پرستاری او را به عهده گرفت، و به وی دارو می خورانید؛ تا اینکه ابن ملجم بهبودی یافت. او از این پس همواره همراه علی علیه السلام بود. آن حضرت او را به منزل می برد، به وی پول می داد و پیوسته این دو شعر را می خواند:

أَنَا أَصِيكَ مِنِّي بِالْوِدَادِ مُكَاشَفَةٌ وَأَنْتَ مِنَ الْأَعَادِي
أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يَرِيدُ قَتْلِي غَدِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِي.

من تو را موعظه می کنم به دوستی آشکار و تو از دشمنان من هستی. من

زندگانی او را می‌خواهم و او قتل مرا اراده می‌کند.

ابن ملجم پس از جنگ نهروان، نسبت به علی علیه السلام خصومت پیدا کرده بود، ولی این امر را آشکار نکرد. پس از جنگ نهروان به علی علیه السلام گفت: اجازه دهید به کوفه روم و مژده فتح و پیروزی شما را ابلاغ کنم، به کوفه آمد و بشارت و پیروزی سپاه علی علیه السلام را داد.^۱

قُلْ لِبْنِ مُلْجَمٍ وَ الْأَقْدَارِ غَالِبِهِ	هَدَمْتَ وَيْلَكَ لِإِسْلَامِ أَرْكَاناً
قَتَلْتَ أَفْضَلَ مَنْ يَمْشِي عَلَى قَدَمٍ	وَ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَاماً وَ إِيْمَاناً
وَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ ثُمَّ يَمَأُ	سَنَ الرَّسُولِ لَنَا شَرْعاً وَ تَبْيَاناً
صِهْرُ النَّبِيِّ وَ مَوْلَانَا وَ نَاصِرُهُ	أَضَحَتْ مَنَاقِبَهُ نُوراً وَ بُرْهَاناً
وَ كَانَ مِنْهُ عَلَى رَغَمِ السَّحُودِ لَهُ	مَكَانَ هَرُونَ مِنْ مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ
وَ كَانَ فِي الْخَرْبِ سَيْفًا ضَارِماً ذَكَرَأُ	لَشَيْئاً إِذَا مَا لَقِيَ الْأَقْرَانَ أَقْرَاناً

پس از آنکه شمشیر به فرق علی علیه السلام وارد شد، و صدای آن حضرت بلند گردید، مردم به طرف محراب دویدند. دیدند که علی علیه السلام در محراب افتاده و فرق سرش شکافته شده، در این هنگام جبرئیل ندا داد

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ أَعْلَامُ التَّقَى، وَ انْفَصَلَتِ الْعُرْوَةُ الْوَثْقَى، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى. قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجْتَبَى. قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى، قَتَلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ».

به خدا قسم که پایه‌های هدایت فرو ریخت. به خدا قسم که ستارگان آسمان تیره و تار شدند. به خدا قسم پرچم‌های پروا و پرواپیشگی از میان برداشته شد. و رشته استوار و ریسمان گسست‌ناپذیر خدا از هم گسست.

۱. مناہج البراعۃ، به نقل مؤلف الوقایع و الحوادث.

فصل چهارم

سرگذشت خاندان پیامبر ﷺ

نقض دستور پیامبر ﷺ

لَمْ يُمَثَّلْ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْهَادِينَ بَعْدَ الْهَادِينَ.^۱

فرمان رسول اکرم ﷺ را درباره هادیان خلق یکی پس از دیگری، اجرا نکردند.

رسول خدا ﷺ طبق امر خداوند متعال مقامات و فضایل جانشینان معصوم خود را پیایی و در سفر و حضر، هر جا که مناسب می‌دید، برای امت بیان می‌کرد، هم نسبت به جانشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اطاعت از او؛ و هم نسبت به تجلیل و احترام و دوستی و مودت به ایشان: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛^۲ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان». و هم نسبت به بازداشتن مردم از اینکه نکند روزی به او و سایر اهل بیت علیهم السلام دشمنی کرده و مقام و منزلت آنها را نادیده انگارند. در این مورد روایات متعددی از آن حضرت نقل شده است که برای اختصار به بعضی از آنها اشاره می‌شود: و در ضمن خطبه‌ای که در غدیر خم ایراد فرمود، آمده است:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ، مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ. إِلَّا إِنْ جَبْرَيْلُ أَخْبَرَنِي عَنْ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَ يَقُولُ: مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَ لَمْ يَتَّوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَ غَضَبِي فَلْتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَنْزِلَ قَدَمُ بَعْدُ ثُبُوتِهَا، إِنْ اللَّهُ خَيْرٌ بَعْدَ تَعْمَلُون»؛^۳

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶.

۲. سوره شعری، آیه ۲۳.

۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۸.

ملعون و دور از رحمت حق است، مفضوب خدا و مورد خشم خالق است، کسی که قول مرا رد کند، اگرچه موافق طبع او نباشد. آگاه باشید! که جبرئیل از جانب خدا به من خبر داد که خدا می‌فرماید: کسی که علی را دشمن بدارد و بولایت او تن در ندهد، لعنت و غضب من بر او باد. پس باید هر کسی (ببیند) که برای فردای قیامت چه می‌فرستد. و پرهیزید از اینکه خدا را مخالفت کنید. پس بلغزد قدمی بعد از ثبوت و استقرار آن، به درستی که خدا بر کرده شما آگاه است».

«حذیفة بن اسید غفاری می‌گوید: رسول الله ﷺ، فرمود: یا حذیفة، اِنَّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بَعْدِي عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ، الْكُفْرُ بِكَفْرٍ بِاللَّهِ، وَالشِّرْكُ بِشِرْكٍ بِاللَّهِ وَالشُّكُّ فِيهِ شَكٌّ فِي اللَّهِ، وَالْإِلْحَادُ فِيهِ الْحَادُ فِي اللَّهِ وَالْإِنْكَارُ لَهُ إِنْكَارٌ لِلَّهِ، وَالْإِيْمَانُ بِهِ إِيْمَانٌ بِاللَّهِ، لِأَنَّهُ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ وَإِمَامٌ أُمَّتِهِ وَمَوْلَاهُمْ، وَهُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ وَالْعُرْوَةُ الْوَثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا، وَسَيُهْلِكُ فِيهِ إِثْنَانٌ وَ لَا ذَنْبَ لَهُ؛ مُحِبُّ غَالٍ وَمُقَصِّرٌ. يَا حُذَيْفَةَ لَا تُفَارِقَنَّ عَلِيًّا وَ لَا تُخَالِفَنَّ عَلِيًّا فَتُخَالِفَنِي، اِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَ اَنَا مِنْهُ، مَنْ أَسْخَطَنِي فَقَدْ أَسْخَطَنِي، وَ مَنْ أَرْضَاهُ فَقَدْ أَرْضَانِي!»^۱

ای حذیفة، به درستی که حجت خدا بر شما بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام است، کفر به او کفر به خدا، شرک به او شرک به خدا، شک به او شک در خدا، الحاد به او الحاد به خدا، انکار او انکار خدا؛ و ایمان به او ایمان به خدا است. زیرا او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او و امام و مولای آنان است، او ریسمان محکم خدا است که هرگز گسسته نخواهد شد. و زود است که دربارہ او، دو طایفه هلاک شوند، در حالی که او گناهی ندارد: دوستی که دربارہ او غلو کنند، و تقصیرکننده‌ای که حق او را منکر شود. ای حذیفة، از علی علیه السلام جدا مشو، که جدایی از او جدایی از حق است. با او مخالفت مکن، زیرا مخالفت با او مخالفت با من است، به درستی که علی از من و من از اویم، کسی که او را به خشم آورد، مرا به خشم

۱. همان، ج ۳۸، ص ۹۷؛ امالی صدوق، ص ۱۹۷.

آورده، و کسی که او را خشنود سازد مرا خشنود ساخته است.»

امام صادق از پدر و اجدادش علیهم السلام نقل می‌کند که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود:

«مَعَاشِرَ أَصْحَابِي إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُرْكُم بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِقْتِدَاءَ بِهِ فَهُوَ وَلِيِّكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي، لَا تُخَالِفُوهُ فَتَكْفُرُوا، وَلَا تُفَارِقُوهُ فَتَضِلُّوا، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمًا بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالنُّفَاقِ، فَمَنْ أَحَبَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَبْغَضَهُ كَانَ مُنَافِقًا إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ جَعَلَ عَلِيًّا وَصِيًّا وَمِنَارَ الْهُدَى بَعْدِي، فَهُوَ مَوْضِعُ سِرِّي، وَغَيْبَةُ عِلْمِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُوا ظَالِمِيهِ مِنْ أُمَّتِي!»^۱

ای اصحاب من، به درستی که خدای عزوجل شما را به ولایت علی بن ابیطالب و اقتدا به او امر می‌کند. پس او بعد از من ولی شما و امام شما امت است، با او مخالفت نکنید که کافر می‌شوید و از او جدا نشوید که گمراه می‌شوید، به درستی که خداوند عزوجل، علی را علم و نشانه بین ایمان و نفاق قرار داد، پس کسی که او را دوست بدارد مؤمن، و دشمن او منافق است. خداوند علی علیه السلام را وصی من و راهنمای هدایت بعد از من قرار داده است. و او موضع سر من، جایگاه علم من و جانشین من بر اهل من است. به سوی خدا شکایت می‌کنم از ستم کنندگان بر او.»

اما، آیا این امت از سفارشات پیغمبر خود را درباره اهل بیت آن حضرت پیروی کردند؟

از آیات کریمه قرآنی و دیگر قرائن استفاده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره از آینده جامعه اسلامی نگران بودند، و گاه حوادثی پیش می‌آمد که این نگرانی را قوت می‌بخشید، او نگران بود که نکند گروه‌هایی بعد از ارتحال حضرتش به

دوران جاهلیت برگردند. و آینده آنها را چنین پیش بینی می کرد:

«امتی ستفرق علی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه ناجیه و الباقون فی النار؛^۱ امت من بر هفتاد و سه فرقه تقسیم می گردند، فقط یک گروه از آنان اهل نجات اند، و بقیه در آتش خواهند بود».

این احتمال هنگامی بیشتر شدت گرفت که در غزوه احد وقتی دشمن، مصعب بن عمیر را که شبیه به رسول خدا ﷺ بود از پای درآورد، وقتی او را که محافظ پیامبر ﷺ بود، در خاک و خون غلطان دیدند، تصور کردند، پیامبر ﷺ کشته شده است.

چون آتش جنگ به شدت شعله ور شده بود، ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد ﷺ را کشتم؛ محمد را کشتم. این امر درست همان زمانی بود که مردی به نام «عمر بن قمیة حارثی» سنگی به طرف رسول خدا ﷺ پرتاب کرد، و پیشانی و دندان آن حضرت را شکست و لب پایین رسول اکرم ﷺ پاره شد، و خون صورت آن حضرت را پوشانید. در این هنگام دشمن احساس قدرت کرده و حمله کرد تا رسول خدا ﷺ را به قتل برساند. مصعب بن عمیر که یکی از پرچمداران ارتش اسلام بود جلو رفت و حملات آنها را دفع کرد، ولی خود به شهادت رسید. مصعب شباهت زیادی به پیامبر ﷺ داشت؛ دشمن تصور کرد که رسول اکرم از پا درآمده است. لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشکرگاه رسانید. دشمن از شنیدن این خبر نیرو گرفت و مسلمانان دچار تزلزل شدند، و اکثراً سعی کردند از میدان جنگ خارج شوند تا آنجا که بعضی گفتند: حال که پیامبر کشته شده، باید از اسلام نیز برگشت و از دشمن امان خواست. تنها تعداد کمی پایدار و ثابت قدم در مقابل دشمن، محکم تر از کوه ایستادند، همچون مولا علی علیه السلام، ابودجانة، و طلحة، که مسلمانان دیگر را هم به استقامت می خواندند، انس بن نضر به میان مسلمانان آمد و گفت: ای مردم، اگر محمد ﷺ کشته شده،

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۴.

خدای محمد ﷺ که کشته نشده، بروید و بجنگید و مقام شهادت را احراز کنید، سپس به دشمن حمله کرد و شهید شد. و به زودی معلوم شد که بحمدالله پیامبر ﷺ زنده است. و در اینجا آیه زیر نازل شد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ محمد ﷺ تنها فرستاده خدا بود و پیش از او پیامبرانی دیگر بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب برمی گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده و به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هرکس به عقب بازگردد، هرگز ضرری به خدا نمی زند، و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.

خداوند وضع گروهی از یاران پیامبر ﷺ را چنین بیان می فرماید:

﴿...وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ...﴾^۲ جمعی از این یاران به اندازه‌ای در فکر جان خود بودند که درباره خدا گمانهای باطل چون گمانهای دوران جاهلیت می بردند، و می گفتند: آیا چاره‌ای برای ما هست؟

از این آیات تلویحاً به دست می آید که اصحاب رسول خدا ﷺ بعد از ارتحال او به گروه مرتجع به عصر جاهلی، و گروه ثابت قدم و شاکر، تقسیم شدند.

رسول خدا ﷺ با اطلاع از این حوادث چگونه ممکن است، موضوع رهبری امت را به چنین امتی متزلزل، متلون، جاه طلب و خودخواه وا گذارد، و از این طریق اختلاف و شکاف عمیق در میان امت به وجود آورد.

جامعه اسلامی در آن روز از گروه‌های مختلف و با اوصاف مذکور تشکیل شده بود. انصار از دو گروه معروف: اوس و خزرج؛ و مهاجرین علاوه بر بنی هاشم و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

بنی امیه از قبایل تیم و عدی تشکیل شده بودند. هر گروهی در این فکر بودند که رهبری جامعه و زمامداری را به خود اختصاص دهند. حال باید عقل را به قضاوت دعوت کرد و پرسید: آیا با وجود این فرقه‌های مختلف و افکار متضاد، می‌توان وحدت به وجود آورد؟ بزرگ‌ترین ضربه بر وحدت مسلمین، اختلاف نظر در زعامت و رهبری بود. اگر به جای این افکار، تهدید قرآن شریف را توجه می‌کردند و به فکر بازگشت به افکار جاهلی نمی‌افتادند، آیا ملت واحدی نبودند؟

تشکیل سقیفه بنی‌ساعده، پرده از روی این اسرار برداشت و ماهیت مدعیان اسلام را آشکار ساخت، خصوصاً که هنوز جسد مبارک پیامبر ﷺ بر روی زمین بود. بنی‌هاشم و گروهی از یاران راستین آن حضرت مشغول تدفین رسول خدا ﷺ بودند، ولی در چند قدمی منزل پیامبر اکرم ﷺ، گروه انصار در زیر سایبانی به نام «سقیفه بنی‌ساعده» جمع شده‌اند تا تکلیف مسلمانان را از نظر جانشینی رسول خدا ﷺ تعیین کنند. زیرا به نظر آنها این عمل نسبت به دفن آن حضرت فوریت به سزایی دارد. در این موقع عمر از منزل بیرون آمد، و از سقیفه آگاهی یافت. فوراً ابوبکر را احضار، و جریان را بازگو کرد، این دو هم، راه سقیفه را در پیش گرفتند و همه چیز را فراموش کردند و ابوعبیده جراح را هم با خود بردند. سخن‌گوی مجلس از طرف انصار، سعد بن عباد و حباب بن منذر؛ و از طرف مهاجرین ابوبکر و عمر و ابوعبیده بودند. منطق ابوبکر و عمر این بود که ما نخستین گروهی هستیم که ایمان آورده‌ایم و سختی‌ها را تحمل نموده‌ایم و ایستادگی کرده‌ایم. و قطعاً خدمات شما انصار را انکار نمی‌کنیم و شما بر دیگران برتری دارید. لذا امارت و فرمانروایی از آن مهاجران، و وزارت از آن شما انصار است؛ و ما کاری بدون مشورت شما انجام نمی‌دهیم.

حباب بن منذر گفت: ای گروه انصار، زمام امور را شما به دست گیرید، زیرا دیگران در زیر سایه قدرت شما قرار دارند و چنانچه مهاجران بر قبضه کردن حکومت اصرار کنند، در این موقع فقط این مسئله از طریق گزینش دو امیر قابل

حل است. عمر فریاد برآورد: هرگز دو شمشیر در یک غلاف جای نمی‌گیرد، قسم به خدا عرب به حکومت شما تن در نخواهد داد؛ زیرا پیامبر از شما نیست و ما بیم خویشان رسول خدا ﷺ. حباب بن منذر انصار را از حکومت مهاجرین بیم داد، و گفت که آنها شما را طرد می‌کنند، این مردم را از این سرزمین بیرون کنید. عمر به حباب پرخاش کرد، و حباب نیز به عمر پرخاش نمود.

ابوعبیده گفت: ای گروه انصار، شما اولین کسانی بودید که پیامبر ﷺ را یاری کردید، اکنون سزاوار نیست که نخستین کسی باشید که سنت و راه او را تغییر دهید. در این میان یک نفر به نام بشیر بن سعد که پسر عموی سعد بن عباده (که از طرف انصار کاندیدای خلافت بود) بلند شد، همه تصور کردند که به نفع سعد بن عباده سخن گوید، ولی برخلاف انتظار، به دلیل عداوتی که با سعد داشت، سخن عمر را تأیید کرد و گفت: رسول خدا ﷺ از قریش است و خویشاوندان او بر این امر تقدم دارند.

ابوبکر، چون یک دیپلمات کهنه کار، برگ جدیدی به زمین زد، وقتی دید در میان انصار وحدت کلمه وجود ندارد، گفت: تقاضا می‌کنم از دو دستگی اجتناب کنید؛ من خیرخواه شما هستم، یکی از این دو نفر را انتخاب کنید و بیعت نمایید. عمر و ابو عبیده. گفتند: با بودن شما کسی سزاوار نیست، شما از همه ما افضل و برترید و یار غار رسول خدا ﷺ هستید. ما دست بیعت به دیگری نمی‌دهیم.

ابوبکر فوراً دست خود را دراز کرد و بشیر بن سعد پیشی گرفت و قبل از همه دست ابوبکر را به عنوان بیعت فشرد. سپس عمر و ابو عبیده بیعت کردند. و عقب نشینی انصار قطعی گردید. حباب بن منذر فریاد زد: بشیر نمک ناشناس بر پسر عموی خود حسد بردی و نخواستی او حاکم شود. «اسید بن حضیر» که رئیس قبیله اوس بود، و هنوز ریشه عداوت با رئیس خزرج را در دل داشت، رو به اوسیان کرد و گفت: برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید، اگر سعد به حکومت برسد، خزرجیان بر ما فضیلت پیدا می‌کنند. گروه اوس به فرمان رئیس قبیله با ابوبکر

بیعت کردند. دیگران هم کورکورانه از آنها تبعیت کردند. هجوم مردم برای بیعت با ابوبکر به قدری بود که سعد بن عباده داشت زیر دست و پا له می شد. فردی گفت: رئیس قبیله خزرج زیر دست و پا از بین رفت، او را مراعات کنید. عمر گفت: خدا او را بکشد، چیزی بالاتر از بیعت با ابوبکر برای ما نیست. ابوبکر و عمر و ابو عبیده با جمعی از قبیله اوس سقیفه را ترک و رو به مسجد رسول خدا ﷺ آوردند.^۱

حضرت امیرالمؤمنین که به تفسیل و تدفین رسول خدا ﷺ مشغول بود، وقتی از جریان آگاهی یافت فرمود:

«وَأَعْجَبْنَا أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرَابَةِ؟^۲
شگفتا! آیا خلافت، براساس مصاحبت و همراه بودن با پیغمبر ﷺ و اگذار می شود؟^۳ و به سبب مصاحبت و خویشاوندی نیست؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام، در بسیاری از خطبه ها و نامه های خویش از تعدی و ستمی که درباره ولایت به آن حضرت شد، شکوه دارند. و از آنچه که مانع آن شد که امر بر محور خود بچرخد و به صاحب و ولی امر سپرده شود، ناله می کنند، و بر این امت بخت برگشته و اعراض کرده از کتاب خدا و سنت رسولش، اشک می ریزد:

«حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ، وَ اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَاتِجِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنِ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَتَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ. مَغَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ ابْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ، قَدْ مَارَوْا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنَ الْفِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا

۱. تلخیص از دو کتاب الامامة والسياسة، ابن قتیبه دینوری و «شرح ابن ابی الحدید».

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۱۶.

۳. چون عمر به ابوبکر گفت: تو در سختی و آسایش صاحب و همراه رسول خدا ﷺ بودی، دستت را

بده تا با تو بیعت کنم. و ابوبکر هم به عمر می گفت: تو دستت را بده تا با تو بیعت کنم؟

زَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ؛^۱

تا آنکه خداوند پیامبرش را به سوی خود برد، جماعتی از مردم به همان کج روی های جاهلی و گذشته های شرک آلود و راه های مختلف آبستن به شر برگشتند و داهیه آنها را از پستان خود شیر داد، و کینه و حقد باطنی آنها را فرا گرفت و بر مکر و خدعه تکیه زدند، و با غیر رحم وصلت نمودند، و واسطه فیضی را که مأمور شده بودند تا با آن مودت کنند، مهجور و تنها گذاشته و از آن اعراض نمودند. و بنای محکم ایمان و ولایت و امامت را از اصل و اساس ریشه کن نموده، و آن را در غیرموضع واقعی خود قرار دادند. اینان معادن و اساس هر گناه و خطیئه ای بودند. و درهای باز برای تمام افرادی که در شدت فتنه ها و ازدحام، آشوب ها را جلو دار می شوند و معرکه ها بر پا می دارند. حَقّاً که در حیرت و ضلالت دائماً مضطرب و متحرک بودند. و در شدت مستی مقام و جاه، تمام حقایق را فراموش نموده، و قرآن و سنت؛ و وحی و امامت را به خاک نسیان سپردند. و یا بر سنت آل فرعون، یک سره به سوی دنیا گرایی پیدا نموده و بر آن تکیه زدند. و یا یکسره از دین دست برداشته و راه مباینت و منافرت پیمودند.

هنگامی که مالک اشتر را والی مصر گردانیده بود، در نامه ای به اهل مصر نوشت:

چون رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت نمود، مسلمانان در امر ولایت و امامت بعد از او نزاع نمودند. سوگند به خدا که هیچ گاه به دل من خطور نمی کرد که عرب بعد از رسول خدا ﷺ امر ولایت را از اهل بیت او جدا کرده و از من روی بگردانند. هیچ ترس و خوفی نداشتم، مگر آنکه می دیدم مردم یک سره برای بیعت با ابوبکر روان شده اند. سپس من دست از مبارزه و منازعه برای ولایت کشیدم تا زمانی که دیدم مردمی که علیه من قیام کرده و امامت را از من گرفته بودند، از اسلام برگشتند و مردم را به نابودی دین محمد ﷺ می خوانند، پس

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۲۰۹.

ترسیدم که اگر اسلام و پیروانش را یاری ننمایم، در اسلام شکاف یا خرابی پیدا شود که مصیبت بر آن از مصیبت فوت حکومت و امارت بر شما گران‌تر باشد. حکومتی که چند روزی بیش دوام ندارد و مانند سراب زائل گردد، یا مانند ابرها در آسمان متفرق و پراکنده گردد، پس من در چنین موقعیتی قیام نمودم تا باطل از بین رفته؛ و نابود شود و حق استقرار یافته و از دستبرد متصدیان محفوظ ماند.^۱

شاعر چه نیکو این قضیه را به شعر در آورده است:

وَ كَيْفَ صَيْرْتُمُ الْاِجْمَاعَ حُجَّتِكُمْ وَ النَّاسُ مَا اتَّفَقُوا طَوْرًا وَ لَا اجْتَمَعُوا
أَمْرًا، عَلَيَّ بَعِيدٌ عَنِ مَشَاوِرَةِ مُسْتَكْرَهُ فِيهِ وَ الْعَبَّاسُ تَمَعًا^۲

«مهیار الدیلمی»

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۴۵۱، نامه ۶۲.

۲. الطرائف، ج ۲، ص ۴۵۱.

دشمنی گسترده با خاندان علی علیه السلام

وَالْأُمَّةُ مُصِرَّةٌ عَلَىٰ مَقْتِهِ.

و امت همه کمر بر دشمنی آنها بستند.

خاندان ننگین بنی امیه، خلافت اسلامی را از مسیر صحیح خود منحرف ساخته و آن را دست آویز رسیدن به مقاصد دنیوی خود قرار داده و از هیچ گونه اهانتی نسبت به مقام مقدس علوی، کوتاهی نکردند، تا اینکه آن حضرت را شهید کردند. پس از شهادت آن حضرت هم، به سب و جسارت به او ادامه دادند. تا آنجا که در قنوت نماز و در خطبه نماز جمعه، به جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توهین می کردند.

معاویه به عمال و حکام خود نوشت:

«انظروا من قامت عليه البيته انه يحب علياً و اهل بيته فامحوه من الديوان و اسقطوا عطائه و رزقه؛^۱ متوجه باشید در تمام ادارات، لشگری و کشوری، آن کس که ثابت شود، از شیعیان علی علیه السلام است و از دوستان اهل بیت محسوب می شود، عطایش را قطع و اسم او را از دیوان قلم بکشید و حقوقش را قطع کنید.»

و در بخشنامه دیگری می نویسد:

«من اتهموه بمؤالاة هؤلاء القوم فنكلوا به اهدموا داره؛^۲ هر که را متهم به هواداری اهل بیت است، به صرف اتهام، تحت فشار؛ قرار داده و خانه اش را خراب کنید.»

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵.

۲. همان.

کار بر اهل بیت آن قدر سخت شده بود که به گفته ابن ابی الحدید، شیعیان به خانه اقوام و دوستان خود پناه می بردند؛ و از غلام و کنیز خود بیمناک بودند که محبت آنان را نسبت به خاندان رسالت افشا کنند. هر کس با کسی خصومت داشت، گزارش می داد که فلانی از دوستان اهل بیت است. مردم را به صرف تهمت دستگیری، شکنجه و بی خانمان می کردند.

این دستور در عراق، در حکومت زیاد بن سمیه، از هر جای دیگر شدیدتر اجرا می شد. در تمام ممالک اسلامی و هر جا که مسلمین در آن نفوذی داشتند، در خطبه نماز جمعه و اوقات دیگر، علی علیه السلام مورد سب و جسارت قرار می گرفت. در مقابل معاویه و یزید، تجلیل و تعظیم می شدند. به معاویه گفتند: تو به آرزوی خود رسیدی، شایسته است که دیگر دست از سب و جسارت علی علیه السلام برداری. جواب داد: امکان ندارد «حتی یربوا علیه الصغیر و یهرم الکبیر؛ آن قدر باید به علی علیه السلام اهانت شود که بچه های شیرخوار بر آن پرورش یابند و بزرگان پیر گردند».

مسعودی در مروج الذهب در ذیل احوال مأمون نقل می کند که مطرف بن مغیره گفت:

من با پدرم در شام مهمان معاویه بودیم. پدرم در دربار معاویه زیاد رفت و آمد می کرد و از او تحسین و تمجید می کرد. شبی از شبها پدرم از نزد معاویه برگشت، ولی بسیار اندوهگین بود. سبب آن را پرسیدم. گفت: معاویه مردی بسیار بد، بلکه پلیدترین و ناپاک ترین مردم روزگار است. گفتم مگر چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: من به معاویه پیشنهاد کردم، اکنون که تو به مراد خود رسیده ای؛ و خلافت اسلامی را به دست آورده ای، بهتر است که در اواخر عمر با مردم به عدالت رفتار کرده و این قدر با بنی هاشم بد رفتاری نکنی، چون بالاخره ارحام تو هستند و اکنون چیزی هم برای آنها باقی نمانده که بیم آن داشته باشی بر تو خروج کنند.

معاویه گفت: هیهات هیهات، ابویکر خلافت کرد و دادگستری نمود و بیش از این

نشد که بمرد و نامش نیز از بین رفت؛ و عمر و عثمان هم این چنین مردند، و با مردم نیکویی کردند، ولی برادر هاشم (رسول خدا) هر روز پنج نوبت به نام او در ممالک اسلامی فریاد می‌کنند، «اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله فای عمل یتغی مع هذا، لا أم لك لا والله، إلا دقناً». پس از آنکه نام خلفای سه‌گانه بمیرند و نام محمد صلی الله علیه و آله زنده باشد، دیگر به خدا قسم، چه عملی باقی خواهد ماند، مادرت بمیرد، جز اینکه نام او هم دفن شود و اسمش از بین رود.

از این قضیه و امثال آن به خوبی استفاده می‌شود که هدف معاویه تنها دشمنی با حضرت علی علیه السلام نبود، بلکه مقصود او، محو اسلام و از بین بردن قرآن و نابود ساختن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و برگرداندن جامعه به دوران آبا و اجدادی خود و دوران شرک و بت‌پرستی بوده است.

فرزند پلیدش، یزید، نیز در آن مجلس خاص با کمال وضوح به این هدف شوم خود تصریح کرده و باطن ناپاک خود را برملا ساخت:

لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا	خَبِرُ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ أَنْ أَنْتَقِمَ	مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ
لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا	جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
لَاهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا قَرِحاً	ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

معاویه به لعن بر بالای منابر و نوشتن نامه به عمال و حکام خود در تحریک و تحریص مردم، به جسارت و اسائه ادب نسبت به مولی الموحدين علی علیه السلام، اکتفا نکرده، بلکه در حضور فرزندان و بستگان آن حضرت، به لعن و جسارت به او می‌پرداخت. معاویه امام مجتبی علیه السلام را به مجلس خود دعوت کرد؛ وقتی آن حضرت وارد شد، مشاهده کرد که عمرو عاص، ولید بن عقبه، عقبه ابن ابی سفیان، مغیره بن شعبه نشسته‌اند، و هنگامی که چشمشان به امام مجتبی علیه السلام افتاد، تا توانستند از بدگویی و ناسزا به او دریغ نکردند.

امام مجتبی علیه السلام رو به معاویه کرد و فرمود: ای معاویه، بدگویی‌های اینان

از سوی تو است، زیرا تو بودی که شروع به این کار کردی. این عمل از فکر پلید تو سرچشمه گرفته است؛ و محرک تو بر این اعمال خصومت با رسول خدا ﷺ و اهل بیتش است. شما را به خدا قسم می‌دهم، شمایی که به پدرم جسارت می‌کنید، آیا می‌دانید که پدرم به هر دو قبله نماز خوانده و معاویه به هر دو قبله کافر بوده و نماز را وسیله گمراهی می‌دانست و بت‌های لات و عزی را می‌پرستید؟

ای معاویه، می‌دانی که پدر من دو بیعت نمود، یکی بیعت فتح و دیگری بیعت رضوان؟ ولی تو به یکی از این دو بیعت بی‌اعتقاد بودی، و به بیعت دیگر هم وفا نکردی. آیا می‌دانی پدرم اولین کسی بود که به رسول خدا ﷺ ایمان آورد؟ ولی تو و پدرت از اشخاصی بودید که قلباً کافر بودید و تظاهر به اسلام می‌کردید و از سهم تألیف قلوب بهره‌مند می‌شدید. آیا نمی‌دانید آن کس که شما به او جسارت می‌کنید، در جنگ بدر احزاب، احد، خیبر و... پرچمدار رسول خدا ﷺ بود. آیا نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ هفت بار ابوسفیان را لعن کرد؟ اول، وقتی که رسول خدا ﷺ از مکه عازم طائف بود و تصمیم گرفت اهل طائف را به اسلام دعوت کند، ابوسفیان آن حضرت را تکذیب و تهدید کرد. در این هنگام، رسول اکرم ﷺ او را لعن کرد. دوم، در غزوة بدر. سوم، در غزوة احد، وقتی که ابوسفیان فریادش بلند بود، «اعل هبل؛ جاوید باد بت هبل». رسول خدا ﷺ او را لعن کرده. چهارم، در جنگ احزاب. پنجم، در حدیبیه. ششم، در روز عقبه؛ و هفتم آن روز که بر شتر سرخ موی سوار بود. ابوسفیان بر شتر سرخ مویی سوار شده بود؛ و عقبه از جلو می‌رفت و معاویه از عقب شتر را می‌راند. رسول خدا ﷺ فرمود: خدا لعنت کند شتر سوار و جلودار و راننده آن را.^۱

این سنت زشت و منحوس که معاویه آن را بنیاد کرد، تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. و در اثر تبلیغات دامنه دار معاویه و عمال جنایت‌کار او، و با صرف بیت‌المال برای ترویج آن، در دل مردم ساده‌لوح ریشه دوانیده بود.

۱. الشیعة والحاكمون، ص ۱۰۰.

وقتی عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، با عزمی تزلزل ناپذیر، برای ریشه کن کردن این بدعت و جنایت، به پا خاست. ابتدا بزرگان لشکر را با خود همراه کرد و بعد از آن به تمام مأمورین عالی رتبه در سراسر مملکت دستور داد که هیچ کس حق ندارد به علی بن ابیطالب علیه السلام جسارت کرده و او را دشمنان دهد. و هر کس مرتکب این عمل شود، شدیداً مجازات خواهد شد.

اما، چه چیزی سبب شد که عمر بن عبدالعزیز اقدام به این کار کند؟ عمر بن عبدالعزیز خود در این باره می گوید:

نزد عبیدالله ابن عبدالله بن عتبة بن مسعود، در مدینه به تحصیل دانش اشتغال داشتم. روزی استاد از کنار من گذشت درحالی که من با بچه ها مشغول بازی بوده و به علی بن ابیطالب علیه السلام جسارت کردم. پس از این ماجرا روزی در حال بازی به محضر استاد رفتم، دیدم مشغول نماز است. نشستم تا نمازش تمام شد. پس از اتمام نماز روبه من کرد و گفت: از کجا فهمیدی که خداوند بر اصحاب بدر و بیعت رضوان غضب کرده است، پس از آنکه از آنها راضی بود؟ گفتم من چیزی در این باره نشنیده ام. گفت: این چه سخنانی است که تو درباره علی علیه السلام می شنوم؟ گفتم: مگر علی علیه السلام از اهل بدر است؟ گفت: افتخارات بدر تنها نصیب علی علیه السلام بوده است. گفتم از پیشگاه مقدس باری تعالی عذر می خواهم و از شما هم پوزش می طلبم. گفت: باید با من عهد کنی که دیگر چنین عملی را انجام ندهی. من هم عهد کردم که بار دیگر به آن حضرت جسارت نکنم.

همچنین، عمر بن عبدالعزیز می گوید: پدرم روزهای جمعه در مدینه منبر می رفت و بسیار فصیح سخن می گفت. ولی وقتی می خواست علی علیه السلام را دشنام دهد، زیانش لکنت پیدا می کرد؛ و به زحمت می افتاد و دچار مشکل می شد. و من از این امر تعجب می کردم. روزی به پدرم گفتم: شما سخنور توانایی هستی، چرا وقتی به لعن و سب علی علیه السلام می رسی، زیانت لکنت پیدا می کند؟ پدرم گفت: تو به این مطلب پی برده ای؟ گفتم: آری. گفت: اگر اهل شام و دیگران فضایل

علی علیه السلام را بدانند، دیگر کسی از ما متابعت نمی‌کند، و مردم اطراف فرزندان علی علیه السلام جمع خواهند شد.

این سخن در خاطر من ماند، و در همان روز با خدای بزرگ عهد کردم که اگر به خلافت برسم، سب و لعن علی علیه السلام را ممنوع کنم.

عمر بن عبدالعزیز دستور داد که به جای لعن و سب علی علیه السلام، این آیه را بخوانند:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشان و فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

جنایات و جسارت‌های معاویه و ایادی او با شهادت علی علیه السلام خاتمه پیدا نکرد، آنها امام حسن مجتبی علیه السلام مسموم کرده و بدن مقدسش را هدف تیر قرار دادند. معاویه در صدد برآمد که برای فرزند ناپاکش، یزید، آن مجسمه فساد و بی‌بندوباری، از مردم بیعت گرفته و او را بر مردم تحمیل کند. یزیدی که دائم الخمر و سگ‌باز بود و او را «سکران‌الخمر»، می‌گفتند؛ و به گفته مسعودی: فرعون از او عادل‌تر بود.^۲

حسن بصری گفت: معاویه سه کار کرد که هر یک به تنهایی برای عذاب او کافی است: فرزند شراب‌خوار و طنبورزن خود را جانشین خود قرار داد؛ ۲. زیاد ابن ابیه را به ابوسفیان ملحق ساخت. و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ؛ اولاد از صاحب فراش و شوهر قانونی است»، و حجر بن عدی و یاران او را کشت:

پس از آنکه یزید بر روی کار آمد، مانند پدر ناپاکش کار را بر خاندان رسول

۱. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲. ابن اثیر، حوادث ۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۲۵۶ به بعد.

اکرم صلی الله علیه و آله و شیعیان علی علیه السلام سخت گرفت، تا آنجا که حسین بن علی علیه السلام، ریحانه رسول الله، نتوانست در مدینه الرسول زندگی کند؛ و مدینه را ترک کرده و به مکه معظمه وارد گردید. ولی یزید دستور داده بود که اگرچه حسین علیه السلام در حرم باشد، او را قطعه قطعه کنند.

از طرف دیگر دعوت‌های پی در پی مردم عراق و کوفه، برای هدایت و ارشاد جامعه و نامه نایب خاص و ابن عم بزرگوارش، مسلم بن عقیل، باعث شد که آن حضرت با اهل بیت خود به طرف عراق حرکت کند. و بالاخره کار بدانجا منتهی شد که خون مقدس او و جوانان و یارانش را ریختند و اهل بیتش را اسیر کردند.

پس از آنکه طایفه جنایت‌کار بنی مروان روی کار آمدند، آنها نیز برنامه معاویه و یزید را دنبال کردند. و هرچه توانستند بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلم و ستم کرده، حقوق آنان را غصب کردند؛ و به وسیله عمّال خون‌آشام خود مانند حجاج بن یوسف ثقفی شیعیان و دوستان اهل بیت را سرکوب و تارومار کردند.

هشام بن عبدالملک به فرماندار خود در کوفه نوشت که زبان «کمیت»، شاعر اهل بیت، را به جرم مدح اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع کند. وی به فرماندار مدینه، خالد بن عبدالملک، نوشت که بنی هاشم را زندانی کنند. همچنین، به زید، فرزند امام چهارم علیه السلام، کلماتی ناشایست نسبت داد که موجب ناراحتی او شد و باعث گردید که زید به شام رفته و شکایت او را نزد هشام ببرد.

توافق بر قطع نسل پیامبر ﷺ

مُجْتَمَعَةٌ عَلَى قَطِيعَةٍ رَحِمِهِ.

و بر قطع رحم پیامبر ﷺ با هم متفق شدند.

امت بر قطع رحم آن حضرت توافق نمودند، جز اندکی که حقوق آنها را رعایت کردند. از جمله اذیت و آزارهایی بود که به دختر عالی قدر پیامبر اکرم ﷺ بعد از ارتحال آن حضرت روا داشتند. فاطمه‌ای که آن قدر نزد خداوند منزلت دارد که آیه تطهیر در شأن او، شوهرش و فرزندانش، حسنین علیهما السلام، نازل شد. و مراد از نِسائِنَا در آیه مباهله این شخصیت والا است. او در اقی از عظمت و فضیلت است که جبرئیل پیک وحی و امین حق، بعد از ارتحال پدرش، بر او نازل شده و وی را بر این مصیبت تسلیت داد تا قلبش آرام گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَ كَانَ يَأْتِيهَا جِبْرَائِيلُ فَيُخْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَ يُطِيبُ نَفْسَهَا وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَ كَانَ عَلَى عليه السلام يَكْتُبُ ذَلِكَ؛^۱

فاطمه زهرا علیها السلام هفتاد و پنج روز، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده ماند و از رحلت پدرش بسیار محزون شده بود. جبرئیل به محضرش می آمد و او را بر فراق پدرش تسلیت می داد و قلبش را آرام می نمود، و از پدرش و مکان او، برایش حکایت می کرد، و از پیش آمدهایی که برای فرزندانش پس از مرگ او رخ خواهد

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۵۸.

داد، به او گزارش می‌داد، و علی علیه السلام آنها را می‌نوشت.»

از جمله «وَكَانَ يَأْتِيهَا جِبْرَائِيلُ» استفاده می‌شود که در آن مدت ۷۵ یا ۹۵ روز که حضرت فاطمه علیها السلام زنده بود، جبرئیل مرتب به خانه آن حضرت، رفت و آمد داشته است.

وی در تقوی، عصمت و طهارت به جایی رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَائِهَا؛^۱ خدا برای غضب فاطمه غضب می‌کند، و برای خشنودی فاطمه خشنود می‌شود.»

اما مردم با این یادگار بس ارزشمند چه کردند و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را چگونه عملی ساختند؟ سعی می‌کنم حتی الامکان با استفاده از مصادر برادران عامه به این پرسش جواب دهم.

عبدالفتاح عبدالمقصود می‌گوید:

«این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی علیه السلام روی آورد، و هم‌دستانش دنبال او راه افتاده و به خانه هجوم آوردند... زهرا علیها السلام به سوی قبر پدر نزدیک شد، چشم‌ها و گوش‌ها یکسره متوجه وی شد، ناله فاطمه زهرا علیها السلام بلند شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ ای بابا، تو گویی که از این صدا، زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه درآمد. باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد، آن غائبی که همواره در بین مردم است و از بین آنان نمی‌رود و این چنین استغاثه می‌نمود: ای بابا، ای رسول خدا... پس از تو، از دست زاده خطاب و زاده ابن قحافه، چه به سر ما آمد؟ دیگر دلی نماند که نلرزد، و چشمی نماند که اشک نریزد. آری، آن مردم آرزو می‌کردند که زمین شکافته گردد، و در میان خود پنهانشان سازد...»^۲

ابن عبدربه، ابوالفدا و عمر رضا کحّاله می‌نویسند:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۹.

۲. به نقل از: عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۵۰.

«ابوبکر عمر را به خانه آنها اعزام داشت و به عمر و یاران او گفت: اگر ایما کردند با ایشان بجنگ. عمر با توده‌ای از آتش روانه شد، تا خانه (اهل بیت) را آتش بزند، فاطمه علیها السلام او را دید و گفت: ای پسر خطاب، آیا می‌خواهی خانه ما را آتش بزنی؟ گفت آری، مگر آنکه در آنچه همه مردم داخل شدند، شما هم داخل شوید (با ابوبکر بیعت کنید).^۱

«عمر آتش خواست و گفت: والله خانه را آتش خواهم زد، مگر آنکه همه برای بیعت از خانه خارج شوید؛ وگرنه خانه را با هرکس در آن است آتش خواهم زد. مردی گفت: در این خانه فاطمه زهرا علیها السلام است، وی گفت: حتی اگر او باشد.^۲ اما بیعت علی علیه السلام چگونه بوده است؟

می‌گویند که ابوبکر با بررسی‌هایی که کرده بود می‌دانست که عده‌ای از بیعت با او خودداری ورزیده و در نزد علی علیه السلام هستند، و عمر را به سوی آنان فرستاد. عمر آمد و آنان را صدا کرد، در حالی که در خانه علی علیه السلام بودند. ولی آنان خارج نشدند. وی هیزم خواست و گفت: سوگند به آن کس که جان عمر در دست اوست باید از منزل خارج شوید وگرنه خانه را با هرکس که در آن است آتش خواهم زد. به وی گفتند: ای ابا حفص (کنیه عمر)، در این خانه فاطمه زهرا علیها السلام است. گفت حتی اگر او هم باشد. پس تمام کسانی که در منزل بودند بیرون آمدند و بیعت کردند، جز علی بن ابیطالب علیه السلام؛ و عمر چنین می‌اندیشید که وی چنین می‌گوید: سوگند خورده‌ام از منزل خارج نشده و لباس بر تن نکنم و عبا بر دوش نیفکنم تا اینکه قرآن را جمع نمایم. فاطمه زهرا علیها السلام بر در خانه ایستاده و گفت: قومی را که برای دیدن کسی آمده باشند بدتر از شما سراغ ندارم، جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی دست‌های ما نهادید و خود برای بریدن جامه خلافت رفتید، بدون آنکه در

۱. عقد الفرید و تاریخ ابوالفداء و اعلام النساء.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۸.

مورد ورود به خانه از ما اجازه بگیرید و حق ما را به ما برگردانید.»^۱
 شهرستانی می‌نویسد: «عمر در روز بیعت آن چنان به شکم فاطمه علیها السلام نواخت، تا اینکه جنین خود یعنی مُحسن را سقط کرد؛ و ابن خطاب فریاد می‌زد: خانه را با هر که در آن است آتش بزنید، در حالی که در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود.»^۲
 «زید بن اسلم می‌گوید:

من نیز جزء کسانی بودم که به در خانه فاطمه علیها السلام همراه عمر هیزم بردیم. هنگامی که علی علیه السلام و یاران وی از بیعت امتناع ورزیدند. عمر به فاطمه علیها السلام گفت: از خانه بیرون آی و گرنه خانه را با هر که در آن است آتش خواهم زد. در خانه، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و عده‌ای از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. فاطمه گفت: آیا من و فرزندانم را به آتش خواهید کشید؟ گفت آری، والله، مگر اینکه از منزل خارج شوید و بیعت نمایید.^۳

عده‌ای ناجوان‌مرد، مغرور و سرمست از باده قدرت به خانه‌ای هجوم می‌برند، خانه‌ای که رسول خدا برای ورود به آن از اهل خانه اجازه می‌خواست. بدیهی است که در چنین لحظاتی صدای گریه اطفال از هر سو به گوش رسیده و در این دقایق طاقت فرسا و ترسناک، فریادها بلند می‌شود. وقتی مهاجمان به خانه حمله بردند، فاطمه زهرا علیها السلام برای آنکه خود را از نامحرم بیوشاند به پشت در پناه برد، و آن مردان مسلمان نما، به شدت در را فشردند، در حالی که وی شش ماهه حامله بود، صدای حضرت از شدت درد بلند شد، زیرا که از ضربه در، جنین او شهید شد.

وَأَسْتُ أَدْرِي خَبْرَ الْمَسْمُورِي سَلَّ صَدْرَهَا خَزِينَةَ الْإِسْرَارِي

۱. ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۳.

۲. شهرستانی، الملل والنحل، ص ۸۳.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۰۴.

نمی‌دانم داستان میخ در چگونه است؟ از سینه فاطمه سؤال کن که خزانه اسرار است.

در آن هنگام ناجوان مردان بر آن شدند تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه بیرون برند. زهرا علیها السلام با آن حال، بین آن نامردان و علی علیه السلام حائل شد. در همین هنگام دستور زدن حبیبیه و عزیزه مصطفی علیه السلام یعنی فاطمه زهرا علیها السلام صادر شد. فرزندان حضرت شاهد این صحنه هستند. لذا حضرت مجتبی علیه السلام در مجلس معاویه، مغیره بن شعبه را مخاطب قرار داد و فرمود:

تو همان کسی هستی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زدی، پهلوی وی را شکستی و جنینش را کشتی، تا با این کار حرمت او را بشکنی و مخالفت امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنی که به وی می‌فرمود: «تو سیده زنان اهل بهشتی»؛ و قطعاً خداوند تو را به دوزخ خواهد برد.

ابن عباس در این باره می‌گوید:

قنغذ به وسیله تازیانه وی را زد و تا وقتی که آن حضرت شهید شد، در بازوی او از ضربت آن تازیانه جراحی باقی بود. پس او را به گوشه دیوار و پشت در خانه کشاند، و در را فشار داد، تا استخوان‌های فاطمه زهرا علیها السلام را شکست و طفلی که در رحم داشت، سقط گردید.^۱

امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

و اما علت وفات فاطمه زهرا علیها السلام آن بود که قنغذ، بنده و خدمتکار عمر، با غلاف شمشیر به امر مولایش عمر، وی را زد، و سپس محسن سقط شد؛ و از این واقعه حضرت زهرا علیها السلام به شدت مریض شد.

«مَا سَقُوطُ الْجَنِينِ؟ مَا حُمْرَةُ الْعَيْنِ وَ مَا بَالُ قُرْطِهَا الْمَنْشُورِ؛ چگونه جنین خود را سقط کرد؟ چشم خون آلود، و نیز گوشواره شکسته شده‌اش، چگونه بود؟» در این هنگام از خادمش فضه یاری خواست و فریاد برآورد: ای فضه، مرا

۱. سلیم بن قیس، اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

بگیر، به خدا قسم آنچه را در شکم داشتم، کشتند. ولی قبل از آنکه فضا او را به اطاق برساند، جنینش سقط شده بود.

بالاخره علی علیه السلام را به مسجد بردند، با وضعی که قلم از شرح آن شرم دارد. حضرت زهرا علیها السلام چشمانش را باز کرد، و فرمود: علی علیه السلام کجا است؟ فضا عرض کرد او را به مسجد بردند. دختر رسول خدا دردهای خود را فراموش کرد و برپا ایستاد. ولی در همین حال علی علیه السلام در مسجد با طاغیان در حال احتجاج بود. بعد از احتجاج‌ها و گفت‌وگوها، عمر گفت: ای علی، تو را رها نمی‌کنیم تا بیعت نمایی. قسم به خدا اگر با ابوبکر بیعت نکنی، گردنت را می‌زنم. حضرت فرمود: در این صورت: «تَقْتُلُونِ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ؛ بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید».

عمر گفت: بنده خدا بودن را قبول داریم، امّا برادر بودن با رسول خدا را قبول نداریم؛ امّا عبدالله فنعم، و امّا أخو رسول الله فما نعترف لك بهذا. در این هنگام بود که فاطمه علیها السلام به مسجد رسید، در حالی که دست دو پسرش را در دست داشت و هیچ زن هاشمیه‌ای نبود، مگر اینکه با وی بیرون آمده بود. زهرا علیها السلام نگاهی به علی علیه السلام کرد که در معرض کشته شدن، بود، جلو آمد در حالی که اشک می‌ریخت و فریاد می‌زد:

«خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي، خَلُّوا عَنِ بَعْلِی! وَاللَّهِ لَا كَشِيفَنَّ عَنِ رَأْسِي وَ لَا ضَعْنَ قَمِيصَ ابِي عَلِيٍّ رَأْسِي وَ لَا دَعُونَ اللَّهَ عَلَيْنِكُمْ؛

از پسر عمویم دست بردارید، از شوهرم دست بکشید؛ و گرنه والله سر خود را بزنه کرده و پیراهن پدرم بر سر خواهم افکند و از خدا علیه شما دادخواهی می‌نمایم».

علی علیه السلام قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاه کرد، و این آیه را تلاوت نمود:

«... قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضَعَّفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي...»؛^۱ ای فرزندان

مادر من، این جماعت مرا ضعیف و بی‌یاور پنداشتند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.

تلاوت این آیه اشاره داشت به منزلتی که رسول خدا ﷺ برای آن حضرت قائل بود.

فاطمه علیها السلام به خانه برگشت، مگر آنکه همسرش را از چنگال آنان نجات بخشید؛ و یقیناً بیعتی به عمل نیامد و حضرت صدیقه به منزل آمد.

عیادت عمر و ابوبکر از زهرا علیها السلام

مناسب است قضیه عیادت آن دو نفر، از حضرت صدیقه علیها السلام را مختصراً شرح دهم. بعد از آنکه چند بار آن حیل‌گران سعی کردند برای فریب افکار عمومی، رضایت فاطمه علیها السلام را جلب کرده، و برای جبران اعمال شنیع خود و جسارت بی‌سابقه به خانه‌ای که مصداق اعلیٰ ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ...﴾^۱ در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود؛ و ضرب و شتم بانویی که رضا و غضبش رضا و غضب خداوند است؛ به عنوان عیادت به منزل حضرت صدیقه بیایند و قضیه را تمام کنند، ولی آن حضرت اجازه نداد، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شدند. حضرت از فاطمه علیها السلام خواست که اجازه دهد و فرمود: من اجازه شما را ضمانت کرده‌ام. فاطمه علیها السلام فرمود: اگر شما ضمانت فرموده‌اید من حرفی ندارم، چون خانه، خانه شما است و زنان از مردان پیروی می‌کنند، و من در هیچ موردی، با شما مخالفت نخواهم کرد، به هرکس که دوست دارید، اجازه دهید وارد خانه شود. حضرت بیرون آمدند و به آن دو اجازه ورود داد. چون وارد شدند سلام کردند، ولی فاطمه علیها السلام جواب نداد، و روی از آن دو برگرداند. بار دیگر سعی کردند در مقابل صورت آن حضرت قرار بگیرند. باز فاطمه علیها السلام از آنها روی برگرداند، و این عمل

۱. سوره نور، آیه ۳۶.

چند بار تکرار شد. فاطمه علیها السلام به علی علیه السلام عرض کرد: پارچه را بر روی من بیفکن و به زنانی که اطرافشان بودند فرمود: روی مرا از این دو برگردانید. وقتی چنین کردند، آنها باز به گونه‌ای نشستند که روی حضرتش باشند و ابوبکر گفت:

«يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ وَاجْتِنَابَ سَخَطِكَ نَسْتَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَتَصْفَحَ عَمَّا كَانَ مِنَّا أَلَيْكَ؛ ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما آمده‌ایم تا رضایت شما را جلب کرده و غضب شما را نسبت به خودمان بزداییم از شما خواهش می‌کنیم از ما بگذری و گناهمان را نادیده بگیری (از آنچه نسبت به شما انجام داده‌ایم) ما را ببخشی.»

زهر علیه السلام رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: من مستقیماً با این دو سخن نخواهم گفت تا اینکه از آنان چیزی را بپرسم که آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند، اگر پاسخ درست دادند و راست گفتند، نظرم را بیان خواهم کرد و تصمیم خواهم گرفت. آن دو گفتند: به خدا قسم پاسخ خواهیم داد و ما در این پاسخ جز حق نگفته و جز به راستی شهادت نخواهیم داد.

«قَالَتْ: أَنْشَدَكُمَا بِاللَّهِ، أَتَذَكُرَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ اسْتَخْرَجَكُمَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ بِشَيْءٍ كَانَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ؟ فَقَالَا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، فَقَالَتْ: أَنْشَدَكُمَا بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهَا، مَنْ إِذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي، وَمَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهِ، وَمَنْ إِذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ إِذَاهَا فِي حَيَاتِي. وَمَنْ إِذَاهَا فِي حَيَاتِي كَانَ كَمَنْ إِذَاهَا بَعْدَ مَوْتِي. قَالَا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ ثُمَّ قَالَتْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ فَاشْهَدُوا يَا مَنْ خَضَرَنِي: أَنَّهُمَا قَدْ أَذَيَانِي فِي حَيَاتِي وَعِنْدَ مَوْتِي. وَاللَّهِ لَا أَكَلِمَكُمَا مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً حَتَّى أَلْقَى رَبِّي، فَاشْكُوكُمَا إِلَيْهِ بِمَا صَنَعْتُمَا بِهِ وَبِئْسَ، وَارْتَكَبْتُمَا مِنِّي؛

فاطمه علیها السلام سؤال فرمودند، شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شنیده بودید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید: فاطمه پاره تن من است و من از اویم؛ هر که او را

بیازارد مرا آزرده، و هرکه مرا بیازارد خدای را آزرده، و هرکس پس از مرگم او را بیازارد، مانند کسی است که در زمان حیاتم او را آزرده، و هرکه وی را در زمان حیاتم بیازارد، مانند کسی است که او را بعد از مرگم آزرده باشد.

پاسخ دادند: آری، و اللّٰه. حضرت صدیقه فرمودند: الحمد لله، و آن‌گاه ادامه دادند: پروردگارا، من تو را به شهادت می‌طلبم، و ای کسانی که حاضرید، شاهد باشید که این دو نفر هم در زمان حیاتم و هم به هنگام مرگم مرا آزرده‌اند، سوگند به خدا با آن دو سخن نخواهم گفت، حتی کلمه‌ای، تا پروردگارم را ملاقات کرده و از آن دو شکایت کنم، که به او و به من چه کردند».

«قَدَعَا ابوبکر بالویل و الثبور و قَالَ: لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي. فَقَالَ عُمَرُ: عَجَبًا لِلنَّاسِ كَيْفَ وَلَوْكَ أُمُورَهُمْ وَ أَنْتَ شَيْخٌ قَدْ خَرَفْتَ. تَجَزَعُ لِغَضَبِ امْرَأَةٍ وَ تَفْرَحُ بِرِضَاهَا؟ وَ مَا لِمَنْ اغْضَبَ امْرَأَةً؟ وَ قَامَا وَ خَرَجَا»^۱

پس از شنیدن این سخن ابوبکر شروع کرد به نفرین و آرزوی مرگ نمودن برای خود، و گفت: ای کاش! مادرم مرا نزایده بود. عمر گفت: تعجب است از مردمی که تو را زمام‌دار خود کرده‌اند، و حال آنکه تو پیرمردی هستی که عقل خود را از دست داده‌ای! به خاطر خشم زنی بی‌تابی می‌کنی. و از رضایت او خوشحال می‌گرددی؟ تو چه کار با غضب یک زن داری؟ پس بلند شده و خارج شدند».

راستی اگر ابوبکر و عمر به دنبال جلب رضای حضرت صدیقه بودند، چرا به گریه و آرزوی مرگ توسل جستند، راه روشن‌تر و معقولی وجود داشت و آن اینکه از مقامی که غصب کرده بودند، فاصله گیرند و حق را به صاحبش برگردانند. یقیناً در این صورت هم حضرت صدیقه علیها السلام و هم خداوند و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم علی علیه السلام از گناه آنها می‌گذشتند. ولی مسئله چیز دیگری است، این دیپلمات‌های ورزیده چون مظلومان برخورد می‌کنند، اشک تمساح می‌ریزند، حالت افراد عادل و دادگر را به خود گرفته؛ و زیر این ماسک‌ها می‌خواهند در

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.

مقابل محکمه‌ای که عقلای آینده برای آنها تشکیل می‌دهند؛ و در پیشگاه امتی که تا آخر الزمان به سعادت آنها خیانت شده و دست آنها را از دامن ائمه معصومین علیهم‌السلام کوتاه کرده و در دامن نااهل‌ها افکندند، و وحدت و یک‌پارچگی ملت مسلمان را به جدایی و تفرق مبدل ساختند، خود را تبرئه کنند. ولی آیا این گفتار مرموزانه و عوام‌فریبانه می‌تواند در دادگاه عدل و حق، جایی داشته باشد؟

مَاذَا عَلِيٌّ مَنِ الْمُسْتَمُّ ثَرِيَّةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

چه باکی است بر کسی که خاک قبر احمد را بوئیده، که در تمام زندگی هیچ عطری را نبوید.

قُلْ لِلْمُغَيَّبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الشَّرِيِّ إِنْ كُنْتَ تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَ نَدَائِيَا

بگو به غائبی که در زیر طبقات زمین است، آیا صدای ناله و فریاد مرا می‌شنوی؟

صَبَّتْ عَلَيَّ مِصَائِبُ لَوْ إِنِّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ صِرْنَ لَيْالِيَا

آن چنان مصیبت‌هایی بر من باریدن گرفته‌اند، که اگر این‌گونه بر روزها می‌باریدند، روزها شب می‌شدند.^۱

بالاخره لحظات آخر زندگی با تحمل مصائبی وصف ناشدنی و فراق همتایی

چون علی مرتضی علیه‌السلام و فرزندان او چون حسنین و زینبین علیهم‌السلام چنین وصیت کرد:

هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رضی الله عنها. أَوْصَيْتُ وَ هِيَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ

السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؛ يَا عَلِيُّ، أَنَا

فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ رضی الله عنها زَوْجَتِي اللَّهُ مِنْكَ لَا كُونَ لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ،

أَنْتَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي، حَنُطْنِي وَ غَسَلْنِي وَ كَفَّنِي بِاللَّيْلِ وَ صَلَّىٰ عَلَيَّ وَ

أَدْفِنِي بِاللَّيْلِ، وَ لَا تَعْلَمْ أَحَدًا قَبْرِي وَ اسْتَوْدِعْكَ اللَّهُ وَ اقْرَأْ عَلَيَّ وَ لَدِي

السَّلَامَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

۱. همان، ج ۷۹، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۴۲، ص ۲۱۴.

اولین و آخرین خواهش

«جنازه مرا شب بردار، شب غسل ده، و شب به خاک بسپار، و قبر مرا مخفی نگهدار».

تا عقلا، کاوشگران و صاحبان وجدان در هر نسل و عصری که تاریخ اسلام را بررسی می‌کنند، از تحریف خلافت و زیر پا نهادن وصیت رسول خدا ﷺ و اِعمال انواع ستم بر اهل بیت پیامبر ﷺ اسلام آگاه گردند. و با بی‌طرفی و عدالت و انصاف این ماجرا را مطالعه و قضاوت کنند؛ و به هوش آیند و به حق پیوندند و اسلام را از گرد و غبار اباطیل شستشو دهند.

سخن علی علیه السلام با قبر فاطمه علیها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَعَنْ ابْنَتِكَ النَّازِلَةِ فِي جَوَارِكَ، وَالسَّرِيعَةِ اللَّحَاقِ بِكَ. قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي، وَرَقَّ عَنِّي تَجَلُّدِي... إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. فَلَقَدْ إِسْتُرَجَعَتِ الْوَدِيعَةُ، وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ. أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ، وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ. إِلَىٰ أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ بِهَا مُقِيمٌ. وَسَتُبْدِكَ ابْنَتَكَ بِتَضَافِرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْبِهَا فَأَخْفِيهَا السُّؤَالَ، وَاسْتَحْبِرَهَا الْحَالَ.^۱

محال است که عقل بتواند اندوه و تأثری علی علیه السلام را در آن هنگام، ترسیم کند! زیرا آن حضرت دو یاور داشت، یکی رسول خدا ﷺ و یکی فاطمه علیها السلام و اکنون هر دو را از دست داده است. و اکنون با رسول خدا ﷺ چنین درد دل می‌کند:

درود بر تو ای رسول خدا ﷺ، از من و دختری که در جوار تو فرود آمده، و زود به تو پیوست. ای رسول خدا ﷺ، شکیبایی من از فراق برگزیده تو کمتر گردیده است، و توانایی و طاقت من از دست رفته است؛ همانا امانت پس گرفته

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۳۱۹.

شده و گروگان برگشته است؛ همواره بعد از این در اندوه بوده، شبم به بیداری خواهد گذشت، تا اینکه خداوند سرایی را که تو در آن اقامت داری، برای من برگزیند. و به زودی دختری از اجتماع امت بر ستمکاری بر ما به تو خبر خواهد داد.

راز شب

ماه، آن شب خموش و سرگردان	روی صحرا و دشت مسی تابید
نور غم رنگ و حزن پرور ماه	همه جا را نسوده بسود سپید
دانه دانه ستاره بر رخ چرخ	همچو اشک یتیم می لرزید
خوب گسترده بود خاموشی	بسر جهان پرده فراموشی
مرغ شب آرمیده بود آرام	چشم ایام رفته بود به خواب
سایه نخل ها به چهره نور	از سیاهی کشیده بود حجاب
باد در جستجوی گم شده ای	چرخ می زد چو عاشقی بی تاب
غرق، شهر مدینه، سرتاسر	در سکوتی عمیق و رعب آور
می کشید انتظار خاک آن شب	مقدم تازه میهمانی را
می ربود از کف گران مردی	آسمان، همسر جوانی را
آتش مرگ مادری می سوخت	دل اطفال خسته جانی را
مردم آرام، لیک آهسته	نوحه گر چند طفل دل خسته
بر سر دوش جسم بی جانی	حمل می شد به نقطه ای مرموز
همه خواهان به دل درازی شب	گرچه شب بود تلخ و طاقت سوز
تا مگر راز شب نگردد فاش	نبرد پی به راز شب دل روز
«راز شب» بود پیکر زهرا	که شب آغوش خاک گشتش جا
راز شب بود بانویی معصوم	که چو او مردی از زمانه نژاد
هجده ساله بانویی پرشور	که سیه کرد چهره بیداد
بانویی کز سخن به محضر عام	ریخت آتش به جان استبداد

بسانویی شسیردل، دلیر و شجاع
 گرچه زن بود، لیک مردانه
 شعله‌ای برکشید از دل خویش
 درس احقاق و دفع ستم
 مردم خفته را ز خواب انگینخت
 که نمود از حقوق خویش دفاع
 از قیام آتشی عظیم افروخت
 که سیه خرمن ستم را سوخت
 به جهان و جهانیان آموخت
 آبروی ستمگران را ریخت

محمد حسین بهجتی

خانه نشین کردن امام حسن علیه السلام

وَ إِقْصَاءِ وُلْدِهِ إِلَّا الْقَلِيلَ مِمَّنْ وَفَى لِرِعَايَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ.

و امت بر دور کردن فرزندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله با هم متفق شدند؛ جز عده کمی از مؤمنان حقیقی که حق اولاد رسول صلی الله علیه و آله را رعایت کردند.

یکی دیگر از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد آزار و اذیت های امت قرار گرفت، سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن مجتبی علیه السلام بود. با توجه به روایاتی که سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به حضرت ابا محمد علیه السلام امام مجتبی علیه السلام در بر دارد، معلوم می شود که اولاً، او امام و حجت خدا بعد از پدرش علی علیه السلام می باشد؛ و ثانیاً رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را به اطاعت و پیروی از آن امام بزرگوار و دوستی و مودت نسبت به آن حضرت امر فرموده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند او را امام واجب اطاعت معرفی می کند. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، یکی از مصادیق اولی الامر، حضرت مجتبی علیه السلام است. دستور مودت و دوستی نسبت به این امام و الامقام، ریشه در آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» دارد.

زیرا وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال می شود که مراد از «قربی» کیست که خداوند محبتشان را بر ما واجب کرده است؟ در جواب می فرماید: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا؛ آنها علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام هستند. ^۱ امام حسن مجتبی علیه السلام کسی است که رسول اکرم درباره او و برادرش فرمود: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ أَمَامَانِ

۱. سوره شوری، آیه ۲۳، زمخشری، تفسیر کشاف.

قَامَا او قَعَدَا؛ حسن و حسین، دو امامند، چه قیام کنند، و چه بنشینند. امام مجتبی علیه السلام کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او و برادرش در حدیث متواتر فرمود: «الْحُسَيْنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ حسن و حسین علیه السلام دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند.

وقتی امامت به امام مجتبی علیه السلام منتقل شد، وی با امتی مواجه شد که پیشینیان غاصب با تحریف دستورات الهی، از احکام خدا و سنت رسولش فاصله گرفته بودند، تا آنجا که خالد بن ولیدها لقب «سیف الله» گرفتند؛ و ولید بن عقبه‌ها در کوفه حاکم شدند، در حالی که مست به نماز جماعت می‌ایستادند و نماز صبح را چهار رکعت می‌خواندند. و به راستی خلافت در حال احتضار و جامعه در حال متلاشی شدن بود. در ادامه چنین وضعی پدرش علی علیه السلام خلافت را عهده‌دار شده بود، پنج سال تلاش کرد و آب شیرین از گلویش پایین نرفت و نفسی به راحتی نکشید تا آنکه به دست اشقی الاشقیاء به شهادت رسید.

امام حسن علیه السلام بعد از سرزنش آن مردم و بیان مکر آنها، فرمود: اگر راست می‌گویید موعده ما لشکرگاه مدائن باشد، به سوی آنجا رهسپار شوید. به دنبال این فرمان، آن حضرت هم به طرف مدائن حرکت کرد، اما در بین راه جمعی از خیانت‌کاران که در ظاهر در شمار سربازان آن بزرگوار بودند، برای غارت وارد خیمه گاه وی شده، همه چیز حتی رداء و سجاده‌ای که در زیر پای آن حضرت قرار داشت را ربودند، ولی نتوانستند به جان آن امام بزرگوار آسیبی وارد سازند. امام علیه السلام به راه مدائن ادامه داد، در وسط راه مردی از خوارج به نام جراح بن سنان به آن حضرت حمله کرد و با خنجر به ران امام علیه السلام جراحی سخت وارد آورد، و عده‌ای از یاران خاص آن حضرت وی را به مدائن آوردند. ولی با کمال تأسف وقتی به مدائن وارد شدند، مشاهده کردند که بسیاری از کسانی که اعلام آمادگی و فرمان‌برداری نموده بودند، به آنجا نیامدند و تخلف کردند. در این هنگام امام حسن علیه السلام به پا خاست و آنان را به این شرح مورد ملامت و سرزنش قرار داد:

«غَدَرْتُمُونِي كَمَا غَدَرْتُمْ مَنْ كَانَ قَبْلِي. مَعَ أَيِّ إِمَامٍ تُفَاتِلُونَ بَعْدِي؟ مَعَ الْكَافِرِ الظَّالِمِ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَلَا بِرَسُولِهِ قَطُّ؛ وَلَا أَظْهَرَ الْأَسْلَامَ هُوَ وَبَنُو أُمِّيَّةٍ إِلَّا فَرَقَامِينَ السَّيْفِ. وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ إِلَّا عَجَوُزٌ دَرْدَاءٌ لَبَغَتَ دِينَ اللَّهِ عِوَجًا هَكَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛^۱

پیمان خود را با من درهم شکستید و به من خیانت کردید، چنان که به امامی که پیش از من بود خیانت نمودید. به رهبری کدام امام بعد از من جنگ خواهید کرد؟ آیا به رهبری آن کافر ستمگری که او و بنی امیه هیچ گاه به طور واقعی به خدا و پیامبر او ایمان نیاورد؛ و اظهار اسلام ننمود، مگر برای فرار از شمشیر. اگر باقی نماند از بنی امیه مگر یک پیره زن هر آینه بر دین خدا اعوجاجی پدید خواهد آورد. این گونه فرمود رسول خدا ﷺ:»

امام مجتبی علیه السلام با چنین امتی روبه رو است، و معاویه در رأس کفر و نفاق قرار دارد. امام علیه السلام بر آن شد تا این ریشه را بخشکاند، برای مردمی که به ظاهر مدعی ایمان و عمل و اطاعت از حق بودند، سخنرانی فرمود، و فجایع معاویه را بازگو کرد. زیرا باید دست این مرد و ایادیش را از حوزه اسلام و مسلمین قطع کرد. لشگری آماده کرد، ولی فردای آن روز معلوم شد که فرمانده لشگر به معاویه پیوسته است. فرمانده دوم هم با مبلغی کمتر دین خود را به معاویه فروخت. چند بار به آن حضرت سم خوراندند، و اسائه ادب را تا آنجا رساندند که سجاده از زیر پای آن حضرت کشیدند. روزی در حال نماز تیری به سوی آن بزرگوار رها کردند و چون زره در تن داشت تأثیری نکرد؛ و در حال نماز به آن حضرت خنجر زدند.^۲

گذشته از بی وفایی مردمی که در کوفه گرد آن حضرت بودند، معاویه و ایادی حيله گر و ناپاکش، مانند عمرو بن عاص بسیار آن حضرت را آزردهند. باقر شریف

۱. قطب الدین راوندی، الخرائج، ج ۲، ص ۵۷۴.

۲. حیاة الحسین، ج ۲؛ شیخ صدوق، علل الشرایع.

قریشی نویسنده حیاة الحسین معتقد است قضیه‌ای که در پی خواهد آمد، در وقت مسافرت امام مجتبی علیه السلام به دمشق انجام پذیرفته است. ولی سبط ابن جوزی در تذکره بر آن است که این انجمن در کوفه تشکیل شده است. بعد از آنکه حضرت تصمیم گرفت به مدینة الرسول صلی الله علیه و آله مراجعت نماید. اما اصل ماجرا به قرار زیر است:

جمعی از گردانندگان حکومت معاویه، از او خواستند مجلسی تشکیل دهد و امام حسن علیه السلام را به آن مجلس دعوت کند، تا به آن حضرت توهین کنند. پیشنهاد کنندگان عبارت بودند از:

۱. عمرو بن عاص بن وائل

۲. ولید بن عقبه بن ابی معیط (برادر مادری عثمان بن عفان)

۳. مغیره بن شعبه

۴. عتبه بن ابی سفیان (برادر معاویه)

۵. عمرو بن عثمان بن عفان

معاویه پرسید شما می‌خواهید چه کنید؟ گفتند: ما می‌بینیم که حسن بن علی نفوذ معنوی عجیبی پیدا کرده؛ و سیره و روش پدرش را زنده کرده، و می‌ترسیم روزی امر کند و این مردم اطاعت کنند. برآنیم که به او سخت اهانت کنیم و به او ثابت کنیم که پدرش قاتل عثمان است، به طوری که نتواند انکار کند.

معاویه چون می‌دانست در این میدان برد با آنان نیست، در ظاهر نپسندید. ولی آنها اصرار کردند، و معاویه گفت: اگر او را خواستم، به او خواهم گفت که بی‌پروا سخن گوید. و آنها قبول کردند. لذا دستور داد مجلس بزرگی آراستند. ثعلبی، ابومخنف و یزید بن جنیب در توصیف عظمت آن مجلس می‌گویند: هیچ اجتماعی در اسلام، و هیچ مشاجره و انجمنی به بزرگی آنچه که در آن روز اتفاق افتاد، به وقوع نپیوست.^۱

۱. احتجاج طبرسی.

بالاخره فرستاده معاویه به محضر امام مجتبی علیه السلام آمد و عرض کرد: معاویه شما را می خواند. امام علیه السلام فرمود: چه کسانی نزد او هستند؟ فرستاده اسامی حضار را بیان کرد. امام علیه السلام فرمود:

«مَا لَهُمْ، خَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ؛ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ؛ يَا مَنْ جَاءَ كَارُ الدَّارِ، سَقْفٌ بِرِشَانٍ بَرِيْزٍ، وَ عَذَابٌ نَاقِهَانِي أَنَّهُا رَا دَرِيَابِدُ.»

امام علیه السلام از خدمتکار خود لباس خواست. و گفت: خدایا! از شر آنها به تو پناه می برم؛ و از تو یاری می طلبم، در مقابل آنها مرا کفایت فرما، «من حولك و قولك يا ارحم الراحمين». آن گاه برخاست و به مجلس معاویه آمد.

معاویه بعد از به جا آوردن شرط ادب، گفت: اینان با من مخالفت کردند، و با آنکه من راضی نبودم، شما را خواستند و می خواهند بگویند که عثمان مظلومانه کشته شده و پدرت قاتل اوست، به سخنشان توجه فرمایید، و مانند سخن آنها جواب بگویید و از بودن من پروا نکنید. معاویه از این سخن قصدش تبرئه کردن خود در حضور آن همه جمعیت بود، با آنکه خودش تشکیل دهنده آن مجلس بود.

امام علیه السلام فرمود: «سبحان الله، ای معاویه»، منزل، منزل توست و اجازه آن به تو موکول شده است، اگر با رضای خودت به آنها اجازه احضار مرا داده ای، سزاوار ناسزا گفتن هستی، پس چرا می گویی من راضی نبودم. و با من مخالفت کردند! و اگر این کار را بر تو تحمیل کرده اند، چقدر زیونی که نتوانستی آنها را از این کار بازداری، کدام یک از این دو وجه را قبول داری و از کدام یک عذر می خواهی؟

اول عمرو بن عاص رشته سخن را به دست گرفت و هرچه از بدگویی توانست، دریغ نکرد؛ و گفت: پدرت علی علیه السلام به ابوبکر ناسزا گفت و از خلافت او ناراضی بود و به اجبار با او بیعت کرد، در قتل عمر شرکت داشت، عثمان را مظلومانه مقتول ساخت، و ادعای خلافتی را نمود که برای او نبود.

وی سپس اوضاع آشفته کوفه را مطرح کرد، از جمله گفت: ای فرزندان عبدالمطلب، خدا خلافت را به شما نصیب نکرد، چون خلفا را کشتید و خون‌های محترم را حلال شمردید و به حکومت حریص بودید و کارهای قبیح را مرتکب شدید.

اما تو ای حسن علیه السلام، گمان می‌کنی که خلافت به تو بازمی‌گردد؟ تو عقل آن را نداری. دیدی خداوند چطور عقلت را گرفت؛ و اکنون مردم تو را استهزا می‌کنند. همه اینها عاقبت اعمال ناشایست پدرت است. ما تو را دعوت کردیم تا به تو و پدرت ناسزا گوئیم؛ اما پدرت، خدا به تنهایی امر وی را کفایت کرد؟ اما تو در دست مایی هرچه خواستیم درباره تو می‌کنیم، اگر تو را بکشیم بر ما نزد خدا گناهی نیست؛ و نزد مردم عیبی ندارد. آیا می‌توانی این سخنان را به ما برگردانی و اثبات کنی که دروغ می‌گوئیم؟ اگر عقیده داری که دروغ است جواب بگو، و الا تو و پدرت هر دو ستم‌کارید.

به دنبال عمر و بن عاص، ولید بن عقبه، رشته سخن و بی‌حیایی را در دست گرفت و گفت: ای بنی‌هاشم، شما اول کسی بودید که به عیب‌جویی از عثمان برخاستید و مردم را علیه او تحریک کردید، و برای رسیدن به حکومت وی را از پای درآوردید و مقتول ساختید. عثمان برای شما بهترین والی و بهترین داماد بود. شما اول کسی بودید که به وی حسد بردید و او را کشتید، دیدید خدا با شما چه کرد؟

آن‌گاه عتبه بن ابی سفیان، برادر معاویه، چنین گفت: ای حسن علیه السلام، پدرت بلائی قریش و بر علیه قریش بود، در قطع رحم از همه آنها قطع‌کننده‌تر بود، و در خون‌ریزی از همه آنها خون‌ریزتر. و تو از قاتلین عثمان هستی و به جاست که تو را بکشیم. اما پدرت، خدا به تنهایی او را کشت، و ما را از وی کفایت کرد. اما امیدی که به خلافت داری بی‌جاست، چون نه قدرت رسیدن به آن را داری و نه سزاوار آن هستی.

سپس مغیره بن شعبه، رشته سخن را به دست گرفت و نسبت به وجود مقدس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی ادبی بسیار کرد و ناسزاها گفت. و خطاب به حضرت مجتبی علیه السلام گفت: ای حسن علیه السلام، عثمان مظلوم و بی گناه کشته شد، پدرت در قتل وی آشکارا شرکت نکرد، ولی از اینکه قاتلین او را پناه داد و از آنان دفاع کرد، نتیجه می گیریم که به کشته شدن او راضی بود. پدرت هم با زبان اذیت می کرد و هم با شمشیر، با شمشیر می کشت و به مردگان بد می گفت. پدرت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمن آن حضرت بود. می خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکشد. مردم را علیه آن حضرت شورانید؛ و وی از قصدش آگاه شد و جلوی او را گرفت، بعد از وفات او با ابوبکر بیعت نمی کرد، تا به زور او را برای بیعت بردند. بعد با حيله ابوبکر را مسموم کرد. سپس با عمر منازعه نمود و خواست گردن او را بزند؛ و مقدمه قتل وی را فراهم کرد. بعد به عثمان بد گفت و وی را کشت. او در خون همه خلفا شریک بود؛ پس نزد خدا چه منزلتی دارد؟ خدا به ولی مقتول تسلط داده است. معاویه ولی خون است، پس روا است که تو و برادرت را بکشیم. به خدا قسم خون علی علیه السلام از خون عثمان عزیزتر نیست، خداوند نخواسته نبوت و سلطنت در شما فرزندان عبدالمطلب جمع شود.

سپس عمرو، پسر عثمان بن عفان، شروع کرد: ای کاش! مانند این روز را ندیده بودم که بعد از قتل پدرم عثمان، فردی از فرزندان عبدالمطلب در روی زمین زنده بماند، عثمان خواهرزاده آنها بود، فاضل و شریف در اسلام بود، و مقامش در نزد خدا و رسول بر همه آشکار است. با وجود این سوابق از روی حسد و آشوبگری و ادعای خلافتی که اهلش نبودند، خونش را ریختند. و بعد شروع کرد به داد و فریاد، ای وای از ذلت، آیا رواست که حسن علیه السلام و دیگر اولاد عبدالمطلب که قاتلان عثمان اند، زنده بمانند و عثمان به خون آغشته گردد؟ ای فرزندان عبدالمطلب، شما خونی ما هستید، و نوزده نفر از بنی امیه را در چاه «بدر» سر بریدید.^۱

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۷۰.

شما خوانندگان محترم از آنچه که این بی ادبها و درندگان انسان نما و هتاکان بی شرم و دروغگویان جسور، نسبت به وجود مقدس مجاهد عالم اسلام و وصی و برادر رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علی علیه السلام، کردند؛ و آنچه به سبط اکبر رسول خدا ﷺ گفتند، واقف شدید. جمعیت جسور، هتاک و بی شرم، هرچه توانستند بی حیایی کردند، و اکنون ساکت مانده اند تا ببینند حضرت امام حسن علیه السلام چه می فرماید.

امام علی علیه السلام اول به معاویه پرداخت و فرمود: ای معاویه، اینان به من ناسزا نگفتند؛ بلکه تو بودی که چنین کردی. زیرا تویی که همواره به من بد می گویی و با بد گفتن مأنوسی؛ و نسبت به رسول خدا ﷺ و اهلبیتش دشمنی و عداوت داشته و داری. ای معاویه، تو بشنو و اینها هم بشنوند، البته من قسمتی از آنچه را که در شما هست، می گویم:

علی بن ابیطالب که از او یاد کردید، آن روز که همه شما مشرک و منکر قرآن بودید، او به دو قبله نماز خواند، و در بیعت عقبه و بیعت رضوان با رسول خدا ﷺ بیعت کرد، او مشتبهات را بر خود حرام کرد، و از لذات کناره گرفت تا اینکه خداوند فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...»^۱ ای کسانی که ایمان آورده اید، چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای [استفاده] شما حلال کرده حرام شمارید.

اما تو ای معاویه، رسول خدا ﷺ درباره تو فرمود:

«لَا أَشْبِعَ اللَّهُ بَطْنَهُ؛ خداوند شکمت را سیر نگرداند.»

شبی که رسول خدا ﷺ هجرت فرمود، علی علیه السلام برای حفظ جان پیغمبر ﷺ در بسترش خوابید و خود را در معرض خطر قرار داد و خداوند این آیه را فرستاد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛^۱ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

خدای تعالی علی علیه السلام را با ایمان معرفی کرد، در آنجا که فرمود:
﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾؛^۲ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند.

منظور از الذین آمنوا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود:

«أنت مني بمنزلة هرون من موسى وأنت أخى فى الدنيا والآخرة».

و اما تو ای معاویه، رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را در جنگ احزاب دید در حالی که پدرت ابوسفیان بر شتری سوار بود، مردم را به جنگ تشویق می‌کرد، برادرت شتر را می‌کشید و تو آن را می‌رانیدی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ الرَّكِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ؛ خدا لعنت کند سوار را و آن را که مهار شتر را در دست دارد و آن را که شتر را می‌راند».

پدرت ابوسفیان در هیچ جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله روبه‌رو نشد، مگر اینکه آن حضرت او را لعنت کرد، و تو با او بودی. عمر بن خطاب حکومت شام را به تو داد، ولی به او خیانت کردی. عثمان تو را بر حکومت شام تثبیت نمود، و منتظر ماندی تا کارش را ساختند.

تو همان کسی هستی که پدرت ابوسفیان را از مسلمان شدن منع می‌کردی، و می‌گفتی:

يَا صَخْرُ لَا تُسَلِّمَنَّ طَوْعاً فَتَفْضَحَنَا بَعْدَ الَّذِينَ سَبَدِرِ أَصْبِحُوا فُرْقاً^۳

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۲. سوره مائده، آیه ۵۵.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۹.

ای صخر - ابوسفیان - بعد از آنکه کسانی از ما در بدر کشته و پاره پاره شدند، [دائیم، عمویم، عموی مادرم، برادرم حنظله نیکو، که بی‌خوابی و ناراحتی برای ما به ارث گذاشت]؛ از روی اختیار مسلمان مشو که ما را رسوا می‌کنی. به دینی که ما را دعوت می‌کنند، اعتماد مکن؛ زیرا با این کار از رُقاصه‌های مکه جدا می‌شویم. مرگ آسان‌تر است از اینکه دشمنان بگویند، ابوسفیان از ترس جانش از بت عزّی دست برداشت.

ای معاویه، تو بودی که در جنگ‌های اُحد، بدر، خندق و در تمام جنگ‌ها، با رسول خدا ﷺ جنگیدی.

ای معاویه، مسلمانان بستر و فراشی که تو زاییده آن هستی را می‌شناسند. (مادر معاویه، هند، از زنان بدنام و مشهور مکه بود. و معاویه را فرزند چهار نفر می‌دانند: عماره بن ولید، عماره بن ابی عمرو، ابوسفیان و عباس)^۱

در واقع خداوند خواست که خود معاویه مجلسی تشکیل دهد و مردم در آن اجتماع کنند و از زبان امام ﷺ آنچه را که واقعیت داشت، بشنوند و آن عنصر کثیف که رسوا بود، رسواتر شود.

بعد از رسوا ساختن معاویه، امام حسن ﷺ رو به عمرو بن عاص، شیاد معروف عرب کرد و فرمود:

اُمّا تو ای پسر نابغه، چه بگویم درباره تو، که وقتی از مادر متولد شدی، پنج نفر از قریش ادعای تو را کردند. و هر یک می‌گفت که او پسر من است، چون همه با مادر تو زنا کرده بودند، عاص بن وائل که لثیم‌ترین آنان بود پیروز شد و تو را پسر عاص نامیدند. و آیه «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۲؛ دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود؛ درباره تو نازل گردید.

تو دشمن رسول خدا ﷺ و مسلمانان هستی، و از همه مشرکان به خدا و

۱. سبط بن جوزی، تذکرة، ص ۱۸۴؛ حالات امام حسن علیهما السلام.

۲. سوره کوثر، آیه ۳.

رسول و اهل اسلام بدتر بودی؛ و در تمام جنگ‌ها در صف مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگیدی؛ و در مکه آن حضرت را هجو و مسخره می‌کردی، و در تکذیب و عداوت با آن حضرت در درجه اول بودی.

تو در تعقیب جعفر بن ابیطالب (عموی امام مجتبی علیه السلام) و همراهان او در کشتی نشسته، به طرف نجاشی رفتی، تا آنها را به مکه بازگردانی و چون نومید شدی و خداوند تمامی و درغگویی تو را آشکار کرد، به رفیق خود عماره بن ولید حسد بردی، و از وی درباره ارتباطی که با کنیز نجاشی داشت، پیش نجاشی سعایت کردی، تا اینکه خدا تو و رفیقت را رسوا کرد. پس تو چه در جاهلیت و چه در اسلام دشمن بنی‌هاشمی.

غیر از اینها، تو و حاضرین می‌دانید که تو رسول خدا صلی الله علیه و آله را با هفتاد بیت شعر، هجو و مورد استهزاء قرار دادی. و آن حضرت گفت: خدایا! من شعر نمی‌دانم و شعر برازنده من نیست، خدایا! بعدد هر حرف هزار بار به او لعنت کن. «اللهم العنة بكل حرف ألف مرة» پس لعنت حق بر تو خارج از حساب است.

اما آنچه درباره عثمان گفتی، پس تو «یا قلیل الحزیناء و الدین»، تو خودت دنیا را بر عثمان، جهنم سوزان کردی، و آن‌گاه به فلسطین رفتی و چون از قتل او آگاه شدی، گفتی هر زخمی را که بخارانم منفجر می‌کنم. پس خود را به معاویه اختصاص دادی و دین خود را به دنیای او فروختی، ما تو را درباره دشمنی اهل بیت ملامت و سرزنش نمی‌کنیم، و به دوستی معاویه سرکوب نمی‌زنیم، به خدا قسم عثمان تا زنده بود وی را یاری نکردی و از کشته شدنش خشمگین نشدی و نیستی. و ای پسر عاص، آیا تو نبودی که درباره بنی‌هاشم به دلیل رفتن نزد نجاشی اشعار ملامت‌آمیز می‌سرودی.

سپس امام علیه السلام رو به ولید بن عقبه کرد و فرمود: ای ولید، تو را برای عداوت به علی علیه السلام سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا:

در بدر در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم عقبه را به قتل رسانید. و آن‌گاه که در

کوفه نماز صبح را در حال مستی چهار رکعت خواندی و گفتی، می خواهی زیادتر هم بخوانم، علی علیه السلام به تو هشتاد تازیانه زد.

خدا تو را در قرآن فاسق، و علی علیه السلام را مؤمن خواند. و وقتی با وی مفاخره کردی و گفتی: ای علی علیه السلام، ساکت باش، من در شجاعت و سخنوری از تو برترم، علی علیه السلام فرمود: ساکت شو ای ولید، من مومن هستم و تو فاسق. خداوند در تصدیق علی علیه السلام فرمود: «أَقْمَنَ كَأَنَّ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»؛^۱ آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند.

خداوند تو را صریحاً در آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» فاسق خواند. و ای بر تو ای ولید، آیا سخن شاعر را از یاد برده‌ای:

انزل الله في الكتاب علينا
فتبوا الوليد من ذاك فسقاً
في عليّ و في الوليد قراناً
و في عليّ مَبَوِّئِ اِيْمَاناً

ای ولید، تو از قریش نیستی، پدرت (علیج) از مردم صفوریه است که به آن «زکوان» گویند. گفتی که ما عثمان را کشته‌ایم، به خدا قسم حتی طلحه و زبیر نتوانستند چنین ادعایی بکنند. به خدا قسم سِن تو حتی از پدری که منسوب هستی بیشتر است. تو به علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا می‌گویی؛ به جای او به خود پیرداز، تا پدرت را بشناسی. مادرت به تو می‌گفت: فرزندم، به خدا قسم پدر تو از عقبه لثیم‌تر و پلیدتر است.

امام حسن علیه السلام پس از رسوا ساختن، ولید بن عقبه، رو به عتبه بن ابوسفیان، برادر معاویه، کرد و فرمود: امّا تو ای عتبه، نه رأی درستی داری که جواب دهم، و نه عقلی داری تا هم‌کلامت شوم و سرزنشت کنم؛ و نه در تو خیری هست که کسی بترسد. فهم تو مانند کنیزان است، چه ضرری برای علی علیه السلام دارد؛ ناسزا گفتن تو به او در نزد مردم.

مرا از کشتن می‌ترسانی؟ تو اگر می‌توانستی آدم بکشی، چرا آن مرد (لحیانی)

۱. سوره سجده، آیه ۱۸.

را که با زنت هم بستر بود دیدی، و نکستی؟ از گفته نصر بن حجاج عار نداری که درباره تو گفت:

يَا لِّلرِّجَالِ وَ حَادِثِ الْاِزْمَانِ وَ لِسِيَّتِهِ تَخْزِي اِبَاسَفِيَانَ
نَبِثَتْ عَتَبَةَ خَانَهُ فِي عَرْسِهِ جَبَسَ لَثِيمَ الْاَصْلِ مِنْ لِحْيَانِ؛^۱

ای مردم، از حوادث روزگار، و از ننگی که ابوسفیان را رسوا کرد تعجب کنید، و بر حذر باشید، خبر دار شدم که مردی بدجنس از لحيان بر عتبه خیانت کرده و با زن وی همبستر شده است.

چگونه کسی از شمشیر تو بترسد، و حال آنکه آن را که تو را رسوا کرد نکستی. چگونه تو را درباره علی علیه السلام سرزنش کنم، حال آنکه در روز بدر دایی تو «ولید» را کشت؟ و در قتل پدرت «عتبه» با حمزه علیه السلام شرکت نمود. و در جای دیگر برادرت حنظله را به قتل رساند.

امام علیه السلام پس از آنکه عتبه بن ابوسفیان را رسوا نمود، رو کرد به مغیره بن شعبه شیاد و دغل نامی عرب و فرمود:

أَمَا تَوَايَ مَغِيرَةَ، دَشْمَنَ خَدَائِي، تَوَكْتَابُ خَدَا رَا تَرْكَ كَرْدِي، رَسُولَ خَدَا صلوات الله عليه
رَا تَكْذِيبَ نَمُودِي، مَرْدَمِ پَاكِ وَ وَا رَسْتَه بَه زَنَا كَرْدَنْتَ گَوَاهِي دَادَنْد، سَنَكْسَارِ كَرْدَنْ
تَو وَاجِبِ اسْت، حَقِّ رَا بَه وَسِيلَه بَاطِلِ دَفْعِ كَرْدَه وَ حُدِّ تَو رَا بَه تَأْخِيرِ اِنْدَاخْتَنْد.
خَدَاوَنْد بَرَايِ تَو عَذَابِ دَرْدَنَاكِ آخِرْتِ وَ رَسُوَايِي دُو عَالَمِ رَا فَرَاهِمِ نَمُودَه؛ «وَ
لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى»

تو بودی که با فرمان رسول خدا صلوات الله عليه مخالفت کردی، و حرمت آن حضرت را هتک نمودی. فاطمه دختر رسول خدا را زدی و مجروح نمودی؛ در حالی که آن حضرت در حق فاطمه علیها السلام فرموده بود: «أَنْتِ سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ». خداوند تو را به آتش خواهد افکند و به گفته هایت عقوبت خواهد فرمود.

چرا به علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا گفتی؟ آیا در حَسَبِ نقصانی داشت؟ یا از

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۲.

رسول خدا ﷺ دور بود؟ یا در اسلام امتحان خوبی نداد؟ یا حکم به جور کرد، و به دنیا رغبت ورزید؟ اگر بگویی علی علیه السلام اینها را داشت دروغ گفته‌ای، و مردم تو را تکذیب خواهند کرد. تو می‌گویی علی علیه السلام عثمان را کشت؟ به خدا قسم علی علیه السلام پاک‌تر و پرهیزگار است از کسی که وی را درباره خون عثمان سرزنش می‌کند.

به جان خودم قسم اگر هم علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته باشد، به تو نمی‌رسد تا چیزی بگویی. زیرا تا عثمان زنده بود او را یاری نکردی و از قتلش ناراحت نشدی. تو همواره در طائف به سر می‌پردی و کنیزان زنا کار خریده و امر جاهلیت را زنده می‌کردی و امر اسلام را تباه می‌نمودی، تا اینکه در حق تو گفته شد، آنچه که گفته شد.

اما آنچه تو و اینها درباره حکومتی که به آن رسیده‌اند، گفتید مبنی بر اینکه فرعون پادشاهی کرد، در حالی که موسی علیه السلام و هرون علیه السلام پیامبر بودند و کلمات خدا را به مردم می‌آموختند، آن ملک خدا است که به خوبان و بدان می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱ و نمی‌دانم، شاید آن برای

شما آزمایش و تا چندگاهی [وسیله] برخورداری می‌باشد، و نیز فرموده: ﴿وَ

إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا﴾^۲ و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوش‌گذرانانش را

وامی داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند، و در نتیجه، عذاب بر آن

[شهر] لازم گردد، پس آن را [یکسره] زیرورو کنیم.

بعد رو به عمرو، پسر عثمان کرد و فرمود: ای پسر عثمان و ای احمق، سخن

گفتن برای تو در این مجلس شایسته نبود، مثل تو مثل همان پشه‌ای است که وقتی

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۱۱.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۶.

بر درخت خرما می نشست، هنگام برخاستن به آن نخله گفت: خود را نگاه دار می خواهم پرواز کنم، نخله خرما گفت: من نشستن تو را احساس نکردم، چگونه برخاستن تو را تحمل نمایم؟ به خدا قسم وجود تو در چشم من آن چنان حقیر و ناچیز است که فکر نمی کردم که راه خصومت را بلد باشی تا دشمنی تو بر من گران باشد، من فقط به گفته تو یک جواب می گویم: چه ضرری به علی بن ابیطالب علیه السلام می رساند ناسزاهای تو؟ آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدایش می کند؟ یا به شخصیت او نقصی وارد می سازد؟ گفتمی که خون نوزده نفر از کشته شدگان بدر بر گردن ماست، خدا و رسول آنها را کشتند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا بَلَغَ وُلْدُ الْوَزْغِ (حکم بن ابی العاص) ثَلَاثِينَ رَجُلًا أَخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا و عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا، وَ كِتَابَهُ دَعْلًا، و إِذَا بَلَغُوا ثَلَاثَ مِائَةٍ و عَشْرًا حَقَّتْ عَلَيْهِمُ اللَّعْنَةُ؛ و إِذَا بَلَغُوا أَرْبَعَ مِائَةٍ و خَمْسَةَ و سَبْعِينَ، كَانَ هَلَاكُهُمْ أَسْرَعًا مِنْ لَوْكِ تَمْرَةٍ.

چون فرزندان «قورباغه» به سی نفر رسیدند، بیت المال را در میان خود تقسیم می کنند. بندگان خدا را به بندگی خویش درآورند، و کتاب خدا را مایه مکر و فریب گردانند، و چون به سیصد و ده نفر رسیدند لعنت خدا بر آنان محقق می شود. و آن گاه که به چهارصد و هفتاد و پنج نفر رسیدند، هلاک و نابودی آنها از جویدن یک خرما آسان تر می شود.

در این هنگام حکم بن ابی العاص وارد شد؛ حضرت به یاران فرمود: آهسته صحبت کنید و زغ می شنود.

بعد از این سخنان امام حسن علیه السلام معاویه از مجلس برخاست و دامن خود را تکانید و امام حسن علیه السلام این آیات را تلاوت می فرمود:

«الْخَيْثَاتُ لِلْخَيْثِينِ وَ الْخَيْثُونَ لِلْخَيْثَاتِ...»^۱ به خدا قسم، معاویه مصداق آیه تو و یاران تواند.

﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱؛ زنان پلید برای مردان پلیدند، و مردان پلید برای زنان پلید. و زنان پاک برای مردان پاکند، و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آنچه درباره ایشان می‌گویند برکنارند، برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود. به درستی که آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و شیعیان او هستند.

امام حسن علیه السلام در وقت خارج شدن فرمود: ای معاویه، بچش سزای عمل خود را که همانا رسوایی دنیا، و عذاب دردناک آخرت را خدا برای تو و آنان مهیا فرموده است..

عمر بن عاص برخاست و به معاویه گفت: یا امیرالمؤمنین، شما حاضر بودید که حسن علیه السلام به مادر من نسبت زنا داد، باید به او حد قذف زده شود. معاویه گفت: از وی دست بردار، خدا به تو جزای خیر ندهد.

چون امام علیه السلام تشریف بردند، معاویه به آنها گفت: من از اول گفتم، نمی‌شود با او مُحاجّه کرد، و به شما گفتم به او بد نگوئید، ولی قبول نکردید، به خدا قسم فضا در دیدگانم تاریک شده و دنیا تیره و تار. برخیزید، خدا شما را رسوا کرد.

امام حسن علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مُعَاوِيَةَ نَازَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي، فَتَرَكَتُهُ إِصْلَاحَ الْأُمَّةِ وَحِقْنِ دِمَائِهَا؛^۲
معاویه در گرفتن حقی که برای من بود (حکومت) با من به جنگ برخاست ولی من آن را رها کردم، زیرا مصلحت امت چنین اقتضا می‌کرد و برای اینکه خون مسلمین (بدون آنکه بتوان از آن بهره‌ای برد) ریخته نشود».

و به زید بن وهب فرمود:

«وَاللَّهِ لَوْ قَاتَلْتُ مُعَاوِيَةَ لَأَخَذُوا بِعُنُقِي حَتَّى يَدْفَعُونِي إِلَيْهِ سِلْمًا؛^۳ به خدا

۱. سوره نور، آیه ۲۶.

۲. تاسخ التواریخ، حالات امام مجتبی علیه السلام.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰.

قسم اگر با معاویه جنگ کنم (یاران من) مرا گرفته و سالم تسلیم معاویه خواهند کرد».

بعد از عقد صلحی که امت غیرمتعهد و متزلزل آن را به وجود آوردند، امام مجتبی علیه السلام کوفه را ترک گفته، و به سوی مدینه رهسپار گردید. ابن اثیر می گوید:

فروة بن نوفل اشجعی که با پانصد نفر از خوارج از جنگ با علی و حسن علیهما السلام کناره گیری کرده و به شهر زور، رفته بود، پس از صلح گفتند: اکنون شبهه ای در کار نیست و باید به جنگ معاویه رفت، آن گاه به فرماندهی فروة بن نوفل به نخیله کوفه آمدند. معاویه به امام حسن علیه السلام که به سوی مدینه رهسپار گشته بود، نامه نوشت و او را به جنگ با خوارج دعوت کرد. فرستاده معاویه در قادسیه یا نزدیک آن به امام حسن علیه السلام رسید. آن حضرت برنگشت و به معاویه نوشت:

«لَوْ أَتَرْتُ أَقَاتِلَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، لَبَدَأْتُ بِقِتَالِكَ. فَأَنْتَ تَرَكَتْكَ لِأَصْلَاحِ الْأُمَّةِ وَحَقِّ دِمَائِهَا»^۱.

ای معاویه، اگر من قدرت داشتم که با این مردمی که خود را اهل قبله می دانند (خوارج) بجنگم هر آینه از تو شروع می کردم و اول کار تو را می ساختم. اینکه تو را رها کرده ام، به خاطر صلاح امت و حفظ خون آنها است.

شهادت امام حسن علیه السلام

وقتی امام علیه السلام به مدینه آمدند، مدت ده سال از حکومت معاویه می گذشت، معاویه تصمیم گرفت که برای یزید از مردم بیعت بگیرد، از طرفی این بیعت خلاف صلح و قرار دادی بود که با امام مجتبی علیه السلام بسته بود. از سوی دیگر متوجه محبوبیت امام علیه السلام در بین شیعیان بود، لذا توسط جُعدہ دختر اشعث بن قیس و با تطمیع او به مال و ازدواج با یزید بعد از قتل امام علیه السلام، کمر به قتل آن حضرت بست.

۱. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۲۰۵.

و او در موقع افطار سَمی را که معاویه فرستاده بود در لیوانی از شیر مخلوط کرده و به امام خوراند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

اشعث بن قیس در ریختن خون حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام دست داشت و دخترش جعده امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد بن اشعث در ریختن خون حضرت ابا عبدالله حسین علیه السلام شرکت کرد.^۱

امام مجتبی علیه السلام به برادرش، امام حسین علیه السلام وصیت کرد، وقتی از دنیا رفتم، مرا در کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک می سپاری، ولی اگر مانع شدند تو را به حق جد، پدر و مادرت، یا کسی مخاصمه نکن و مرا در بقیع دفن کن.

وقتی امام حسین علیه السلام آماده دفن امام حسن علیه السلام شدند، مروان بر استر سوار شد و نزد عایشه رفت و گفت: جنازه حسن علیه السلام را می خواهند کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن کنند، بیا و از این عمل جلوگیری کن، عایشه پرسید چگونه مانع شوم؟ مروان از استر پیاده شد و او را سوار کرد و نزد قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورد. عایشه فریاد می زد و می گفت: مگذارید حسن علیه السلام را در جوار جدّش دفن کنند، و پیاهی بنی امیه را تحریص و تحریک می کرد.

ابن عباس می گوید: ما در فکر دفن بودیم که سر و صداها بلند شد، دقت کردم، دیدم عایشه با چهل سوار به سوی ما می آید و مردم را به جنگ ترغیب و تحریص می کند. عایشه مرا صدا زد، و گفت ای پسر عباس، شما به من آن قدر جرأت پیدا کرده اید که هر روز مرا آزار می دهید، اکنون می خواهید کسی را داخل منزل من کنید که من او را دوست ندارم؟ من فریاد زدم: و اسواتاه یوم علی بغل و یوم علی جمّل؟.

و یوم الحسن الهادی علی بغلک أسرعت

و مایست و ما نعت و خاصمت و قاتلت

۱. الشیعة و الحاکمون.

وَ فِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِالظُّلَمِ تَحَكَّمَتْ
 هَلِ الزَّوْجَةُ أَوْلَىٰ بِالْمُوَارِيثِ مِنَ الْبِنْتِ
 لَكَ التِّسْعُ مِنَ الثَّمَنِ وَ بِالْكُلِّ تَحَكَّمَتْ
 تَجَمَّلَتْ تَبَغَّلَتْ وَ إِنْ عِشْتَ تَقِيلَتْ
 یک روز بر شتر سوار می شوی و یک روز بر استر تا نور خدا را خاموش کنی،
 اگر زنده بمانی روزی هم فیل سواری می کنی....

بعد از این گفت وگوها بود که عایشه نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، خود را از بالای استر پایین افکند، و فریاد زد: نمی گذارم حسن را اینجا دفن کنید، و دستور تیراندازی داد؛ تا آنجا که وقتی امام حسین علیه السلام بنی هاشم را آرام کرد و فرمود: برادرم چنین وصیت کرده که راضی به خون ریزی در جلو جنازه ام نیستم و مرا در بقیع دفن کنید، دیدند که هفتاد یا هفت چوبه تیر بر بدن امام نشسته است.
 ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: وقتی امام حسین علیه السلام جنازه برادرش را در لحد جای داد، اشعاری خواند که از جمله آنها این است:

أَذْهَنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَخَاسِنِي	وَ رَأْسُكَ مَغْفُورٌ وَ أَنْتَ سَلِيبٌ
بُكَائِي طَوِيلٌ وَ الدُّمُوعُ عَزِيزَةٌ	وَ أَنْتَ بَعِيدٌ وَ الْمَزَارُ قَرِيبٌ
غَرِيبٌ وَ اطْرَافُ البُيُوتِ تَحْوِطُهُ	أَلَا كُلُّ مَنْ تَحْتَ التَّرَابِ غَرِيبٌ
فَلَيْسَ حَرِيبٌ مَنْ أُضِيبَ بِمَالِهِ	وَ لَكِنْ مَنْ وَارَىٰ أَخَاهُ حَرِيبٌ

آیا جا دارد که من سر خود را روغن بمالم، یا محاسن خود را نیکو نمایم، و حال آنکه سر تو آلوده به خاک و بدن تو بدون لباس باشد. گریه من طولانی و اشکهای من جاری است. گرچه تو از من دور شدی، ولی مزار و محل زیارت تو نزدیک است. تو آن غریبی هستی، که اطراف خانه ها او را فرا گرفته، آری، آگاه باش! هر کسی که زیر خاک باشد غریب است. آن کسی که مصیبت مال بیند، غارت زده نیست، ولی آنکه برادر خود را به خاک بسپرد غارت زده است.^۱

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۴۵.

شهادت امام حسین علیه السلام

«فقتل من قتل»

تا آنکه به ظلم ستمکاران امت گروهی کشته شدند.

یکی دیگر از فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. که چون برادر مکریشان امام مجتبی علیه السلام محبوب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، تا آنجا که آن حضرت درباه ایشان فرمود: حسین منی و انا من حسین؛ حسین از من است و من از حسینم.

مردی از عبدالله بن عمر پرسید که اگر خون پشه‌ای به پیراهن انسان برسد، نجس می‌شود؟ عبدالله گفت: ببینید این مرد عراقی از خون پشه می‌پرسد و حال آنکه، همین عراقی‌ها فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند و من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت:

«الحسن و الحسين ریحانتای من الدنیا؛^۱ حسن و حسین دو دسته گل خوش‌بوی من از دنیا هستند».

انس بن حارث کاهلی که خود و پدرش از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، می‌گوید: من از آن حضرت شنیدم که گفت:

«إِنَّ ابْنِي هَذَا (یعنی الحسین) يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ فَلْيَنْصُرْهُ؛ همین پسر من یعنی حسین در سرزمین عراق کشته می‌شود، هرکس به او دسترسی داشته باشد، باید او را یاری کند».

در سال شصت هجری مقدمات وقوع آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بود، فراهم شد؛ و امام علیه السلام برای شهادت آماده گشت.

۱. ابن اثیر، اسدالغابه.

واقعه عاشورا

برای تحلیل علل واقعه محرم سال ۶۱ باید از نیمه دوم زمامداری عثمان تا آخر حکومت معاویه، بلکه از سال‌های قبل از زمامداری ابوبکر و حتی پیش از ظهور اسلام؛ و شاید بتوان مدعی شد که از قبل از تولد پیامبر عالی‌قدر اسلام صلی الله علیه و آله شروع کرد. زیرا حوادث چون حلقه‌های زنجیر بهم وابسته‌اند، و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد.

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله اصول حکومت اسلامی دگرگون شد؛ و بدعت‌هایی در دین پدید آمد، و این امر در حکومت معاویه به اوج خود رسید. عدالت جای خود را به بیداد و ستم داد. امنیت و محترم بودن خون مؤمن، جای خود را به تبعید و خفقان داد. شکنجه و آزار، مصادره اموال و بدعت رواج کامل یافت. حتی افراد به خاطر داشتن طرز تفکری خاص حقوقشان قطع شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفته و سر از آوارگی در می‌آوردند.

معاویه به کارگزاران خود بخشنامه کرد:

«انظروا من قامت علیه البینه انه یحب علیاً و اهل بیته، فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه؛^۱ آگاه باشید، در تمام ادارات لشگری و کشوری هرگاه ثابت شود که کسی از شیعیان علی علیه السلام و از دوستان اهل بیت است، اسمش را خط بزنید، و پاداش و روزیش را قطع کنید».

و در بخشنامه دیگری مقرر گردید:

«من اتهموه بمؤالاة هؤلاء القوم فنكلوا به و اهدموا داره؛ هر که را احتمال دادید که او از هوا داران اهل بیت است به مجرد گمان او را تحت فشار و شکنجه قرار دهید و خانه‌اش را خراب کنید».

۱. کتاب سلیم بن قیس. ص ۷۸۳.

ابن ابی الحدید می نویسد:

شرایط به گونه‌ای سخت شده بود که، شیعیان به خانه‌های اقوام و دوستان خود پناه می‌بردند، و از غلام و کنیز آنان بی‌مناک بودند که مبادا بر علیه آنها گزارش کنند؛ زیرا هرکس با هرکه بد بود گزارش می‌کرد که فلانی از دوستان اهل بیت است، و مردم را به این تهمت مورد آزار قرار داده و بی‌خانمان می‌کردند.

البته این کار در عراق در حکومت زیادبن شُمیّه از هرجا سخت‌تر اجرا می‌شد. و در تمام ممالک اسلامی و در هرجا که جزء قلمرو اسلام بود، در خطبه‌های نماز جمعه و اوقات دیگر باید علی علیه السلام با آن همه سوابق درخشان و افتخاراتی که در اسلام داشت، مورد سبّ و لعن (العیادبالله) قرار می‌گرفت، و معاویه و یزید مورد تجلیل و تعظیم واقع می‌گردیدند.

معاویه رسماً به فرماندار عراق نوشت که هرکس به شیعه علی بودن شناخته شود، شهادتش در هیچ موردی پذیرفته نیست. و شیعیان بزرگ امیرالمؤمنین، علی علیه السلام مانند حجر بن عدی و پانزده نفر دیگر را تحت فشار و اذیت قرار داده و شش نفر از آنها را به قتل رساندند، و بسیاری از مردم را زنده به گور کرده و دست و پایشان را قطع کردند. آن قدر علیه علی علیه السلام تبلیغ نمودند و در دل مردم نا آگاه و دنیاپرست، عدوات آن حضرت را القا کرده بودند، که وقتی در روز عاشورا امام حسین علیه السلام از علت تصمیم آنها بر قتل خود سؤال کرد، جواب دادند: «بُغْضاً مِنْنا لِأَبِیْکَ»؛ به دلیل بغض و کینه‌ای که به پدر تو داریم.

این اعمال سبب رشد سریع نارضایتی مردم شد. و جامعه آن روز عربستان را برای شورش آماده ساخت. در حکومت عثمان تأمین رضایت خلیفه بر همه چیز مقدم بود، هرکس طبق هوس و دلخواه وی عمل می‌کرد، در دستگاه حکومت محترم و مقرب بود. ولی اگر مسلمانی پاک‌دل به خود جرأت می‌داد و مقررات اسلامی را بر خواسته‌های عثمان مقدم می‌داشت، از حکومت طرد می‌شد؛ و مورد اهانت، ضرب و شتم، تحقیر و تبعید قرار می‌گرفت. برای نمونه به برخی از این

موارد اشاره می‌شود:

ابن مسعود که از قاریان بزرگ و مشهور و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به علت اعتراضی که به عثمان کرد، مورد غضب واقع شد، و خلیفه دستور داد او را از مسجد بیرون کرده و مورد اهانت قرار دهند. دستور خلیفه اجرا شد، و ابن مسعود را کشان کشان از مسجد خارج کرده و آن قدر به زمین کوبیدند که استخوان‌های پهلوی او در هم شکست. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و برخی از مؤمنین، و حتی عایشه عثمان را مورد اعتراض قرار دادند. اما عثمان ترتیب اثری به این اعتراض‌ها نداد.^۱

ولیدبن عقبه با آن همه سوابق سوء که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه داشت، به سمت استانداری کوفه منصوب شد. وی مردی دائم‌الخمر بود، شبی را در حال مستی با کنیزان سپری کرد و وقتی اذان صبح گفته شد، با همان حال به مسجد آمد، نماز صبح را چهار رکعت خواند؛ و در جواب اعتراض مردم گفت که امروز در حال نشاطم، اگر می‌خواهید بیشتر بخوانم، و سپس به علت افراط در نوشیدن می، در محراب مسجد قی کرد.^۲

عمار یاسر نامه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که قانون شکنی‌ها و اعمال غیراسلامی او را تذکر داده بودند و از او خواسته بودند دست از روش خود بردارد، به او داد. چون نامه را خواند به شدت برآشفته، به غلامان خود دستور داد، تا عمار را مجازات کنند؛ و حاکم، آن قدر لگد به عمار زد که آن صحابی بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله بی هوش شده و به مرض فتق مبتلا گشت.^۳

ابوذر که آن همه مورد احترام رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در مقابل دیدن صحنه‌های منکر لحظه‌ای چشم پوشی نمی‌کرد، در مقابل اعمال سرایا منکر عثمان به پا ایستاد

۱. علامه امینی، الغدیر، ج ۹، ص ۴.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. علامه امینی، الغدیر، ج ۹، ص ۱۶.

و مرتباً امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. عثمان چون تحمل شنیدن سخن حق را نداشت، و او را مزاحم خود می‌دید، وی را به شام که معاویه در آنجا حکومت می‌کرد، تبعید ساخت. استاندار او معاویه بود، روزگار معاویه به دلیل وجود ابوذر تیره شد، تا آنجا که از عثمان اجازه خواست و طبق دستور عثمان با وضع بسیار بدی او را به مدینه فرستاد. ابوذر را بر شتر برهنه‌ای سوار کردند و فردی بد اخلاق، خشن و بی ادب و دور از انسانیت را همراهش ساختند، ابوذر چون بر عثمان وارد شد، شروع به اعتراض کرد. عثمان این بار دستور داد او را به «ریذه» تبعید کردند، تا بالاخره در آن بیابان خشک به جرم دفاع از اسلام و قرآن، غریبانه جان سپرد. روزی عثمان جمعی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نزد خود خواند و عمّار یاسر هم در بین آنان بود. آن‌گاه گفت: من از شما سؤالی می‌کنم و دوست دارم مرا تصدیق کنید. سپس گفت: شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید که پیامبر اسلام قریش را بر مردم دیگر مقدم می‌داشت و بنی‌هاشم را بر قریش هم مقدم می‌شمرد؟ افراد حاضر در مجلس ساکت شدند. عثمان گفت: اگر کلیدهای بهشت در اختیار من بود، آنها را به بنی‌امیه می‌دادم تا آخرین فرد آنها هم وارد بهشت گردد.^۱

عثمان کلید بهشت را در اختیار ندارد، ولی کلید بیت‌المال را در دست دارد؛ دستور داد به زیر عوام ششصد هزار درهم و به طلحه دویست هزار درهم و به مروان بن حکم ششصد هزار دینار، بپردازند.^۲ حکم بن عاص طریّد رسول الله صلی الله علیه و آله را به مدینه آورد. و تنها در یک مورد سیصد هزار درهم از بیت‌المال مسلمین را به او داد. مروان فرزند وی را به دامادی خود پذیرفت و خمس اموال نواحی افریقا را که پانصد هزار دینار طلا بود، در یک نوبت به وی عطا کرد؛ و پسر دیگر حکم، حارث را به دامادی خود مفتخر ساخت و سیصد هزار درهم تنها در یک مورد به او داد. این در حالی بود که ابوبکر و عمر هم

۱. همان، ج ۸، ص ۲۹۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۶۲.

۲. ابن سعد، طبقات.

جرات نکرده بودند تبعید شده پیامبر ﷺ را به مدینه راه دهند. قانون شکنی‌های خلیفه و تجاوزات او به اموال عمومی و بدعت‌های فراوانی که گذاشت، خشم و نارضایتی مردم را به آنجا رساند که جمع بسیاری از اصحاب رسول خدا ﷺ از مسلمانانی که به مرزها و برای جنگ رفته بودند، خواستند که به مدینه باز گردند و عثمان را از خلافت خلع کنند، و در نامه خود به آنها چنین نگاشتند: «شما می‌خواهید در راه خدا جهاد کنید، ولی اکنون به نزد ما بشتابید، زیرا دین پیغمبر اسلام ﷺ را خلیفه شما تباه کرد؛ پس او را از خلافت خلع کنید».

لَمَّا رَأَى النَّاسُ مَا صَنَعَ عُمَانُ، كَتَبَ مَنْ بِالْمَدِينَةِ مِنْ اصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى مَنْ بِالْأَفَاقِ مِنْهُمْ، وَكَانُوا قَدْ تَفَرَّقُوا بِالشُّغُورِ: إِنَّكُمْ إِنَّمَا خَرَجْتُمْ أَنْ تُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ تَطْلُبُونَ دِينَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَإِنَّ دِينَ مُحَمَّدٍ قَدْ أَفْسَدَهُ مَنْ خَلَفَكُمْ فَأَقِيمُوهُ، [وَ فِي لَفْظِ ابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ: قَدْ أَفْسَدَهُ خَلِيفَتِكُمْ فَأَخْلَعُوهُ] فَاخْتَلَفَ عَلَيْهِ الْقُلُوبُ، فَاقْبَلُوا مِنْ كُلِّ أَقْبَى حَتَّى قَتَلُوهُ.^۱

مورخ دیگری در این باره می‌گوید:

لَمَّا كَانَتْ سَنَةُ ۳۴ كَتَبَ اصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ، بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَتَشَاكُونَ سِيرَةَ عُمَانِ وَ تَغْيِيرَهُ وَ تَبْدِيلَهُ وَ يَسْأَلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَنْ أَقْدِمُوا فَإِنْ كُنْتُمْ تَرِيدُونَ الْجِهَادَ فَغَيْرِنَا الْجِهَادَ وَ كَثُرَ النَّاسُ عَلَى عُمَانِ وَ نَالُوا مِنْهُ اقْبَحَ مَا نِيلَ مِنْ أَحَدٍ. وَ اصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ يَرُونَ وَ يَسْمَعُونَ لَيْسَ فِيهِمْ أَحَدٌ يَنْهَى وَ لَا يَذُبُّ إِلَّا نَفِيرٌ: زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، وَ ابُو اسِيدِ السَّاعِدِيِّ، وَ كَعْبُ الْمَالِكِ وَ جَانِ الثَّابِتِ. وَ اجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ وَ غَيْرُهُمْ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلُوهُ أَنْ يُكَلِّمَ عُمَانًا وَ يَعْظِهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي....

این اعتراضات نه فقط در مدینه بود، بلکه از استان‌های دیگر هم به گوش

۱. علامه امینی، الغدير، ج ۹، ص ۱۶۱.

خلیفه می‌رسید. ولی با کمال تأسف خلیفه به کار خود ادامه داد، و اعتراضات ملت مسلمان را وقتی نهاد. ولی عاقبت این بی‌اعتنایی‌ها این شد که مسلمین اطراف خانه عثمان را محاصره کرده و وی را در داخل خانه‌اش کشتند. ولی خشم مردم نسبت به حاکم مقتول در حدی بود که کسی جرأت نداشت جنازه او را از زمین بردارد. بعد از سه روز چهار نفر در بین دشنام‌هایی که به او و دیگران می‌دادند، جسد وی را به باغ مردی به نام کوکب که در پشت بقیع قرار داشت، برده و دفن کردند. بین آن باغ و قبرستان عمومی مسلمین [بقیع] دیواری بود، و وقتی معاویه زمام حکومت را در دست گرفت، دستور داد آن دیوار را برداشته و آن باغ را جزء قبرستان بقیع قرار داد، تا قبر عثمان در قبرستان مسلمین باشد.^۱ معاویه به خون‌خواهی عثمان قد علم کرد، و طلحه و زبیر از گروه مسلمانان جدا شده و عایشه را پیش انداخته و راه بصره را در پیش گرفتند؛ زیرا دیدند که خواسته‌هایشان در حکومت علی علیه السلام بر آورده نمی‌شود و این پیشوای عادل و راستین امروز، غیر از حاکم خود خواه، جاه‌طلب و دنیاپرست دیروز است. او محصول حساب شده شورای خلافت بود؛ ولی علی علیه السلام محصول وحی و غدیر است.

علی علیه السلام در روزهای اول خلافت خود گفت:

«أَلَا إِنَّ كُلَّ قِطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُمَانُ وَكُلِّ مَالٍ أَعْطَاهُ مِنْ مَالِ اللَّهِ، فَهُوَ مَرْدُودٌ فِي بَيْتِ الْمَالِ، فَإِنَّ حَقَّ الْقَدِيمِ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ، وَ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِنَّ الْأِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سِعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ؛^۲

آگاه باشید! هر زمینی از اراضی عمومی مسلمین را که عثمان بدون جهت به دیگران داده؛ و اموالی را که (بر خلاف قانون) از بیت‌المال به دیگران بخشیده،

۱. الغدیر، ج ۹، ص ۱۶۱.

۲. عبده، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۲.

باید به بیت المال برگردد. زیرا حق قدیم را چیزی باطل نمی‌گرداند، حتی اگر به وسیله آن اموال زنانی گرفته شده و یا کنیزکانی خریده شده باشند. زیرا در عدل وسعت و گشایش است. و آن‌کس که عدل بر او ضیق و ناگوار آید، پس جور و ستم بر او ناگوارتر خواهد بود».

سیره صحابه در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر این بود که بدانچه نیازمندند بسنده کرده و به مال‌اندوزی نپردازند، ولی این سیره در عهد عثمان دگرگون شد. میزان اموال صحابه و تابعین در عصر وی و معاویه به خوبی نشان می‌دهد که مسلمانان تا چه اندازه از تقوی و زهد به دور افتاده بودند.

مگر همین اصحاب نبودند که در جنگ‌های اسلام جان خود را در کف نهاده و برای رضای خدا به استقبال دشمن می‌رفتند و در استفاده از بیت‌المال آن همه دقت به کار می‌بردند؟ اما همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوار حضرت حق شتافت، این سیره به فاصله اندکی از میان رفت. همین که درآمدهای کشورهای فتح شده به مرکز حکومت سرازیر شد، جهاد و رزمندگی به استراحت و آسایش، و استقبال از نیزه و شمشیر دشمنان، به خلوت با ماهرویان و کنیزکان مبدل شد. منازل ساده و بی‌آلایش به کاخ سرخ مدینه و کاخ سلطنتی دمشق مبدل گشت.

یکی از علما و محققین در این زمینه می‌گوید: بعضی از پاک‌دلان هستند که هنوز هم بر ظاهر بعضی از حدیث‌ها اصرار می‌ورزند؛ و نمی‌خواهند معنی درست آن را دریابند، و نمی‌خواهند بپذیرند اصحابی که محمد صلی الله علیه و آله گفت:

«مانند ستارگان‌اند، و به هریک اقتدا کردید؛ راه خود را می‌یابید». همه اصحاب نیستند، بلکه آنهایی هستند که با او زیستند؛ و یا پس از او به خوبی امتحان دادند و سنت وی را حفظ کردند.»^۱

آری، وقتی مسیر اسلام تغییر داده شود، مردم به انحراف کشیده می‌شوند، هنگامی که سرپرست جامعه اسلامی از قانون اسلام بیگانه باشد، بدعت‌هایی پدید

۱. شهیدی، سید جعفر، قیام امام حسین علیه السلام، ص ۵۸.

می آید. وقتی دربار حاکم اسلامی با دربار قیصر و کسری رقابت کند، شاهد تن پروری و عیاشی حاشیه نشینان خواهیم بود. و ملت مسلمان دل سوزی نخواهد داشت. نسل نوخاسته نیز وقتی اسمی از پیغمبر ﷺ و روحیه آن پیشوای بزرگ می شنود، آن را با زندگی و رفتار این حکام مقایسه می کند، و اگر منکر آنها نشود، حداقل دچار تردید می گردند. لکن بعضی از مسلمان هایی هم که زمان رسول خدا ﷺ را درک کرده بودند، و بنی معاویه و بنی العاص را می شناختند، و با علی ﷺ کاملاً آشنا بودند، و غدیر خم را شاهد بودند، چطور شد که در مقابل این همه بدعت و بدعت گزارها ساکت ماندند، تا آنجا که معاویه برای فرزند معلوم الحالش یزید از آنها طلب بیعت کرد، و پاسخ مثبت دادند.

وقتی سعید بن عاص اموی والی مدینه به مردم پیشنهاد بیعت با یزید را کرد، مخالفت کردند و گفتند:

«نُبَايِعُ مَنْ يَلْعَبُ بِالْقُرُودِ وَ الْكَلَابِ وَ يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ يَظْهَرُ الْفِسْقَ، مَا حُجِّتْنَا عِنْدَ اللَّهِ؛^۱ اگر ما با کسی که میمون باز، سگ باز، شراب خوار و متجاهر به فسق است، بیعت کنیم؛ چه حجتی نزد خدا خواهیم داشت؟»

وقتی اعمال زشت یزید را به معاویه گزارش دادند، به او چنین نوشت:

«... قَلَيْتَكَ (یزید) إِذْ كُنْتَ لَمْ تَكُنْ، مَرَرْتَ يَافِعًا، نَاشِئًا، وَ أَكَلْتَ كَهْلًا ضَالًّا عَا، فَوَاحِزْنَا عَلَيْكَ؛^۲ ای کاش! یزید از همان دم که بود شدی نمی بودی، ما را در ابتدای رشد و بلوغ خود مسرور و امیدوار ساختی و در حال بزرگی و انحرافت به مصیبت مبتلا کرده و به گریه در آوردی، ای افسوس از دست تو!»

مسعودی در «مروج الذهب» می گوید: اصلاً یزید معروف شده بود به «السُّكْرَانُ الْخَمِير» یعنی دائم الخمر.

چه بدعت ها که در دین به وجود نیاورده و چه انگشت شمار مردمی که

۱. تاریخ یعقوبی.

۲. صبح الاغشی.

اعتراض کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند از آن پدر است و زنا کار را از او نصیبی نیست.
امام حسین علیه السلام در اعتراض به معاویه فرمود:

أَلَسْتُ الْمَدْعَى زِيَاداً فِي الْإِسْلَامِ وَزَعَمْتَ أَنَّهُ ابْنُ أَبِي سَفْيَانَ وَ لَقَدْ قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ.

ابوسفیان پدر معاویه با سمیه (زن بد کاره) مادر «زیاد» هم بستر شده و معاویه زیاد را پسر ابوسفیان و برادر خود خواند. از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن روز بیش از نیم قرن سپری نشده بود. چه شده بود که اجتماع اسلامی آن روز نسبت به چنین فکر پلید و زشتی، خون سرد و بی اعتنا بود. آری، معاویه زمینه را مساعد دیده بود، زیرا با گذشت نیم قرن از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم به جاهلیت دیرین خود برگشته بودند.

البته نباید نادیده گرفت که در گوشه و کنار حجاز، عراق و شام مسلمانانی پاک دل و درست کار بودند که با این اکثریت مخالف بوده و از اعمال عامه رنج می بردند؛ روزگار خود را در مساجد می گذراندند و گاه گاهی هم اسمی از اسلام بر زبان می راندند! در حالی که امام حسین علیه السلام در مکه به همه مسلمانانی که برای مناسک حج آمده بودند، برنامه خود را اعلام کرد. و به آنها و برای مردم محلشان نامه داد و در مکه و در بین راه تا عراق همه حرفها را به آنها گفت. عبدالله حنظله و مردم مدینه در قضیه حرّه بر یزید اشکال داشتند، ولی امام را یاری نکردند!

مردم مدینه با خبر بودند از اینکه امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده، و شبانه با زن و بچه راه مکه را در پیش گرفته است. اغلب مردم مدینه در مراسم حج و مواقف بودند و خطبه های امام حسین علیه السلام را می شنیدند، خود دیدند که وی هشتم ذیحجه از حرم بیرون رفت. مگر آنها نمی دانستند که امام حسین علیه السلام پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، معصوم و امام به حق است و یزید پسر معاویه و متجاهربه فسق است؟

همچنین، مسلمانان و مؤمنین مکه، بصره، کوفه و شام. برخی از آنها به ظاهر آیه: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» تمسک جستند؟ ولی آیا دفاع از قرآن، اسلام، زحمات رسول خدا ﷺ و امام راستین «تهلکه» است؟

سر پاکان و مجاهدین در راه خدا را بالای نیزه زدند، و خیمه‌های دختران رسول خدا ﷺ را به آتش کشیدند و آنها از بیم سوختن در بیابان کربلا دویدند و وحشت زده فریاد به وا محمد، و اعلیا بلند کردند، اما دل کسی به حال آنها نسوخت، بلکه در صدد کشتن جوان تبار کربلا هم برآمدند. سپس به نماز ایستادند، و بر کشته‌شدگان خود نماز خواندند، و بدن مطهر پاکان را در بیابان برهنه رها کردند.

آنها دیروز با حرّ بن یزید ریاحی با امام ملاقات کردند و نماز را به امام حسین علیه السلام اقتدا کردند، چطور شد که امروز این گونه عقب‌گرد کردند، و همان کسی را که مقتدای خود می‌دانستند، تشنه و گرسنه سر بریدند و بدنش را پایمال سمّ ستوران نمودند؟

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...»؛ خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند.

در نتیجه، مقدمات قیام امام حسین علیه السلام در حدود سی سال قبل فراهم شده بود. و آن حضرت این طور تشخیص داده بود که انحراف امت اسلامی در سال شصتم از هجرت به قدری شدید شده است که با موعظه و مقاله و سخنرانی و نوشتن کتاب نمی‌توان آن را علاج کرد، زیرا انحراف عمیق بود. این انحراف فردی نبود، مبانی اساسی ملت اسلامی را تهدید می‌کرد. انحرافی عمومی و دسته جمعی بود. در چنین شرایطی باید این فساد عظیم را ریشه کن کرد. آنچه بنی امیه قبل از فتح

مکه در لباس کفر؛ و بعد از فتح مکه در قیافه اسلامی فراهم ساخته‌اند را جز با یک قیام جدی و اساسی نمی‌توان از بین برد.

به روایت کتاب لهوف، امام حسین علیه السلام قبل از حرکت از مکه در میان جمعیت ایستاد و خطبه خواند، و بعد از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

خط الموت علی وُلد آدم مخطَّ القلادة علی جید الفتاة... من کان باذلاً
فینا مُهَجته و موطناً علی لقا الله نفسه فلیرحل معنا فأننی راحل مُصبحاً
إن شاء الله تعالی.^۱

همچنین، در همان لحظه اول که والی مدینه برای بیعت با یزید وی را تحت فشار قرار داد، سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، چند رکعت نماز خواند و چنین گفت:

اللهم انّ هذا قبر نبيك و انا ابن بنت نبيك و قد حضرنی من الامر ما قد
علمت، اللهم انی احب المعروف و انكر المنكر؛^۲

و وقتی به فرمانداری مدینه وارد شد، و فرماندار تقاضای بیعت کرد، امام حسین علیه السلام فرمود: باشد تا فردا تصمیم بگیرم. عبدالله بن زبیر نیز ترسید و فردای همان روز گریخت. اما امام علیه السلام ماند، شاید خبر تازه‌ای به دست آید. مروان بن حکم در کوچه‌های مدینه به آن حضرت برخورد کرد و ضمن صحبت گفت: من خیرخواه شما هستم، حرف مرا بشنوید. حضرت فرمود: حرف شما چیست؟ مروان گفت: من می‌گویم با یزید بن معاویه بیعت کن! چون این کار هم برای دنیای شما خوب است و هم برای دین شما. امام علیه السلام در پاسخ این سخن جسارت‌آمیز مروان، گفت: «...إِنَّا لِلَّهِ و أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛^۳ ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم.

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۰.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

این آیه در موقع یادآوری مصیبت؛ و در مقام تسلی دادن گفته می‌شود. آری، چه مصیبتی و چه فاجعه‌ای عظیم‌تر از انحراف مسلمین و تسلط یزید بر دین و دنیای امت اسلامی؟
و سپس فرمود:

و علی الاسلام السّلام اذ قد بلیت الامة بزاع مثل یزید. و لقد سمعت جدی رسول الله ﷺ یقول: الخلافة محرمة علی آلِ ابی سفیان.^۱

هدف قیام امام حسین (ع)

وی در وصیت‌نامه‌اش در این باره فرمود:

«وَ إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي ﷺ. أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ؛^۲

من از مدینه برای راحت‌طلبی خارج نشدم و نه از روی ستم و نه به منظور فسادانگیزی. بلکه خارج شدم برای نجات دادن اجتماع از انحراف و اصلاح امت جدم رسول خدا ﷺ، بلکه بر آنم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم، و روش من مانند روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب (ع) است.»

و روز عاشورا نه فقط به سپاه باطل، بلکه به همه آزادگان تاریخ گفت:

«أَلَا وَ إِنِّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ السُّلَّةِ وَ الذُّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ. أَبِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ أَتُوفُّ حَمِيَّةً وَ نَفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ تَوَثَّرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَيَّ مَضَارِعَ الْكِرَامِ. أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذَا الْأَسْرِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خُذْلَةِ النَّاصِرِ؛^۳

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. ابن طاووس، اللهوف، ص ۹۷.

آگاه باشید که این بی پدر ناپاک، فرزند بی پدر (یعنی زاده زیاد) مرا بین دو کار مخیر گردانید: یا شمشیر را برگزینم و کشته شوم؛ و یا آنکه تن به ذلت دهم، اما من اهل ذلت نیستم و این از خاندان پیغمبر به دور است. نه خدا راضی است که ما ذلیل گردیم و نه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا رضایت می دهد. نه مؤمنین و نه دامن های پاک مادرانی که ما را تربیت کرده اند؛ و نه این آزاد مردانی که با من هستند، راضی می شوند که تن به خواری دهیم؛ و اطاعت فردی فرومایه را بپذیریم. بدانید که من با این یاران (به ظاهر) اندک با شما جنگ خواهم کرد».

و همواره می فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَقْرُبُ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ؛ به خدا قسم من دست ذلت به این ناپاکان نخواهم داد؛ و مانند بندگان در برابر آنها تسلیم نمی گردم».

اسارت و دوری فرزندان پیامبر ﷺ

و سُبَى مَنْ سُبَى وَ اَقْصَى مِنْ اَقْصَى

و جمعی اسیر و گروهی هم از وطن خود دور شدند.

دشمنان اسلام فرزندان پیامبر اکرم ﷺ را به شکل‌های مختلف از صحنه خلافت و امامت خارج نمودند؛ و جمعی را شهید کردند که بارزترین آنها به این شرح‌اند:

۱. علی، امیرالمؤمنین علیه السلام را در محراب عبادت شهید کردند.
 ۲. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در اثر ضرباتی که به وی وارد شد، محسن را سقط کرده و خود نیز شهید شد.
 ۳. امام حسن علیه السلام را بعد از آن‌همه آزار و اهانت به وسیله سم، مسموم ساختند.
 ۴. حضرت سید الشهداء و فرزندان، برادران و یاورانش را به فجیع‌ترین وضع شهید کردند. سرهای آنان را بالای نیزه زده و به آنها جسارت کردند.
 ۵. امام سجاد علیه السلام و دختران پیامبر علیهم السلام را از کربلا به کوفه، و از کوفه به شام بردند، و بدن‌های مطهر آنان را عریان در بیابان نینوا رها کرده، و همراه اسرا سرهای شهدا را در روز دوازدهم محرم به شهر کوفه وارد کردند، دیدن کوفه برای دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار غم‌انگیز بود، زیرا پدرش در این شهر نزدیک به پنج سال خلیفه بوده است.
- سپس به همراه برادرانش به مدینه رفته و بعد از بیست سال اکنون به عنوان اسیری برگشته است. مگر این مردم عراق نبودند که در جنگ‌های صفین و نهروان لشکر علی علیه السلام را تشکیل داده و آن حضرت را یاری می‌کردند. اکنون دسته‌ای از

فرزندانش را کشته و دسته‌ای دیگر را اسیر کرده‌اند. آری، اهل بیت آمده‌اند تا حقایق را بیان کنند. و به راستی از تمام فرصت‌ها به خوبی استفاده کردند؛ آنان بسیار فرصت‌شناس بودند. هنگام سخن تمام مصائب خود را نادیده گرفته و بیدادگری‌های بنی‌امیه را با بیان خاصی فریاد زدند.

سید بن طاووس رحمته الله علیه می‌نویسد:

«فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِنَظَرِ إِلَيْهِنَّ، فَاشْرَفَتْ أَمْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّانِ. فَقَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْأَسَارِيِّ اتُّنَّ؟ فَقُلْنَ: نَحْنُ أُسَارِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ؛^۱ هنگامی که کاروان اسرا به نزدیک کوفه رسید و مردم برای تماشای آن جمع شدند؛ یکی از زنان کوفه گفت: شما اسیران از چه خاندانی هستید؟ گفتند: ما اسرای آل محمدیم رحمته الله علیه».

با این شرایط دختر بزرگ علی رحمته الله علیه می‌خواهد مسئولیت خود را انجام دهد و نسبت به رسوا کردن این قوم و حکامشان اقدام کند. بنابراین، آن شیرزن در ابتدا، با قاطعیت فرمان سکوت داد:

«أَوْمَاتِ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَازْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ؛^۲ اشاره کرد به مردم که ساکت باشید! با این فرمان نفس‌ها در سینه حبس گردیده و شترها از حرکت باز ایستادند».

همه گردن‌ها را کشیده و گوش فرا داده تا سخنان این بانوی «اسیر» را بشنوند. بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر جدش رسول خدا رحمته الله علیه و پدرش علی رحمته الله علیه و خاندان پاک او فرمود:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ، أَتَبْكُونُ...؟^۳ ای اهل کوفه، ای اهل مکر و حيله، آیا بر ما می‌گریید؟ مثل ما و شما مثل همان زنی است که رشته‌های

۱. ابن طاووس، لهوف، ص ۱۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. همان.

خود را می‌بافت و سپس آن را می‌گشود؛ شما هم به پیامبر ایمان آوردید و ریسمان ایمان خود را محکم بافتید. اما با این گناه عظیم دوباره آن را گشودید. جز چاپلوسی، شر و فساد، نخوت و خودپسندی و بغض و تملق از کنیزکان از شما بر نمی‌آید. گیاهی هستید که بر هر مزبله‌ای می‌روید، که نه قابل خوردن است و نه نفعی به بار می‌آورد... شما مستوجب غضب خدا هستید و در دوزخ جای دارید. بر ما می‌گیرید پس از آنکه ما را کشتید؟ آری، به خدا سوگند که باید بسیار گریه کنید و کم بخندید. هر آینه ننگ و عار این جنایت دامن شما را گرفته و با هیچ آبی نمی‌توانید این لکه را بشوید. چگونه قتل پسر پیغمبر ﷺ و سید جوانان اهل بهشت شسته می‌شود؟

عربی درباره سخن گفتن او گفت:

«وَلَمْ أَرَ خَفِرَةً وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تُفْرَعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ
بن ابیطالب عليه السلام؛ به خدا قسم من زنی را در نهایت عفت و حیا ندیدم که بهتر از
زینب عليها السلام سخن بگوید. گویا این کلمات از زبان علی بن ابیطالب عليه السلام شنیده
می‌شود.»

در حالی که ساده‌ترین لباسش را پوشیده بود، به مجلس عبیدالله بن زیاد وارد شد. طرز ورود او به نحوه‌ای بود که عبیدالله ناراحت شده و از نزدیکان خود پرسید: مَنْ هَذِهِ الْمَتَبَكْرَةُ؟؛ اینکه با این همه غرور بر ما وارد می‌شود، کیست؟ شاید بعد از چند بار که سؤال کرد، گفتند: «هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عليها السلام»؛ این دختر علی عليه السلام زینب عليها السلام است. بی‌ادب و «دور از حیا» رو به زینب کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَدُوتِكُمْ»؛ حمد خدا را که شما را رسوا کرد و شما را کشت و دروغ شما را آشکار ساخت.

دختر علی مرتضی عليه السلام چنین شروع به سخن گفتن می‌کند:

«الْحَمْدُ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيراً، إِنَّمَا يُفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يُكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا؛ حمد خدای را که ما را به

پیغمبرش شرافت بخشید و از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها پاک گرداند. رسوا نمی‌شود مگر فاسق؛ و دروغ نمی‌گوید، مگر فاجر؛ و آن‌هم ما خاندان پیغمبر نیستیم.»
در مقابل این جملات پیاپی، ابن زیاد برای آنکه حضرت را بیازارد، با استهزا گفت: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ؟» کار خدا را با برادرت چگونه دیدی.»
زینب رضی الله عنها فرمود:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا. هُوَ لِأَيِّ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَيَّ مَضْاجِعَهُمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّونَ وَ تَتَخَاصِمُونَ عِنْدَهُ وَ إِنَّ لَكَ يَا ابْنَ زِيَادٍ مَوْقِفًا فَاسْتَعِدَّلَهُ جَوَابًا وَ أَتَى لَكَ بِهِ. ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؛^۱

من از خداوند درباره برادرم جز نیکویی و جمال ندیدم. و او و یارانش کسانی بودند که خداوند برای آنها شهادت را مصلحت دانست و آنها با اختیار خود به سوی قتلگاه خویش آمدند. اما به زودی پروردگار بین تو و آنان در محکمه عدل حکم می‌دهد، ای پسر زیاد، برای تو در آن روز موقفی است که باید برای جواد دادن در آنجا آماده باشی، ولی چگونه می‌توانی چنین کنی؟ ای زاده مرجانه مادرت بر تو بگرید.»

معلوم است که کلمات شیرزن کربلا چه رسوایی و نکستی برای عبیدالله و یارانش به بار آورد؛ و چگونه رسالت خویش را انجام داد. قهرمان کربلا، چون مادرش زهرا رضی الله عنها در مجلس یزید بیداد کرد.

دمشق از روزی که به دست مسلمانان فتح شد (ماه رجب سال چهاردهم هجری) تا امروز که کاروان اسیران اهل بیت به آن وارد شده‌اند (یعنی سال ۶۱ هجری) کانون عداوت و دشمنی با اهل بیت بوده است. و حکام این منطقه جز دشمنی با خاندان پیغمبر رضی الله عنه عملی انجام نداده، و مردم هم بر این باور بودند که رسول خدا رضی الله عنه بستگانی جز این حکام ندارد؛ آنها اهل بیت و بزرگان اسلام را

۱. سپهر، ناسخ التواریخ، حالات امام حسین، ص ۶۱.

نمی‌شناختند. آنها پیغمبر ﷺ را ندیده بودند و سخنی از خود آن حضرت نشنیده بودند. نسل جوان هم که در سن یزید بودند، از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند؛ و شاید بر این تصور بودند که حکومت پیامبر ﷺ هم در گذشته همچون حکومت موجود بوده است. لذا مردم شام روز ورود اسیران را عید گرفتند و کشته شدن مردان آنها را به هم تبریک می‌گفتند. یزید خود در این مورد چنین گفت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَبَدْرِ شَهْدُوا	جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
لَأَهْلُوا وَاسْتِهْلُوا فَرِحًا	ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ
قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ	وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاعْتَدِلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدَفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ	مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ
لَعِبْتُ هَاشِمَ بِالْمَلِكِ فَلَا	خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلْ ^۱

محمد ﷺ با حکومت بازی کرد و الانه خبری از آسمان داشت و نه وحی بر او نازل شده بود. من از نسل خندف نیستم؛ اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم.... وی در حالی که سر امام حسین علیه السلام را در مقابل داشت و در دستش چوبی بود، در برابر دیدگان اهل بیت علیهم السلام آن حضرت، به لب و دهان آن بزرگوار اسائه ادب نمود.

در این هنگام از صف اسیران بانویی برخاست و با شهادتی تمام در برابر او ایستاد و چنین گفت:

خداوند می‌فرماید: عاقبت گناهکاران در اثر معصیت به جایی می‌رسد که ولایت خدا را دروغ شمرده و به استهزا می‌گیرند. یا از اینکه آسمان و زمین را بر ما تنگ گرفته‌ای و ما را مانند اسیران به شهرها کشاندی، در نزد خدا مقامی به دست آوردی؟ نه، خداوند می‌فرماید: ما گناهکاران را مجال می‌دهیم تا بر معاصی خود بیفزایند آنها عذابی خوارکننده در پیش دارند.

ای پسر آزاد شدگان، این از عدالت است که دختران و کنیزکان خود را پشت پرده

جا دهی، ولی دختران پیغمبر را در میان نامحرمان حاضر سازی، و در شهرها و بلاد بگردانی تا دشمنان آنها را ببینند. و بعد چنان وانمود کنی که اصلاً گناهی نکرده‌ای؟

ای زاده معاویه، گرچه شدائد مرا در شرایطی قرار داد که با تو سخن بگویم، اما من تو را کوچک می‌شمردم و بسیار سرزنش می‌کنم، ای یزید، آنچه می‌توانی در دشمنی با اهل بیت انجام ده؛ و هرچه مکر و حيله داری اعمال کن. اما به خدا سوگند، نمی‌توانی نام ما را از یادها ببری، و نمی‌توانی وحی را خاموش سازی.^۱ در مقابل، یزید چنان خود را باخت که از هر تصمیمی باز ماند، و سکوت مرگ‌بار بر مجلس حکم‌فرما گشت؛ و آثار ناراحتی و ناخوشایندی در قیافه حاضرین کاملاً مشهود بود. یزید گفت: خدا پسر مرجانه را بکشد، من راضی به کشتن حسین نبودم. و سپس دستور داد جای بهتری برای اسیران فراهم کنند.

ابن زیاد شهادت امام حسین علیه السلام و یاران بزرگوارش و اسیر کردن اهل بیت آن حضرت را به یزید گزارش داد و او بسیار خوشحال شد و به ابن زیاد دستور داد تا قافله اسیران را با سرهای شهدا به شام بفرستد. و عبیدالله اهل بیت را به جانب شام روانه ساخت.

کاروان اسرا به شهری وارد می‌شود که سال‌ها معاویه و دودمان کثیف ابوسفیان در میان مردم کینه و بغض به اهل بیت علیهم السلام را پراکنده‌اند. این مردم به حکومت ال‌ابی سفیان وفادارند؛ و می‌خواهند هم کینه و عداوت خود به اهل بیت علیهم السلام را آشکار کنند و هم ارادتش به حکومت را ثابت نمایند. چون روزهای عید لباس‌های نو به تن کرده، رقص‌ها و هرزه‌ها به پایکوبی و مطرب‌ها و آوازخوان‌ها به خوانندگی مشغول شده؛ و شهر را غرق در زینت کرده‌اند. اهل بیت را از دروازه‌ای وارد می‌کنند که شلوغ‌ترین و پرجمعیت‌ترین محل باشد، مردم برای دیدن سرها و اسیران هجوم آورده‌اند. برای جسارت بیشتر و هتک حرمت

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۸۳.

فراوان تر دستور داده شد مقابل هر محل سربریده‌ای بر بالای نیزه منصوب کنند، تا از این راه به نوامیس رسول خدا ﷺ بیشتر بنگرند.

برای اینکه به اهل بیت علیهم السلام اهانت بیشتری نمایند، در روز جمعه، در مسجد جامع دمشق امام سجاد علیه السلام را حاضر ساختند، و در مقابل گروه عظیمی که در مسجد حضور به هم رسانیده بودند، به خطیب بی‌ایمان و جیره‌خوار خود دستور داد بالای منبر رود، و آل ابوسفیان را مدح و آل الله را ناسزا گوید، و او هم هرچه در توان داشت در این زمینه کوتاهی نکرد.

امام سجاد علیه السلام از جا برخاست، بانگ برخطیب برآورد و فرمود:

«وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ، إِشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛ وای بر تو ای خطیب، خشنودی مخلوق را به غضب خالق خریدی، جایگاه تو در آتش باد».

سپس خطاب به یزید فرمود:

«أَذُنٌ حَتَّى أَضْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَاتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتٍ لَّهِ فِيهِ رِضَىٰ وَ لِيَهْوَاءِ الْجُلُسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ؛^۱ بگذار تا من بالای این چوب‌ها روم و سخنانی گویم که موجب خشنودی خدا و سعادت این مردم باشد».

یزید سخت مضطرب شد، او می‌دانست اگر امام علیه السلام بالای منبر رود تا آل ابی سفیان را به رسوایی و فصاحت نکشاند و آل الله را آن‌طور که هستند به مردم معرفی نکند، از منبر پایین نخواهد آمد. موافقت نکرد، اما جمعیت چون دریایی به خروش در آمده و دیگر نمی‌توانست جلو خشم و خواست آنها را بگیرد.

بالاخره امام سجاد علیه السلام بر منبر رفت و جدّ و پدر خودش و خصایص اهل بیت علیهم السلام را آن‌طوری که باید، معرفی فرمود؛ و جریان شهادت پدر مظلومش و اصحاب شریف آن حضرت و اسارت بازماندگان را مفصلاً برای مردم بازگو کرد. مردمی که تصور می‌کردند پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوندی جز آل ابی سفیان ندارد و

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

اسلام چیزی جز اعمال و رفتار آل ابی سفیان نیست، با افشاگری امام علیه السلام، از خواب بیدار شده و چهره‌هایشان عوض شد. این اسارت در معرفی اسلام و تشیع، نقش مهمی ایفا کرد؟ سخنرانی زینب آتشی برای سوزاندن ستمگران برافروخت. خطابه امام سجاد علیه السلام کاخ بیداد را واژگون کرد؛ و مردم را با حقایق آگاه ساخت. تا آنجا که یزید به صورت ظاهر و برای فرار از اعتراضات، اظهار بی‌اطلاعی و تأسف می‌کند و می‌گوید: «چه می‌شد اگر من این رنج را بر خود تحمل می‌کردم و حسین را به خانه خود می‌خواندم و آنچه را می‌خواست انجام می‌دادم، و هرچند که این کار با شئون من و حکومتم سازش نداشت، اما برای رعایت حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و حفظ قرابت آن را انجام می‌دادم». ^۱ سپس بزرگان شام را خواست و به آنها گفت که شما تصور می‌کنید من حسین بن علی علیه السلام را کشته‌ام یا به قتل او حکم داده‌ام؟ و حال آنکه چنین نیست، بلکه پسر مرجانه او را کشت.

آن‌گاه افسران و فرماندهان سپاه کوفه را خواست؛ شیث بن ربیع و مصائب بن وهیب و شمر بن ذی الجوشن الضبانی و سنان بن انس النخعی و خولی بن یزید الاصبیحی و چند تن دیگر به حضور او آمدند. یزید اول به شیث بن ربیع گفت: تو حسین بن علی را کشتی؟ او گفت: خدا لعنت کند کسی را که او را کشت. یزید پرسید پس قاتل کیست؟ شیث گفت: مصائب بن وهیب. یزید رو به او کرد و همان کلمات را تکرار نمود، مصائب بن وهیب هم این امر را به عهده دیگری انداخت. تا نوبت به خولی رسید، او متحیر بود که چه بگوید. یزید گفت: همه به هم نگاه می‌کنید، پس قاتل کیست؟ افسران همه متفقاً گفتند: قاتل حسین علیه السلام قیس بن ربیع است. یزید از او پرسید: تو حسین علیه السلام را کشتی؟ قیس گفت: من نکشتم. یزید گفت: وای بر شما، پس قاتل حسین کیست؟ قیس گفت: یا امیرالمؤمنین، اگر مرا امان دهی خواهم گفت؟ یزید گفت: در امانی.

قیس گفت: حسین را نکشت، مگر آنکه پرچم جنگ را برافراشت و لشکر

پشت لشکر فرستاد. یزید گفت: آن کس کدام است؟ قیس گفت: یزید به خدا تویی و تو قاتل حسینی و به پسر مرجانه برای این خدمت جایزه دادی. یزید مجبور شد به امام سجاد علیه السلام عرض کند که: آیا مایل هستی در شام بمانی، یا به مدینه برگردی؟

امام سجاد علیه السلام فرمود: ما قبل از هر چیز باید برای عزیزان خود سوگواری کنیم. یزید می دانست که این مجلس عزاداری جز رسوا کردن آل ابی سفیان نیست. اما چاره‌ای جز تسلیم نداشت. دستور انعقاد مجلس را صادر کرد.

«فَلَمَّا دَخَلَتِ النِّسْوَةُ إِسْتَقْبَلَهُنَّ كِنَسَاءَ آلِ ابِي سُفْيَانَ وَ قَبْلَنَ اَيْدِي بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقَمْنَ لِمَاتِمَ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ؛^۱ چون مجلس منعقد شد مانند زن‌های آل ابی سفیان از آنها استقبال کردند و دست‌های دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را بوسیدند و سه روز با آنها سوگواری کردند».

سپس کاروان اسیران تصمیم گرفتند که به مدینه مراجعت کنند، چون نزدیک مدینه رسیدند، امام سجاد علیه السلام برای آنکه مدینه را برای یک جنبش و انقلاب فکری آماده سازد، «بشیرین جذلم» را که در رکاب آن حضرت بود به حضور طلبید و فرمود:

يَا بَشِيرِ رَحِمَ اللَّهُ اَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ مِنْهُ؟ فَقَالَ بَلٰى يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اِنِّى لَشَاعِرٌ. فَقَالَ علیه السلام: اَدْخِلِ الْمَدِيْنَةَ وَ اَنْحِ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام. قَالَ بَشِيْرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِيْ وَ رَكَضْتُ دَخَلْتُ الْمَدِيْنَةَ فَلَمَّا بَلَغْتَ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله رَفَعْتُ صَوْتِيْ بِالْبِكَاةِ وَ اَنْشَأْتُ اَقْوَلَ:

يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَاَدِمَعِيْ مِدْرَارًا
الْجِسْمَ مِنْهُ بِكَرْبَلَا مَضْرُجٌ وَالرَّأْسَ مِنْهُ عَلٰى الْقَنَاةِ يُدَارًا^۲

ای بشیر، خدای پدرت را رحمت کند، او مردی شاعر بود، آیا تو می توانی

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۹۳.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۸ و ۱۹۷.

شعر بگویی؟ گفت: بلی، یابن رسول اله، منم شاعرم. فرمود: پس به مدینه برو و مردم را از شهادت حسین علیه السلام آگاه ساز، بشیر می گوید: بر اسب خود سوار شدم، و با چشم گریان گفتم: ای اهل مدینه، دیگر در اینجا نمانید، زیرا حسین کشته شد و در شهادت اوست که این گونه می گرییم، بدن مقدس او را در کربلا به خون آغشته کردند و سر او را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند. ای مردم، اینک علی بن الحسین علیه السلام با عمه ها و خواهرهای خود نزدیک شما پشت دیوارهای شهر جای دارند و من فرستاده او هستم تا جایگاه آنها را به شما نشان دهم. بشیر می گوید: وقتی مردم صدای مرا شنیدند و مرا دیدند علاوه بر مردان زن پوشیده ای باقی نماند جز اینکه ناله کتان از خانه بیرون دوید و به محلی که کاروان اهل بیت علیهم السلام بودند، آمد؛ و مدینه تاکنون چنان ضجه و ناله ای را به خود ندیده بود.

امام باقر علیه السلام و هشام بن عبدالملک

مدت هجده سال امامت امام محمد باقر علیه السلام معاصر بود با حکومت ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک. و ایشان از دست هریک از این ستمگران به نحوی آزار دیدند. بالاخص در روزگار هشام بن عبدالملک. امام صادق علیه السلام می فرماید: سالی از سالها هشام بن عبدالملک بن مروان برای حج، به مکه آمده بود و من نیز با پدرم به مکه رفته بودیم، من در مکه خطبه خواندم و چنین گفتم:

الْخَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ اَكْرَمَنَا بِهِ، وَ نَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ
عَلَى خَلْقِهِ، وَ خَيْرَتُهُ مِنْ عِبَادِهِ، وَ خَلْفَاؤُهُ، فَالْسَّعِيدُ مَنْ اتَّبَعَنَا وَ الشَّقِيُّ مَنْ
عَادَانَا وَ خَالَفَنَا.^۱

برادر هشام «مسلمه» سخنان مرا به هشام گزارش داد، وی در موسم حج

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶.

متعرض ما؛ نشد تا به دمشق برگشت؛ و ما هم به مدینه مراجعت کردیم، هشام به والی مدینه نامه نوشت و ما را به دمشق احضار کرد، من در خدمت پدرم به دمشق وارد شدیم. سه روز به ما اجازه ورود به مجلس خود را نداد. و بعد از سه روز اجازه داد؛ در حالی که همه افسران و خواص در اطرافش صف کشیده بودند و بنی امیه بر مسندها تکیه زده بودند. و هدفی را در نظر گرفته بودند و به طرف آن تیر اندازی می کردند، هشام به پدرم گفت: شما هم با بزرگان قوم خود تیر اندازی کن. امام باقر علیه السلام فرمود: ما را معذور بدان، من پیر شده‌ام. هشام قسم یاد کرد که معذور نمی دارم، و به فردی از بنی امیه گفت: کمانت را به او بده تا تیراندازی کند. پدرم کمان را گرفت و به طرف هدف تیر اندازی کرد و به وسط هدف زد و نه تیر هریک بر روی تیر قبلی فرود آمد. هشام از دیدن این منظره سخت ناراحت شد. و چاره‌ای ندید، جز اینکه پدرم را تصدیق کند؛ و گفت ای ابا جعفر، تو از همه عرب و عجم تیراندازتری. و بعد از سؤالات زیادی که از امام علیه السلام کرد، گفت: حاجتت را از من بخواه؟ حضرت فرمود: اهل و عیالم از آمدن من در وحشت و نگرانی بودند، حاجتم این است که مانع نشوی تا برگردم. پدرم برخاست و من هم برخاستم ولی اهانت به اینجا تمام نشد. هشام قاصدی را به مدین که در مسیر امام بود فرستاد تا به مردم بگوید که اینان از اسلام برگشته و دین مسیح را پذیرفته‌اند؛ تا مردم مدین درها را به روی ما ببندند. چون ما رسیدیم مردم دروازه شهر را بستند و به ما و علی بن ابیطالب علیه السلام بد گفتند و نسبت شرک دادند. پدرم بالای کوه رفت آیه **«بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»**؛^۱ اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است. که سخن حضرت شعیب بود، را خواند.

پیرمردی پدرم را بالای آن کوه دید، فریاد برآورد: آهای مردم این شخص درجایی ایستاده است که شعیب پیغمبر در هنگام نفرین به قومش در آنجا ایستاده بود. از خدا بترسید، اگر دروازه‌ها را نگشایید بلای خدا نازل خواهد شد، مردم

درها را گشودند و ما را پذیرفتند. همه این مطالب را به هشام گزارش کردند. هشام دستور داد تا آن پیرمرد را گرفته و بکشند. و به والی مدینه نوشت که پدرم را مسموم نماید.

زید بن علی رضی الله عنه

مرحوم علامه مجلسی، در جلد یازدهم بحار، می گوید:

روزی بعد از ادای فریضة صبح، به امام چهارم رضی الله عنه بشارت دادند که خداوند به شما پسری عطا فرموده است. حضرت رو به حاضرین کرد و فرمود: نام این مولود را چه نام نهم؟ هرکدام اسمی پیشنهاد کردند. سرانجام آن حضرت به غلام خود فرمود: قرآن را بیار، سپس به قرآن تفال زد، و در اول صفحه این آیه مشاهده شد:

«... وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»؛^۱ مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.

امام رضی الله عنه قرآن را بست و دوباره باز کرد، آیه زیر ظاهر شد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛^۲ در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید، و این همان کامیابی

۱. سوره نساء، آیه ۹۵.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

بزرگ است.

امام سجاده علیه السلام فرمود: «هُوَ وَاللَّهِ زَيْدٌ، هُوَ وَاللَّهِ زَيْدٌ؛ این مولود همان (زید) است».

ابو حمزه، ثابت بن دینار، می گوید:

هر سال موسم حج به زیارت امام چهارم می رفتم. سالی خدمت آن حضرت رسیدم، کودکی را دیدم که سرش در اثر خوردن به درب، شکسته شده بود، و مورد لطف امام علیه السلام قرار گرفته و او ضمن اینکه خون سرش را پاک می کرد، می فرمود:

«يَا بَنِي، اعْبُدْكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ الْمَصْلُوبُ فِي الْكِنَاسَةِ؛ پسر من تو را در پناه خدا در می آورم لذا اینکه در کناسه به دار آویخته شوی؟».

گفتم: کدام کناسه؟ فرمود: کناسه کوفه. پرسیدم: این امر واقع می شود؟ فرمود: اگر زنده بمانی بعد از من خواهی دید، که این طفل در ناحیه ای از نواحی کوفه کشته و دفن می شود. قبرش را نبش کرده و بدنش را برهنه بر روی خاک کشیده، سپس بر دار می آویزند. و سرانجام آن را از دار فرود آورده، آتش زده؛ و خاکسترش را در بیابان پراکنده می کنند.

گفتم: فدایت شوم، اسم این کودک چیست؟ فرمود: این پسر من است و اسم او زید است. و اشک از دیدگان آن حضرت جاری شد.^۱

علت قیام زید ابن علی علیه السلام

زامدار به حاکم مدینه دستور داد که بنی هاشم را مورد اذیت و آزار قرار دهد، خالد ابن عبدالملک، فرماندار مدینه، هم به تعدی و تجاوز به بنی هاشم پرداخت. زید ابن علی علیه السلام به او اعتراض کرده و به سوی شام حرکت کرد تا نزد زمامدار از ستم خالد شکایت کند. قبل از حرکت خدمت امام پنجم علیه السلام رسید و گفت: به شام

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۶؛ فرحة الغری، ص ۱۱۵.

می‌روم، و چنانچه نتوانستم او را قانع کنم علیه او قیام خواهم کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: می‌ترسم مصلوب و مقتول گردی.

به هر حال، زید وارد شام شد، هرچه تلاش کرد که زمام‌دار را ملاقات کرده و از او دادخواهی کند، موفق نشد.

سرانجام پس از مدتی به او وعده ملاقات داده شد. زمام‌دار دستور داد تا به نحوی بزرگان اموی و مروانی در اطراف مجلس متصل هم بنشینند که برای زید جایی نباشد و به او اهانت شود. هنگامی که زید وارد شد و دید جایی برای نشستن باقی نمانده، ناراحت شده و از این عمل زشت برآشفته. سخنان مفصلی ایراد کرد؛ و زمام‌دار را نصیحت کرده و به تقوی امر نمود. و از جمله فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ أَحَدٌ فَوْقَ أَنْ يُوصَىٰ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ لَا مِنْ عِبَادِهِ أَحَدٌ دُونَ أَنْ يُوصَىٰ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَنَا أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَإِنَّهُ؛ از بندگان خدا، هیچ‌کس بالاتر از آنکه به تقوا توصیه شود، نیست. و از بندگان خدا، هیچ‌کس پایین‌تر از آنکه به تقوا توصیه شود، نیست. و من تو را سفارش به تقوی می‌کنم، پس پرهیزگار باش.»

ولی او به جای آنکه پند گیرد و متنبه شود، به گفته مسعودی در مروج الذهب گفت:

«أُسْكُتُ لَا أُمَّ لَكَ، أَنْتَ الَّذِي يُتَارَعَكَ نَفْسُكَ فِي الْخِلَافَةِ؛ وَ أَنْتَ ابْنُ أُمَّةٍ؛ ساکت شو، تو کسی هستی که نفس تو با تو در امر خلافت در نزاع است، و حال آنکه مادر تو کنیز بوده است.»

زید در پاسخ فرمود:

«إِنَّ الْأُمَّهَاتِ لَا يَقْعُدْنَ بِالرِّجَالِ عَنِ الْغَايَاتِ، وَ قَدْ كَانَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ أُمَّةً لِأُمِّ إِسْحَاقَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ سَلَّمَ، وَ لَمْ يَمْنَعَهُ ذَلِكَ أَنْ بَعَثَهُ اللَّهُ نَبِيًّا، وَ جَعَلَهُ لِلْعَرَبِ أَبًا، فَأَخْرَجَ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ الْبَشَرِ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. فَتَقَوْلُ لِي هَذَا وَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ وَ ابْنُ عَلِيٍّ؛

پستی مادرها سبب پستی منزلت یا قعود مردان از مقاصد نمی‌شود، چنان که مادر حضرت اسماعیل علیه السلام کنیز مادر اسحاق علیه السلام (ساره) بوده است. و کنیز بودن مادر او مانع نشد که خداوند او را پیغمبر و پدر عرب قرار دهد و از صلب آن بزرگوار بهترین بشر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله را بیرون آورد. تو درباره من چنین می‌گویی و حال آنکه من پسر فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام هستم».

سپس به امام باقر علیه السلام، جسارت‌هایی کرد و زید به او جواب‌های دندان شکنی داد. بعد از آن دستور داد که زید امشب نباید در اینجا بماند.

به گفته ابن خلکان، هنگامی که زید از شام بیرون رفت، چنین زمزمه می‌کرد:

«مَنْ عَادَ بِالسَّيْفِ لَأَقْبَىٰ فَرَحًا عَجَبًا مَوْتًا عَلَىٰ عَجَبٍ أَوْمَاتٍ مُتَّصِبًا؛ كَسَىٰ

که به وسیله شمشیر با دشمن نبرد کند، در خوشی عجیبی قرار خواهد گرفت...».

زید به کوفه وارد شد و در حدود پانزده هزار نفر با او بیعت کردند. علاوه بر بیعت‌کنندگان مدائن، بصره، واسط، موصل، خراسان، ری و گرگان. در میان کسانی که از زید متابعت کردند، عده‌ای از علما و اعیان بودند. زید در روز اول ماه صفر سال یکصد و بیست و دو هجری، در کوفه قیام کرد. بین زید و یوسف بن عمر ثقفی، استاندار بصره و کوفه، جنگ شروع شد. اصحاب زید فرار کردند. و عده کمی که باقی مانده بودند، استقامت کرده، تا حال هر دو طرف، روبه سختی و وخامت نهاد. یوسف بن عمر ثقفی دو هزار نفر سرباز به میدان نبرد با زید فرستاد. زید چون شیر خشمگین حمله می‌کرد، تا لشکر دشمن را شکست داده و به درب مسجد کوفه رسیده و تا دو شبانه‌روز با فرزندش، یحیی، به یمن و یسار شدیداً حمله می‌کردند. به گفته مسعودی در این هنگام زید این شعر را زمزمه می‌کرد:

أَذَلُّ الْحَيَاتِ وَ عِزُّ الْمَمَاتِ وَ كَلًّا أَرَاهُ طَعَامًا وَ مَبِيلًا
فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنْ وَاحِدٍ فَسِيرِي إِلَى الْمَوْتِ سَيْرًا جَمِيلًا

زندگانی با ذلت و مردن با عزت، هرکدام طعامی است که، هر دو را سخت می‌بینم. اکنون که ناچار یکی را باید انتخاب کرد، پس رفتن من به سوی مردن با عزت نیکوتر است.

در این جنگ یکی از بنی امیه به حضرت صدیقه علیها السلام، جسارت کرد. زید وقتی این صحنه را دید، آن قدر اشک ریخت که محاسن مقدسش خیس شده و فرمود: «أَمَا أَحَدٌ يَغْضِبُ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ؟ أَمَا أَحَدٌ يَغْضِبُ لِرَسُولِ اللَّهِ؟» آیا کسی نیست که برای فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، غضب کند. آیا کسی نیست که برای رسول الله صلی الله علیه و آله خشمگین کند؟

یکی از ارادتمندان زید، خود را پنهان کرده و به دنبال مرد اموی حرکت کرده و از پشت به او حمله کرد و او را به زمین انداخت؛ و اسبش را به غنیمت گرفت و برگشت. بنی امیه به او حمله کردند؛ و یاران زید نیز تکبیرگویان دفاع کرده و این مرد را نجات دادند. زید از این عمل خوشحال گردید و پیشانی آن مرد را بوسید و فرمود: تو ما را یاری کردی و شرافت دنیا و آخرت را به دست آوردی. تیری به پیشانی زید خورد، و وقتی تیر را بیرون کشیدند؛ از دنیا رفت.

بعد از آنکه زید شهید شد، بدن او را کنار فرات برده و دفن کردند و علف روی آن انداختند؛ و طوری دفن کردند که معلوم نباشد.

ولی بنی امیه، تنها به کشتن او اکتفا نکردند، جمعی را مأمور ساختند تا قبر زید را پیدا کرده و بدن مقدسش را بیرون آورده و سر او را از بدنش جدا ساخته و به عنوان هدیه برای هشام فرستادند. همچنین، بدنش را برهنه کرده و به دار زدند و مدت ها بدن او عریان بر چوبه دار بود.

عنکبوت بر بدن مقدس زید تار تنیده بود، تا اینکه ولید بن یزید به زمامداری رسید، و به فرماندار کوفه دستو داد که زید را با چوبه دار آتش بزند و خاکستر آن را به باد دهد. فرماندار کوفه چنین کرد و خاکستر آن جسد شریف را در کنار فرات به دست باد سپرد.

این نمونه مختصری از اعمال وحشیانه و ضد انسانی خاندان تنگین و فرومایه بنی امیه و بنی مروان بود؛ ولی متأسفانه کوتاه فکران و گمراهان و مدافعین دستگاه ظلم و استبداد، می گفتند:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِذْعِ نَخْلَةٍ وَ لَمْ أَرْمَهْدِيَا عَلَى الْجِذْعِ يُضَلَبُ
وَقَسَمَ بِعُثْمَانَ عَلِيًّا سَفَاهَةً وَ عُثْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ أَطْيَبُ

به دار زدیم زید ابن علی علیه السلام را به تنه درخت خرما و حال آنکه دیده نشده است که فرد هدایت شده به درخت خرما دار زده شود. و ترجیح دادند علی علیه السلام را بر عثمان از روی سفاقت، و حال آنکه عثمان از علی علیه السلام بهتر و پاکیزه تر است. وقتی به امام صادق علیه السلام خبر دادند که حکیم بن عباس کلبی این دو شعر را گفته است، حضرت دست‌ها را به طرف آسمان بلند کرد، و درحالی که دست‌های مبارکش می‌لرزید عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ كَاذِبًا فَسَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبَكَ؛ پروردگارا، اگر حکیم بن عباس دروغگو و کاذب است؟ بر او درنده‌ای را مسلط فرما».

وقتی بنی‌امیه او را به کوفه فرستادند، در بین راه درنده‌ای بر او حمله کرد و او را از هم درید. و وقتی که خبر به امام صادق علیه السلام رسید، سجده شکر به جای آورد و فرود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَزَنَا مَا وَعَدَنَا؛ شکر خدای را که آنچه را به ما وعده داده بود، عمل کرد».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید شنیدم از پدرم امام باقر علیه السلام که فرمود: رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي أَنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَوْ ظَفَرُ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ، وَقَدْ اسْتَشَارَ فِي خُرُوجِهِ، فَقُلْتُ لَهُ يَا عَمَّ إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمَقْتُولَ بِالْكَنَاسَةِ فَشَأْنُكَ.^۱

در این روایت امام علیه السلام از زید به نیکی یاد می‌کند و راه او را تأیید فرموده و راهش را راه امیرالمؤمنین اعلام کرده است و فرمود در قیامش با ما مشورت کرد.^۲

قیام یحیی بن زید

در دوران زمام‌داری ولید، یحیی بن زید هم علیه ظلم و ستم حکومت‌های غیرقانونی در جوزجان که از توابع خراسان بود، قیام کرد. فرماندار ولید در

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۴.

۲. همان، ج ۴۶؛ مرآت العقول، ج ۱.

خراسان، مسلم این اجوز مازنی، مأمور شد که با یحیی بن زید بجنگند، و او را شکست داده و از بین ببرد. جنگ در گرفت و در هنگام نبرد تیری به شقیقه او اصابت کرد و این جهان را بدرود گفت. سرش را از بدن جدا کردند و برای ولید فرستادند؛ و بدن شریفش را به دار آویختند و تا زمانی که ابومسلم خراسانی قیام کرد، بالای دار بود. ابومسلم، مسلم بن اجوز را کشت و جسد یحیی را از دار پایین آورد و بر او نماز خواند و در همان محل دفن کرد. و مردم مدت یک هفته مجلس عزا برایش ترتیب داده و بر آن بزرگوار گریستند. و در آن سال هر مولودی به دنیا می آمد؛ نام او را یحیی می نهادند.

دوران تاریک و تنگین بنی امیه رو به پایان بود و نیروی آنها روز به روز تحلیل می رفت. و فکر و قلب مردم هرچه بیشتر متوجه خاندان رسول خدا ﷺ می شد. به طوری که وقتی بنی امیه سقوط کردند، مردم برای سقوط آنها خدای را سپاس می گفتند و شاد بودند که خاندان پاک رسول اکرم ﷺ که از هر جهت شایسته احراز مقام خلافت هستند؛ بر مسند واقعی خود تکیه می زنند و در کالبد بی جان جامعه روحی تازه می دمند.

آری، باید اجتماعات را آزاد گذاشت، سرنیزه و تانک و توپ را به میدان نیاورد، تا آن گاه آزمندان مقام دریابند که مردم طالب چه کسانی هستند و محبوبیت از آن کیست؟ اگر مردم گاهی از صاحبان قدرت، فاقدین اصول انسانیت تبعیت می کنند، به قول حکما این انقیاد و میل، قسری و جبری است و نباید آن را طبیعی دانست.

حاکمیت بنی عباس

پس از سقوط بنی امیه، با یک دنیا تأسف به جای خاندان بزرگ پیامبر ﷺ، دودمان دور از فضیلت بنی العباس بر مردم حاکم شدند. این خاندان عوام فریب برای آنکه مردم را به خود متوجه سازند و موقعیت

خویش را تحکیم کنند و از طرف دیگر برای ریشه کن کردن رقیب خود، بنی امیه، در آغاز کار از انتقام خون شهدا که سرسلسله آنها امام حسین علیه السلام، و زید ابن علی بن الحسین علیه السلام بوده اند، سخن می گفتند. ولی به محض آنکه بنی امیه را ریشه کن کردند و مطمئن شدند که مانع را برداشته اند و از نیروی ملت مسلمان کاملاً برخوردار و در پرتو آن بر اوضاع مسلط گردیده اند، دنباله روش بنی امیه و مروانیان را گرفته و شروع به اذیت و آزار فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند؛ و به قتل و اسارت علویون و فاطمیون پرداختند.

منصور، خلیفه عباسی، فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام را جمع کرد. و دستور داد که آنها را به غل و زنجیر بکشند. در نتیجه، همه آنها مریض شده و بدنهایشان ورم کرد. سپس دستور داد آنان را در کجاوه های بی روپوش قرار داده و در زندانی تاریک جای دادند تا سرانجام از گرسنگی و تشنگی جان سپردند.

ابن اثیر می گوید:

منصور دوانیقی، محمد بن ابراهیم بن حسن علیه السلام را احضار کرد. محمد از نظر جاهت، سرآمد زمان خود بود. منصور به او گفت: تو دیباج زردی، به خدا قسم طوری تو را نابود می کنم که کسی از بنی هاشم را از بین نبرده باشم. سپس دستور داد تا او را روی زمین نشانده و زنده زنده روی او ستونی بنا کردند تا از دنیا رفت.

منصور، کلید اتاقی را به دست زن و فرزندش مهدی داد و آنها را قسم داد که تا وقتی که منصور زنده است، باز نکنند. وقتی منصور مرد، مهدی در اتاق را باز کرد، و دید کشتگانی از آل ابوطالب هستند که نسبتان روی کاغذ نوشته شده و به گوششان آویزان است. و در بین آنها بچه هایی نیز به چشم می خورند.^۱

تنها دو نفر توانستند از حکومت جابرانه منصور فرار کنند: علی بن عباس بن حسن بن حسن بن علی ابن ابیطالب علیه السلام که بعداً مهدی عباسی او را گرفت و

۱. ابن اثیر، نهاییه، ج ۴، ص ۳۷۵.

زندانی کرد و سپس او را مسموم کرد، به طوری که در اثر زهر بدنش ورم کرده و اعضای او از یکدیگر جدا شد. و عیسی بن زید بن علی علیه السلام بن الحسین علیه السلام بن علی علیه السلام بن ابیطالب که برای حفظ جان خود از حکومت مهدی فرار کرد. عیسی مردی بود، عالم و پرهیزگار و از نظر وضع مادی در تهیدستی و فقر داشت. او در منزل یکی از شیعیان مخفی شد. او خود را ملزم کرد که کار کرده و تحمیلی بر دیگری نباشد. رسم مردم کوفه این بود که آب فرات را برای آشامیدن و استفاده در منزل با شتر و سایر حیوانات باربر به خانه می آوردند. عیسی با شترداری قرارداد کرد که با یک شتر آب کشی کند و کرایه او را بپردازد و مابقی را به مصرف خود برساند. عیسی مدت زیادی به این کار اشتغال داشت و کسی او را نمی شناخت. با دختر یکی از فقرای کوفه ازدواج کرد، ولی آنها از حسب و نسب عیسی بی اطلاع بودند. عیسی برادری داشت به نام حسین و او پسری داشت به نام یحیی. روزی به پدر گفت: علاقه دارم عمویم را ببینم. پدرش گفت: این عمل موجب مشقت عمویت می شود و می ترسم اگر به دیدن او بروی، منزل خود را تغییر داده و دچار زحمت شود. یحیی بر اصرار خود افزود تا پدر را راضی کرد. پدر گفت: به کوفه برو و از خانه های «بنی حنی» سؤال کن، و تمام خصوصیات کوچه و خانه را به پسر گفت. سپس گفت: نزدیک آن خانه بنشین، وقت غروب مرد بلند قامت و پیری که اثر سجده در پیشانی او آشکار است و لباس پشمی دربر دارد و آب بر روی شتر بار کرده و با هر قدمی که برمی دارد، ذکر خدا می گوید و اشک از دیدگانش جاری است، می آید، بایست و سلام کن و دست به گردن او بینداز عمویت ابتدا از تو می ترسد، ولی تو خودت را فوراً معرفی کن. احوال ما را می پرسد و حالات خود را بیان می کند. در آن محل، زیاد توقف مکن؛ او را وداع نما و مراجعت کن زیرا ممکن است بار دیگر نتوانی او را زیارت کنی و هر دستوری که به تو داد عمل نما.

یحیی به کوفه وارد شد و طبق دستور پدر، در آن نقطه معین نشست. عمویش با

همان خصوصیات آمد. وقتی دست به گردن او انداخت، عمو از یحیی ترسیده و فاصله گرفت، و یحیی فوراً خود را معرفی کرد. سپس عیسی یحیی را بغل کرده و شروع به گریه کرد، شترش را خواباند و با یحیی در کنار راه نشست و به درد دل پرداخت، و یک به یک احوال همه را پرسید. یحیی می‌گوید: من همه را شرح می‌دادم و عمویم گریه می‌کرد. سپس گفت: ای نور دیده من، کارم این است که با این شتر آب می‌آورم، کرایه آن را می‌دهم و بقیه را خرج خود می‌کنم. هرگاه نتوانم آب کِشی کنم، به بیابان می‌روم و از سبزی‌هایی که مردم ریخته‌اند، استفاده می‌کنم. زنی گرفته‌ام که مرا نمی‌شناسد، و خداوند از او دختری به من داده است. زن نسب مرا نمی‌دانست و اصرار داشت که دخترم از نوادگان رسول خدا ﷺ است؛ و می‌خواهم او را به پسر یکی از سقاها دهم و او نمی‌دانست که این سقا هم‌شان او نیست. تا آنکه از خداوند چاره‌ای خواستم، و اجلش رسید و از دنیا رفت. بی‌اندازه از مرگ او متأثر شدم، زیرا از دنیا رفت و نمی‌دانست با پیغمبر خدا چه نسبتی دارد. یحیی می‌گوید: عمویم مرا قسم داد که برگردم و بار دیگر به زیارتش بروم.

پس از مهدی عباسی، هارون روی کار آمد. او هم هرچه توانست در اذیت کردن خاندان پیغمبر ﷺ کوشش کرد.

نمونه‌ای از آن داستان حمید بن قحطبه است که به دستور هارون در یک شب با شمشیر شصت نفر از اولاد حضرت صدیقه علیها السلام را کشت و در چاه انداخت. و نفر آخر آنها پیرمردی بود. حمید می‌گوید: این پیرمرد به من گفت: ای مرد شوم، خداوند تو را لعنت کند. روز قیامت پیش جد ما رسول الله ﷺ چه عذری داری؟ سخنان آن سیدپیر چنان اثر و هیجانی در من ایجاد کرد که دستم لرزید و بدنم مرتعش گردید. ولی غلام خلیفه که مراقب من بود، نگاه تندی به من کرد و تهدیدم کرد، تا اینکه بالاخره او را هم به بقیه ملحق ساختم.

بزرگ‌تر از تمامی جنایات هارون، زندانی کردن امام هفتم حجت خدا،

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، و شهید کردن آن بزرگوار است. مأمون فرزند ناپاک و مکار هارون، ابتدا خود را علاقه‌مند به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی کرد و با فشار و تهدید امام هشتم علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد. ولی مرتباً وسایل اذیت و ناراحتی آن حضرت را فراهم کرده، تا سرانجام وقتی به هدف خود رسید، آن امام علیه السلام را مسموم کرد. وقتی معتصم روی کار آمد، امام جواد علیه السلام را زندانی کرد و عاقبت به وسیله ام‌الفضل، دختر مأمون و زوجه آن حضرت، امام جواد علیه السلام را مسموم ساخت.^۱ سپس متوکل زمام امور را به دست گرفت، و خباثت و جنایت را به انتها رسانید. و آن قدر امام هادی علیه السلام را اذیت کرد که تا آن حضرت را شهید نکرد، آرام نگرفت.

و سرانجام امام عسکری علیه السلام را نیز در سر من رأی، شهید کردند.

وَاللّٰهُ مَا فَعَلَتْ اَمِيَّةٌ فِيْهِمْ
مِغْشَارًا مَا فَعَلَتْ بَنُو الْعَبَّاسِ

به خدا قسم، جنایات و ظلم‌های بنی‌امیه یک‌دهم جنایات بنی‌عباس نبوده است.

تَاللّٰهِ اِنْ كَانَتْ اَمِيَّةٌ قَدَاثَتْ
قَتَلَ ابْنَ بِنْتِ نَيْبِهَا مَظْلُومًا
فَلَقَدْ اَنَسَا بَنُو اَبِيهِ بِمِثْلِهَا
هَذَا لَعُنْرُكُ قَسْبَرَةٌ مَّهْدُومًا
اَسَفُوْا عَلٰى اَنْ يَّكُوْنُوْا شَارِكُوْا
فِيْ قَتْلِهِ فَتَبَّوْهُ رَمِيْمًا^۲

به خدا سوگند، اگر بنی‌امیه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشتند، فرزندان پدر بنی‌امیه مانند آن را انجام دادند. قبرشان را خراب کرده و تأسف می‌خوردند که چرا در قتل او شرکت نداشتند. ولی پس از مرگ و پوسیدن استخوان‌ها به جستجویشان پرداختند.

جنایات بی‌حدی که از ناحیه این دو طایفه، بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد، آن قدر سخت و دل‌خراش است که برای همیشه هر فرد غیور و متدین را متأثر و

۱. شیخ عباس قمی، تنمیه المنتهی، حالات هارون.

۲. الشیعة و الحاکمون، ص ۱۹۷.

مغموم می‌سازد. بلکه به گفتهٔ دعبل خزاعی اگر روزگار می‌توانست بخندد، باید گفت: ای روزگار، خداوند لبهایت را متبسم نگرداند.

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ الدَّهْرَ إِنْ ضَحِكَتَ
وَ آلُ أَخْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قَهَرُوا

امام صادق علیه السلام و منصور

بنی‌عباس در ابتدای کار می‌گفتند که هدف ما سرنگون کردن دستگاه بنی‌امیه و آزاد ساختن مردم از ستم آنان است. مردم هم از بنی‌امیه خشمگین بوده و فکر و ذکر آنان متوجه خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. لذا شیعیان و فرزندان پیامبر اکرم و علی علیه السلام، اولین دسته‌ای بودند که علیه جنایات بنی‌امیه و استبداد آنان مبارزه کردند و در این راه کشته‌ها دادند. پس از سقوط بنی‌امیه مردم شاکر بودند که حکومت خاندان جنایت‌پیشه بنی‌امیه سرنگون و اولاد علی علیه السلام حکومت را در دست می‌گیرد.

بنی‌عباس از این روحیه شیعیان و اولاد علی علیه السلام استفاده کرده و برای اینکه به هدف خود که کنار زدن فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و غصب مقام خلافت بود برسند، به نام انتقام خون امام حسین علیه السلام، زید بن علی و فرزندش یحیی بن زید، قیام کردند. آنها در اول امر به مردم می‌گفتند: آنگاه که حکومت بنی‌امیه را ساقط کردیم، دربارهٔ یک نفر رئیس که از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، متحد می‌شویم. بنابراین آنها به نام علویین و با مبارزات جانانه و از خودگذشتگی‌های پیروان آنان، اوج گرفتند. ولی پس از تثبیت موقعیت و مقام خود به آنها بی‌اعتنایی کرده، بلکه دست به ظلم و بیداد علیه آنها زده و از هیچ جنایتی روگردان نشدند. اولین حاکم بنی‌عباس عبدالله، معروف به «ابوالعباس» و ملقب به «سفاح» است که در سال ۱۳۲ هـ. با او بیعت شد؛ و در سال ۱۳۶ هـ. از دنیا رفت و چهار سال و چند ماه حکومت کرد. وی در این مدّت به فکر نابود کردن بنی‌امیه و طرف‌داران آنان بود. و آن قدر از آنها کشت که ملقب به سفاح شد. ولی فرصتی

برای آزار فرزندان رسول خدا پیدا نکرد.

اما وقتی منصور بر سر کار آمد، بسیاری از اولاد علی علیه السلام و فرزندان فاطمه علیها السلام را کشت. زمانی که منصور و برادرش سفاح به تحکیم حکومت و کشتن مخالفین سرگرم بودند. امام صادق علیه السلام از فرصت استفاده کرد و آنچه که می توانست در نشر و احیای احکام اسلام کوشید. و شاگردانی برجسته و لایق در علوم مختلفه تربیت کرد که حدود چهار هزار نفر آنها را گزارش کرده اند.

در مقابل علمای درباری هم گروه های فراوان و فرقه های بسیاری را با فعالیت های مداوم خود، پدید آوردند؛ و هرکسی گروهی را دور خود جمع کرده و از خود عقیده ای ابراز، و فرقه ای به وجود آورد؛ از قبیل: جبر و تفویض و حدوث و قدم قرآن. لذا امام صادق علیه السلام حوزه علمیه ای تشکیل داد و اساتید و مبلغان اسلام شناسی تربیت نمود تا به این اوهام و خرافات پایان دهد و افکار ضد قرآن و اسلام را تخطئه کند.

مرحوم علامه حلی در کتاب «معتبر» می فرماید:

از امام صادق علیه السلام به قدری علوم مختلف منتشر شد که عقول در حیرت اند. و فقط یک نفر راوی سی هزار حدیث از او نقل نموده است.

ابو عمر کثی در کتاب رجال خود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ابان بن تغلب سی هزار حدیث از من گزارش می کند.

نجاشی در رجال خود در شرح حال حسن بن علی بن زیاد الوثا از قول احمد بن محمد بن عیسی می گوید:

در طلب حدیث به کوفه رفتم و در آنجا به خدمت حسن بن علی و شاز اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم، به او گفتم کتاب علا بن رزین و ابان بن عثمان احمر را به من بدهید تا از روی آن نسخه برداری کنم؟ او آن دو کتاب را به من داد، گفتم: اجازه روایت هم بدهید. فرمود: خدا تو را رحمت کند، چقدر عجله داری! بپر، بنویس، سپس برای من بخوان تا بشنوم، و آن گاه اجازه روایت بدهم.

گفتم برخودم از پیش آمدهای زمان، خاطر جمع نیستم، حالا که کتابها را دادید اجازه روایت نیز بدهید. فرمود: عجب، اگر می دانستم حدیث این گونه مشتری و خواهان دارد، بیشتر از این جمع می کردم. من در این مسجد کوفه نهصد شیخ را درک کرده ام که همه می گفتند: جعفر بن محمد علیه السلام به من چنین حدیث کرد.

امام صادق علیه السلام شاگردانی بسیار متبحر تربیت نمود؛ مانند هشام بن الحکم که به راستی خود یک اعجوبه است. در زمان آن حضرت متکلمینی به وجود آمدند که درباره خدا، صفات حضرت حق و مسائل اصولی گفت و گو داشتند؛ و راجع به اینکه آیا صفت خدا عین ذات اوست یا غیر از ذات او؟ آیا حادث است یا قدیم؟ آیا عمل رکن ایمان است یا اینکه در ایمان دخالتی ندارد؟ و درباره شیطان، قضا و قدر، و تفویض که بازاری بس فوق العاده پیدا کرده بود، بحث می کردند.

هشام بن الحکم چنان در این فن استاد شده بود که کسی از این متکلمین قدرت مقاومت بحث با او را نداشت و بر همه فائق می آمد. و ابوهدیل علاف که یک متکلم قوی ایرانی است، فقط از هشام بن حکم می ترسید.

حضرت امام صادق علیه السلام در عین بی طرفی، افرادی را تربیت کرد که «منصور» درباره آنها می گفت: آنهایی که از مکتب او بیرون می آیند، همه علیه ما هستند. ولی مدرکی هم از او به دست نمی آورم: «هَذَا الشَّجِيُّ مُقْتَرِضٌ فِي الْحَلْقِ»؛ جعفر بن محمد علیه السلام مثل یک استخوان است در گلوی من، نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم آن را فرو برم.

«محمد اسقنطوری» می گوید:

بر منصور وارد شدم، دیدم در فکر عمیقی فرو رفته است، گفتم: چه فکر می کنید؟ منصور گفت: از اولاد دختر محمد علیه السلام بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی رهبر و بزرگ آنها را نکشته ام. محمد پرسید: آن کس کیست که او را نکشته ای؟ منصور پاسخ داد: جعفر بن محمد علیه السلام.

معلی بن خنیس از شیعیان مقرب حضرت صادق علیه السلام است. وی متصدی امور

مالی حضرت امام صادق علیه السلام بود. منصور به داود بن عروه فرماندار مدینه نوشت که معلی را بکش. داود معلی را احضار کرد و گفت: نام شیعیان را بنویس، اگر این کار را نپذیری سرت را از بدنت جدا می‌کنم، معلی گفت: «أَبَا الْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي؟» آیا به کشته شدن مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند اگر اسم یکی از اینها زیر پای من باشد بر نمی‌دارم. در نتیجه داود معلی را را به دار آویخت.

امام صادق از این عمل به قدری ناراحت شد که نفرینش کرد، و هنوز نفرین تمام نشده بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ او را آوردند.^۱

منصور برای فرماندارش نوشت که خانه امام صادق علیه السلام را آتش زده و آن حضرت را مسموم نماید.^۲ همچنین، وی به منصور نوشت که می‌دانم تو او را امام خود دانسته و اعتقاد داری که او امام من و تو و امام روی زمین است. ولی اکنون متوجه او می‌شوم.^۳ و بالاخره بعد از چندین بار مزاحمت و اهانت آن حضرت علیه السلام را مسموم نمود.

بعد از منصور، فرزندش مهدی روی کار آمد، اما منصور دیگر از فرزندان علی علیه السلام کسی را باقی نگذاشته بود که مهدی از آنها احساس مزاحمت کند. مورخین او را قسی القلب و بد اخلاق ذکر کرده‌اند. وی پس از پانزده ماه حکومت، از دنیا رفت. بعد از مهدی، هادی روی کار آمد، و او هم چون مهدی دیری نپایید. تا اینکه بعد از هادی، هارون حاکم شد.

گاه سؤال می‌شود که چرا در میان ائمه علیهم السلام تنها امام حسین علیه السلام با دستگاه ستم زمان خود مبارزه نمود، ولی سایر امامان مبارزه نمی‌کردند. این فکر بسیار نادرست و این منطق سخت بی‌جا است. زیرا تاریخ خلاف آن را می‌گوید.

زیرا نوع مبارزه فرق می‌کند، یک وقت مبارزه آشکار و علنی و اعلان جنگ و مبارزه با شمشیر است. و گاهی ظالم را با اسلحه بیان می‌کوبند و مردم را علیه او

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱.

۲. تاریخ الشیعه، ج ۴۹.

۳. ابن فراس، شرح شافیه، به نقل از مفید، الشیعه و الحاکمون.

برمی‌انگیزند، و یا مردم را از توجه به او باز می‌دارند. ائمه علیهم‌السلام همواره در حال مبارزه و دفاع از اسلام بوده‌اند، و در پوششی از خود دفاع نموده‌اند، و با هیچ‌یک از حکام جور سازشی نداشته‌اند.

اگر می‌بینید که تاریخ از امثال عبدالملک مروان، منصور، هارون، متوکل و غیره به عنوان بدترین حاکمان نام می‌برد؛ و مردم آنها را به خصال و صفاتی زشت همچون، خون‌ریزی، فساد اخلاق و بی‌بند و باری و خائنین به حقوق ملت می‌شناسند، از برکت مبارزه امامان علیهم‌السلام است. والا شاید امثال مأمون را عالمی بزرگ، مسلمانی وارسته و از قدیسین به شمار می‌آوردند.

علت شهادت هر یک از ائمه علیهم‌السلام این است که آنان این عناصر فاسد و مفسد را به مردم می‌شناساندند و نقشه‌های آنان را علیه اسلام، قرآن و مسلمین خنثی می‌کردند و کمترین سازشی با آنها نداشتند. این جائزین و ستم‌پیشه‌گان ائمه را برای خود، دشمنانی غیرقابل علاج می‌دانستند و همیشه فکرشان به آنان مشغول بود، تا آنجا که می‌بینیم هارون به مدینه الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌آید و بعد از انجام مناسک حج، مقابل قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار می‌گیرد و خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گوید:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْهِ، أُرِيدُ أَنْ أَخْبِسَ
مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يَرِيدُ التَّشْتُّتَ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ؛ يَا مُحَمَّدُ، مِنْ
أَزْ شِمَا مَعْذَرْتِ مِىْ خَوَاهِمُ كَهْ مَجْبُورِمُ فَرْزَنْدِ شِمَا مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ رَا زَنْدَانِى كَنْمُ،
زِيْرَا اَوْ قَصْدِ اِيْجَادِ پْرَا كَنْدِگِىْ وَ اِخْتِلَافِ بَيْنِ اِمْتِ تُو وَ هَمْچِنِىنِ رِيْخْتِهْ شَدْ نِ خُوْنِ
اَنّهَا رَا دَارْدِ.»

امام کاظم علیه‌السلام و هارون

هارون می‌خواهد برای فرزندش «امین» از مردم بیعت بگیرد، و امام کاظم علیه‌السلام را مانع موفقیت کار خود می‌بیند. بنابراین، دستور داد امام را که در مسجد رسول

خدا ﷻ در حال عبادت بود، گرفته و کشان کشان از مسجد بیرون بردند. امام به قبر جدش توجهی کرد و عرض کرد: یا جدای، بین با فرزندان چه می‌کنند.

سپس امام را به زندان بصره فرستاد و از عیسی بن جعفر خواست تا او را بکشد، ولی عیسی نپذیرفت. بعد از یکسال امام کاظم علیه السلام را به بغداد آورده به فضل بن زبیع تحویل دادند. ولی او هم بعد از مدتی به امام علاقه‌مند شد. امام علیه السلام را به فضل بن یحیی برمکی سپردند، ولی او هم بعد از چندی از شیفتگان آن حضرت شد. هارون غضبناک شد، و امام را به زندان سندی بن شاهک سپرده و سرانجام امام کاظم علیه السلام در آنجا مسموم شد.

امام رضا علیه السلام و مأمون

آوردن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به مرو، بدون مقدمه بوده، و با امام علیه السلام در این مورد صحبتی نشده بود. مأمون دستور داد که امام رضا علیه السلام را به مرو بیاورند و او و همراهانش را از مسیرهایی عبور دهند که شیعه‌نشین نباشد. و به ویژه دستور داد که او را از کوفه عبور ندهند، و از طریق بصره، خوزستان، فارس و نیشابور آورده شود. مأمورینی هم که برای انتقال آن حضرت گماشته شده بودند، همه از افرادی بودند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله عداوت داشتند. فرمانده این مأمورین هم مردی عرب به نام جلودی بود. این شخص در عداوت با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خود امام رضا علیه السلام مشهور بود. و به عکس به مأمون بیش از همه وفادار بود، تا آنجا که وقتی مأمون جریان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام را مطرح کرد، وی مخالفت خود را اعلام کرد، و هرچه مأمون او را نهی کرد، او فریاد می‌زد من مخالفم. و بالاخره به خاطر همین مخالفت به همراه دو نفر دیگر روانه زندان شد.

یکی از علوین در مدینه قیام کرد ولی مغلوب شد. هارون به جلودی دستور داد که تمام اموال آل ایطالب در مدینه را غارت کند، و حتی برای زن‌های آنها

زیوری نگذارد. و جز یک دست لباس، لباس‌های آنها را بگیرد.
 جلودی طبق دستور به خانه حضرت رضا علیه السلام آمد، آن حضرت جلو راه او را
 گرفت و فرمود: من تو را راه نمی‌دهم. جلودی گفت: من مأموریت دارم و باید
 بروم و لباس‌ها را از تن زن‌ها درآورده و جز یک دست نگذارم. امام علیه السلام دستور
 داد هرچه هست به او بدهید، تا برود. وی لباس‌ها، حتی گوشواره و انگوی زنان
 را گرفت و رفت.

روزی مأمون چند نفری را که با ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام مخالف بودند، جمع
 کرد. در آن مجلس امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل (ذوالریاستین) هم بودند. مأمون
 مجدداً نظرشان را در این باره خواست. اولی در کمال صراحت گفت: من
 صددرصد مخالف هستم. مأمون دستور داد او را گردن زدند؛ و نظر دومی را
 خواست او هم مقاومت کرد، و او را هم گردن زدند. نوبت به جلودی رسید؛
 امام رضا علیه السلام به یاد آن روز مدینه افتاد که جلودی قبول کرد تا به منزل امام علیه السلام
 وارد نشود و امام علیه السلام خواست جبران این عمل جلودی را بکند. لذا آهسته به
 مأمون فرمود: از قتل جلودی در گذر؟ جلودی که سراپا بغض و عناد و کینه و
 شقاوت نسبت به امام علیه السلام بود، تصور کرد که امام علیه السلام به مأمون می‌گوید که او را به
 قتل برسان. از همان جا فریاد برآورد: یا امیرالمؤمنین، تو را به روح پدرت هارون،
 سخن علی بن موسی را نپذیر، مأمون گفت: نمی‌پذیرم، و دستور داد گردن جلودی
 را زدند. آری، بالاخره ظالمین و ستم پیشه گان نتایج اعمالشان را خواهند دید.

هر آنچه می‌کنی تو می‌پندار کان عمل

گردن فروگذارد و دوران رها کند

قرض است فعل‌های تو در پیش روزگار

در هر کدام دوره که خواهد ادا کند

مأمون فضل بن سهل و حسن بن سهل را نزد حضرت رضا علیه السلام فرستاد و این
 دو قضیه ولایت‌عهدی را پیشنهاد کردند. ولی امام رضا علیه السلام امتناع فرمود. بالاخره به

آن حضرت عرض کردند که این موضوع اختیاری نیست و اگر قبول نکنی ما مأموریت داریم گردنت را بزنیم. باز هم امام رضا علیه السلام امتناع نمود. آنها جریان را به مأمون گفتند. این بار مأمون خود با حضرت صحبت کرد و وی را تهدید به قتل کرد. بعد از مذاکرات زیاد، حضرت رضا علیه السلام وقتی دید که اگر قبول نکند، قتل او مسلم است، قبول فرمود؛ با این شرط که در هیچ کاری شرکت نکند. و فرمود که مسئولیت هیچ عملی را نمی‌پذیرم. از مسلمات تاریخ است که او حتی در نماز عید هم شرکت نمی‌کرد، جز در آن نماز عید معروف که مأمون از امام تقاضا کرد و حضرت فرمود: این برخلاف عهد و پیمان است. مأمون گفت: شما در هیچ کاری شرکت نمی‌کنید، مردم پشت سر ما حرف می‌زنند؛ و شما باید قبول کنید. و حضرت به شکلی قبول کرد که مأمون و فضل بن سهل پشیمان شده و گفتند: اگر با این شرط نماز عید را برگزار کند، چنان انقلابی به پا می‌شود که اثری از حکومت ما نمی‌ماند. لذا جلو آن حضرت را گرفتند و نگذاشتند که امام رضا علیه السلام برای نماز از شهر خارج شود.

با این حال، آثار مثبتی هم بر پذیرش این ولایتعهدی مترتب گشت. زیرا، حضرت رضا علیه السلام عملی که به نفع دستگاه مأمون باشد، انجام نداده ولی این کار به نفع اسلام و مسلمین تمام شد. صفوف طرفداران امامت فشرده شد؛ شخصیت علمی آن حضرت ثابت گردید؛ مأمون روی علاقه‌ای که به علم و دانش داشت، جلسات مهمی از مذاهب مختلف، از مادیین، یهودی‌ها، مسیحی‌ها، حکایتی‌ها، بودایی‌ها و مجوسی‌ها تشکیل داد، و امام رضا علیه السلام را به آن محافل دعوت کرد و امام با آنها گفت‌وگو می‌کرد، و این احتجاجات در کتب حدیثی ما موجود است.

ابوالفرج اصفهانی می‌گوید:

بلاخره روزی را معین کردند و گفتند در آن روز مردم باید بیایند با حضرت امام رضا علیه السلام بیعت کنند؛ و مردم آمدند. مأمون برای حضرت رضا علیه السلام در کنار

خودش مجلسی قرار داد و اولین کسی را که دستور داد بیاید و با حضرت رضا علیه السلام بیعت کند، پسرش عباس بن مأمون بود. و دوّمین کسی که آمد، یکی از سادات علوی بود. و به همین ترتیب گفت: یک عباسی و یک علوی بیایند و بیعت کنند و به هریک از اینها جایزه فراوانی می داد و می رفتند.

وقتی مردم برای بیعت می آمدند، آن حضرت دستش را به شکل خاصی رو به جمعیت می گرفت. مأمون گفت: دستت را دراز کن تا بیعت کنند، فرمود: نه، جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله هم این جور بیعت می کرد، دستش را این جور می گرفت و مردم دستشان را می گذاشتند روی دستش. سپس برخی از سخنرانان و شاعران هم که تابع احوال روز بودند، در مدح امام سخن گفته و شعر خواندند. سپس مأمون به آن حضرت عرض کرد: «قُمْ فَأَخْطُبُ النَّاسَ وَ تَكَلِّمُ فِیْهِمْ»؛ برخیز خودت برای مردم سخنرانی کن. قطعاً مأمون منتظر بود که امام علیه السلام در آنجا تأییدی از او و خلافتش بکند. ولی امام رضا علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

«لِنَا عَلَیْكُمْ حَقٌّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ وَ لَكُمْ عَلَیْنَا حَقٌّ بِهِ. فَإِذَا أَنْتُمْ أَدِیْتُمْ إِلَیْنَا ذَٰلِكَ، وَ جَبَّ عَلَیْنَا الْحَقُّ لَكُمْ»؛^۱

ما اهل بیت به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما مردم حقی داریم. و شما هم به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما حقی دارید. و هرگاه شما حق ما را به ما دادید؛ بر ما لازم می شود که وظیفه خودمان را درباره شما انجام دهیم.

امام جواد علیه السلام و معتصم

معتصم امام جواد علیه السلام را زندانی کرد و پس از مدتی آن حضرت را آزاد نمود. و به دختر مأمون ام الفضل، همسر امام جواد علیه السلام، دستور داد که آن حضرت را مسموم نماید، و او هم امام جواد علیه السلام را مسموم ساخت.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۵.

امام هادی علیه السلام و متوکل

متوکل عباسی نهایت آزار و اذیت را به امام هادی علیه السلام روا داشت. یحیی بن هرثمه را به مدینه فرستاد تا از وضع آن حضرت آگاهی کافی به دست آورد. و او ابتدا به تفتیش منزل امام هادی علیه السلام پرداخت ولی گفت:

«لَمْ أَجِدْ فِيهِ إِلَّا مُصَاحِفَ وَ أَدْعِيَةَ وَ كُتُبَ الْعِلْمِ فَعَظُمَ فِي عَيْنِي؛^۱ در این خانه جز قرآن و کتب دعا چیزی نیافتم و در نظرم بس عظیم جلوه کرد».

و سپس آن حضرت را به سامرا آورد.

چندین بار به امام هادی علیه السلام اهانت نمودند. گاهی در دل شب او را با همان لباسی که نماز می خواند، پیش متوکل می آوردند. مهم تر آنکه روزی آن قدر نزد متوکل سعایت کردند که امام هادی علیه السلام اسلحه جمع کرده و شیعیان او از قم برای او نامه می فرستند و او قصد خروج بر شما را دارد. متوکل شبانه دستور داد به خانه آن حضرت ریختند و طبق دستور به تفتیش پرداختند، ولی چیزی نیافتند و دیدند که حضرت در اطاقی لباس پشمین را در بردارد و به قرائت قرآن مشغول است، و او را با همان حال نزد متوکل آوردند و جریان را نقل کردند. متوکل مجلس شراب ترتیب داده بود، امام را به این مجلس وارد کردند، متوکل بی شرمانه جام شراب را به آن حضرت تعارف کرد. حضرت فرمود: در خون من هرگز این پلیدی ها داخل نشده است. متوکل گفت: برای من شعر بخوان. امام فرمود: اِنْسِي قَلِيلُ الرَّوَايَةِ لِلشَّعْرِ. متوکل گفت: چاره ای جز انجام این کار نیست. حضرت آیاتی از قرآن تلاوت نمودند: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾؛^۲ [وہ!] چه باغ ها و چشمه سارایی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند.

۱. سبط بن جوزی، تذکرة.

۲. سورة دخان، آیه ۲۵.

امام علیه السلام سپس این اشعار را که مشتمل بر بی وفایی دنیا و مرگ سلاطین و ذلت آنان است، قرائت فرمود:

بَاتُوا عَلَيَّ قُلُلَ الْأَجْبَالِ تَخْرِسُهُمْ	غَلَبُ الرِّجَالِ قَلَمٌ تَنْفَعُهُم الْقُلُلَ
وَ اسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزِّ عَن مَغَاقِلِهِمْ	وَ اسْكِنُوا حُفْرًا يَا بَسِيسًا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِّنْ بَعْدِ دَقْنِهِمْ	أَيْنَ الْآ سَاوِرُ وَ التَّيْجَانُ وَ الْحَلِيلُ
أَيْنَ الْوَجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مَنَعِيَّةً	مِن دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَشَارِ وَ الْكُلُّ
فَأَصْحُ الْقَبْرِ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ	تِلْكَ الْوَجُوهُ عَلَيْهَا الْدُودُ تَقْتِيلُ ^۱

خواندن این آیات مبارک و اشعاری که منسوب به جدش امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، اثر موقت و زودگذری در متوکل ایجاد کرد، و دستور داد حضرت را برگردانند.

متوکل در روزی بسیار گرم دستور داد تا همه در رکاب او به بیرون شهر روند، دربان متوکل می گوید: من در آن روز گرم امام هادی علیه السلام را دیدم که پیاده همراه با جمعیت در حرکت بوده و سخت در تعجب بود. عرض کردم آقا، شما چرا تشریف آورده اید؟ فرمود: مقصود از این نمایش استخفاف من است، ولی بدان! که حرمت یک ذره ناخن من نزد خداوند، از ناقة صالح برتر است. زرافه حاجب می گوید: معلمی شیعی برای فرزندانم درس می گفت؛ شب جریان را برای او گفتم، آن مرد گفت: «حساب و کتابت را مرتب کن، زیرا تصور می کنم بیان امام هادی اشاره به قضیه قوم صالح باشد که بعد از سه روز که ناقة را پی کردند عذاب بر آنها نازل شد: «تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ». بعد از سه روز متوکل از بین می رود». عصبانی شده و او را از منزل بیرون کردم. بعد با خود گفتم، شاید درست بگویند. آنچه نزد مردم داشتم، گرفتم. به خدا سوگند، بعد از سه روز پسر متوکل با عده ای دیگر، متوکل و فتح بن خاقان را کشتند.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

امام عسکری علیه السلام

بعد از آنکه امام هادی علیه السلام شهید شد. امام عسکری علیه السلام به مقام امامت نائل آمد، و امامتشان شش سال طول کشید و در این مدّت یا در حبس بود و یا در محدودیت بوده و به تمام معنی زیر نظر قرار داشت.

طبق روایات متواتر از رسول عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام برای مردم معتقد و مؤمن مسلم بود که وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام از صلب امام حسن عسکری علیه السلام است و این امری مشهور بود. و لذا هرچه این زمان نزدیک می شد فشار زمام داران جور بیشتر و آزارشان نسبت به آن امام علیه السلام شدیدتر می گشت. سر آوردن امام هادی علیه السلام به سامرا و سپس به پادگان نظامی، تحت نظر گرفتن ایشان بود.

نابخردان بر آن بودند که با محدود ساختن و زیر نظر داشتن او می توانند بر حجت خدا دست یافته و مانع تحقق اراده خداوند گردند. وضع آن حضرت چون داستان مادر موسی و ولادت حضرت موسی بود. فرعون شنیده بود که کسی از بنی اسرائیل متولد می شود که زوال ملک فرعون و فرعونیان به دست او خواهد بود. بنابراین، پسرهای بنی اسرائیل را می کشت و فقط دخترها را زنده نگه می داشت. و زن ها را مأمور کرده بود تا در خانه های بنی اسرائیل بگردند و زنان حامله را تحت نظر بگیرند. عین همین کار را دستگاه خلافت با امام عسکری علیه السلام انجام داد.

حمله بردی سوی دربندان غیب تا ببندی راه بر مردان غیب

برای اینکه آن حضرت بعد از تولّد زنده بماند، خداوند متعال حمل و ولادت این وجود مقدس را در برابر تفتیش حکومت مخفی نگاه داشت؛ و ولادت او را کمتر کسی متوجه شد. آن حضرت شش ساله بود که پدر بزرگوارشان شهید شدند. در دوران کودکی شیعیان خاصی که از نواحی مختلف می آمدند، امام عسکری علیه السلام

او را به آنها نشان می‌دادند، ولی عموم مردم از این امر اطلاعی نداشتند. ولی بالاخره این خبر در بین مردم منتشر شده بود که پسری برای امام حسن عسکری علیه السلام متولد شده است و او را مخفی می‌کند. گاهی حکومت افرادی را به خانه آن حضرت می‌فرستاد تا به تصوّر واهی خود او را یافته و از بین ببرد.

بعد از وفات امام عسکری علیه السلام مأموران حکومت به منزلش ریختند و تفتیش دقیقی به عمل آوردند، زن‌های جاسوس را فرستادند تا زن‌ها و کنیزان را زیر نظر بگیرند و ببینند که آیا زن یا کنیز حامله‌ای وجود دارد یا خیر؟ و هرگاه احتمال می‌دادند که کنیزی حامله باشد، او را می‌بردند و در حدود یک سال نگه می‌داشتند و بعد می‌فهمیدند که چنین نیست.

خالی از لطف نیست که در اینجا نامی از حضرت «خُدَیث»، مادر بزرگوار امام عسکری علیه السلام، که به لقب «جَدّه» معروف است، به میان آوریم. این بانوی والا مقام بعد از امام عسکری علیه السلام «مَفْرَعُ الشَّیْعَه»، یعنی پناهگاه شیعیان بود. وی به قدری جلیل‌القدر و با کمال بود که شیعیان هر مشکلی برایشان پیش می‌آمد به این بانو مراجعه می‌کردند. شخصی می‌گوید: راجع به عقایدیم با حضرت حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام صحبت کردم؛ او عقاید خود را گفت تا رسید به امام عسکری علیه السلام سپس فرمود: امام من فعلاً فرزند اوست که مستور و پنهان است. گفتم: حالا که مخفی هستند به چه کسی رجوع کنیم؟ گفت: به جدّه رجوع کنید. گفتم: عجب! آقا از دنیا رفت و به یک زن وصیت کرد؟ فرمود: امام عسکری همان کاری را کرد که حضرت امام حسین علیه السلام انجام داد. وصی واقعی و باطنی آن حضرت علی بن الحسین علیه السلام بود، ولی مگر وی بسیاری از وصایای خود را در ظاهر به خواهرش زینب علیه السلام نکرد؟ عین همین کار را امام حسن عسکری علیه السلام انجام داد. وصی او در واقع این فرزندی است که مخفی است، و چون امکان نداشت که این امر را اعلام کند، در ظاهر این بانوی سراپا جلال را وصی خود

قرار داده است.^۱

به طور کلی دشمنان اسلام، اولاد پیغمبر ﷺ را سه دسته کردند: برخی مانند امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و دیگر سادات بنی‌الحسین را کشتند؛ و برخی دیگر چون اهل بیت امام حسین علیه السلام را اسیر نموده، شهر به شهر گردانیدند؛ و دسته دیگری را از وطن خود آواره کردند. امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در نجف، امام حسین علیه السلام در کربلا، امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام جواد علیه السلام در کاظمین، امام رضا علیه السلام در خراسان و امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام در سامراء دفن شدند.

منهال بن عمر طایی در دمشق به محضر امام سجّاد علیه السلام رسید؛ و دید که امام علیه السلام به عصا تکیه داده و ساق‌های پای آن حضرت باریک و ضعیف و رنگ آن حضرت زرد شده است. عرض کرد: «کیف اصبحت یا بن رسول اله؟»؛ حالتان چطور است ای فرزند رسول خدا، امام سجّاد علیه السلام فرمود: چگونه باشد حال کسی که اسیر یزید است. زنان و کودکان ما غذای سیری نخورده‌اند و پیوسته به نوحه‌گری مشغول‌اند. داستان ما اهل بیت مثل بنی‌اسرائیل شده که فرعونیان پسران آنها را کشتند و زنها را با ذلت باقی گذاشتند. عرب به واسطه پیغمبر ﷺ بر عجم افتخار کردند و قریش به نام آن حضرت بر عرب مباحات نمودند؛ ولی بعضی از ما را که خانواده آن حضرت هستیم به قتل رسانیده و دسته‌ای را اسیر کرده و در اطراف شهرها گردانیدند. حق ما را غصب نموده و بالای منبرها ما و پدران ما را سب می‌کنند. و هرگاه یزید ما را بطلبد، گمان می‌کنیم قصد قتل ما را دارد. و سپس فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ** و **إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ** ای منهال، چه خوب گفت شاعر عرب:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَغْوَادَ مِثْبَرَهُ وَ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادَهُ وَضَعُوا
بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخَرَكُمُ أَنْكُمْ صَخْبٌ لَهُ تَبِعُ^۲

۱. محدث قمی، انوار البهیة.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

این امت برای احترام پیغمبر ﷺ چوب‌های منبر او را تعظیم می‌کنند، ولی فرزندان او را زیر پا نهادند. به چه حکمی فرزندان او در هر حکمی باید تابع شما باشند؛ با آنکه فخر شما آن است که از اصحاب و تابعین او هستید.

منهال عرض کرد: اکنون در کجا تشریف دارید؟ فرمود: در جایی منزل داریم که سقف ندارد و آفتاب ما را اذیت می‌کند. از شدت ضعف برای استراحت بیرون آمده‌ام و باید زود به آنجا برگردم. ناگاه بانویی صدا زد کجا می‌روی؟ کنایه از آنکه می‌ترسم غلامان یزید تو را مورد آزار قرار دهند.

ائمه کفر تمام قوای خود را به کار گرفتند تا بر خلاف وعده پروردگار از ادامه نسل پیامبر ﷺ جلوگیری کنند، لکن با نزول سوره مبارکه کوثر که مربوط به نبی عالی‌قدر اسلام و حبیب و الامقامش و در مقام طعن و شتم دشمنان او است، نسل آن حضرت باقی و پایدار ماند و خصم او را ریشه‌کن کرده و از روی زمین برداشت؛ «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ». اگرچه آنها برای نابودی اهل بیت کوشش کردند و برای رسیدن به این مقصود از هیچ ستم و ظلمی به فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام فروگذار نکردند. ستم هم شاید حدّ و مرزی داشته باشد، ولی به شهادت تاریخ، خلفای جور نسبت به فرزندان خاندان عصمت و طهارت از هیچ ستمی برای رسیدن به هدف شومشان که انهدام و نابودی اهل بیت بود، کوتاهی نکردند؛ و زندان‌ها و سیاه‌چال‌های بنی‌عباس پُر بود از مردان و زنان علوی. سقف زندان را بر سر آنان خراب می‌کردند و گاه دیوارهای کاخ خود را بر بدن‌های پاک و مطهر آنها بنا می‌کردند؛ و تنها بعضی از آنها موفق به فرار شده و مجبور به مهاجرت و پنهان زیستن می‌شدند.

بنابراین، اکنون بر هیچ سرزمینی از سرزمین‌های اسلامی پانمی‌گذاری، مگر اینکه شهیدی، غریبی، آواره‌ای از خاندان رسول الله ﷺ را مدفون می‌بینی. چه بسیارند مظلومان همیشه تاریخ که نه از نامشان و نه مزارشان اطلاعی نداریم. شخصیت‌هایی که برای دین خدا و زحمات رسول الله ﷺ تا آخرین قطره خون

خود ایستادگی کردند و با دلی پر از غم، و روحی سرشار از رنج و اندوه، در غربت و گمنامی جان باختند. و راز و رمز زندگی سراپا افتخارشان در پرده ابهام باقی ماند.

جنایت و ستم به قدری است که در همه سرزمین های اسلامی می بینیم که در دره ها، در دل کوه ها و در بیابان ها، ضریحی، گنبدی، و زیارتگاهی است که صاحب دلان را به دقت و مطالعه وادامی دارد، تا ببندیشند که این ضریح و گنبد از کیست، و چرا در اینجا بنا شده است؟

این بناها خبر می دهد که در اینجا عالمی، فقیهی، مبلّغی، شهیدی، و آواره ای از فرزندان رسول خدا ﷺ است. معاویه گفته بود: «کسی نباید از این پس صدای مؤذن را به یگانگی خدا و نبوت محمد ﷺ بشنود». ولی این فرزندان رسول خدا ﷺ با عقیده و جهاد، خون و شهادت؛ و غربت و آوارگی با حیات و مرگشان پرده از چهره پلید و وحشتناک دولت های فاسد و جائر اموی و عباسی برداشتند.

ولی به قول یکی از نویسندگان و محققین: «تاریخ نویسانی که نان دربار را می خوردند، هرگز قلم مطهرشان را آلوده به این مسائل مهم نکردند. و شما در کتاب های تاریخی که صدها ورق از آن به شرح جزئیات دربار، تعداد معشوقه ها، اشعار مطربان، سروده های فواحش، میزان شراب، داستان فکاهی دلکشان، اسراف ها، جشن ها و قمارها اختصاص دارد، حتی یک خط در زمینه ستمی که بر آل رسول الله ﷺ رفته است، نمی یابید.

گاهی مذبحخانه شهادت امام معصوم حضرت علی بن موسی ﷺ را در طوس، به علت افراط در خوردن انگور گزارش می کنند؛ و از آن همه جریانات زندگی ساز که از حرکت حضرت تا مرو و تا هنگام شهادتش روی داده است؛ و نظام مستبد عباسی با همه خون خواری و رذالتش نتوانسته پنهانش کند، جز در چند سطر نام نمی برند. با وجود این گونه تاریخ نویسان، چگونه می توان از وسعت

ستمی که بر آل علی علیهم السلام رفته است، نشانی یافت، و سطوری که به حقیقت رقم زده شده باشد، در کتاب‌هایشان دید؟

واقعاً، چقدر دامنه این ستم خانمان سوز در حق این خاندان که گاه هیچ جرمی جز انتساب به ائمه علیهم السلام، نداشتند، گسترده بود که با این همه سانسور و سکوت و نادیده انگاشتن‌ها، و با آنکه قلم دوستان شکسته و زبان حق‌گویان را بریده بودند، باز هم این مقدار گزارش آن به ما رسیده است.^۱

گاهی شرایط سیاسی زمانه هم فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مهاجرت وامی‌داشت، مانند حرکت اجباری امام رضا علیه السلام به دستور مأمون از مدینه به مرو؛ و وعده‌های مستر بخش به سادات از سوی مأمون و خوش باوری‌های برخی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله به وعده‌های زمام‌داران که حقیقت امر را بر این سادات محترم مشتبه ساخت و آنان را به سوی ایران کشاند. و اکثر قبور متبرکه‌ای که در گوشه و کنار مملکت ایران اسلامی دیده می‌شود و مردم آنها را به نام امام‌زاده می‌خوانند، از نتایج این مهاجرت‌ها به ایران بوده است.

به پیروی از علما و فقها که به وسیله بیان و قلم و قبول زندان و نثار جان از تشیع یعنی اسلام ناب و ولایت ائمه علیهم السلام دفاع کردند، شعرایی برجسته که تاریخ فقط موفق شده نام بعضی از آنها را ثبت کند نیز در این زمینه با بیان شیوا، رسا و برنده خود از ولایت و تشیع دفاع نموده‌اند. مانند: ابن رومی، ابوفراس حمدانی، کمیت، و غیره.

امام رضا علیه السلام و دعبل خزاعی

یکی از شجاع‌ترین شعرای تاریخ که در راه مبارزه با باطل و دفاع از حق زحمت فراوانی کشید، «دعبل خزاعی» است. دعبل دیکتاتور بنی‌عباسی و کشتار، اسارت، غارت و تبعیدهای آنان را به شعر درآورده است.

۱. محمد رضا عطائی، مقدمه ترجمه کتاب آل ابوطالب، ص ۱۱.

روزی دعبل بن علی خزاعی، در مرو خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شد و عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، در رابطه با شما قصیده‌ای گفته‌ام و تصمیم گرفته‌ام که پیش از شما آن را برای کسی نخوانم. امام علیه السلام فرمود: بخوان. دعبل اشعار کم نظیر «تائیه» خود را شروع کرد تا رسید به این بیت:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مَقْفِرُ الْعَرَضَاتِ

مدرسه‌های آیات خداوند (اهل بیت علیهم السلام) از تلاوت خالی و تعطیل شده است. و محل نزول وحی الهی به صحنه‌های خراب تبدیل گشته است.

آن‌گاه به خواندن ادامه داد تا رسید به این بیت:

أَرَى فَيْئَتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا وَ آيَدِيهِمْ مِنْ فَيْئَتِهِمْ صَفِرَاتِ

ارث آنان در بین غیرآنان تقسیم می‌گردد، ولی دست‌های آنان از ارث خودشان خالی است.

امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: «صَدَقْتَ يَا خُزَاعِي» راست گفتی ای دعبل! مرحوم مجلسی رحمته الله در کتاب بحار بیش از نود بیت از قصیده «تائیه» او را نقل کرده. ^۱ و مرحوم علامه امینی نیز در جلد دوم الغدير حالات و ابیات او را مفصلاً بیان کرده است. و در اینجا فقط به چند بیت آن اکتفا می‌شود:

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ	وَ مَنَزِلٌ وَحِيٍّ مَقْفِرُ الْعَرَضَاتِ
لِإِلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِي	وَ بِالْبَيْتِ وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمْرَاتِ
دِيَارِ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرِ	وَ حَمْزَةِ وَ السَّجَادِ ذِي الشَّفَاتِ
مَنَازِلِ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَ التَّقَى	وَ لِلصَّوْمِ وَ التَّطْهِيرِ وَ الْحَسَنَاتِ
مِنَازِلِ وَحِيٍّ اللَّهُ مَعْدِنُ عِلْمِهِ	سَبِيلَ رَشَادٍ وَاضِحِ الطَّرِيقَاتِ
هُمُ آلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذِ انْتُمُوا	وَ هُمْ خَيْرُ سَادَاتِ وَ خَيْرُ حُمَاةِ
وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ هَلْبُ رِقَابِهِمْ	وَ آلُ زِيَادٍ غُلْظُ الْقَصِرَاتِ
وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تُذْمَى نَحْوَرَهُمْ	وَ آلُ زِيَادٍ زَيْنُوا الْحَجَلَاتِ

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹.

وَالرَّسُولَ الَّذِي جَاءَ بِحَقِّهِمُ
فِيَا وَارِثِي عِلْمِ النَّبِيِّ وَآلِهِ
وَالْزِّيَادَةَ أَمِنُوا السُّرِّيَاتِ
عَلَيْكُمْ سَلَامِي دَائِمَ النَّفْحَاتِ
امام رضا علیه السلام چون این اشعار را شنید، گریست، و اهل حرم هم گریه کردند.
و سپس دعبل ادامه داد:

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَآيَاتِ سَعْيِهَا
وَأِنِّي لَأَرْجُو الْآلَ مَنْ بَعْدَ وَفَاتِي
در دنیا و در روزهای تلاش، به خاطر طرفداری از اهل بیت، با ترس زندگی
کردم تا بعد از وفاتم در امن و امان باشم.

امام رضا علیه السلام فرمود: «أَمَّنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ الْكَبِيرِ».
و چون دعبل به این بیت رسید که:

وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ
قبري از خانواده رسول الله صلی الله علیه و آله در بغداد است و در آن انسانی پاک دفن شده و
خدا او را در غرفه‌های بهشت جاویدان گردانیده است. (اشاره به حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام).

امام رضا علیه السلام فرمود: ای دعبل، آیا دو بیت به قصیده تو اضافه کنم؟
دعبل عرض کرد: بلی، یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بفرمایید: امام علیه السلام فرمودند:
وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
تَوَقَّدَ بِالْأَخْشَاءِ فِي الْحَرَاقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
يُفْرِجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ
از این خانواده قبری نیز در طوس است؛ و او مصیبت‌هایی دارد که درون آدمی را
آتش می‌زند، و این آتش پیوسته است تا خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را بر
انگیزد، و غم‌های ما را بزداید.

دعبل عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله، قبر در طوس کدام است؟ من قبری از
اهل بیت در طوس سراغ ندارم! امام علیه السلام فرمود:

«قَبْرِي، وَلَا تَنْقُضِي الْأَيَّامَ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَصِيرَ طُوسٌ مُخْتَلِفٌ شِيعَتِي وَ
زُؤَارِي؛ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بِطُوسٍ كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ

الْقِيَمَةُ مَغْفُوراً لَهُ؛^۱

آن قبر من است، روزها و شبهای زیادی به پایان نمی‌رسد، تا طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائرین من گردد، بدان! هرکس مرا در دیار غربتم در طوس زیارت کند، روز قیامت در درجه من خواهد بود، و آمرزیده خواهد شد.»

این گزارش امام رضا علیه السلام از آینده طوس و اجتماع شیعیان آن حضرت به دور قبر آن امام علیه السلام بود.

امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

به زودی پاره‌ای از تن من در زمین خراسان دفن می‌شود، هیچ دردمندی او را زیارت نکند، مگر اینکه خداوند اندویش را زائل کند، و هیچ گناهکاری او را زیارت نکند، جز اینکه خداوند گناهانش را بپامزد.^۲

دعبل قصیده خود را خواند. امام علیه السلام برخاست و به اندرون خانه رفت و به دعبل فرمود: همین جا باش. و بعد از لحظاتی خادم امام علیه السلام آمد و صد دینار از دینارهایی که به نام مبارک امام علیه السلام سکه زده بودند، آورد و گفت: امام می‌فرماید: اینها را خرج خویش کن. دعبل گفت: به خدا قسم من برای پول نیامده‌ام و قصیده خویش را در این رابطه نگفته‌ام. پول‌ها را برگردانید و گفت: امام علیه السلام یکی از لباس‌هایش را به من عطا فرماید تا برای تبرک نزد من باشد. امام علیه السلام لباسی از خز با پول‌ها برای او فرستاد و به خادم فرمود: بگو، این کیسه را بگیر به آن نیاز پیدا خواهی کرد و در این باره چیزی مگوی.

دعبل کیسه پول و پیراهن را گرفت، و از مرو با قافله‌ای بیرون آمد. چون به «قومان» رسیدند، دزدان راه بر آنها حمله کرده، و اموال اهل قافله را گرفته و آنها را به هم بستند. و دعبل از جمله بسته شدگان بود. دزدان به تقسیم اموال مشغول شدند. یکی از دزدان به بیتی از قصیده دعبل ترنم کرد.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۹.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۵۷.

أَرَى فَيَّيْهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مَتَقَسَّمَا وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيَّيْهِمْ صَفِرَاتِ

دعبل چون این شعر را شنید گفت: این شعر از کیست؟ دزد گفت: این شعر را مردی از خزاعه گفته که «دعبل» نام دارد. دعبل گفت: من دعبل، گوینده این اشعارم و این بیت از آن قصیده است. دزد نزد رئیس دزدان رفت که روی تپه‌ای نماز می‌خواند و از محبتین و دوستان اهل بیت بود. جریان را به وی گفت. او نزد دعبل آمد. و پرسید تو «دعبل» هستی. دعبل جواب داد: آری، گفت: اگر چنین است قصیده‌ات را بخوان. دعبل قصیده‌اش را خواند. و به احترام دعبل، رئیس دزدان طناب از همه اهل قافله باز کرد و گفت: همه اموال قافله را بدهند. و دعبل از آنجا به قم آمد. اهل قم از وی خواستند قصیده‌اش را برای آنها بخواند. دعبل گفت: در مسجد جامع اجتماع کنند. دعبل به منبر رفت و قصیده‌اش را خواند. مردم پول و اموال قابل توجهی به او جایزه دادند. و با خبر شدند که پیراهنی از امام رضا علیه السلام نزد اوست. گفتند: آن را در مقابل هزار دینار به ما بده. دعبل امتناع کرد. گفتند مقداری از آن را به این قیمت به ما بده. باز نپذیرفت و از قم خارج شد. عده‌ای از جوانان در راه به او رسیدند و لباس امام علیه السلام را به زور از او گرفتند. دعبل به قم برگشت و گفت: پیراهن را به من برگردانید. جوانان حاضر نشدند و سخن بزرگان را هم قبول نکردند. مردم گفتند: پیراهن مبارک فرزند فاطمه علیها السلام را لمس کرده، و به تو نخواهیم داد. بهتر این است که هزار دینار را بگیری. دعبل چون مأیوس شد. گفت: حداقل مقداری از آن را به من دهید؟ قبول کرده و قطعه‌ای از آن پیراهن را به او دادند؛ و مقداری از آن پول را گرفت و رفت.

چون به وطن خود وارد شد، معلوم شد دزدان تمام اموالش را برده‌اند. شیعیان هریک از دینارهایی را که امام علیه السلام به او داده بود، به صد درهم از او خریدند؛ و صاحب ده هزار درهم شد. و به یاد فرمایش امام علیه السلام افتاد که فرمود: این پول را بگیر به آن احتیاج پیدا خواهی کرد.

دعبل کنیزی داشت که مورد علاقه‌اش بود، چشم‌های کنیز ورم کرد. پزشکان

گفتند چشم راستش علاج پذیر نیست، ولی سعی می‌کنیم چشم دیگرش را سالم نگهداریم. دعبل از این جریان سخت نگران شد. قطعه‌ای از پیراهن حضرت رضا علیه السلام را که نزدش بود، به دو چشم کنیز مالید و به صورت دستمالی به سر کنیز بست، و فردا دید که به برکت پیراهن امام علیه السلام خداوند به او شفا عنایت فرموده است.^۱

دعبل با این اشعار بلند و رسای خود، قدرت مادی و معنوی بنی عباس را گرفت و آنها را به انحطاط کشاند، و به راستی آنان را رسوا نمود. دعبل در معارضه خود با دستگاه عباسی، هدف سیاسی و یا انتظار مال و مقام نداشت و فقط برای دین و عقیده این اشعار را می‌گفت.

دعبل این جمله را زیاد تکرار می‌کرد:

«من پنجاه سال است که چوبه دارم را بر دوش خود حمل می‌کنم، ولی کسی نیست مرا به دار آویزد.»

مقایسه ستمی که بنی عباس بر فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله روا داشتند، ده برابر ستم بنی امیه بر آنها است. به گفته ابوفراس:

وَأَلَّيْهِ مَا فَعَلْتَ أُمَّيَّةَ فِيهِمْ مِغْشَارَ مَا فَعَلْتَ بَنُو الْعَبَّاسِ
به خدا قسم ستم بنی امیه نسبت به اولاد علی علیه السلام یک دهم ظلم بنی عباس به آنها است

بالاخره دعبل روزگار را مخاطب ساخته و چنین هشدار می‌دهد:

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكْتَ وَآلَ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا
سرانجام فردی در کمین دعبل نشست و بعد از نماز مغرب و عشا با عصای مسمومی به او حمله کرد؛ و در اثر زخم مسموم از دنیا رفت.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا شیعیان منقرض نشدند؟ چرا با این همه سرکوبی‌های خونین از صدر اسلام تا حال، شیعیان باقی مانده‌اند؟ چگونه شیعه محو نشد با آنکه دشمن به تمام معنی مجهز و مسلح بود؟

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲؛ بحار الانوار، ج ۴۹.

بقای تشیع در سایه تعالیم عالیه اهل بیت علیهم السلام است. این نشاط و استقامت معقول تنها مرهون و مدیون تعالیم عالیه و با عظمت اهل بیت علیهم السلام است، در غیر این صورت یقیناً اثری از شیعه و عقاید آنها نبود.

البته تعالیم اهل بیت جز شرح و تفسیر حقایق قرآن و مقاصد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. زیرا اهل بیت حق‌اند و لازمه حق بقا است. «علیٌّ مع الحقِّ والحقُّ معَ علیٍّ».

برای نمونه بعضی از علمای بزرگ و نامی عالم تشیع که به جرم تشیع شربت شهادت نوشیده‌اند، معرفی می‌گردند.^۱

۱. شهید اول، مرحوم شمس الدین محمد بن مکی جبل عاملی معروف به «شهید اول» که از فقها و مجتهدین بزرگ و مفاخر نامی شیعه است. و چون قبل از او در جامعه شیعه فقیهی به آن طرز فجیع به شهادت نرسیده بود، به او لقب «شهید اول» داده‌اند. وی از مردم جبل عامل است که امروزه بخشی از جنوب لبنان به شمار می‌رود.

جنوب لبنان و منطقه جبل عامل در تاریخ شیعه سوابق بسیار درخشانی دارد. و در طول تاریخ اسلام شیعیان جبل عامل در ثبات قدم و اخلاص نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت مشهور بوده‌اند.

تشیع مردم جبل عامل را باید از برکت تبعید «ابوذر غفاری» در زمان خلافت عثمان بن عفان و حکومت معاویه بن ابی سفیان به شام و فلسطین و منطقه جبل عامل دانست. ابوذر به جرم حق‌گویی و اسلام خواهی از طرف عثمان به شام تبعید شد و معاویه او را به منطقه‌ای نزدیک جبل عامل تبعید نمود. ابوذر که کارش امر به معروف و نهی از منکر بود مردم را با ولای علی علیه السلام آشنا کرد و بذریع تشیع را در دل‌های مستعد کاشت و این افتخار را نصیب مردم آن سامان کرد. بنابراین، در عالم اسلام، نخستین محلی که در آنجا شیعیانی تربیت شدند جبل

۱. برای آگاهی از علما شهید به کتاب «شهداء الفضیله» تألیف علامه امینی مراجعه کنید.

عامل بود.

شهید اول در مدت پنجاه و دو سال عمر به ظاهر کوتاه ولی پربرکت خود، در حدود سی و یک کتاب در علوم مختلف نوشت. آخرین نوشته این شخصیت بزرگ «اللُّمعةُ الدمشقية في فقه الامامية»، متنی مختصر و در عین حال یک دوره کامل فقه شیعه امامیه است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی بر آن است که شهید اول یک سال در قلعه «شام» محبوس بود و کتاب لمعه را در زندان و در مدت هفت روز تألیف کرد، در حالی که از منابع فقهی غیر از کتاب «مختصر نافع» تألیف محقق اول، مرحوم صاحب شرایع، کتاب دیگری در نزد وی نبوده است.

در زمان شهید اول شخصی به نام «بیدمر» از جانب «ملک طاهر برقوق» از سلاطین جراکه مصر بر دمشق حکومت داشت. با نفوذترین دانشمند شام هم، قاضی «برهان الدین ابراهیم جماعه» شافعی بود که می‌گفتند از دانش و تقوای لازم برخوردار نیست. ولی از نظر نفوذ و قدرت بر دیگران پیشی گرفته بود. یوسف بن یحیی از پیروان «محمد بالوشی» که قبلاً شیعه و سپس مرتد شده، و فرقه منحرفی را در جبل عامل به وجود آورده، و باعث ناراحتی شیعیان شده بود، وقتی احساس کرد که شمس الدین محمد بن مکی، «شهید اول» در صدد است بر ضد او و پیروانش اقدامی به عمل آورد، پیش‌دستی کرده، و طوماری مشتمل بر مطالبی خلاف واقع و نامشروع به عنوان فتاوای شمس الدین محمد بن مکی، تنظیم نمود، و هفتاد نفر از پیروانش آن را گواهی کردند؛ و سپس در حدود هزار نفر از اهل تسنن هم ذیل این طومار را امضا کرده، و طومار را نزد قاضی سنّی بیروت و به نقلی نزد قاضی «صیدا» بردند. و او موضوع را به «ابن جماعه» شافعی قاضی شام ارجاع داد. ابن جماعه هم شهید را احضار نمود و از وی خواست تا از آنچه به وی نسبت داده‌اند، توبه کند. ولی شهید فرمود: اینها واقعیت ندارد تا او به خاطر آنها توبه کند، و در صورت توبه، در واقع او آن اتهامات را پذیرفته است.

چون چنین دیدند، به حکم «ابن جماعه» و دستور «بیدمر» او را در قلعه شام زندانی کردند. یک سال شهید اول در زندان ماند. و چون بیم قیام شیعیان می‌رفت، شهید را از زندان بیرون آورده، و مجلسی در حضور «بیدمر» حکمران شام و عموم قضات و عامه مردم تشکیل دادند. و بار دیگر از شهید خواستند، تا از آنچه در طومار به وی نسبت داده‌اند و بر آن شهادت داده شده، توبه کند تا او را مسلمان بدانند. شهید اول همه گزارشات را تکذیب کرد و گفت که همه آنها تهمت و دروغ است و توبه از تهمت و دروغ معنی ندارد. و افزود که حاضر است بطلان تمامی گواهای‌ها را ثابت کند.

قاضی گفت: حکم قاضی را نمی‌توان نقض کرد، یا باید توبه کنی و یا حکم اعدام دربارها اجرا می‌گردد. ولی شهید باز هم از توبه ساختگی خودداری کرد. سرانجام «ابن جماعه» با پرخاش از او خواست که توبه کند؛ و چون شهید امتناع ورزید، مدتی او را سر دوانید و سرانجام رو به قاضی مالکی کرد و گفت: چون توبه مرتد در مذهب تو پذیرفته نمی‌شود، حکم خود را درباره او صادر کن.

قاضی مالکی هم که گویی در انتظار چنین دستوری بود، برخاست، وضو گرفت، دو رکعت نماز خواند، و در حضور جمع گفت: من ریختن خون او را واجب می‌دانم.

سپس لباس مجرمان بر شهید اول پوشاندند، و نخست او را با شمشیر به قتل رسانده، و بعد بدن بی‌جانش را به دار آویختند، و سپس سنگسار کردند! و سرانجام جسد سنگسار شده‌اش را به پایین آورده و آتش زدند. شهید اول در آن هنگام ۵۲ سال داشت.

۲. شهید دوم، زین الدین بن علی بن احمد عاملی؛ او نیز از مردم جبل عامل واقع در جنوب لبنان بوده، و از نوابغ نامی و مفاخر فقها و مجتهدین شیعه، و در جامعیت علوم و فنون اسلامی شهره است. و به جرم تشیع به شهادت رسید.

مؤلف کتاب *روضات الجنات* می‌نویسد:

تا این زمان که سال ۱۲۶۳ قمری است، هیچ‌کس از علمای بزرگ را به یاد ندارم که در بزرگواری، وسعت فکر، مقام بلند، خوش فهمی، تصمیم و اراده، حسن سلیقه، شیوه معتدل، برنامه منظم تحصیلی، استادان بسیار، ظرافت طبع، کارهای بدیع، معنویت کلام، و تصنیفات جامع و کامل، به پایه شهید ثانی رسیده باشد. بلکه می‌توان گفت که این شهید از لحاظ اخلاق و ملکات فاضله در حدود مقام معصوم بوده است! تألیفات شهید ثانی در حدود ۷۰ کتاب است.^۱

شهید دوّم به واسطه دانش بسیار و اعتقاد به تشیع مورد رشک دانشمندان متعصب اهل تسنن قرار گرفته بود و همواره وی را مورد اذیت قرار می‌دادند. و او پیوسته در بیم و هراس به سر می‌برد؛ تا اینکه روزی دو نفر، مراغه‌ای پیش او آوردند، و شهید یکی از آن دو را محکوم کرد. محکوم از شهید نزد قاضی «صیدا» به نام «معروف» که مردی متعصب بود، شکایت کرد. قاضی هم از فرصت استفاده کرد و به سلطان عثمانی که در آن موقع لبنان و سوریه هم جزء قلمرو او بودند، نوشت که مردی شیعه در دیار ما، مردم را به گمراهی و تشیع می‌کشاند و از مذاهب چهارگانه اهل تسنن خارج شده و در دین خدا بدعت می‌گذارد. سلطان سلیمان هم مأموری برای جلب شهید ثانی به جبل عامل فرستاد. شهید ثانی برای فرار از دست دشمن، آهنگ حج کرد و برای چندمین بار به زیارت خانه خدا رفت.

مأمور پس از ورود به جبل عامل و آگاهی از مسافرت شهید ثانی به مکه، او را تعقیب کرد تا اینکه در میانه راه به او دست یافت. شهید گفت: یا من باش تا حج کنم، و سپس مأموریت خود را انجام ده. و بعد از حج با مأمور به ترکیه رفت. در بین راه مردی از مأمور پرسید: این کیست؟ مأمور گفت: مردی از علمای شیعه امامیه است که سلطان او را احضار کرده است. آن مرد گفت: نمی‌ترسی که سلطان به واسطه قصوری که در فرمان او کرده‌ای تو را به قتل برساند؟ بهتر است او را به

۱. به نقل از حرّ عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۸۵.

قتل برسانی و سر او را برای سلطان ببری. مأمور در کنار دریا آن مرد بزرگ را به قتل رسانید و سر او را برای سلطان برد.

جمعی از ترکمانان که در آن دیار بودند، در آن شب دیدند که انواری از آسمان پایین می‌آید و بالا می‌رود و چون جستجو کردند، بدن مقدس شهید را در آنجا یافتند، و بدون آنکه او را بشناسند، در همانجا دفن کردند و بر مزارش بُقعه‌ای بنا کردند.

وقتی مأمور سر بریده شهید را به سلطان نشان داد، سلطان خشمگین شد و گفت: من گفتم او را زنده بیاور، تو او را کشتی؟ سید عبدالرحیم عباسی که در سفر شهید به قسطنطنیه، در سال ۹۵۱، با شهید ملاقات نموده بود، آن قدر اصرار ورزید تا سلطان مأمور را قصاص کرد.^۱

صاحب کتاب *لؤلؤ البحرین* می‌گوید:

در یکی از کتب معتبر دیدم که شهید را در ربیع الاول سال ۹۶۵ در مکه معظمه به دستور سلطان سلیم (سلیمان) پادشاه روم شرقی (عثمانی) دستگیر کردند؛ و به یکی از خانه‌های مکه برده و یک ماه و ده روز زندانی کردند. سپس او را از دریا به قسطنطنیه (استانبول) پایتخت روم بردند، آن‌گاه در کنار دریا سرش را از بدن جدا کرده و بدنش را سه روز روی زمین انداختند و سپس به دریا افکندند.^۲

علامه نوری از شیخ بهایی و وی از قول پدرش می‌گوید:

بامداد روزی به خدمت شهید رسیدم، دیدم آن عالم جلیل‌القدر غمگین است و به فکر فرو رفته است. وقتی سبب را پرسیدم، فرمود: ای برادر، گمان می‌کنم من شهید دوّم باشم. زیرا دیشب در خواب دیدم که سید مرتضی (دانشمند بزرگ شیعه) مهمانی مفصلی ترتیب داده و تمامی علمای شیعه را دعوت کرده است. و وقتی من وارد شدم، سید برخاست و به من خوش آمد گفت و فرمود: فلاتی،

۱. شیخ حر عاملی، *امل الامل*.

۲. *لؤلؤ البحرین*، ص ۳۴.

بنشین پهلوی شیخ شهید، و من هم پهلوی او نشستم. از این رو تصور می‌کنم من شهید دوم باشم.^۱

آخرین کتاب مرحوم شهید ثانی شرح لمعة شهید اول موسوم به: «الروضَةُ البَهِیَّة فی شرحِ اللِّمعةِ الدمشقیة» است. این کتاب از کتب گران‌قدر شهید ثانی است که با وسعت اطلاع و دید جامع الاطراف خود مباحث فقهی را بررسی کرده و متن لمعه شهید اول و دیدگاه‌های سایر فقها را مورد نقض و ابرام قرار داده است. این کتاب یعنی لمعه و شرح آن در حوزه‌های علمیّه تدریس می‌شود.

مرحوم صاحب الذریعه الی تصانیف الشیعه. می‌نویسد: بعد از شهید ثانی نزدیک به ۹۰ شرح و حاشیه را فقهای بزرگ عالم تشیع، بر شرح لمعه نوشته‌اند.^۲ مرحوم شهید ثانی این شرح را بر لمعه شهید اول، در مدت شش ماه و شش روز نوشته است.^۳

این مطالب کوتاه و فشرده، اشاره‌ای بود به خدمات بس بزرگ و جان فشانی بی‌دریغ شخصیت‌های کم‌نظیر عالم ولایت و فقه و فقاہت و دفاع آنها از حریم مقدس تشیع. اما وظیفه ما که کنار سفره گسترده آن بزرگان نشستیم، نسبت به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام چیست؟ آیا به وظیفه خود عمل می‌کنیم؟

۱. دوانی، مفاخر اسلام، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲. آغابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۶.

۳. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۲۹.

سرانجام پرهیزگاران

وَ جَرَى الْقَضَاءَ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ، إِذَا كَانَتِ الْأَرْضُ
لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ
رَبِّنَا لَمَفْعُولاً وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۱

و قلم قضا بر آنها به چیزی که امید حسن ثواب و پاداش نیکو از آن
می رود، جاری شد، چون زمین ملک خداست و هر بنده ای را که بخواهد
وارث زمین خواهد کرد. و عاقبت نیک از آن اهل تقوا است. و پروردگار
ما از هر نقص و آلاشی پاک است، و وعده او قطعی است، و هرگز در
وعده پروردگار خلاف نیست؛ و او در کمال اقتدار و حکمت است.

چون مشیت خداوند بر آن قرار گرفته و حکمش بر آن رفته است که انسان به
کمال مطلوب نائل آید، لذا خداوند پیامبران و راهنمایان را مبعوث فرمود تا موانع
را از سر راه بشر بردارند و حقایق را به او بنمایانند. و این مأموریت بسی سخت
و سهمگین است، زیرا طالبان دنیا و بندگان بی قید و شرط هوی و هوس، مکتب
انبیا را سدّ راه خود می بینند، و لذا به مبارزه علیه آنها برخاسته و نهایت ظلم
و جور را نسبت به آنان روا داشته، و از هیچ ستمی روگردان نبودند. ولی چون
سرشت حق این است که بالاخره پیروز و موفق گردد؛ سرانجام ظلم به فنا، و عدل
به بقا منتهی می گردد. زیرا تار و پود عالم وجود، براساس حق و عدل است؛

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶.

بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ. و در این فراز از دعا، به این اصل اشاره شده است.

خداوند متعال درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید که موسی علیه السلام، نقشه‌ای را برای پیروزی بر فرعونیان، به بنی اسرائیل پیشنهاد کرد. و نسبت به شرایط پیروزی بر دشمن گفت که اگر سه برنامه را عملی سازید؛ پیروزی بر دشمن قطعی است:

۱. تکیه‌گاه شما فقط خدا باشد و از او یاری جویید؛ «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ...؛ موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید».

۲. استقامت و پایداری را پیشه سازید؛ و از تهدیدهای دشمن بیم به خود راه ندهید؛ «وَاصْبِرُوا». زیرا تمام گیتی از آن خداوند است و فرمانروای مطلق اوست. و به هر کس از بندگانش که بخواهد منتقل می فرماید؛ «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ».

۳. تقوا را شعار خود قرار دهید، چون سرانجام پیروزی قطعی از آن پرهیزگاران است؛ «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱.

این سه شرط، یعنی مدد گرفتن از خدا، صبر و استقامت، و تقوی و پرهیزگاری، تنها شرط پیروزی و موفقیت برای قوم بنی اسرائیل نبود؛ بلکه، هر قوم و ملتی که بخواهند بر خصم و بدخواهان خود پیروز شوند، باید این سه شرط را دارا باشند. یعنی از بی ایمانی و بی اعتقادی به مبدأ و معاد پرهیزند، و از ترس و بیم بر حذر باشند و دامن خود را از گناه و آلوده شدن به معصیت پاک نگهدارند.

شما ای منتظرین امام زمان (عج)، باید کاملاً معتقد و مطمئن باشید که روزی حکومت حق و عدل فرا خواهد رسید، و این وعده پروردگار است، «...إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۲؛ قطعاً خداوند از وعده [خود] تخلف نمی کند. و فرمود: «...وَمَنْ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹.

أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؛^۱ و راستگوتر از خدا در سخن گفتن کیست؟
امام باقر علیه السلام فرمود:

وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ انا و اهلیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن
المتقون؛^۲ در کتاب علی علیه السلام یافتیم که پس از تلاوت آیه: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ
يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...»؛ فرمود: من و اهل بیتم، همان کسانی هستیم که
خداوند آنها را وارث زمین قرار داده، و ما ایم پرهیزگاران.

۱. سوره نساء، آیه ۸۷.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵.

ندبه در فراق پاکان

فَعَلَى الْإِطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ صُلَىٰ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا
 قَلْبَيْكَ الْبَاكُونَ وَإِيَّاهُمْ فَلْيَتَذَبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْيَتَذَرَفِ الدُّمُوعُ
 وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ وَ يَضِجُ الضَّاجُونَ وَ يَعِجُ الْعَاجُونَ.

پس باید بر پاکان اهل بیت پیامبر و علی صلی الله علیهما و آلهما گریه کنند
 و بر آن مظلومان عالم ندبه و افغان کنند، و برای مثل آن بزرگواران اشک
 از دیدگان بارند و ناله و زاری و ضجه و شیون از دل برکشند.

با تأملی اندک در خدمات حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و تحمّل مشقت‌های
 فراوان توسط آنان، و بالاخره شهادت و مسموم شدن آنها پی می‌بریم که آنچه
 سبب بقای احکام الهیه شده، بعد از خواست خداوند، همین فداکاری‌ها و دروس
 مکتب ارزنده و انسان‌ساز این خاندان بزرگ بوده است. لذا بر هر مسلمان و هر
 غیرتمندی لازم است که همواره یاد آنها را زنده نگه داشته و بر مصائب آنها
 اشک ریخته و ناله سر دهد. و از جمله این مصائب عاشورای حضرت امام
 حسین علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام چه می‌گفت؟ هدفش از این قیام چه بود؟ فلسفه تسلیم نمودن
 اهل حرمش را به چنگال اسارت دژخیمان، چگونه باید تدریس کرد؟ او با قبول
 شهادت، خطرات مهمی که قرآن و اسلام را تهدید می‌کرد، دور ساخت و دین را
 حفظ کرد. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم دنیا پرست به ایجاد تشّت و اختلاف، فتنه
 و فساد، و بدعت پرداختند. بزرگان و تربیت شدگان مکتب محمدی و علوی علیهم السلام را
 طرد کردند؛ و به جای آنان کعب الاحبار، و ابو هریره و سمره بن جندبها را

استخدام کردند. حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس، پلی بودند برای حدیث‌سازان و اقطاب اسرائیلی، جهت وارد کردن عقاید و افکار بیگانه در اسلام. ولی خون مقدّس شهدا کربلا و اسارت فرزندان و خاندان امام حسین علیه السلام مانع نیرومندی در برابر این هدف آنها بود.

آری، هرکس به تاریخ زندگی بشر نظری کند، و حوادث بزرگی که در اقیانوس زندگی انسان‌ها موج عظیم ایجاد کرده را از نظر بگذراند و شخصیت‌های بزرگی که مسیر تاریخ و اقوام را تغییر داده‌اند بنگرد، به رادمردانی برمی‌خورد که رهبران این انقلاب‌ها بوده‌اند. و ملّت‌ها آنان را از صمیم قلب، دوست داشته‌اند. بدون آنکه طمعی در کار باشد. آنکه در میان همه این قهرمانان چون خورشید می‌درخشد؛ و بر تارک تاریخ جای گرفته است، حضرت ابا عبدالله الحسین است. همیشه خاطره‌اش، نامش و مجلس عزایش، به اهل دل حیات، امید و روشنایی می‌بخشد؛ و اگر جان‌فشانی‌هایش نبود، اثری از دین و مسلمانی بر جای نبود. حسین حقیّ عظیم به گردن همه آزادگان و بالاختص مسلمین دارد. گانندی رهبر رهایی‌بخش هند از استعمار انگلستان، در پاسخ به این سؤال که الگوی تو چه کسی بوده و از چه معلّمی درس گرفتی؟ می‌گوید: «امام حسین و عاشورایش». امام حسین علیه السلام پیامبر نبود، ولی با پیامبر در تثبیت معارف اسلام شریک است. چنان که معروف شده است: «الاسلام محمّدی الحدوث و حسینی البقاء»؛ دین اسلام از محمّد آغاز و با حسین ادامه یافت. خود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسینٌ منّی و انا من حسین؛ حسین از من است و من از حسینم».

«ماربین» خاورشناس آلمانی می‌گوید:

هر صاحب وجدانی که با دقّت در اوضاع آن زمان و نیز چگونگی پیروزی بنی‌امیه در مقاصدشان و تأسیس حکومت توسط آنان بنگرد؛ بدون تردید خواهد یافت که حسین با کشته شدن خود اسلام را زنده کرد. و کشته شدن حسین و یاران و برادران و اولادش، و اسیری زنان و فرزندانش، پرده از اسرار شوم و کردار زشت

امویان برداشت و مقدمات نهضت و بیداری مسلمین را فراهم ساخت؛ و اسباب انقلاب بر ضد سلطنت یزید و بنی امیه را فراهم آورد، چنان که پس از مدتی کوتاه حکومت اموی به نابودی گرایید.^۱

کدام انسان است که سخنان پرشور امام حسین علیه السلام را بشنود و آتش شهادت و غیرت در وجودش شعله‌ور نگردد؛ و همواره خود را مهتای ستیز با زورگویی نسازد؟ آنجا که فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعَىٰ بِنِ الدَّعَىٰ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ؛ وَهِيَهَاتَ مِنَ الذَّلَّةِ. يَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ، وَ أَتَوْفَ حَمِيَّةٍ وَنَفُوسُ أَبِيَّةٍ مِنْ أَنْ نَتُؤَثِّرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَىٰ مِصَارِعِ الْكِرَامِ...»^۲

زندهار که این ناپاک ناپاک زاده، مرا میان مرگ و تن به ذلت دادن مخیر نموده است. اما ذلت و خواری از ما خاندان رسالت به دور است، خدا و پیغمبر و مؤمنان، و پروردگان دامن‌های پاک، و مردان غیور، و انسان‌های آزاده آن را بر ما نمی‌پذیرند، و نمی‌پسندند که ما اطاعت اراذل را بر خوابگاه‌های رنگین و خونین ترجیح دهیم».

برای استمرار این شعله‌های غیرت و مردانگی، بر هر مسلمان، بلکه هر انسان آزادمنشی فرض است که خاطره حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را با تجدید جلسات عزاداری زنده نگهدارد. امروزه در همه جا معمول است که به منظور زنده نگهداشتن حس میهن‌دوستی و فداکاری در میان مردم پیکره «سرباز گمنامی» را به عنوان سمبل جان بازی مشخص ساخته و آن را مورد تجلیل قرار داده و دسته‌گل نثار آن می‌کنند. پس چرا ما خاطره سردار نامی و شهید راه توحید و آزادگی را مورد تجلیل قرار ندهیم؟

۱. نوری، یحیی، فلسفه انقلاب امام حسین علیه السلام، ص ۳۱.

۲. سید ابن طاووس، اللهوف، ص ۹۷.

مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام، پیوند ملت را با قرآن و اهل بیت محکم تر می‌سازد. و عمل به وصیت و سفارش و اسپین رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی؛ من در چیز گرانبها و وزین در میان شما باقی می‌گذارم: کتاب خداوند و اهل بیتم».

مجلس عزای امام حسین علیه السلام دانشگاهی است که با بهترین روش صفا، پاکی و اخلاص را آموزش می‌دهد. در این دانشگاه مردم دشمنان خود را می‌شناسند، و دیگر برای سلطه اجنبی بر ذخایر مادی و معنوی خود، راهی باز نمی‌گذارند. قوی‌ترین، آزموده‌ترین، و متعهدترین سربازان، در این دانشگاه تربیت می‌شوند. و از این دانشگاه پاک‌ترین، شجاع‌ترین و با عفت‌ترین زنان و دختران فارغ التحصیل می‌گردند.

از سوی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نه فقط از اشک ریختن بر این عزیزان منعی نفرمود، بلکه تاریخ پر است از مرثیه‌هایی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوگ آنها سروده‌اند. هنگامی که بازماندگان شهدای احد در مرگ عزیزان خود به سوگ نشسته بودند و اشک می‌ریختند، حمزه، عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، گریه کنی نداشت، پیامبر عالی‌قدر، زنان مسلمان را با این تعبیر به سوگ بر عمویش فرمان داد:

«و لکنَّ حَمَزَةٌ لَا بَوَاكِيَ لَهُ؛^۱ ولی حمزه گریه کنی ندارد».

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت حضرت جعفر بن ابی طالب را شنید، سخت گریست و دیگران را نیز به گریه بر او ترغیب نمود: «علی مثل جعفر فلتبک البواکی؛^۲ گریه کنندگان باید بر مثل جعفر اشک بریزند».

هنگامی که عموی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت ابوطالب، و همسر طاهرة ایشان، خدیجه کبری علیها السلام، از دنیا رفتند، رسول مکرم در ماتم آنها اشک

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۶.

ریخت؛ و این سال در تاریخ اسلام «عام الحزن» نامیده شد.
 هنگامی که داهیه عظمی رخ داد و نبی عالی قدر اسلام رحلت فرمود،
 بازماندگان و اصحاب در رثای آن بزرگوار بر یکدیگر پیشی می گرفتند. حضرت
 صدیقه علیها السلام در ضمن قطعه شعری برای پدر عالی مقامش مرثیه گفته است؛ و کتب
 معتبره فریقین آن را ذکر کرده اند. بلی، اگر ما بر امام حسین علیه السلام اشک می ریزیم و در
 سوگ آن حضرت می نشینیم، در واقع از رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت می کنیم. پیامبر
 اکرم قبل از حادثه عاشورا بر حسینش اشک ریخت و ما پس از وقوع آن
 عبدالله بن نجا از پدرش روایت می کند که:

وقتی علی علیه السلام به صفین می رفت، همراه او بودیم، چون به سرزمین نینوا (کربلا)
 رسیدیم ندا کرد: صابر باش ای حسین، صابر باش ای حسین در کنار نهر فرات.
 پرسیدم: ای امیر مؤمنان، منظورتان چیست؟ فرمود: روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
 وارد شدم، و دیدم که چون ابر بهار می گرید. گفتم: یا رسول الله، چرا این چنین
 گریه می کنید؟ فرمود: پیش از تو پیک وحی خدا جبرئیل به من خبر داد که فرزندم
 حسین در کنار فرات کشته می شود؟^۱

وقتی ماه محرم فرا می رسید، ائمه علیهم السلام خود مجلس عزا به پا می کردند
 و شیعیان به محضر آنها می شتافتند و با امامان خود در سوگ امام حسین علیه السلام
 می نشستند؛ و ائمه شعرا و مداحان اهل بیت را امر می فرمودند که در رثای جدشان
 سید الشهداء مداحی کنند.

رتان بن شیب می گوید:

روز اول ماه محرم خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شدم، فرمود:
 ای پسر شیب، روزه داری؟ عرض کردم: نه. فرمود: امروز همان روز است که
 زکریا به درگاه خدا دعا کرد و گفت:

۱. مسند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸۵.

«... رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛^۱ گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنونده دعایی». ای پسر شیب، محرم همان ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته به احترام آن از ظلم و کشتار خودداری می کردند، ولی این امت نه احترام این ماه را نگهداشتند و نه احترام پیغمبر خود را؛ و در این ماه فرزندان پیامبر خود را کشتند و اهل حرم او را اسیر کردند و اموال آنها را به غارت بردند. و هرگز خدا این گناه را نمی آمرزد.

«یابن شیب ان کنت باکیاً لشیء فابک للحسین؛ ای پسر شیب، اگر می خواهی بر چیزی گریه کنی، بر حسین علیه السلام گریه کن».

«ان بکیت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله کل ذنب اذنبته صغیراً او کبیراً قلیلاً کان او کثیراً»؛^۲ اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی، طوری که اشک هایت بر گونه هایت جاری شود، خداوند همه گناهانت را از بزرگی و کوچک و کم و زیاد می بخشد».

«یابن شیب، ان سرتک ان تکون معننا فی الدرجات العلی من الجنان فاخزن لحننا و افرح لفرحنا»؛^۳ اگر مایلی در بهشت برین در رتبت و شأن ما باشی در اندوه ما خاندان عترت اندوهگین، و در سرور ما مسرور باش».

با کمال تأسف امثال شیخ عبدالقادر گیلانی در کتابش بعد از نقل ناروایی ها به شیعه، می گوید:^۴

عاشورا روز عید است نه روز عزا؛ و گفتار شیعه که می گویند: باید همه مردم به خاطر شهادت حسین در این روز عزادار باشند، خطا است، زیرا در چنین عید

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۷۸.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲.

۳. همان.

۴. غنیة الطالبین.

بزرگی خداوند برای فرزند پیغمبرش شهادت را مقرر فرمود، تا مایه مزید درجاش شود.

روشن است که عبدالقادر با این تأویل سیاست آمیز، از بنی امیه و ایادی آنها حمایت کرده و به یاری آنها برخاسته است؛ و مخالفین و دشمنان رسول خدا و اهل بیت را تقدیر و مدح، و اعمال کثیف و زشت آنها را حسن و ممدوح جلوه داده است. امید است خداوند او را با دوستانش محشور فرماید؛ زیرا الْمَرْءُ يَحْشُرُ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ؛ هرکس با کسانی که دوستشان دارد، محشور می شود.

گریه بر اهل بیت، گریه بر مظلومیت ایشان است. و تشکیل محافل و مجالس در واقع اقامه حق، و اثبات حقانیت آنها و ابطال طریقه دشمنان آنها است؛ و لذا عزاداری امام حسین علیه السلام در اسلام از تکالیف مستحبّه مؤکده است.

ليبيك على الاسلام من كان باكياً و قد تُرِكَتْ اركانها و معاليه

هرکه گریان باشد باید بر اسلام گریه کند زیرا رها شد ستونها و نشانه های آن

ائمہ علیہم السلام شعرا و مداحان را به ذکر مرثیه امام حسین علیه السلام امر می فرمودند؛ و به ابوهارون مکفوف بعد از ذکر مرثیه اش فرمودند: أَمْرُزُ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ؛ بر پیکر حسین علیه السلام گذر کن، و به استخوان های پاکیزه اش بگو.

«من انشد للحسين شعراً فابكى واحداً فله الجنة؛ کسی که برای

حسین علیه السلام مرثیه ای بسراید و شخصی را بگریاند، اهل بهشت خواهد بود».

کجایند حسن و حسین و اولاد حسین؟

این الحسن و این الحسین؟ این ابناء الحسین؟

حسن کجاست؟ و حسین کجاست؟ و فرزندان حسین کجایند؟

در اینکه همه معصومین و ائمه علیهم السلام مقتول یا مسموم شده و مظلومانه از پای در آمدند، شکی نیست، ولی در نحوه شهادت و ورود مصائب یکسان نبوده‌اند. آنچه که بنی امیه بر حضرت سید الشهداء، حسین بن علی علیه السلام روا داشتند، به مراتب بیشتر و هولناک‌تر از مصائب وارده بر برادرش حضرت امام مجتبی علیه السلام و مصائب ائمه علیهم السلام دیگر بود. لذا در مقام ندبه و اشک ریختن بر مصائب اهل بیت، امام علیه السلام به ما می‌آموزد که امام حسن و امام حسین علیهم السلام به عزاداری سزاوارترند. زیرا، هر اسائه ادبی که تصور شود، به مقام مقدس امام مجتبی علیه السلام روا داشتند، تا آنجا که نگذاشتند بدن مسمومش هم کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود، و تیربارانش کردند. و بدن حضرت امام حسین علیه السلام را زیر سم ستوران نهاده و سرش را بالای نی تا دمشق بردند.

صالح بعد صالح

شایسته‌ای پس از شایسته دیگر

در این فقره اول به نام حسنین علیهم السلام تصریح شد، و سپس از دیگر ائمه با لقب «صالح بعد صالح» یاد شده است. صالح از القاب حضرت علی علیه السلام است. و چون صالح معنی وسیعی دارد، هر مؤمن کامل الایمان را شامل می‌شود. ولی مصداق اتم

واکمل آن طبق روایات متعدّد و متواتر، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

رحوم طبرسی از قول امام باقر علیه السلام می‌گوید:

لقد عرّف رسول الله علياً اصحابه مرّتين: اّمّا مرّة الاولى، فحيث قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه. واما الثانية، فحيث نزلت هذه الآية: «فان الله هو مولاه و جبريل و صالح المؤمنين»، اخذ رسول الله صلوات الله عليه بيد عليّ فقال: ايّها الناس هذا صالح المؤمنين؛^۱ پیامبر اکرم صلوات الله عليه دو بار علی علیه السلام را با صراحت، به اصحابش معرفی کرده است: یک بار در روز غدیر خم فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه؛ هرکس من مولای او هستم علی علیه السلام مولای اوست». و بار دوّم هنگامی که آیه «انّ الله هو مولاه...» نازل شد؛ رسول خدا صلوات الله عليه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم، این «صالح المؤمنین» است.

این مضمون را بسیاری از علمای اهل سنت در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند. از جمله علامه «ثعلبی» و «ابو حیان اندلسی» و «سبط بن جوزی» وقتی به تفسیر این آیه رسیده‌اند، همین معنی را گفته‌اند: صاحب «روح البیان» بعد از نقل این روایت، از «مجاهد» می‌گوید: مؤید این حدیث، حدیث معروف «منزلت» است که پیامبر صلوات الله عليه به علی فرمود: «انت منى بمنزلة هارون من موسى»؛ زیرا عنوان «صالحین» در آیات قرآن برای انبیا آمده است. از جمله در آیه «... وَ كَلَّا جَعَلْنَا الصّٰلِحِينَ»؛^۲ و همه را از شایستگان قرار دادیم. و در آیه: «... وَ الْحَقْنِي بِالصّٰلِحِينَ»؛^۳ که در اوّلی عنوان «صالح» به جمعی از پیامبران، و در دوّمی به حضرت یوسف علیه السلام گفته شده است. و وقتی که علی به منزله هارون باشد، او نیز مصداق «صالح» است.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۳۲.

۲. سوره انبیا، آیه ۷۲.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

و صادق بعد صادق

و راستگویی پس از راستگویی دیگر

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛^۱ ای کسانی که

ایمان آورده‌اید، از مخالفت فرمان خدا پرهیزید، و با صادقین باشید.

صادقین چه کسانی هستند؟ در این باره بین مفسرین گفت‌وگویی بسیار شده است؛ ولی بهترین راه، استفاده از خود قرآن شریف است. اما بینیم این کلمه را قرآن درباره چه افرادی به کار برده است.

﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْعَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى السَّمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾؛^۲

نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد، و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان در راه‌ماندگان و گدایان [در راه آزاد کردن] بندگان بدهد، و نماز را برپای دارد، و زکات را بدهد، و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفاداراند؛ و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند؛ آنانند کسانی که راست

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

گفته‌اند، و آنان همان پرهیزگارانند.

یک سلسله صفات پسندیده ذکر می‌کند و در پایان می‌فرماید؛ این مردم با این اعتقادات و صفات صادقین هستند.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾^۱ [این غنایم، نخست]

اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند.

در این آیه مؤمنین که علی‌رغم همه مشکلات و سختی‌ها از خود پایداری نشان داده و در راه خدا و یاری پیامبر ﷺ از منازل و اموال خود رانده شده‌اند، به عنوان صادقین معرفی شده‌اند.

از این آیات، چنین استفاده می‌کنیم که «صادقین» مردمی هستند که تعهدات خود را در مقابل پروردگار به خوبی انجام داده و می‌دهند و با ثبات قدم، صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند. البته نباید فراموش کنیم که این صفات مراتبی دارد به اصطلاح «مقول به تشکیک» است. و بعضی بر قلّه و فراز این فضایل و صفات قدم نهاده‌اند؛ و یقیناً آنها معصومین ﷺ هستند.

طبق برخی از روایات منظور از «صادقین» فقط حضرات معصومین ﷺ می‌باشند:

۱. فی الاکمال عن امیرالمؤمنین ﷺ انه قال فی جمع من المهاجرین والانصار ایام خلافة عثمان: اسئلكم الله اتعلمون انه لما نزلت هذه الایة؟ قال سلمان: یا رسول الله، عامّة هذه الایة ام خاصّة؟ فقال: اما المأمورون فعامة المؤمنین امروا بذلك، واما الصادقون فخاصّة لاخی و اوصیائی من بعده الی یوم القيامة، قالوا اللهم نعم.^۲

در ایام خلافت عثمان، امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: روزی رسول خدا ﷺ به جمعی از مهاجرین و انصار فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که چرا خدا

۱. سوره حشر، آیه ۸.

۲. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ص ۷۳۹.

آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۱ ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید؛ را نازل کرد؟ سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ، آیا مفهوم این آیه خاص است یا عام؟ رسول خدا ﷺ فرمود: مأمورین به دستور همه مؤمنین اند، و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت هستند. وقتی که علی علیه السلام این مطلب را نقل کرد، حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر شنیدیم.

خداوند متعال در این آیه دو دستور داده است: تقوا. و همراه بودن با صادقین. چنانچه مفهوم صادقین عام باشد، در این صورت همه مؤمنین واقعی را شامل می‌شود، و باید آیه چنین باشد: «کونوا من الصادقین» از صادقین باشید، نه با صادقین.

صاحب تفسیر «المنار» در ذیل این آیه می‌گوید: «مع محمد صلی الله علیه و آله و اصحابه». ولی اگر چنین باشد، فقط زمان پیغمبر را شامل می‌شود و محدود به زمان خاصی خواهد بود.

فخر رازی که به تعصب و شکاکیت معروف است در این باره می‌گوید: خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده است. بنابراین، آیه دلالت بر این دارد که مردم جایز الخطا هستند. پس باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است، تا در پرتو هدایت آنها از خطا مصون بمانند. و این حقیقت در هر زمانی وجود دارد و دلیلی بر اختصاص آن به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد. وی سپس اضافه می‌کند: «قبول داریم که مفهوم آیه این است که در هر عصری باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می‌دانیم، نه یک فرد».^۲ بنا بر این بیان که مجموع امت صادقین باشند، خود این «پیرو» نیز جزء این مجموع است، در واقع پیرو، جزئی از پیشوا می‌شود، و اتحاد تابع و متبوع پیش

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

می آید، ولی ظاهر آیه این است که، پیروان از پیشوایان جدا هستند. و در هر زمانی و عصری باید معصومی باشد، زیرا مخاطبان فقط اهل یک عصر نیستند، بلکه خداوند تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته است. پس در هر عصری معصومی وجود دارد. در روزگار رسول خدا ﷺ جز او کسی که واجب اطاعة باشد وجود نداشت و همه مؤمنین در تبعیت از او مساوی بودند. و بعد از او ائمه و معصومین علیهم السلام باید مورد پیروی قرار گیرند. اکنون معصوم در زمان و عصر ما، وجود اقدس حضرت خاتم الاوصیاء حجة بن الحسن العسکری روحی له الفداء است و باید به دنبال آن حضرت حرکت کرد. و با او بود.

این السبیل بعد السبیل؟ این الخیرة بعد الخیرة؟

راه‌های هدایت مردم و برگزیدگان خلق، یکی پس از دیگری، کجایند؟

همه ائمه طُرق الی الله هستند و انسان به وسیله تبعیت از مکتبشان به قرب حضرت حق نائل می‌شود؛ و این پاکان، به واسطه احراز برتری‌های معنوی از طریق عبودیت کامل، انتخاب شدگان خدای متعال اند از بین خلق. لذا درباره انبیا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾؛^۱

به درستی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

«اصطفاء» یعنی برگزیدن از بین خوب‌ها. و انتم نور الاخيار و هداة الابرار؛^۲

خداوند می‌فرماید:

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...﴾؛^۳

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۳.

۲. زیارت جامعه کبیره.

۳. سوره قصص، آیه ۶۸.

اختیار آفرینش با او است، اختیار ارسال پیامبران به اراده او است. و اختیار همه چیز بستگی به مشیت ذات اقدس او دارد. در روایاتی که از ائمه علیهم السلام به ما رسیده، این آیه، به مسئله اختیار و گزینش امام معصوم علیه السلام از سوی خدا تفسیر شده است. و جمله ما «کان لهم الخیرة»؛ آنها اختیاری در این زمینه ندارند، نیز بر همین معنی تطبیق شده است.

قال یختار الله الامام و لیس لهم ان یختاروا، ثم قال: (وَ رَبِّكَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا یُعْلِنُونَ) قال: ما عزموا علیه من الاختیار، و اخبر الله نبیه علیه السلام قبل ذلك؛^۱

این الشُّمُوسُ الطَّالِعَةُ؟ این الاقمار المنیرَةُ؟

کجایند خورشیدهای تابان؟ کجایند ماه‌های فروزان؟

یکی از نعمت‌های بزرگ حضرت ربِّ العالمین نعمت نور است. بعضی از ویژگی‌های نور به این شرح است:

۱. نور زیباترین و لطیف‌ترین موجود در جهان ماده به شمار می‌رود؛ و سرچشمه همه زیبایی‌ها و لطافت‌ها است.

۲. در جهان ماده طبق نظریه دانشمندان نور بالاترین سرعت را دارد، در هر ثانیه با سرعت سیصد هزار کیلومتر حرکت می‌کند؛ یعنی در کمتر از یک ثانیه هفت بار کره زمین را دور می‌زند.

۳. نور وسیله مشاهده و تبیین اجسام مختلف این جهان است، زیرا هم ظاهر/ و آشکار است، و هم مظهر و آشکارکننده.

۴. تمام رنگ‌هایی که ما می‌بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و بدون تابش نور آن موجودات در تاریکی مطلق قرار داشته و رنگی ندارند.

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۳.

۵. تمام انرژی‌های موجود در محیط ما به جز انرژی اتمی، همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرند. حرکت باده‌ها، ریزش باران، حرکت نهرها، سیل‌ها، آبشارها، و حرکت همه موجودات به نور آفتاب منتهی می‌گردد.

۶. نور آفتاب نبود کننده انواع میکروب‌ها و موجودات موذی است؛ و اگر تابش اشعه این نور پربرکت نبود، طبق نظریه دانشمندان کره زمین به بیمارستان بزرگی تبدیل می‌شد که همه ساکنان آن با مرگ دست به گریبان بودند.

۷. نور آفتاب که مهم‌ترین نور در دنیای ماست، پرورش دهنده انواع گل‌ها، گیاه‌ها، بلکه به راستی رمز بقای همه موجودات زنده است، و امکان ندارد موجودی بدون استفاده مستقیم یا غیرمستقیم از آن، زنده بماند.

این حقایق هر اندیشمندی را به مطالعه در آفرینش و راز و رمزها و دقایقی که حضرت باری تعالی در هستی قرار داده، وامی‌دارد. همان‌طور که خداوند عوامل و اسباب رشد، رفاه و کمال زندگی مادی ما را تأمین فرموده است، نسبت به جان ما هم همان عنایت را مبذول داشته است. انواری را آفریده که وقتی دل و جانمان را مورد تابش خود قرار می‌دهند، وجودمان منور، و در حقیقت به مرتبه انسانیت و کمال نائل می‌شود؛ آن انوار، انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند. و آن نور اکنون خورشید تابناک این عصر وجود منور، مقدس و مبارک محیی نفوس، حضرت بقیة الله الاعظم (عج)، است. آیات و روایات بسیاری در این زمینه، وجود دارد، و برخی از آنها به قرار زیر است:

شیخ کلینی از قول برخی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌گوید:

قال: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالشَّمْسُ وَالضُّحَا. قَالَ: الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ عَزَّوَجَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ. قَالَ: قُلْتُ، وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَيْهَا؟ قَالَ: ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام تَلَا رَسُولُ اللَّهِ وَنَفَقَهُ بِالْعِلْمِ نَفْسًا. قَالَ: قُلْتُ، وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشِيهَا؟ قَالَ: ذَاكَ أُمَّةُ الْجُورِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا إِهْلَ الْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ وَجَلَسُوا مَجْلِسًا كَانِ آلُ الرَّسُولِ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشُوا دِينَ

الله و الظلم بالجور فحكى الله فعلهم، فقال: واللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰهَا. قَالَ قُلْتُ: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا؟ قَالَ ذَلِكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ يُسَالُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيُجَلِّيهِ لِمَنْ سَأَلَهُ، فَحَكَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَوْلَهُ: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا؛^۱ راوی از امام صادق علیه السلام از تفسیر آیه «والشمس والضحیها» سؤال کرد؟ امام فرمود:

اینکه خدا قسم به آفتاب و نور آن می خورد، مراد از شمس رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به واسطه نور هدایت آن حضرت دین خدا آشکار و قلوب مردم منور و راه حق مشخص می گردد. و مراد از قمر امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در دامن و مکتب رسول خدا حقایق را آموخت. و مراد از «واللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰهَا»؛ پیشوایان جوراند که مقام ائمه را غصب کرده و باطیل را ترویج کردند و به اسلام و دین خدا خیانت کردند، که در این آیه خداوند اعمال آنها را نقل می کند. مراد از «والنهار اذا جلیها» ذریه حضرت زهرا علیها السلام هستند که دین خدا را بیان می فرمایند و این آیه اعمال ائمه و نقش هدایتی آنها را بیان می کند که رساندن دستورات الهیه به مردم است. و چون امام علیه السلام بر جامعه حاکم شود قوانین الهی پیاده می شود. و عالم سراپا نور خواهد شد.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

الشمس رسول الله ﷺ و اوضح للناس دينهم. قلت: «والتَّمَرِ إِذَا تَلَّىٰهَا»؟ قَالَ: ذَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَلَىٰ رَسُولَ اللَّهِ. قلت: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا؟ قَالَ: ذَاكَ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَّةِ فَاطِمَةَ نَسْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِي ظِلَامَ الْجُورِ وَالظُّلْمِ فَحَكَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْهُ، فَقَالَ: وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا؛ يَعْنِي بِهِ الْقَائِمَ علیه السلام. قلت: وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَىٰهَا؟ قَالَ: ذَاكَ أئمة الجور الذين استبدوا بالأمر دون رسول الله ﷺ و جلسوا مجلساً كان آل الرسول أولى به منهم فغشوا دين الله بالجور والظلم، فحكى الله سبحانه فعلهم فقال:

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا.^۱

در این روایت هم مانند روایات قبل امام صادق علیه السلام، شمس را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و قمر را به علی علیه السلام و روز را بر ایام امامت ائمه علیهم السلام که از ذریه حضرت فاطمه علیها السلام هستند، تفسیر فرموده‌اند. لکن در این روایت «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا» به حضرت حجة بن الحسن (عج) تفسیر شده است.

در این فراز از دعا که از شمس و قمر سؤال شده، مراد از شمس و قمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌باشند. در نتیجه وجود مبارک امام عصر (عج) آن نور و چراغ تابناکی است که عالم را از تاریکی‌های جهل و بی‌اعتقادی، و تیره‌گی‌های ظلم و بیداد رهایی می‌بخشد.

این انجم الزاهرة، این اعلام الدین و قواعد العلم؟

کجایند ستارگان درخشان، کجایند نشانه‌های دین و پایه‌های دانش؟

قرآن یکی از نعمت‌های الهی را راه‌های زمین ذکر فرموده است. زیرا؛

۱. کوه‌ها چون زرهی کره زمین را دربر گرفته که از لرزش‌های شدید که بر اثر فشار گازهای درونی هر لحظه ممکن است رخ دهد، تا حدّ زیادی جلوگیری می‌کنند. ﴿...وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾^۲
۲. مقاومت پوسته زمین را به واسطه داشتن وضع خاص خود، در مقابل جاذبه ماه (جزو مد) زیاد می‌کند و اثر آن را به حدّ اقل می‌رساند.
۳. از قدرت طوفان‌های شدید و حرکت دائمی بادهای بر پوسته زمین می‌کاهد. و اگر کوه‌ها نبودند، دائماً سطح زمین در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود.

۱. استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۷۷۸.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۰.

و سپس نعمت راه‌ها و نقش آنها را بیان می‌فرماید: «وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». در میان بزرگ‌ترین سلسله جبال دنیا، غالباً بریده‌گی‌هایی وجود دارد که انسان می‌تواند به واسطه آنها راه خود را پیدا کند. از طرفی راه‌ها مهم‌ترین وسیله ارتباط تمدن‌های انسانی هستند؛ و لذا در برنامه‌های سازندگی، اول به دنبال ایجاد راه مناسب می‌روند. از آنجا که حضرت رب العالمین تنها عنایت به جنبه مادی انسان ندارد، به همان نسبت، راه رسیدن به کمال را که دین و قانون است، تعیین فرموده است. آن هم قانون و راهی که گم شدن و سرگردانی در آن تصور نمی‌شود، زیرا در این طریق نشانه‌ها و علامات آشکار قرار داده است.

انسان‌های مومن، متوسمین هستند. یعنی هرچند مکتب‌ها، سنت‌ها و دعوت‌ها بی‌شمارند، ولی مؤمن متوسّم، توسط این نشانه‌ها و علائم حق را از باطل تمیز می‌دهد.

وجود نشانه‌ها آن قدر مهم است، که چه بسیار رهروانی که به راه ادامه داده‌اند، ولی چون از علامت‌ها و نشانه‌های صحیح محروم بودند، دچار خطر گشته، و رفتند و برنگشتند. در شب‌های تاریک که انسان در بیابان‌ها و در دل اقیانوس‌ها سفر می‌کند، خداوند متعال علامات آسمانی را به کمک او فرستاده تا اگر در روی زمین علامتی نیست، از علامت‌های آسمان استفاده کند. «و بالنجم هم یهتدون».

در پیمودن طریق هدایت الهی، رسول اکرم ﷺ و جانشینان معصومش ﷺ «علامات» هستند. امام صادق ﷺ درباره «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: النجم رسول الله ﷺ و العلامات الاوصیاء علیهم السلام، بهم یهتدون.^۱ و ابی بصیر هم همین مفهوم را امام صادق ﷺ نقل می‌کند: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ. النجم محمد ﷺ و العلامات الاوصیاء.^۲

همچنین، امام صادق ﷺ فرمود: نحن العلامات، النجم رسول الله ﷺ. و لقد

۱. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۲۵۶.

قال ان الله جعل النجوم اماناً لاهل السماء وجعل اهل بيتي اماناً لاهل الارض.^۱
 وقتی که از امام صادق علیه السلام درباره علامات سؤال شد، امام علیه السلام فرمود:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است و ما ائمه علیهم السلام نشانه‌ها. در روایت دیگری هم
 امام صادق علیه السلام فرمود: نجم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و ما خاندان را خداوند امان برای
 اهل زمین قرار داده است، و همان‌طور که ستارگان امان‌اند برای اهل آسمان، ما
 هم علامت هستیم.

و باز امام صادق علیه السلام فرمود: النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و العلامات الائمة علیهم السلام.^۲
 ستاره اشاره به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علامات امامان هستند.
 و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: پیامبر عالی‌قدر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: انت
 نجم بنی هاشم؛^۳ تو ستاره بنی‌هاشمی. و فرمود: یا علی، انت احد العلامات؛^۴ ای
 علی، تو یکی از علامت‌ها هستی.

۱. استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۲۵۷.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۵.

۳. همان.

۴. همان.

وجود مصلح

این بقیّة الله التي لا تخلوا من العترة الهادية؟

کجاست بقیّة الله که بیرون از خاندان پاک هادیان امت نیست؟

یکی از موضوعات مشترک تمامی ادیان آسمانی، وجود مصلح جهانی است، تا هنگامی که بنی آدم در مفسد غوطه ور شده و ابرهای تاریک گناهان آسمان اخلاق انسانی را تیره و تار ساخت، قیام کرده و به اصلاح جهانیان می پردازد؛ و دنیا را پر از عدل و فضیلت می کند.

با این تفاوت که پیروان مسیح علیه السلام معتقدند که آن مصلح بزرگ جهانی، هنوز متولد نشده و در آینده به دنیا می آید. اهل تسنن هم با این عقیده همراهی کرده و می گویند که مهدی موعود (عج) از نسل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی ابن ابیطالب علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است، ولی هنوز به دنیا نیامده و بعداً متولد خواهد شد و جهان را از فساد و آشفتگی به صلاح و آرامش تبدیل می کند.

ولی عقیده شیعه بر آن است که آن مصلح بزرگ نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و پسر بلا فصل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است. و هم اکنون وجود داشته و بر اساس مصالحی از نظرها پنهان است. ولی فیض و برکات آن وجود مقدس در عین پنهانی به عالمیان رسیده و مانند خورشیدی در پس ابر، جهان از او منتفع می شود.

شایان ذکر است که علاوه بر اینکه مدعای امامیه درباره آن حضرت از طریق اهل بیت عصمت و طهارت به حد تواتر رسیده، از نظر علمای بزرگ اهل تسنن هم از موضوعات مسلم به شمار می رود.

نمونه‌ای از روایات خاصه و عامه و گفته‌های علمای معروف اهل تسنن و شیعه در این باره به شرح زیر است:

سبط ابن جوزی در کتاب تذکره در بیان شرح حال ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، می‌نویسد:

هُوَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ مُوسَى الرَّضَا بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَكُنِيَّتُهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَابُو الْقَاسِمِ، وَهُوَ الْخَلْفُ الْحُجَّةُ، صَاحِبُ الزَّمَانِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ، وَهُوَ آخِرُ الْأَيَّمَةِ.

وی سپس این حدیث را نقل می‌کند که:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنِيَّتُهُ كُنِيَّتِي، يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا هُوَ الْمَهْدِيُّ.

شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم، یا بن رسول الله مگر همه شما ائمه، قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی، عرض کردم: پس چرا فقط امام زمان قائم نامیده شده است؟ فرمود: چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد. فرشتگان به درگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا، آیا قاتلین بهترین بندگان را به حال خود وامی‌گذاری، خداوند به آنها پاسخ داد که ای فرشتگان، آرام گیرید، به عزت و جلالم قسم از آنها انتقام خواهم گرفت؛ هرچند بعد از گذشت زمان‌های طولانی باشد. آن‌گاه خداوند اولاد امام حسین علیه السلام را به آنها نشان داد، مسرور شدند و دیدند که یکی از آنان مشغول نماز است. خداوند فرمود: «بِذَلِكَ الْقَائِمِ، أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ؛» توسط این شخص ایستاده از آنها انتقام می‌گیرم». شیخ صدوق می‌گوید: «سُمِّيَ الْقَائِمُ قَائِمًا، لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ؛» از این جهت او را قائم می‌گویند که بعد از فراموش شدن نامش، قیام می‌کند».

همچنین، شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت جواد علیه السلام نقل می‌کند که او می‌فرمود: امام بعد از من نامش «علی» است. امر او امر من و گفته او گفته من و

پیروی از او پیروی از من است. و امام بعد از او، فرزندش حسن است امر و گفته او امر و گفته من و پیروی از او پیروی از پدرش است. و سپس از آن حضرت ساکت شد. حاضران پرسیدند: یا بن رسول الله ﷺ، امام بعد از امام حسن علیهما السلام، فرزندش قائم به حق و منتظر است. چرا او را قائم می‌نامند؟ امام جواد علیهما السلام فرمود: به علت آنکه بعد از آنکه نامش از خاطره‌ها فراموش شود و اکثر معتقدین از دین برگردند، قیام می‌کند. عرض شد چرا او را منتظر می‌گویند؟ فرمود:

«لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً تَكْثُرُ أَيَّامَهَا وَ تَطُولُ أَمَدُهَا فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ الْمُثْرَثَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ وَ يَكْثُرُ فِيهِ الْوَقَاتُونَ وَ يُهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُوا فِيهَا الْمُسْلِمُونَ»^۱

زیرا وی مدتی طولانی غیبت می‌کند و افراد متدین و موحد، منتظر ظهورش خواهند بود. و آنانکه در وجود حضرتش تردید دارند، او را انکار می‌کنند. هرگاه درباره آن حضرت بحث می‌شود، مخالفین وی استهزا می‌کنند؛ کسانی که هنگام ظهورش را تعیین می‌کنند، بسیارند، آنانکه تسلیم دستورات ائمه علیهم السلام هستند و از این طریق به وجود آن حضرت و کیفیت ظهورش معتقدند، رستگار می‌باشند.

شیخ طوسی از ابوسعید خراسانی در کتاب غیبت نقل می‌کند که از امام صادق علیهما السلام پرسیدم که آیا مهدی و قائم یکی است؟ فرمود: آری، پرسیدم به چه علت او را مهدی می‌گویند؟ فرمود: برای آنکه نسبت به هر امر مبهمی هدایت شده است. و بدان سبب به او قائم گفته می‌شود که در وقتی که مردم او را فراموش می‌کنند، به امر عظیمی قیام می‌کند.

مرحوم شیخ مفید در ارشاد، از محمد بن عجلان از امام صادق علیهما السلام روایت می‌کند که وقتی قائم قیام می‌کند، مجدداً مردم را به اسلام دعوت کرده و به احکام از دست رفته آشنا می‌گرداند. و چون از طرف خداوند به امور پنهانی و پوشیده راهنمایی می‌شود، او را مهدی می‌گویند. و به لحاظ اینکه به طرف‌داری از حق

قیام می‌کند، قائم می‌نامند.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از حضرت امام عسکری علیه السلام روایت می‌کند که چون امام زمان متولد شد، فرمود:

ستم‌کاران می‌خواستند مرا بکشند تا نسل من قطع شود؛ اکنون کجا هستند که قدرت خداوند را ببینند؟ از این سبب آن حضرت را مؤمل یعنی منتظر و آرزو شده نامیده‌اند.

ولادت

مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین نقل می‌کند که بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خدمت حکیمه خاتون، دختر حضرت جواد الائمه علیه السلام، خواهر حضرت هادی، و عمه حضرت امام عسکری علیه السلام رسیدم؛ تا درباره امام زمان (عج) که مورد اختلاف مردم بود، سؤال کنم. امام علیه السلام فرمود:

ای محمد، خداوند زمین را از وجود حجت گویا یا ساکت خالی نمی‌گذارد و این منصب بزرگ را، خداوند تنها به فرزندان امام حسین علیه السلام اختصاص داده، چنان که فرزندان هارون را به جای فرزندان حضرت موسی علیه السلام به مقام نبوت برگزید، هرچند خود حضرت موسی بر هارون حجت بود، ولی این فضیلت تا روز قیامت برای فرزندان هارون ماند. در این امت هم ناچار باید امتحانی پیش آید، تا بدان وسیله پیروان باطل و طالبان حق از هم تمیز داده شوند و در سرای دیگر مردم در برابر خداوند عذری نداشته باشند. و لازم بود که این امتحان، بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام واقع گردد.

گفتم: ای بانوی من، امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی دارد؟ تبسمی کرد و فرمود: اگر امام حسن علیه السلام فرزندی ندارد، پس بعد از او حجت خدا کیست؟ مگر نگفتم بعد از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، امامت در خاندان دو برادر نمی‌تواند باشد.

گفتم: چگونه ولادت با سعادت و غیبت آن حضرت را برای من شرح دهید؟
فرمود: در شب پانزدهم شعبان میهمان حضرت عسکری علیه السلام بودم. وقتی خواستم
به خانه برگردم، فرمود: امشب را نزد ما باش که در این شب، مولود مبارکی متولد
می‌گردد که زمین مرده را زنده کرده و دنیا را پر از داد خواهد نمود. گفتم: این
مولود از کدام همسر شما است؟ فرمود: از نرجس. عرض کردم: من که آثار حملی
در نرجس نمی‌بینم؟ حضرت فرمود:

«لِأَنَّ مَثَلَهَا أُمَّ مُوسَى لَمْ يَظْهَرْ بِهَا الْحَمْلُ وَ لَمْ يَغْلَمْ بِهَا أَخْذُ إِلَيَّ وَقْتِ
وِلَادَتِهَا؛ نرجس مانند مادر موسی علیه السلام است که آثار حملی در وی مشهود نبود و
تا هنگام تولد موسی، هیچ‌کس از حامله بودن او اطلاع نداشت. تا هنگامی که
ولادت او فرارسید».

روایات فراوانی از ناحیه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه هدی درباره امام زمان وارد
شده مبنی بر اینکه آن حضرت ویران کننده کاخ‌های ظلم و بیدادگری و برهم
زننده حکومت‌های جبار بوده و پدید آورنده دولت حقه است. از این رو،
بنی عباس، تصمیم گرفتند تا این نهال را از ریشه برکنند. و برای اجرای نقشه شوم
خود، مأمورین مخفی و قابله‌های زیادی را، گاه و بی‌گاه به منازل بنی‌هاشم،
مخصوصاً به منزل حضرت امام عسکری علیه السلام می‌فرستادند تا از حال آن مولود
اطلاع پیدا کنند. ولی چون خداوند اراده کرده که به وسیله فروغ تابناک وجود
مبارک آن حضرت عالم را روشن سازد، برای حفظش، حامله بودن مادرش را
مخفی کرد.

حکیمه خاتون ادامه داد:

تا طلوع فجر پیوسته مراقب نرجس بودم، تا اینکه آثار وضع حمل را در وی
دیدم. امام عسکری علیه السلام فرمود: عمه سوره قدر را قرائت کن. هنگامی که به قرائت
این سوره مبارکه پرداختم، جنین هم در شکم مادر با من همراهی می‌کرد؛ تا
اینکه نرجس از نظرم ناپدید گشت، مانند اینکه بین من و او پرده‌ای آویختند. از

این رو به سوی امام علیه السلام شتافتیم. آن حضرت به من فرمود: برگرد، او را در جای خود خواهی دید؛ چون برگشتم، کودکی دیدم، چنان نورانی و درخشنده که نور او دیدگانم را خیره کرد. سپس دیدم که کودک به سجده افتاد و سپس روی زانو نشست و درحالی که دست به سوی آسمان داشت، گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَّ أَبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا علیه السلام وَلِيَّ اللَّهِ وَتَمَامِ أُمَّةٍ رَأَى نَامَ بَرْدٍ. سَپس گفتم: اَللّهُمَّ اَنْجِزْ لِي وَعْدِي وَ اَتِمِّمْ لِي اَمْرِي وَ ثَبِّتْ وَطْأَتِي وَ اَمْلَأْ اَلْاَرْضَ بِي قِسْطاً وَ عَدْلًا.

خدایا، آنچه به من وعده داده‌ای، مرحمت کن و سرنوشتم را به انجام رسان و به وسیله من زمین را پر از عدل و داد کن.

وقتی کودک را خدمت حضرت امام عسکری علیه السلام بردیم، آن حضرت فرمود: عزیزم، با من تکلم کن. آن مولود مبارک زبان گشود و به قدرت کامله پروردگار عالم آیات زیر را تلاوت کرد:

﴿وَوَلَّيْنَاكَ اَلْاَرْضَ وَ اَلْاَسْمَانَ وَ جَعَلْنَا لَكَ اَلْاَرْضَ رِجْلًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا يَمِينًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا شَمَالًا وَ جَعَلْنَا لَكَ اَلْاَرْضَ رِجْلًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا يَمِينًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا شَمَالًا وَ جَعَلْنَا لَكَ اَلْاَرْضَ رِجْلًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا يَمِينًا وَ اَلْاَسْمَانَ يَدًا شَمَالًا﴾^۱ و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم.

سخن گفتن حضرت مهدی (عج) در این هنگام شباهت دارد به تکلم حضرت مسیح علیه السلام در گهواره؛ زمانی که قرار بر این شد که جواب اعتراضات مردم به مادرش را، خودش بدهد. آنجا که مردم گفتند: «یا أُخْتَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ إِمْرًا سَوِيًّا وَ مَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا؛ ای مریم، نه مادرت زن بد عملی بوده و نه در خانواده ناپاکی رشد کردی». با این وصف چرا بدون شوهر صاحب پسر شده‌ای؟ حضرت مریم علیه السلام

۱. سوره قصص، آیه ۶-۵.

اشاره کرد به گهواره نوزاد، که از خود این مولود علت را بپرسید. آنان هم در حیرت و شگفتی گفتند: «كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا؛ چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن گوئیم».

بر بازوی راست آن حضرت نوشته شده بود: جَاءَ «الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ حق آمد، و باطل از میان رفت. محققاً باطل از بین رفتنی است».

این آیه را جدّ بزرگوارش نیز هنگامی که وارد خانه کعبه شد، تلاوت کرده؛ با چوب دستی که در دست داشت، به بتها اشاره می کرد و آنها سرنگون می شدند.

ابوغانم، خادم مخصوص امام عسکری علیه السلام، می گوید:

وقتی امام زمان (عج) متولد شد، پدر بزرگوارش او را محمد علیه السلام نام نهاده و در روز سوم او را به اصحاب خاص خود نشان داده و فرمود: بعد از من، این کودک امام شما و جانشین من خواهد بود. این همان قائم (عج) است که مردم برای ظهور او انتظار می کشند؛ و وقتی جهان پر از ظلم و بی عدالتی شود، ظاهر گشته و دنیا را پر از عدل و داد می کند.

حکیمه خاتون می گوید:

چون روز چهارم شد، به حضور حضرت عسکری علیه السلام رسیدم، دیدم که آن کودک راه می رود. رخساری بس زیبا و گفتاری جذاب داشت که مانند آن را ندیده بودم. امام عسکری علیه السلام فرمود: این مولود پیش خدا بسیار عزیز است.

همچنین، محمد بن عثمان می گوید:

چهل نفر بودیم که به منزل امام عسکری علیه السلام وارد شدیم. حضرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود:

«هَذَا أَمَامَكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فِي أَدْيَانِكُمْ لَتُهْلِكُوا. أَمَا أَنْكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا؛

این است امام شما بعد از من و این است جانشین من بر شما، از او پیروی کنید و

بعد از من در دین خود متفرق نگردید که هلاک خواهید شد. و دیگر آنکه، بعد از این او را نخواهید دید».

احمد بن حسن بن اسحاق قمی، یکی از علمای قم، می‌گوید:
نامه‌ای برای جدم احمد بن اسحاق که نماینده حضرت عسکری علیه السلام در قم بود نوشتم، از آن بزرگوار عزّ و صول بخشید. و به خط مبارک خود مرقوم فرموده بود: مولود ما متولد گردید، ولی تو آن را از مردم پوشیده دار، زیرا، ما جز به نزدیکان و دوستان خاص خود، به کسی تولد او را اظهار نکرده‌ایم. به تو اعلام می‌داریم که مسرور شوی؛ همان‌طور که خداوند ما را شادمان گردانید.

مهدی (عج) در قرآن

برخی از آیات قرآن در این باره به قرار زیر است:

۱. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛^۱ در زبور داود پس از ذکر، نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث می‌برند.

در این آیه به‌طور صریح اعلام شده است که عاقبت، زمین به دست بندگان صالح خدا می‌افتد و آنان وارث زمین می‌شوند. می‌توان گفت که هرگاه صلح، محبت و دوستی بین افراد جامعه برقرار شود، قهراً نفاق و دشمنی از بین می‌رود. و پس از غوطه‌ور شدن اجتماع در آلودگی و فساد، و رخنه کردن انواع و اقسام بدبختی و انحطاط در تمامی شئون مردم، افراد برای قبول و پذیرفتن هر نوع اصلاحی آمادگی پیدا می‌کنند.

دانشمندان علم الاجتماع می‌گویند:

هر ملتی که قدمی به طرف تکامل برداشت، بعد از آن بوده که در گذشته دچار خطایی شده و قدم آنان لغزیده است. همچنین، هر انقلاب و نهضتی که پدید آمده

۱. سوره انبیاء، آیه ۴۰۵.

در اثر ناراحتی و فشاری بوده که قبلاً بر آنها وارد شده است. بنابراین، بشر بعد از تحولات و انقلابات گوناگون و بروز مفاسد همه‌جانبه، به جایی می‌رسد که روح وحدت و اتفاق در آنان ایجاد شده و از رذائل و زشتیها کناره‌گیری کرده، و صلاحیت و شایستگی وارثت زمین را پیدا خواهند کرد: از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در ذیل این آیه شریفه فرموده‌اند: «هُم أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ؛ از نظر امام پنجم علیه السلام این آیه شریفه با حکومت حقه ولی عصر امام زمان، منطبق بوده و سروری که پرچم دار این نهضت است آن وجود مقدس می‌باشد».

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فسالی و فسریاد رسی می‌آید
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست آن قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

۲. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛^۱ بدانید که خداوند زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند. به تحقیق ما آیات خود را برای شما بیان کردیم تا شما اندیشه کنید.

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود:
«يُخَيِّبُ الْأَرْضَ بِالْعَدْلِ، بَعْدَ مَوْتِهَا بِالْجَوْرِ؛ خداوند زمینی را به واسطه ظلم و بیدادگری مرده است، به وسیله عدالت زنده می‌گرداند».

۳. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...»؛^۲ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل این آیه شریفه روایاتی نقل کرده که در همه آنها آیه، به دوران ظهور و حکومت امام زمان و سایر ائمه علیهم السلام تفسیر شده است.

از جمله هنگامی که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد؛ فرمود: «هُمُ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام». و از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «نَحْنُ هُمْ؛ فَاسْتَلُونَا، فَإِنْ صَدَقْنَاكُمْ فَأَقِرُّوْا؛ مَا أَنهَا هَسْتِم، پَسْ اَزْ مَا یَپْرَسِیْد؛ اِکْر صَادِقْ بُوْدِیْم، بَهْ اِمَامَتْ مَا اِقْرَارْ کُنِیْد».

صاحب تفسیر مجمع البیان هم می‌گوید: «إِنهَا فِي الْمَهْدِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام؛ این آیه در شأن مهدی (عج) آل محمد علیهم السلام است».

وی همچنین می‌گوید که امام چهارم علیه السلام این آیه را تلاوت کرد که: «آنها که خوف و ناراحتیشان به خوشی مبدل می‌شود». و سپس فرمود:

«هُمُ وَاللَّهِ، شِيعَتْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ عَلَى يَدَي رَجُلٍ مِنَّا وَ هُوَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَأْتِيَ رَجُلٌ مِنْ عَشْرَتِي إِسْمُهُ إِسْمِي يَغْلِيءُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مِلَّتْ ظُلماً وَ جَوْرًا؛ به خدا قسم آنها شیعیان ما اهل بیت هستند. و این کار به دست مردی از ما انجام می‌شود که مهدی این امت است؛ و او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد، تا مردی از عترت من بیاید که اسم او اسم من است، و او زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد».

۴. «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ

نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۱؛ ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین منت گذاشته و آنها را امام و وارث زمین قرار دهیم.

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین، علی علیه السلام فرمود:

هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جُهْدِهِمْ فَيَعِزُّهُمْ وَ يُدُلُّ
أَعْدَائَهُمْ.

همچنین، مرحوم فیض در جوامع از امام چهارم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا، إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
شِبْتَهُهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى علیه السلام وَ شِبْعَتُهُ وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ
وَ أَشْيَاعَهُ.

۵. ﴿الم﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ؛...﴾^۲ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه
هدایت تقوایندگان است: آنان که به غیبت ایمان می‌آورند.

در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام، درباره ایمان به غیب، نقل شده که فرمود: آنها کسانی هستند که ایمان به حق بودن قیام قائم علیه السلام داشته باشند.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هر کس اقرار به ظهور امام زمان (عج) کند، ایمان به غیب آورده است.

و در همین کتاب از یحیی بن ابوالقاسم نقل می‌کند که تفسیر این آیه را از امام صادق پرسیدم، و فرمود: مقصود از متقین در این آیه، شیعیان حضرت علی علیه السلام بوده و منظور از غیب، حضرت حجت علیه السلام است. دلیل این تفسیر آیه دیگر از قرآن است که می‌فرماید:

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. سوره بقره، آیات ۳-۱.

«... فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»؛^۱ بگو ای پیغمبر، غیب مال خداست، پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم.

مهدی (عج) در روایات

شیخ صدوق ره در کمال الدین از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است که فرمود: جانشینان من که بعد از من حجت‌های پروردگار بر مردمند، دوازده تن هستند. اول آنها برادرم و آخر آنها فرزندم هستند. پرسیدند: یا رسول الله، برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب رضی الله عنه، پرسیدند: فرزندت چه کسی است؟ فرمود: مهدی امت، که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده است. به آن خدایی که مرا به راستی به مقام نبوت برانگیخت، اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا فرزندم مهدی (عج)، در آن روز ظهور کند. پس عیسی رضی الله عنه، روح الله، از آسمان فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌بخواند. زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و سلطنتش در شرق و غرب عالم، گسترش می‌یابد.

وی همچنین، از جابر جعفی و وی از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي. أَشْبَهُهُ النَّاسُ بِي خَلْقاً وَ خُلُقاً، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ، تَضِلُّ فِيهِ الْأُمَمُ ثُمَّ يُقْبَلُ كَأَشْغَابِ الثَّابِتِ، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛

مهدی (عج)، از اولاد من است، نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است. صورت، و سیرتش از هرکس به من شبیه‌تر است. غیبتی می‌کند که مردم دچار حیرت می‌گردند و بسیاری از مردم و فرقه‌ها گمراه می‌شوند. آن‌گاه چون ستاره‌ای درخشان از پرده غیب به در می‌آید و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ پس از

آنکه پر از ظلم و ستم شده بود».

به علاوه مرحوم صدوق از سعید بن جبیر از ابن عباس از رسول ﷺ نقل می‌کند که:

علی بن ابیطالب علیه السلام راهبر امت من است؛ و جانشین من، قائم منتظر علیه السلام که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، بعد از آنکه ظلم و جور آن را فرا گرفته است، از فرزندان اوست. به خدایی که مرا به پیغمبری برانگیخت، کسانی که در زمان غیبت وی در عقیده به وجود و ظهور او ثابت قدم بمانند؛ از کبریت احمر کمیاب تراند. جابر بن عبدالله برخاست و گفت: قائم که فرزند شماست، غایب می‌شود؟ فرمود: آری، «وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ»^۱ خداوند به آن وسیله مؤمنین را آزمایش کرده و خالص می‌گرداند و کفار را هم از بین می‌برد. ای جابر، این از کارهای عجیب خداوند و سرّی از اسرار اوست که بر بندگانش پوشیده است؛ از شک در کارهای خدا بپرهیز که کفر است.

علی علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش فرمود:

فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ، وَ ضَرَبَ بَعْسِيبَ ذَنْبِهِ، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ؛^۲

آن بزرگوار غریب است، چون اسلام غریب گردیده است. مانند شتری که رنج و سختی بیند و دم خود را حرکت دهد و جلوگردنش را به زمین بچسباند، و در اثر ضعف از پا افتاده و زمین‌گیر شود.

شاید این جمله، اشاره به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد که فرمود:

«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا؛ اسلام، غریب طلوع کرد و به زودی به حال غریب برمی‌گردد».

آن حضرت باقی باقیمانده‌های حجت خدا و جانشین جانشینان پیغمبران او

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۱.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۳۶.

است. همچنین امام علی علیه السلام در جای دیگر فرمود: چون وقت ظهورش فرا برسد، از پنهانی و نگرانی به در آید، و بر مقام سلطنت خود مستقر و پا برجا گردد. مؤمنین در اطراف عالم نزد او جمع شوند، آن چنان که قطعات ابر در فصل پاییز گردهم آمده و به هم می پیوندند.

وقتی که امام عسکری علیه السلام در سال دویست و شصت هجری در سن بیست و نه سالگی دنیا را وداع کرد، بدن مقدسش را غسل داده و کفن کرده و برای نماز حاضر ساختند. جعفر کذاب، برادر آن حضرت، همان کسی که مورد لطف خلیفه وقت واقع شده بود، جلو آمد و خواست بر بدن امام علیه السلام نماز بخواند. ناگاه کودکی پنج ساله چون قرص قمر، از اندرون خانه امام عسکری علیه السلام بیرون آمد و ردای جعفر را گرفت و او را کنار زد و فرمود: ای عمو، عقب برو، من از تو اولی و سزاوارترم که بر این بدن نماز بخوانم.

سخنان آن کودک، چنان جاذبه و معنویتی داشت که بدون اختیار جعفر به کناری رفت و رنگ از صورتش پرید؛ و استقامت از او سلب شد. آن حضرت بر جنازه پدر بزرگوارش نماز خواند و او را در کنار قبر حضرت هادی علیه السلام دفن کرد. بعد از آن جز دوستان مخلص و واقعی، کسی دیگر آن حضرت را ندید و از نظرها پنهان گردید. و غیبت صغری شروع گردید و در حدود شصت و نه سال به طول انجامید. البته، اگر ابتدای آن را هنگام تولد آن حضرت به شمار آوریم، در حدود هفتاد و چهار سال می شود.

نمایندگان چهارگانه مهدی (عج)

در دوران غیبت صغری، چهار نفر مرد شایسته بین آن حضرت و مردم وساطت و سفارت داشته اند. که به اختصار و به ترتیب نمایندگی معرفی می گردند.

۱. عثمان بن سعید عمروی، ملقب به ابو عمرو که از طایفه بنی اسد بوده و شغلش تجارت روغن بوده است و لذا او را، «سَمَّان» می گویند. این مرد بزرگ

مورد اعتماد و اطمینان حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام بوده؛ و آنها توجه خاصی به او داشته‌اند.

۲. محمد بن عثمان بن سعید، پسر عثمان بن سعید، که حضرت عسکری علیه السلام او و پدرش را توثیق فرمود و به شیعیان خود خبر داد که وی از وکلای فرزندان مهدی (عج) است.

محمد بن عثمان دارای تالیفات ارزنده‌ای در فقه است که از محضر و پر فیض امام عسکری علیه السلام و امام زمان (عج)، فرا گرفته بود.

احمد بن اسحاق، از امام علی النقی علیه السلام می‌پرسند که احکام دین خود را از چه کسی بی‌رسم؟ آن حضرت در جواب می‌فرماید: عثمان بن سعید عمروی مردی موثق است، آنچه او به تو بگوید، از من نقل می‌کند، از او بشنو و اطاعت کن.

احمد بن اسحاق می‌گوید: همین سؤال را از امام عسکری علیه السلام پرسیدم، وی فرمود:

«الْعَمْرُؤُیْ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَ مَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ اطْعِمُهُمَا، فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ؛^۱

عثمان بن سعید و فرزندش، دو نفر مورد وثوق هستند، هر آنچه آنها بتو بگویند از جانب من گفته‌اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که آنها موثق و امین هستند».

۳. ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی که محمد بن عثمان او را از طرف حضرت بقیة الله علیه السلام به نیابت خاصه معرفی کرد.

شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت نقل می‌کند که جماعتی از علما از شیخ صدوق رحمته الله برای من نقل کرده‌اند که ابوجعفر محمد بن علی اسود گفت:

من اموالی را که از موقوفات به دست آمده بود، پیش محمد بن عثمان می‌بردم، و او هم از من می‌گرفت؛ تا اینکه در یکی از روزهای آخر عمرش، مقداری از همین اموال به خدمتش بردم، دستور داد آنها را به حسین بن روح تسلیم کنم، و من هم

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

تحویل او دادم و رسید آن را مطالبه کردم. حسین بن روح مرا به محمد بن عثمان ارجاع داد، و او هم دستور داد که از ایشان مطالبه رسید نکنم؛ و اضافه کرد که آنچه به دست حسین بن روح می‌رسد، مثل این است که به دست من می‌رسد. بعد از آن هر وقت اموالی نزد حسین بن روح می‌بردم، مطالبه رسید نمی‌کردم. همچنین شیخ طوسی در کتاب غیبت، از علی ابن محمد از عمویش جعفر بن احمد، نقل کرده است که:

وقت وفات محمد بن عثمان، بالای سرش نشسته بودم، سوالاتی کرده و با او گفت‌وگو می‌کردم، حسین بن روح هم پایین پای او نشسته بود، در این موقع محمد بن عثمان متوجه من شد و گفت: مأمور هستم که وصیت خود را به حسین بن روح بنمایم. پس من فوراً از جای بلند شدم و دست حسین بن روح را گرفته، به جای خود نشاندم.

۴. علی بن محمد سمري، شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبت نقل می‌کند که:

حسین بن روح، علی بن محمد سمري را، به جای خود منصوب کرد. هنگامی که ابوالقاسم، حسین بن روح، وفات کرد. مردم نزد علی بن محمد سمري اجتماع کردند. راوی می‌گوید: از سمري پرسیدم، وکیل بعد از شما کیست؟ و چه کسی جانشین شما خواهد شد؟ او در این باره فقط گفت: مأمور نیستم کسی را بعد از خود به عنوان نایب امام معرفی کنم.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید که: جمعی از علما از شیخ صدوق روایت کرده‌اند که حسن بن احمد بن مکتب گفت:

در همان سالی که ابوالحسن علی بن محمد سیمري وفات یافت، من در بغداد بودم، چند روز قبل از رحلتش به حضورش رفتم، دیدم که آن بزرگوار، توقیعی را که از ناحیه مقدسه [امام زمان (عج)] صادر شده بود، برای مردم می‌خواند.^۱
بسم الله الرحمن الرحيم. «يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمُرِيِّ، أَغْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ

۱. مقصود از توقیع نامه‌ای است که از طرف امام علیه السلام صادر شده باشد.

إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ إِيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تَوَصَّ
إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَ فَاتِكَ. فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَةُ فَالظُّهُورَ أَلَّا
بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ إِمْتِلَاءِ
الْأَرْضِ جَوْرًا. وَ سَيَّأَتِي مِنْ شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ الْأَقَمَنِ الدَّعَى
الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةَ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛^۱

ای علی بن محمد سمری، خداوند پاداش برادران دینی تو را در فوت تو زیاد
گرداند، زیرا تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و
کسی را به عنوان نیابت از جانب خود معین نکن، زیرا غیبت کبری فرا رسیده،
دیگر ظهوری برای من جز به امر پروردگار نخواهد بود. و ظهور من پس از
طولانی شدن مدت و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم و ستم خواهد بود.
و به زودی در میان شیعیان کسانی پیدا می‌شوند که ادعای رؤیت مرا می‌کنند.
آگاه باش هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعا کند مرا دیده و
مشاهده کرده، دروغ گفته و افترا بسته است».

حسن بن احمد می‌گوید:

از روی توقیع شریف چندین نسخه نوشتیم و از نزد او بیروم آمدیم، چون روز
ششم رسید، نزد او آمدیم، دیدیم در حال احتضار است. دوباره از او پرسیدند:
جانشین تو کیست؟ جواب داد: خداوند امری دارد و خود آن را ابلاغ می‌کند. این
مطلب را گفت و به عالم بقا پیوست. و با درگذشت علی بن محمد سیمری غیبت
کبری شروع گردید.

در سال سیصد و بیست و نه، غیبت کبری شروع شده و به وسیله توقیع مبارکی،
تکلیف و وظیفه مردم در زمان غیبت کبری تعیین گردیده و از همان زمان، مردم در
آموختن شاخص‌های دینی و احکام شرعی به فقها و دانشمندان دینی ارجاع داده
شده‌اند.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.

در نوشته مبارک امام زمان (عج) آمده است:

«وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^۱ در کارها و جریاناتی که حادث می‌گردد، برای دانستن وظیفه خود به راویان احادیث و گفتار ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنها هستم».

حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام شرایط مراجع صلاحیت‌داری که مردم در دوران غیبت بزرگ باید به آنها مراجعه کنند را به این شرح بیان می‌کند:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ ضَائِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛^۲

آن کس از فقها که نفس خود را از گناه نگهدارد و حافظ دین خود باشد، با خواهش‌ها و امیال نفسانیه مبارزه کند، و در مقابل او امر خداوند و پیامبر و ائمه علیهم السلام مطیع باشد. در این صورت بر مردم لازم است که از این فقیه، پیروی کنند».

همچنین، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَكَمًا. فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ، وَ الرُّدُّ عَلَيْنَا الرُّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ؛^۳

هرگاه از شما شیعیان، کسی پیدا شد که سخنان ما را بیان نمود و در مسائل حلال و حرام با دقت نظر کرده و استنباط نموده و احکام را خوب فهمید. شما باید به حکومت او راضی باشید، زیرا من او را بر شما حاکم کردم. اگر به حکم ما فتوی

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۷.

دهد و مردم از قبول آن سرپیچی کنند، دست ردّ به سینه ما زده و حکم خدا را بی‌ارزش تلقی کرده‌اند. و کسی که قول ما را ردّ کند، قول خدا را ردّ کرده، و ردّ قول خداوند با شرک برابر است».

طبق این قبیل روایات، مردم در زمان غیبت کبری به خود واگذار نشده‌اند، بلکه موظفند که در فراگیری شاخص‌های دینی و احکام و وظایف مذهبی خود، به فقها و مراجع دینی که نایبان عام امام زمان (عج) هستند، مراجعه کرده و دستورات آنان را اطاعت کنند. و مخالفت با آنها مخالفت با امام زمان (عج) محسوب می‌شود.

شیخ صدوق، در کتاب امالی، از سلیمان بن مهران کوفی معروف به اعمش که از محدثین نامی و رجال بزرگ شیعه است؛ از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

از روزی که خداوند، آدم را آفرید، زمین از حجت ظاهر و مشهور یا غایب و مستور خداوند، خالی نمانده و نخواهد ماند، تا اینکه قیامت برپا شود. و اگر جز این بود، خداوند پرستش نمی‌شد.

سلیمان بن اعمش می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟ قَالَ عليه السلام: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ؛^۱ چگونه مردم از حجت غایب انتفاع می‌برند؟ فرمود: همان طوری که از آفتاب پنهان در پشت ابر منتفع می‌شوند».

قطب راوندی از کلینی و او از اسحاق بن یعقوب، نقل می‌کند که این مطلب از ناحیه مقدسه [امام زمان (عج)] توسط محمد بن عثمان وارد شد، که درباره علت غیبت خود فرمود: خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ...»؛^۲ ای

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۵.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

کسانی که ایمان آورده‌اید، سؤال نکنید از چیزهایی که اگر علت آنها برای شما ظاهر گردد، متأثرتان می‌سازد.

شیخ صدوق در کمال الدین از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که از رسول اکرم ﷺ پرسیدم: آیا در دوران غیبت مردم از وجود حضرت قائم علیه السلام بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود:

«إِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ لَيَسْتَفْعُونَ بِهِ وَ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ وَ لَأَيُّهُ كَأَنْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ إِنْ جَلَّلَهَا السَّحَابُ؛^۱ به خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث گردانید، آنان از وجود امام غایب (عج) بهره‌مند می‌شوند و از نور ولایتش، در طول غیبت استضائه می‌کنند؛ آن‌چنان که از آفتاب پشت ابر استفاده می‌برند».

علامه مجلسی در بحارالانوار، برای تشبیه امام غایب (عج) به خورشید پشت ابر، بیانی دارند که به اختصار ذکر می‌شود:

به وسیله ائمه اطهار، نور علم و هدایت به مخلوق رسیده و قلوب آنان منور می‌گردد. یعنی همان‌طور که خورشید در روشن ساختن اجسام علیت دارد، امام زمان (عج) هم باعث منور کردن قلوب مردم می‌گردد.

همان‌طور که وقتی خورشید در پشت ابر می‌ماند، مردم در انتظار آن هستند، تا ابرها کنار رفته و خورشید کاملاً آشکار گردد؛ همچنین، در ایام غیبت امام زمان (عج)، شیعیان با اخلاص در همه اوقات انتظار ظهور و طلوع آن حضرت را دارند. و آن‌چنان که لکه‌های ابر جلوی خورشید قرار می‌گیرند، مردم از وجود و طلوع آفتاب مأیوس نشده، بلکه به بودنش یقین دارند، منتظرین فرج مهدی (عج) هم همین حال را نسبت به وجود او داشته و مأیوس نیستند.

اشخاصی که وجود آن حضرت را با همه علائم و آثاری که دارد، انکار می‌کنند، مثل انکار کنندگان وجود خورشیداند، در هنگامی که پشت ابرها پنهان است.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۴۹.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که درباره فلسفه غیبت امام زمان (عج) فرمود:

«هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ تَعَالَى وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ تَعَالَى، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ أَكْتَمَهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۱

این امر (غیبت) امری است از امور حق، و سری است از خدا، و غیبی است از غیب خداوند. سپس فرمود: ما خداوند را حکیم می‌دانیم، و کردارش را هم حکیمانه می‌دانیم، هرچند اسرار آن بر ما پوشیده باشد.

ولی در بعضی از روایات مصالحی برای این امر ذکر شده است. چون ائمه اطهار علیهم السلام، هرکدام در شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی به سر می‌بردند؛ هرکدام طوری رفتار می‌کردند که بتوانند به وظایف تبلیغی خود عمل کنند. و خداوند حضرت مهدی (عج) را از انظار مردم غایب نگهداشت، تا برای حفظ جان و مصالح عالیة اسلام مجبور به سازش با افراد تجاوزگر و نالایق نگردد.

این امر از فرمایشات امام رضا علیه السلام به خوبی فهمیده می‌شود؛ آنجا که فرمود:

«كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُونَ المَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ. قُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ عليه السلام: لِأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ. فَقُلْتُ وَ لِمَ؟ قَالَ عليه السلام: لِئَلَّا يَكُونَ فِي عُنُقِهِ لِأَحَدٍ بَيْعَةٌ إِذَا قَامَ بِالسَّيْفِ»^۲

گویا می‌بینم شیعیان را هنگامی که سومین فرزندم، امام عسکری علیه السلام از میان آنها می‌رود، به دنبال چراگاهی می‌گردند، ولی آن را نمی‌یابند. راوی می‌پرسد: ای پسر پیغمبر صلى الله عليه وآله، چرا این چنین است؟ امام فرمود: چون امامشان از نظرشان غایب است. راوی پرسید: علت غیبت او چیست؟ امام فرمود: برای آنکه هنگامی که قیام مسلحانه می‌کند، برای کسی برعهده‌اش بیعتی نباشد.

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲.

در برخی از روایات درباره علت غیبت آمده است: چون خلفای جور، در صدد قتل آن حضرت هستند، و سنت خداوند بر این قرار گرفته که زمین خالی از حجت نباشد، خداوند آن حضرت را غایب کرده است.

زراره شاگرد بزرگ امام صادق علیه السلام، در جواب فردی که از او در این باره سؤال کرد، فرمود: علت غیبت امام زمان (عج) آن است که احتمال کشته شدن او وجود دارد.

در برخی روایات نیز رمز غیبت آن بزرگوار، آزمایش مردم بیان شده است. همان طوری که برای امم سابقه این امتحان وجود داشته که بعضی از انبیای گذشته غیبت کرده و در این دوران پیروانشان آزمایش و امتحان شدند، مانند غیبت حضرت موسی علیه السلام برای اخذ الواح تورات؛ در این امت هم، خداوند مردم را، به غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام، آزمایش می کند.

علی علیه السلام علت غیبت امام زمان (عج) را چنین بیان فرمود:
 «تَمِيزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ. حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لَ لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ؛
 تا آنکه گمراهان تشخیص داده شوند، در زمان غیبت مردم نادان می گویند:
 خداوند احتیاجی به آل محمد علیهم السلام ندارد».

راز طول عمر امام زمان (عج)

آیا طول عمر امام زمان (عج) از نظر علمی ممکن است؟ آیا امکان دارد، یک انسان بیش از هزار سال زندگی کند؟

ذکر این مقدمه لازم است که، به طور کلی امور به بر سه دسته، تقسیم می شوند:

۱. اموری که انجام آنها غیر ممکن است. مانند اجتماع نور و ظلمت در یک

نقطه و در یک زمان. این قسم از امور جزء محالات به شمار می روند.

۲. کارهایی که نه فقط انجامشان ممکن است، بلکه عادی و معمولی هستند،

آنها را امور طبیعی و عادی می گویند. مانند اکثر حوادث و کارهایی که ما

انجام می‌دهیم.

۳. اموری که وجودشان ممکن است، اما طبیعی و عادی نیستند. مانند شفا پیدا کردن مریض با استمداد معنوی از خداوند، و بدون مراجعه به پزشک. یا سقوط از نقطه مرتفعی بدون اینکه آسیبی وارد گردد. این‌گونه حوادث امکان دارد که در خارج وجود پیدا کند، اما وجودشان غیرطبیعی و خارق عادت است. زنده‌ترین مدرک بر امکان حوادث غیرطبیعی، وجود خارجی آنها است برای نمونه به این خبر توجه کنید:

در «زیندل فینکن» واقع در آلمان غربی یک کودک سه ساله، برای تماشای بارش برف، به بالکن آپارتمان محل سکونت خود رفت. بدنش را کمی به خارج خم کرد تا برف‌ها بر روی دستش بریزد. اما ناگهان، تعادل خود را از دست داد و از ارتفاع هجده متری به زمین و روی برف‌ها سقوط کرد. کودک که «الیور کونتر» نام داشت، پس از سقوط درحالی که گریه می‌کرد از جای برخاست و به طرف خانمی که شاهد سقوط او از بالکن بود، دوید. تنها ناراحتی کودک اختلال کبد وی بود. سقوط از ارتفاع هجده متری و زنده ماندن را، می‌توان فقط یک معجزه نامید.^۱

دکتر الکسیس کارل، در کتاب نیایش درباره کارهای خارق‌العاده و غیر طبیعی، چنین می‌نویسد:

نیایش و توجه به نیروی معنوی، گاهی تأثیرات شگفت‌آوری دارد. بیمارانی بوده‌اند که تقریباً به طور آتی، از دردهایی چون خوره، سرطان و عفونت کلیه و زخم‌های مزمن و سل ریوی و استخوانی پریتونال، شفا یافته‌اند.

پس، به هیچ وجه جای انکار نیست که امور غیرطبیعی واقع شده و انجام می‌پذیرند. زندگی یک انسان در هزار سال یا بیشتر از آن هم، از همین قسم به شمار می‌رود. و محال و غیرممکن نیست. زیرا هیچ‌گونه، اصل عقلی و نقلی در

۱. مجله کیهان، شماره ۶۷۱۸، مورخ ۱۳۴۴/۱۰/۵.

دست نداریم که زندگی و عمر هزار سال یا بیشتر از آن محال است. پس طول عمر امام زمان (عج) را، باید در شمار امور، ممکن غیرطبیعی به حساب آورد. و امری است معقول و ممکن.

نمونه‌هایی از اظهارنظرهای پزشکی در این باره به قرار زیر است:
 مجله الهلال، تحت عنوان: «الانسان سيعيش قريبا ألوفاً من السنين؛ یعنی انسان به زودی هزاران سال زندگی خواهد کرد». می‌نویسد: دکتر ژرژ کلیبز، که یکی از اساتید دانشگاه (هال) در آلمان است؛ یک گیاه را که در زبان لاتین «ساپرو لینامکستا» نامیده می‌شود؛ و بر پشت پشه‌های آبی می‌روید و بیش از دو هفته عمر نمی‌کند، مورد آزمایش قرار داده و آن را در شرایط خاصی تربیت کرده، تا بالاخره عمر این گیاه را به شش سال رسانیده است. این آزمایش مانند آن است که ما عمر انسانی را از وضع کنونی به ده هزار و نهصد و بیست سال برسانیم.

این آزمایش که نسبت به یک گیاه، انجام شده و عمر دو هفته‌ای آن را به شش سال رسانیده است، به خوبی نشان می‌دهد، که اگر شرایط زندگی انسان هم مانند آن گیاه، تحت مراقبت علمی قرار گیرد، ممکن است، عمر یک انسان تا ده هزار و نهصد و بیست سال برسد.

دکتر الکسیس کارل، قلب مرغی را در یک محیطی که آغشته به مواد غذایی جذب شده بود، برای مدت‌های بسیار طولانی زنده نگهداشت. و نتایجی را که از این تجربه به دست آورد، بدین ترتیب، بیان کرد:

۱. اجزای اصلی بدن موجودات زنده اگر غذای لازم و کافی به آنها برسد، برای همیشه زنده و باقی خواهند ماند؛

۲. علاوه بر باقی ماندن، رشد و نمو هم می‌نمایند؛

۳. رشد بدن با غذایی که به آن می‌رسد، ارتباط مستقیم دارد؛

۴. گذشت زمان، هیچ‌گونه اثری در این امر ندارد.

دکتر «هنری اسمیس» استاد دانشگاه «کلمبیا» می‌گوید:

دکتر الکسیس کارل در سال ۱۹۱۲ موفق به نگهداری یک مرغ، به مدت سی سال شد، درحالی که زندگی مرغ حداکثر از ده سال، تجاوز نمی‌کند. اگر سلولی از بدن یک فرد محتضر جدا کنیم و آن را در محیط مناسبی پرورش دهیم، این سلول به زندگی خود ادامه خواهد داد. بنابراین ایجاد محیط مناسب، از شرایط زندگی جاودانی است.^۱

یکی از پزشکان کشور رومانی به نام، پروفیسور آنا اصلان، دارویی برای درمان پیری کشف کرده که پس از تکمیل در دسترس دنیا قرار می‌گیرد. این خبر در محافل مختلف مورد بحث قرار گرفت. کاشف این دارو معتقد است که این دارو روی سلول‌های بدن انسان، تأثیر خاصی دارد و آن را جوان می‌کند، و وقتی سلول جوان شد، عمر خود را از سر می‌گیرد. و چون پیری چیزی جز فرسودگی سلول‌ها نیست، به این وسیله سلول درمان شده و به ناتوانی خاتمه داده می‌شود. هنوز پزشکان، عدم امکان ساخت این دارو را، انکار نکرده‌اند؛ بلکه آن را چیزی ممکن تلقی کرده‌اند.

یکی از دانشمندان فرانسه، طی مطالعات خود درباره زنبور عسل به این نتیجه رسیده بود که عمر ملکه کندو، به مراتب از زنبورهای عادی، بیشتر است. و این مطلب مربوط به تغذیه ملکه از عسل خاصی است که کارگران کندو، برای او تهیه می‌کنند. این عسل شاهانه (ژله) نصیب دیگران نمی‌شود. این دانشمند از مطالعات خود نتیجه گرفته بود که اگر بتوان آن عسل مخصوص را به مقدار کافی در اختیار بشر گذاشت. سالیان درازی بر عمر او، افزوده خواهد شد و انسان عمری طولانی و غیرعادی پیدا می‌کند. و هیچ بعید نیست که روزی نتایج مثبتی از این مطالعات عائد جامعه بشری گردد.

از طرف دیگر، طبق نظر زیست شناسان، مدت زندگی طبیعی هر نوع موجود زنده، مساوی با هفت تا سیزده برابر مدت رشد فردی از آن نوع است. با این

۱. اطلاعات، مهرماه ۱۳۴۴.

حساب، مدت عمر طبیعی انسان در حدود، دویست و هشتاد سال می‌شود. و با مراعات اصول بهداشت و انتخاب روش مخصوص در غذا خوردن و نوع غذا، می‌توان بر این مدت افزود.^۱

پروفسور «هنری اسمیس» استاد دانشگاه کلمبیا درباره طول عمر می‌گوید: حد و حصر عمر، مانند دیوار صوتی است، و همچنان که دیوار صوتی امروز شکسته، دیوار عمر نیز، روزی خواهد شکست.

دکتر گیلورد هاورز، آمریکایی می‌نویسد:

امروز علم پزشکی به کمک علم تغذیه، قیود و حدود عمر را از سر راه بشر برداشته است. و ما امروز برخلاف اجداد و پدرمان می‌توانیم امیدوار باشیم که می‌توانیم عمر طولانی کنیم. دانشمندان بسیاری با تجزیه علمی ثابت کرده‌اند که به خوبی و آسانی می‌توان عمر را طولانی کرد.

و دکتر وایزمن، آلمانی می‌گوید:

برای عمر در بین موجودات زنده حد و اندازه معینی وجود ندارد.

مسئله طول عمر را می‌توان از منظر قرآن کریم نیز مورد بررسی قرار داد.

قرآن درباره حضرت نوح می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۲؛ نوح را به سوی قومش فرستادیم پس وی

نهد و پنجاه سال در میان قومش زیست کرد، تا طوفان آنها را درحالی که ستم‌کار بودند فراگرفت.

در این آیه زمان نبوت و پیامبری حضرت نوح علیه السلام را قبل از طوفان نهد و پنجاه سال اعلام می‌کند.

همچنین، درباره حضرت یونس علیه السلام که به علت ترک اولی خداوند او را مدت‌ها

۱. مکتب اسلام، سال ۴، شماره ۱۲.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

در شکم ماهی زندانی کرد، می فرماید:

﴿قَالَتَقَمَهُ الْخُوتَ وَ هُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۱ [او را به دریا افکندند] و عنبر ماهی او را بلعید در حالی که او نکوهشگر خویش بود. اگر نبود که یونس از تسبیح کنندگان بود، هر آینه تا روز بازپسین در شکم ماهی می ماند.

خداوند در این آیه می فرماید: اگر به رحمت و عفو ما متوسل نمی شد، تا روز رستاخیز عمر او را طولانی کرده و در شکم ماهی نگاه می داشتیم. بنابراین، امکان تحقق عمر طولانی مسلم است. و اگر در بعضی روایات به مقدار معینی برای عمر اشاره شده، قانون کلی نیست، بلکه مقدار تقریبی است. مانند اینکه رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَعْمَارُ أُمَّتِي بَيْنَ السَّبْتَيْنِ إِلَى السَّبْعِينَ وَ قَلَّ مَنْ يَتَجَاوَزَهَا»^۲ بیشتر عمر امت من، بین شصت تا هفتاد سال است. و کمتر کسی بیشتر از این مقدار عمر می کند.

از جمله افرادی که عمر زیاد کرده اند، حضرت آدم عليه السلام است که عمر او در حدود یک هزار سال بوده است. همچنین، خضر عليه السلام و الیاس عليه السلام تا اکنون زنده اند. لقمان حکیم در حدود چهارصد سال، سلمان فارسی دویست و پنجاه سال و سلیمان بن داود هفتصد و دوازده سال زندگی کرده اند.

طبق گزارش مطبوعات شخصی در کوهستان های چین زندگی می کند، عمرش قریب ۳۰۰ سال است و ۲۵ زن گرفته است. و هم اکنون افرادی در حوالی «هیمالیا» هستند، به نام «هونزس ها» که عمر متوسط شان سیصد سال است.^۳ مقصود از ذکر این مطالب اثبات امکان طول عمر یک انسان تا هزار سال و

۱. سوره صافات، آیات ۱۴۲-۱۴۴.

۲. حسن ابن ابی الحسن دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۰.

۳. عمادزاده، منتقم حقیقی، ص ۲۲۰.

بیشتر، و رفع استبعاد از این موضوع از نظر علمی و پزشکی بود. و هدف اثبات طول عمر امام زمان (عج) از این راه‌ها نیست.

انسانی که قوه فکری و قوای خدادادی او محدود است، تنها با استفاده از امکانات و شرایطی که علم در اختیار او قرار داده، می‌تواند زندگی انسان را تا هزاران سال طولانی کند. آیا خدایی که این بشر و جهان و تمامی امکاناتی که در جهان هست را آفریده، قادر نیست که یک انسان را طبق مصالح عالیه‌ای که برای نظام عالی آفرینش در نظر دارد، برای بیشتر از هزار سال، زنده و باقی بدارد؟

حکیمی کاین جهان پاینده دارد تواند حجتی را زنده دارد

در دعای عهد حضرت ولی عصر (عج) آمده است: «اللهم بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ (ع)». و در احادیث رسیده از اهل بیت (ع)، از جمله حدیثی که شیخ صدوق (ع) در جلد ۲ کمال‌الدین از امام صادق (ع) نقل کرده آمده است: «و آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ». در این روایت از امام قائم (عج) به «صاحب الزمان» یاد شده است. آیت‌الله العظمی وحید خراسانی «مد ظله العالی» در تفسیر این لقب می‌گوید:

«بهرتر از هر چیز راجع به امام زمان (عج) این است که درباره کلمه «امام زمان (عج)» فکر کنید، امام زمان (عج) یعنی چه؟ نمی‌گوییم امام «زمانیات» بلکه می‌گوییم: «امام زمان (عج)». این کلمه متخذ از کلمه صاحب الزمان است که در ادعیه و زیارات آمده است. او صاحب الزمان است، نه فقط صاحب الزمانیات. اگر درباره اضافه شدن کلمه صاحب و امام به «زمان» اندیشه کنید و در اینکه آن حضرت جلوی زمان و پیش از زمان است و زمان پشت سر او است، فکر کنید، تمام و کمال معرفت را نسبت به حضرت حجت (ع) پیدا می‌کنید. زیرا اصلاً هیچ تعبیری ادق از این تعبیر نیست و این تعبیر فقط نسبت به حضرت حجت (عج) و در خصوص آن حضرت است.

اگر کسی عمق این مطلب را بفهمد، خواهد دانست که چرا امام زمان (عج) پیر

نمی‌شود. این مطلب برای بعضی به شکل معضلی در آمده که چگونه است که همه پیر می‌شوند و آن بزرگوار پیر نمی‌شود. چطور مرور زمان بر او اثری نمی‌گذارد؟ در حالی که «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ!» زیرا وقتی شمس و قمر به او می‌رسند، خاموش می‌شوند. مقام آن حضرت مقامی است که به مجرد رسیدن شمس و قمری که «یبلیان کل جدید» به آن مقام، خاموش می‌شوند. او شمس و قمر را کهنه می‌کند، اما شمس و قمر او را پیر و فرسوده نمی‌سازند. این امامت در مرحله فعلیت نسبت به زمان، و نه تنها اهل زمان، از مختصات آن حضرت است و جز او برای احدی در عالم چنین مقامی نیست، و به همین دلیل آن حضرت ملقب به «صاحب الزمان» شده است، پس وجود او مسیطر بر زمان است. اینجا است که باید فکر کرد و چنین وجود مسیطر بر زمانی که زمان نتواند در او تأثیر کند، احاطه وجودیش تا چه پایه است و سلطنت او بر هستی تا چه حد است؟ نتیجه این است که در جمیع مواردی که کلمه «عصر» و «زمان» آمده، همه در آن مقام منتفی می‌شود. اگر این مطلب را به دست آورید آن وقت سر «والعصر» را هم می‌فهمید. آن انسانی که «لَفِي خُسْرٍ» است و از او «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» استثنا شده، انسان بعد از «عصر» است. اما امام زمان (عج) قبل از «عصر» است. مقام آن حضرت مقام قبل العصری است، چنان که روشن شد، آن حضرت امام زمان (عج) است یعنی امام «عصر» است؛ زیرا یکی از معانی «عصر» زمان است و یکی از تفاسیر این سوره مهم «زمان» است؛ و این تفسیری بسیار اساسی و عمیقی است. چنان که در القاب حضرت حجة الله علیه کلمه «صاحب الزمان» هم آمده و کلمه «ولی العصر» هم آمده است. پس او ولایت دارد بر «عصر» و مقدم است بر «عصر»، و مقدم است بر انسانی که خدا به «عصر» قسم می‌خورد که «إِنَّ الْأَنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». نتیجه این مطلب عمیق آن است که تمام نشئه ربح و خسران و خیر و شر، مادون آن مقام است، آن وقت باید اندیشید که خداوند این چنین کسی

را با چنان مقامی برای چه کاری ذخیره کرده است؟ برای آنکه رمز خلقت را احیا کند».

انتظار فرج

دو عامل، در سعادت و نیک بختی و شقاوت و بدبختی انسان، موثراند: یکی امید و دیگری یأس است. امید مایه زندگی، موفقیت و نشاط است؛ و یأس علت بدبختی، ذلت، افسردگی و ناکامی. امید انسان را به کار و کوشش وامی‌دارد. محصلی که مشقات تحصیل را بر خود هموار می‌سازد، امید به زندگی درخشان‌تر او را تحریک و ترغیب به این کار ساخته است. و هرگاه یأس و نومیدی بر انسانی حکومت داشت، جز شکست و مغلوبیت نتیجه‌ای نخواهد برد.

رسول اکرم ﷺ فرمود:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي، وَ لَوْ لَأَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛^۱ امید و آرزو یک رحمت الهی است، اگر امید و آرزو نبود، هرگز مادری کودک خود را، شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی نهالی در دل زمین نمی‌نشاند».

در اسلام یکی از گناهان بزرگ یأس و نومیدی به شمار می‌رود. زیرا آنکه از رحمت خدا مأیوس گردد، از هیچ معصیتی روی‌گردان نیست و به هر جنایت و خیانتی اقدام می‌کند. به دلیل اینکه خود را اهل دوزخ می‌داند و با وجود این عقیده، کنترل نفس و شهوات برایش مفهومی نخواهد داشت، اما با امید و آرزو از همان‌جا برمی‌گردد؛ و به امید رستگاری به اعمال ناشایست خاتمه می‌دهد.

ما امیدواریم که هرچند امروز فساد و ظلم فراوان می‌شود، روزی مصلح کبیر نقاب از چهره برمی‌دارد و به گفته رسول اکرم ﷺ:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۴.

«يَعْلَمُ اللَّهُ الْأَرْضَ بِهٖ قِسْطًا وَعَدْلًا؛^۱ خداوند در سایهٔ قیامش دنیا را مملو از عدل و داد می‌کند».

آری، امیدوار، در برابر ستمها و مفسد دچار ناامیدی و شکست نمی‌گردد. فایدهٔ مهم‌تر انتظار فرج آن است که انسان منتظر، خود را با تقوی و پاکدامنی آمادهٔ استقبال از مهدی موعود(عج) می‌کند. منتظر ظهور امام(عج) از هرگونه گناه و معصیت دور بوده و هر روز سعیش آن است که از روز پیش خود را مهذب‌تر سازد. منتظرین فرج، چنان مجهز و آماده‌اند که «شب که به بستر می‌روند انتظار دارند که، ممکن است صبح انقلاب و قیام مهدی(عج) فرارسد».

در دعای ندبه با تضرع خاصی، درخواست یک حکومت صالحهٔ جهانی را که مجری کامل برنامه‌های قرآن و ویران‌کنندهٔ شالوده‌های ظلم و بیدادگری است، می‌کنیم:

«أَيُّنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوَا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَّةِ؟ أَيُّنَ الْمُعِدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ؟ أَيُّنَ الْمُنتَظِرِ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعَوَجِ؟ أَيُّنَ الْمُرْتَجِي لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ؟»

کجاست بقیهٔ الله که بیرون از خاندان پاک هادیان امت، نیست؟ کجاست آماده‌کننده برای ریشه‌کن کردن ستم‌کاران؟ کجاست آن منتظر برای راست کردن کجی و نادرستی؟ کجاست آن جایگاه امید برای برانداختن ستم و بیدادگری؟

ای دست خدا، دست برآور که دشمن بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم
شمشیر کجت راست کند قامت دین را هم قامت ما را که زهجر تو خمیدیم
«أَيُّنَ الْمُدْخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ؟» کجاست آن ذخیرهٔ خدا برای
تجدید فرائض و سنن (اسلام)؟

زیرا در اثر بروز فحشا و کثرت منکرات و شیوع اخلاق ناپسند و گسسته شدن پیوندهای فضیلت و پاک‌دامنی، بر قوانین قرآن و دستورات حضرت ختمی

مرتبت عَلَيْهِ السَّلَامُ، غبار و کدورت نشسته و مردم جاه طلب برای آنکه مقاصد خود را عملی کنند، دین را با عقیده و امیال نفسانیه خویش تطبیق و تفسیر می‌کنند تا آنجا که از اسلام، تنها اسمی باقی می‌ماند. نظامی گنجوی خطاب به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:

دین تو را در پی آرایشند در پی آرایش و آرایشند

بس که فزودند بر او بال و پر گر تو به بینی شناسی دگر

در این هنگام خداوند، توسط منجی جهان، این غبارها را از چهره اسلام پاک و به آن حیاتی تازه می‌بخشد.

«أَيْنَ قَاصِمُ سُوكَةِ الْمُعْتَدِينَ؟ أَيْنَ هَادِمُ أُنْبِيَةِ الشُّرِكِ وَ النِّفَاقِ؟ أَيْنَ مُبِيدُ
أَهْلِ النُّسُوقِ وَ العِصْيَانِ وَ الطُّغْيَانِ؟»

کجاست درهم شکننده شوکت مستجاوزین و ستم‌کاران؟ کجاست ویران‌کننده بنیادهای شرک و دورویی؟ کجاست نابودکننده اهل فسق و گناه و سرکشان و ظالمان؟

«أَيْنَ حَاصِدُ فُرُوعِ العَيِّ وَ الشُّقَاقِ؟ أَيْنَ طَامِسُ آثَارِ الزَّيْنِغِ وَ الِأَهْوَاءِ؟
أَيْنَ قَاطِعُ حَبَائِلِ الكِذْبِ وَ الْأَفْتِرَاءِ؟ أَيْنَ مُبِيدُ العُتَاةِ وَ المَرَدَّةِ؟ أَيْنَ
مُسْتَاصِلُ أَهْلِ العِتَادِ وَ التَّضَلِيلِ وَ الِإِلْحَادِ؟ أَيْنَ مُعِزُّ لِأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلُّ
الْأَعْدَاءِ؟ أَيْنَ جَامِعُ الكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى؟ أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُوتَى؟
أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءِ؟»

کجاست آن دور کننده شاخه‌های گمراهی و نهال دشمنی و اختلاف؟ کجاست آن محوکننده آثار کج روی و و کج روی‌ها و اندیشه‌های باطل و هواپرستی، کجاست قطع کننده رشته‌های دروغ و افترا؟ کجاست نابود کننده سرکشان و متمردان؟ کجاست پرکننده ریشه اهل عناد و گمراه‌کنندگان و بی‌دینان؟ کجاست عزت‌دهنده دوستان و خوار کننده دشمنان؟ کجاست گردآورنده سخنان متفرقه بر پرهیزگاری؟ کجاست آن درگاه خدا که از آن وارد می‌شوند؟ کجاست آن نماینده الهی که

به سوی او رو کنند؟»

«أَيْنَ السَّبْتِ الْمُتَّصِلِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟؛ کجاست آن وسیله پیوند میان زمین و آسمان؟»

واسطه بین خلق و خالق، انبیا و اولیای الهی هستند. و بدون راهنمایی‌های آنان انسان‌ها نمی‌توانند به تنهایی محل تجلیات انوار الهیه گردند. ما انسان‌ها برای آنکه به مقام واقعی انسانی برسیم، باید دست به دامن ائمه معصومین بزنیم، لذا قرآن شریف می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و به او [توسل] تقرب جوید.

در ابتدای خطبه بلیغ حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، آمده است::

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ يَبْتَغَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَنَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ»^۲ سپاس خدایی را که اهل آسمان‌ها و زمین برای عظمت و نور او [توسل] تقرب می‌جویند؛ و ما وسیله او در بین مردم هستیم.»

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا»^۳

لَئِن شِغْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى. بَلْ أَيْ أَرْضِ تُقَلِّكَ أَوْثَرِي. اِبْرَضْوِي
أَوْ غَيْرِهَا أَمْ ذِي طُوًى؟؛

ای کاش می‌دانستم کجا و چه وقت دل‌ها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت؟ به کدام زمین اقامت داری؟ در کوه رضوانی یا غیر آن، یا به دیار ذی طوی است؟»

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. طبری، دلائل الامامة، ص ۳۲.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۳.

شیخ صدوق در کتاب خصال می گوید: علی علیه السلام فرمود:

منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشید؛ و از رحمت خداوند نومید مشوید، زیرا که بهترین اعمال در نزد خداوند، انتظار فرج است. و فرمود: حمل کوه‌ها، آسان‌تر از انتظار دولتی است که ظهورش به تاخیر افتاده است. از خداوند مدد بخواهید و صبر پیشه سازید که خداوند زمین خود را به بنده شایسته خویش می‌سپارد؛ و عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است. آنکه عشق دولت ما را در دل دارد، در حظیره القدس با ما خواهد بود؛ و کسی که منتظر امر ماست، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.

محمد بن حسن صفار که از دانشمندان بزرگ قم و از راویان مورد اعتماد شیعه است، در کتاب بصائر الدرجات از ابوبصیر و او هم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مجمع اصحاب خود فرمود:

«اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي؛ خداوندا برادران مرا به من بنمایان.

اصحاب پرسیدند: یا رسول الله، مگر ما برادران شما نیستیم؟ قال صلی الله علیه و آله: لا، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي، وَ إِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ امْتُوا بِِي وَ لَمْ يَرُونِي... لِأَحَدِهِمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ حَرْطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ؛^۱ فرمود: نه، شما اصحاب من هستید. برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که به من ایمان می‌آوردند، با آنکه مرا ندیده‌اند... در آن زمان ثابت ماندن در دین، از صاف کردن درخت خاردار با دست و در شب بسیار تاریک، دشوارتر است».

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین از امام باقر علیه السلام و آن حضرت نیز از پدران بزرگوارش نقل کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛ بهترین عبادت، انتظار فرج آل محمد علیهم السلام است».

۱. ابن فروخ، بصائر الدرجات، ص ۸۴.

در کتاب محاسن برقی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:
 کسی که منتظر ظهور قائم علیه السلام باشد و بر این عقیده بمیرد، مانند آن کس است که
 در خیمه امام زمان (عج) به سر می برد.
 شیخ طوسی در کتاب غیبت از عبدالله سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند
 که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
 مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک فرد از آنها، ثواب پنجاه نفر از شما را
 دارد. پرسیدند: ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما، پیکار کرده ایم و
 قرآن در میان ما نازل شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان بر چیزهایی صبر
 می کنند، که شما، نمی توانید بر آنها صبر کنید.

نشانه های ظهور مهدی (عج)

حمیری در قرب الاسناد از محمد بن صدقه، از امام صادق علیه السلام و او از امام
 باقر علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
 چگونه خواهید بود زمانی که زنان و جوانان شما فاسق گردند. نه امر به معروف
 کنید و نه نهی از منکر نمایید. پرسیدند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله، آیا چنین خواهد شد؟
 فرمود: آری، از این هم بدتر می شود. چگونه خواهید بود، وقتی که ببینید کار
 خوب زشت، و عمل ناپسند، پسندیده به شمار رود.^۱
 همچنین، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا
 إِسْمُهُ، يُسَمَّوْنَ بِهِ، وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسَاجِدُهُمْ غَامِرَةٌ، وَ هِيَ خَرَابٌ
 مِنَ الْهُدَى، فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ
 الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ»^۲

۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۰۷.

رسول اکرم ﷺ فرمود: بر امت من روزگاری فرا می‌رسد که از قرآن جز نقشی و از اسلام جز نامی نمی‌ماند. مردمی مسلمان نامیده می‌شوند که از اسلام از همه دورترند و مساجدشان آباد است، ولی از جهت ارشاد ویرانند. فقها آن زمان، بدترین فقهای هستند که آسمان بر سر آنها سایه افکنده است از آنها فتنه برخاسته و به سوی آنها برمی‌گردد».

علی رضی الله عنه در این باره فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَّفُ (يُطَرِّزُ) فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَ الْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِعَشْوَرَةِ الْأَمَاءِ وَ إِمَارَةَ الصَّبِيَّانِ وَ تَدْبِيرِ الْخِصْيَانِ؛^۱

روزگاری بر مردم فرارسد که سخن‌چینان و حيله‌گران مقرب شوند و افراد گنهکار مورد پسند باشند. مردم منصف را ضعیف و ناتوان خوانند. زمانی فرا رسد که کمک به خلق را ضرر پندارند. و ارتباط با خویشاوندان را بر محور منت قرار دهند؛ و عبادت را وسیله خود فروشی قرار دهند، در چنین زمانی، پادشاهان با کنیزان مشورت کنند. و کودکان ریاست یابند و تدبیر امور به دست خواجه‌ها افتد».

اصبغ بن نباته می‌گوید: شنیدم از حضرت علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین رضی الله عنه، که فرمود:

«يُظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ، نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ غَارِيَّاتٍ مُتَبَرِّجَاتٍ، مِنَ الدِّينِ خَارِجَاتٍ. دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهْوَاتِ، مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ؛^۲

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۸.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰.

در آخر الزمان و نزدیکی قیامت که بدترین زمانها است، زنانی بی حجاب پیدا می‌شوند که عریانند و خودنمایی می‌کنند. آنها از دین خارج‌اند و فتنه‌ها را دامن می‌زنند. آنان زنانی شهوت‌راند و به سوی خوش‌گذرانی می‌تازند. و محرمات را حلال می‌دانند. چنین زنانی، در جهنم جاودانه خواهند بود».

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا تَشَابَهَ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكِبَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الْفُرُوجَ وَ قُبِلَتْ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ رُدَّتْ شَهَادَةُ الْعَدْلِ وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالْأَدْمَاءِ وَ اِزْتَكَبَ الزُّنَى وَ أَكْمَلَ الرِّبَا وَ الرِّشَاءُ»^۱

زمانی فرا می‌رسد که مردان به مانند زنان، و زنان چون مردان، خود را می‌آریند. مردان به مردان اکتفا کرده، و زنان به زنان اکتفا می‌کنند. و زنان بر مرکب سوار می‌شوند. و شهادت دروغ پذیرفته و شهادت عادل رد می‌شود. مردم خون‌ریزی به ناحق، زنا، ربا و رشوه را سبک می‌شماند».

چگونگی ظهور مهدی (عج)

دانشمندان شیعه و سنی نقل کرده‌اند که آن حضرت از مکه معظمه ظاهر خواهد شد و صدای خود را از آن نقطه، به گوش جهانیان خواهد رسانید. سیصد و سیزده نفر یاران مخصوص آن بزگوار هستند که نام و نشان آنها و پدرانشان حتی شهرهای آنان در کتب غیبی ذکر شده است. آنها با سرعت حیرت‌انگیزی به حضور مهدی (عج) می‌رسند. سپس از مکه با ده هزار سرباز، رهسپار مدینه می‌گردند؛ و سرانجام در شهر کوفه پرچم حکومت عادلانه و الهی خود را نصب می‌کند. مرکز فرماندهی آن حضرت کوفه است.

۱. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۱.

حکومت مهدی (عج)

قانون سلطنت الهی و دولت حقّه امام زمان (عج)، قرآن شریف است. تمامی قوانین و دستوراتش را در میان مردم اجرا می‌کند. در اثبات دعاوی از وسایل دقیق‌تری استفاده خواهد شد، امنیت عمومی سراسر جهان را فرا خواهد گرفت. مردم آن قدر تمکن مالی خواهند یافت که مستحق صدقه، پیدا نخواهد شد. وحدت سیاسی و دینی در میان همه ملل حکم فرما می‌شود. بهداشت عمومی به قدری پیشرفت می‌کند که هر کس چند نسل خود را ببیند. اتحاد و الفت سراسر عالم را فرا خواهد گرفت.

امام زمان (عج)، بر سنت رسول خدا ﷺ و جدش علی ﷺ، دنیا را اداره می‌کند. جنگ را با وسایل جنگی از میان بر می‌دارد؛ نه، اینکه با اعجاز به آن پایان دهد.

عالم را با شمشیر عدالت، اداره خواهد کرد. کلمه شمشیر نماد استفاده از سلاح‌های مشروع موجود است. ذکر شمشیر و تشبیه آن حضرت به موسی ﷺ و محمد ﷺ در خروج به شمشیر، به این معنی است که آن بزرگوار مأمور به تقیه نخواهد بود.

بعضی پنداشته‌اند که این دعا، با عقاید کیسانیه شباهت دارد. زیرا در آن سراغ از امام زمان (عج)، در ذی طوی و کوه رضوی گرفته می‌شود که جایگاه محمد حنیفه امام زمان فرقه کیسانیه است. آنها معتقدند که او در این کوه از انظار مخفی شده، و از آنجا ظهور خواهد کرد. و پیروانش با اشک و آه در پای این کوه یا از دور، دعا می‌کردند تا خارج شود و قیام کند.

قبل از پاسخ به این شبهه لازم است مذهب کیسانیه را به اختصار معرفی کنم. فرقه کیسانیه، جمعی هستند که پس از امام حسین ﷺ، به امامت محمد ابن حنیفه عقیده دارند، و به اصطلاح، شیعه چهار امامی هستند. و آنها را «کیسانیه»

می خوانند، چون رئیس آنها شخصی به نام «کیسان» که خود را از طرف داران سرسخت و هواخواهان بی چون و چرای علی علیه السلام معرفی می کرد، بود.^۱ و بعضی کیسان را از القاب «مختار بن ابی عبیده» دانسته و او را از پیروان این مذهب می دانند. البته خود به شعبه‌هایی تقسیم شده است، ولی پیروان شعبه مشهور این فرقه، معتقدند: که «محمد بن حنیفه» هم اکنون زنده و در کوه «رضوی» که در اطراف مدینه است زندگی می کند، و خداوند متعال از غسل‌های کوهی او را بهره مند و آب آشامیدنی به او می رساند. و مهدی موعود اوست.

عقاید این فرقه را یکی از شعرای عرب به نام «کثیر» چنین به شعر درآورده است:

وَلَسَاءُ الْحَقِّ أَرْبَعَةٌ سَوَاءٌ	أَلَا إِنَّ السَّائِمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ
هُمْ السَّبَّاطُ لَيْسَ بِهِمْ خِفَاءٌ	عَلِيٌّ وَالسَّلَاةُ مِنْ بَنِيهِ
يَقُودُ الْخَيْلُ بِقَدَمِهَا الْوَالِيَاءُ	وَ سَبَطُ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّى
بِرَضْوَى عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ مَاءٌ	يَغِيبُ لَأَيُّرِي فِيهِمْ زِمَانًا

پیشوایان از قریش هستند و والیان راستین چهار نفرند: علی علیه السلام و سه نفر از فرزندان او، و فرزندی که مرگ را نمی چشد تا آن گاه که بر همه حکومت نماید، از دیدگان پنهان و در «رضوی» ساکن، و از غسل و آب استفاده می کنند.

این دعای شریف، خود نفی کننده مذهب کیسانیه، و بزرگ‌ترین سند بر اثبات مذهب حقه اثنی عشریه است. در این دعا، در مورد نسب حضرت مهدی (عج)، می خوانیم: «و ابن خدیجه الغراء، و ابن فاطمة الكبرى، و جدته الصديقة الكبرى، فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله»، یعنی حضرت مهدی (عج)، از فرزندان خدیجه و فاطمه علیها السلام، است، در حالی که بر کسی از مسلمانان پوشیده نیست که «محمد بن حنیفه» هیچ گونه نسبتی با خدیجه و حضرت فاطمه علیها السلام ندارد، و مادر «محمد» «خوله حنیفه» دختر جعفر بن قیس بوده است.

۱. ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل.

همچنین، در این دعا آمده است:

«این ابناء الحسین... صالحٌ بعدَ صالحٍ و صادقٌ بعد صادقٍ، این السبیلُ بعدَ السبیل، این الخیرةُ بعد الخیرة، این الشموسُ الطالعةُ، این اقمار المنیرةُ، این انجمن الزهرةُ، این اعلام الدین، و قواعد العلم، این بقیة الله...؟»

کجا هستند فرزندان امام حسین علیه السلام، صالحی پس از صالح دیگر، و راستگوی پس از راستگوی دیگر. کجا است راهی به سوی خدا، پس از دیگری، و انتخاب شده‌ای پس از دیگری. کجا هستند خورشیدهای درخشان، و ماه‌های تابان، و ستارگان فروزان، و پرچم‌های آیین حق و پایه‌های علم و دانش. کجاست آنکه خدا او را ذخیره کرده است...؟

این فرازها به روشنی دلالت دارند بر اینکه بعد از امام حسین علیه السلام ائمه‌ای بودند که برای اصلاح جامعه قیام کردند.

و در فراز دیگری از این دعا آمده است: «بنفسی انت من مغیب لم یخل منا، بنفسی انت من نازح ما نزع عنا»؛ جانم به فدایت که پنهانی، ولی جای تو در میان ما خالی نیست، و دوری هستی که از ما جدا نیستی.

این فراز صریحاً می‌گوید که قربانت شویم، شما در میان ما هستی ولی از ما دور نیستی. تو به طور نامریی و ناشناس در جمع ما هستی و در میان ما رفت و آمد می‌کنی، ولی جای معینی نداری.

پس مهدی (عج) نه در رضوی و نه در ذی طوی، و نه در سرداب غیبت، پنهان نیست. و در مکان معینی قرار ندارند، بلکه هر جا و هر مکان که بخواهند می‌روند. و این ما هستیم که آن حضرت را نمی‌بینیم.

مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این زمینه فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرَاجِ مُنِيرٍ وَ يَخْذُو فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيُحِلَّ فِيهَا رِبْقاً وَ يُغْتِقَ فِيهَا رِقاً وَ يَصْذَعُ شُعْباً وَ يَشْعَبُ

صَدْعًا فِي سُتْرَةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثْرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ؛^۱
 آگاه باشید! آن کسی که از ما (صاحب الامر عجل الله فرجه) که آن فتنه‌ها را
 دریابد، در تاریکی آن فسادها با چراغی روشن سیر می‌کند و بر رویه نیکان
 رفتار می‌نماید، تا در گرفتاری‌ها بندی را بگشاید، و اسیری را آزاد کند. و
 جمعیت گمراهی را پراکنده سازد و پراکنندگان را گرد آورد. جوینده در پنهانی از
 مردم، اثر و نشانه او را نمی‌بیند، هرچند در پی او نظر کند. [هیچ‌کس او را نخواهد
 دید، اگر چه سعی و کوشش بسیار به کار برد؛ مگر کسی که لیاقت ملاقات داشته
 باشد].»

در زیارت امام زمان (عج) آمده است:

«السلامُ عَلَى الْإِمَامِ الْغَائِبِ عَنِ الْبُصَارِ الْحَاضِرِ فِي الْأَمْصَارِ؛ سلام بر
 امام پنهان از دیدگان و حاضر در شهر ما.»

رضوی کوهی است در اطراف مدینه؛ و رضوی بر وزن (رجبی) منسوب به آن
 کوه را گویند. پیغمبر اکرم ﷺ درباره این کوه فرمود: رضوی کوهی است که خدا،
 از آن راضی و خشنود است.^۲

عوام بن اصبح سلمی می‌گوید:

رضوی کوهی است که از «ینبع» یک روز فاصله دارد، و در هفت منزلی مدینه
 واقع است. و یکی از کسانی که به این کوه رفته بود، به من اطلاع داد که آب
 فراوان و درختان بسیاری دارد. و این همان کوهی است که فرقه کیسانیه
 می‌پندارند، که «محمد بن حنفیه» در آن اقامت دارد و زنده است.^۳

همچنین، صاحب کتاب وفاء الوفاء می‌گوید:

رضوی به فتح مانند (سکری) از کوه‌های مدینه طیبه، مقدس و مبارک است. و در
 نزدیکی «ینبع» واقع شده است و دارای دره‌ها، زمین‌ها، مسیل‌ها، آب‌ها و

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۱۵.

۲. معجم البلدان.

۳. همان.

درخت‌های بسیاری است. و آن ابتدای کوه‌های تهامه است. و تا مدینه چهار شب فاصله دارد.

مجمع البحرین می‌گوید: ذی طوی که به فتح طاء و ضم، مشهورتر است، موضعی است در داخل حرم در یک فرسخی مکه که از آنجا خانه‌های مکه دیده می‌شود.

قاموس اللغة می‌گوید: ذی طوی جایی است نزدیک مکه.

در نتیجه ارتباط حضرت مهدی (عج) با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدسه و متبرکه، که عبادت و پرستش خدا در آن اماکن فضیلت دارد، است. مانند مسجد الحرام، مسجد النبی، مشهد حسینی، مشهد غروی و مسجد کوفه و مسجد سهله، که حضرت مهدی (عج) در آنها رفت و آمد دارند. و اینکه در دعای شریف ندبه هم نام «رضوی» و «ذی طوی» برده شده، گویای این است که امام زمان (عج) در این دو مکان به واسطه متبرک بودنشان، رفت و آمد دارند.

امام باقر علیه السلام، درباره قداست «رضوی» و «ذی طوی» فرمود:

حضرت قائم (عج)، از طریق ذی طوی، وارد سرزمین مکه می‌شود و نخست با مجاهدانی که به تعداد مجاهدان بدر هستند، به کنار خانه کعبه می‌آید و پرچم انقلاب و پیروزی را در آنجا بر می‌افرازد.

شایان ذکر است که در آخر این فراز از دعا کلمه: «ام غیره؛ یا غیر اینها» آمده است که خود دلیل بر این است که برخلاف عقیده کیسانیه، حضرت مهدی (عج)، محل معینی ندارد و در شهرها و کوه‌ها و نقاط مختلف رفت و آمد می‌کند.

البته، محمد بن حنفیه مرد محترمی است، ولی می‌توان برای این شخص بزرگوار، نقایصی هم ذکر کرد، از جمله اینکه در جنگ جمل، امیرالمؤمنین علیه السلام او را به میدان فرستاد، ولی او نتوانست پیروزی به دست آورد. و امام علیه السلام به او فرمود:

«أدرکک عِزُّکَ مِنْ أُمَّکَ؛ این شکست به خاطر زُنِ مادریت بوده است.»

همچنین، او در کربلا شرکت نکرد و در رکاب امام حسین علیه السلام نبود و مقام شهادت را احراز نکرد.

پیش بینی رسول خدا ﷺ نسبت به ایرانیان

رُوی أَنَّ النَّبِيَّ سُئِلَ عَنِ هَذِهِ الْآيَةِ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ...»^۱ فَضْرَبَ بِيَدِهِ عَلَى عَاتِقِ سَلْمَانَ فَقَالَ: هَذَا وَ ذَوُوهُ.

از پیامبر اکرم ﷺ درباره آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد...» سؤال شد، حضرت دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: مراد این و یاران او هستند.

و سپس فرمود:

«لَوْ كَانَ الدِّينَ مُعْلَقًا بِالثَّرِيثِ لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسٍ؛^۲ اگر دین به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمان‌ها باشد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت.»

اسلام در زمانی طلوع کرد که ساسانیان بر ایران حکومت می‌کردند. آنها به فکر رفاه و آسایش ملت نبودند. از طرف دیگر ایرانیان تعالیم عالیه اسلام را دیدند که در آن همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند برابرند و حقوق و تکالیف یکسان دارند.

پیش از آنکه سپاه اسلام و متن قرآن وارد ایران شود، خبرهایی ز لشکر اسلام،

۱. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۰۸.

نظام اجتماعی، طرز حکومت و زندگی مردم مسلمان به ایران می‌رسید. آنها دریافتند که آیین اسلام می‌تواند به این ملت که در طول تاریخ محروم بوده، و همواره از حکومت استبدادی و تبعیضات طبقاتی رنج برده است، قدرت دهد و به دردهای او پایان داده و به عدالت اجتماعی و رهبری عادل برساند.

ایرانیان، روش حکومت اسلامی در نیم قرن اول اسلامی را چنان شورانگیز یافتند که برای مردم ایران قابل تصور نبود. به ویژه حکومت علی علیه السلام را در هدایت و رهبری مردم، مردم‌نوازی و سادگی، بالاتر از آنچه می‌خواستند و آرزویش را در دل داشتند، دیدند.

به قول جلال آل احمد:

اسلام پیش از آنکه، به مقابله با ما بیاید، این ما بودیم که او را دعوت کردیم. این مردم مدائن و تیسفون ایرانیانند که نان و خرما دست گرفته، به پیشواز اعرابی ایستاده بودند که به غارت کاخ‌ها می‌رفتند.

بعضی تصور می‌کنند که ایرانیان اسلام را به زور شمشیر پذیرفتند، در حالی که طبق شواهد تاریخی ایرانیان با بینش و درک ژرفی که داشتند، خود به استقبال اسلام رفتند؛ و میدان‌های جنگ را رها کردند تا سپاه اسلام وارد شود. مورخان درباره فتح شوش، و شکست ساسانیان نوشته‌اند:

هنگامی که یزدگرد از شکست «جلولا» باخبر شد، یاران و خاصان خود را خواست و گفت: این قوم عرب هر سپاهی را که ما می‌فرستیم شکست می‌دهند. رأی شما چیست؟ مؤبد گفت: رأی آن است که تو از شهر بیرون آیی و به استخر روی و سپس از آنجا لشکر بفرستی. یزدگرد این رأی را پسندید و به سوی اصفهان رفت و «سیاه» را با سیصد نفر که هفتاد تن آنها از بزرگان بودند، خواست و به او گفت تا از هر شهری که می‌گذرد سپاهی جمع کند و سرانجام راه شوش را در پیش گیرد و در آنجا با عرب‌ها بجنگد.

«سیاه» با عده زیادی از بزرگان و سران ایران که از اصفهان با او آمده بودند، به جای جنگ با مسلمانان خواستار صلح با آنها شده و مسلمان شد. از آن پس

«سیاه» به خدمت مسلمانان در آمد و در جنگ‌ها با آنها همراه شد. از جمله وقتی عرب‌ها شوشتر را محاصره کردند، وی با آنها همراه بود؛ و نیمه شبی لباس ایرانیان را پوشید و خوستن را بر کناره قلعه افکند و جامه خود را به خون رنگین کرد. بامدادان هر صبحه مردی را دیدند که با لباس ایرانیان در کنار قلعه افتاده، و گمان کردند که از آنها است. در قلعه را گشودند، و وی را به داخل قلعه آوردند. ناگهان «سیاه» برخاست و با نگهبانان در آویخت و آن قدر با آنها جنگید که دروازه قلعه را رها کرده، و فرار کردند. سپس «سیاه» دروازه قلعه را گشود و مسلمانان وارد آن شدند.^۱

مردم ایران از دست ساسانیان فرسوده و آزرده شده و آنها را برای خود بزرگ‌ترین دشمن می‌دانستند. یزدگرد قدرت خود را از دست داد، و از ترس به مرو گریخت و با عده‌ای قلیلی از همراهان پیاده به دروازه مرو رسید. حاکم آن شهر او را نداد، و ناچار به آسیابانی پناه برد و آسیابان فقیر به طمع تصاحب جواهرات او را شانه در خواب به قتل رسانید و حتی حاضر نشد بدن او را دفن کند.^۲

ایرانیان خود به استقبال اسلام شتافتند و به تمام معنی توان مادی و معنوی و ذوق و ابتکار خود را در اختیار اسلام قرار دادند. و بیش از هر ملت دیگر اخلاص خود را نسبت به اسلام نشان دادند. خدمات ملت مسلمانان ایران به اسلام در زمینه‌های مختلف نشر و تبلیغ، سربازی و نظامی‌گری، علم و فرهنگ بسیار برجسته است.

به گفته متفکر بزرگ، شهید مطهری: «یک ملت را می‌توان با زور مطیع کرد، اما نمی‌توان با زور جهش، جنبش، عشق و ایمان در او به وجود آورد؛ قلمرو زور محدود است و شاهکارهای بشری تنها و تنها معلول عشق و ایمان است.» چقدر از واقعیت دور است که تصور شود محرک ایرانیان در جوشش و جنبش

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲. اسلام در ایران، ص ۴۳.

فوق العاده فرهنگی اسلامی، جبران شکستی بود که از جنبه نظامی در میدان‌های قادیسیه و جلولای و حلوان و نهاوند از اعراب خورده بودند. اگر چنین بود چرا ایرانیان مسلمان خود مبلغ و مروج اسلام در میان ملت‌های دیگر گردیدند؛ و چندین برابر خود، مسلمان دیگر به وجود آوردند.^۱

انتخاب اسلام ناب

ایرانیان با روشن بینی و طرف‌داری از حق و عدالت، مذهب شیعه را پذیرفتند. و به عکس پندار دشمنان و بدخواهان شیعه، هیچ عامل سیاسی و ملی‌گرایی در آن دخالت نداشته است. به شواهدی در این باره اشاره می‌شود:

دکتر طه حسینی دانشمند معروف مصری در کتاب «علی و فرزندان» می‌نویسد: مخالفین شیعه دانسته و ندانسته چیزهایی را به طایفه شیعه نسبت داده‌اند که دامن شیعه از آنها مبرا و پیراسته است، مخالفین شیعه به این قناعت نکرده‌اند که نسبت‌های ناروایی به آنها بدهند؛ بلکه تمام اتهامات را به خود علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت که پیشوایان شیعه بوده‌اند، نسبت داده‌اند.

دشمنان شیعه همیشه در فکر بهانه‌جویی و خرده‌گیری از آنها بوده‌اند و تمام گفتار و کردار طبقات مختلف شیعه را به حساب آورده و سپس پیرایه‌هایی بر او بسته و همین‌ها باعث شده که نسبت‌های شگفت‌انگیزی را به آنها بدهند. آن‌گاه با گذشت زمان این سخنان و تهمت‌ها به نام معایب و مفاسد شیعه در کتاب‌ها آمده و موجب اشکالات زیاد و بسیاری شده است. هرچه از زمان نقل حدیث گذشته است، این نسبت‌ها و اشکالات تولید کشمکش نموده و رفته رفته از خواص مردم تجاوز کرده، و به عوام رسیده است. و از آنها که اهل تشخیص هستند و دُر را از خرمهره، جدا می‌کنند هم گذشت و به دست صرافان گوهر ناشناس افتاده است. در نتیجه، کار به جایی رسیده است که افق واقعیت بی‌نهایت تاریک و مبهم شده

۱. شهید مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران.

است، و صبح نورانی سعادت ملت اسلام، در آشوبی اسرارآمیز فرو رفته است.
 به طوری که جز عدهٔ قلیلی، کسی نمی‌تواند به حقیقه ^{سد} ^۱ دست
 دکتر طه حسین ادامه می‌دهد:

«عبدالله سبا» که دشمنان شیعه او را مؤسس مذهب شیعه می‌دانند، فردی
 افسانه‌ای و ساختگی است. و در روزگاری که میان شیعه و سایر مذاهب اسلامی
 کشمکش در گرفته بود افسانه این سبا، ساخته شده است.

گاهی نیز برای جدا ساختن شیعه از سایر طوایف مسلمین به این تهمت و دروغ
 متوسل گشته‌اند که تشیع دین مستقلی است که ایرانیان به واسطه دشمنی با عرب
 ساخته‌اند، یعنی، ایرانیان برای اینکه انتقام خود را از حمله اعراب بگیرند، مذهب
 شیعه را به وجود آوردند.

«سید محسن امین عاملی» در جلد اول کتاب «اعیان الشیعه» و «شیخ محمد
 مظفر» در کتاب «تاریخ شیعه» و بسیاری از خاورشناسان مانند «فلهوزن» در کتاب
 «خوارج شیعه» و «آدام متز» در کتاب «تمدن اسلام» در قرن چهارم هجری و
 «گله شپیر» در کتاب «عقیده و دین» با ادله تاریخی این پندار واهی را مردود دانسته،
 و به آن پاسخ داده‌اند.

رسول عالی‌قدر اسلام با تعیین امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جانشینی خود و
 زمام‌داری مسلمانان، و ارجاع امت اسلام به آن حضرت، و دستور پیروی از او،
 شخصاً بذر تشیع را کاشت.

آنها که مذهب شیعه را در قم و اطراف آن پذیرفتند، طایفه عرب اشعری از
 قبیله «صمیمون» بودند که در زمان حجاج بن یوسف ثقفی به قم مهاجرت کرده و
 در آنجا اقامت کردند.

در خراسان نیز بعد از ورود سپاه عرب مذهب شیعه انتشار یافت. سپس کم‌کم
 تشیع در سایر شهرهای ایران شیوع یافت، مانند مازندران که در قرن چهارم

۱. طه حسین، علی و فرزندانش.

هجری به وسیله سلاطین علوی رسوخ زیاد پیدا کرد و قسمت عمده مردم آنجا پیرو مذهب تشیع شدند.^۱ تا آنکه در عصر صفویه که نسبت آنها به خاندان پیغمبر ﷺ می رسید و از نژاد عرب بودند، مذهب شیعه در ایران رسمیت یافت. بدون تردید آنچه ایرانیان را به سوی تشیع کشاند، اسلام ناب و تعالیم خردپسند و جهانی آن بود که مردم آن را در آیین تشیع و رفتار ائمه اطهار ﷺ می دیدند و دلباخته آن شدند؛ و ایرانیان از زمان صفویه تا به امروز بهترین مدافع مذهب تشیع بوده اند.^۲

فعالیت های اسلامی ایرانیان

آقای «عطاردی» در این زمینه می نویسد: مورخین می نویسند که دین اسلام با سرعت حیرت انگیزی در ایران پیشرفت کرده و این ملت بدون جنگ و جدال از آن استقبال کردند، و در مدت بیست سال تمام فلات ایران را از ساحل فرات تا رود جیحون و از کناره های سند تا کرانه دریاچه خوارزم فرا گرفت. و اگر چند مورد با اعراب مسلمان جنگ شد، آن جنگ مربوط به دسته ای از طبقات ممتاز و موبدان بود که در نظر داشتند با جلوگیری از نفوذ اسلام منافع خود را حفظ کنند. در سه قرن اول اسلام که ایران تحت نفوذ خلفای اموی و عباسی اداره می شد، ملت ایران در تشریح احکام دینی، اخلاقی، قضایی، سیاسی و اجتماعی اسلام سعی بلیغ کرده و امهات مسائل را مطرح ساخته و روشن و مبّوب ساختند. روی هم رفته علوم ادب، فقه، حدیث، تفسیر و کلام در قرن نخستین پیروز اسلام تدوین شد، و تلاش های ملت ایران در این مورد در درجه اول اهمیت قرار دارد. مکتب های نیشابور، هرات، بلخ، مرو، بخارا، سمرقند، ری، اصفهان و سایر شهرهای ایران بزرگ، در این زمینه ها به وجود آمده بود. صدها نفر از رجال

۱. دوانی، مجله مکتب اسلام، سال ششم، شمار ۳.

۲. مغنیه، الشیعة و التشیع.

بزرگ اسلام در این شهرها تربیت شده و در شرق و غرب عالم، تمدن درخشان اسلامی را استوار ساختند.

یکی از موضوعات مهمی که در ایران، و خصوصاً در خراسان، مورد توجه قرار گرفت، علم حدیث بود. باید انصاف داد که ایرانیان در تدوین علم حدیث سهم مؤثری دارند، بلکه باید آنان را مؤسس مکتب علم الحدیث نامید؛ مکتب حدیثی خراسان در جهان آن روز به اندازه‌ای رسمیت یافت که مردم از افریقا، حجاز، عراق و شام برای استفاده از مشایخ خراسان سال‌ها به نیشابور، مرو، هرات، بلخ و بخارا، سفر می‌کردند. کسانی که با کتب حدیث و صحاح و مسانید و حالات مشایخ روایت‌آشنایی دارند، می‌دانند که همه اصحاب صحاح سته اهل سنت و مؤلفین کتب اربعه شیعه، ایرانی هستند. شش نفر از آنها، شیخ طوسی، مسلم نیشابوری، ابو عبدالرحمان نسایی، محمد بن اسماعیل بخاری، ابوداود سجستانی، ترمذی و بیهقی، خراسانی، و دو نفر دیگر، یعنی شیخ صدوق از قم و ابن ماجه از قزوین می‌باشند. صدها نفر دیگر از مشاهیر نیز ایرانی‌اند. فلاسفه بزرگ اسلام، متکلمین، مورخین، لغت‌نویسان، شعرای بزرگی که به زبان عربی شعر سروده‌اند، مفسرین عالی‌قدر، رجال سیاسی و پادشاهان بزرگ و جهان‌گشایان مسلمان همه از ایران بودند. خواجه نظام الملک طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، و صدها شخصیت بزرگ دیگر؛ و همچنین ملوک طاهریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان، غوریان، سربداران، و ده‌ها خاندان دیگر، که در تبلیغ اسلام و نشر تمدن آن کوشش کرده‌اند، همه از این آب و خاک بودند. از ائمه اربعه تسنن نیز دو نفر ایرانی بوده‌اند که هر دو از خراسان برخاسته‌اند، نخست ابوحنیفه که گروهی وی را از اهل کابل و دسته‌ای وی را اهل نسا (درگز) می‌دانند. و دیگری احمد بن حنبل که در مرو خراسان متولد شد و در بغداد نشو و نمو یافت.^۱

همان‌طور که رسول عالی‌قدر اسلام به سلمان فارسی فرمود: این مرد و هم

۱. مرحوم مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۲۹۲.

وطنی های او (ایرانیان) از اسلام حمایت می کنند؛ از آن روز تاکنون بزرگانی از این مردم در همه فنون، اسلام و احکام آن را نشر داده و می دهند؛ و پیامبر اکرم ﷺ از این استعداد ایرانیان خبر داد.

ایرانی لیاقت و شایستگی خود را به ملت های دیگر نشان داد و هنوز کسانی که این سخن را از پیامبر ﷺ عالی قدر شنیده بودند که (لو كان العلم منوطاً او معلقاً بالثريا لتناوله رجال من فارس) حیات داشتند که فرموده آن حضرت به طور چشمگیر و اعجاب آور تحقق یافت. چنان که هشام بن عبدالملک از یکی از علما که به ملاقات وی رفته بود، پرسید: آیا علما و دانشمندانی که در شهرهای اسلامی مقام مرجعیت علمی و تقوایی دارند را می شناسی؟ گفت آری، پرسید: فقیه مدینه کیست؟ جواب داد: نافع. پرسید: موالی (ایرانی) است یا از عرب؟^۱

جواب داد: از موالی. پرسید فقیه مکه کیست و از چه نژادی است؟ گفت عطا بن یسی. نافع است که از موالی است. از فقیه یمن و از نژادش سؤال کرد، جواب داد: طاوس یسای است. به همین منوال پرسش ادامه داشت تا آنکه پرسید: فقیه یمامه که در جنوب شرقی عربستان است، چه کسی است؟ از موالی است یا از عرب؟ گفت: یحیی بن کثیر که او نیز از موالی است. پرسید: فقیه شام کیست؟ جواب داد: مکحول. پرسید: نسبت او چیست؟ گفت: او نیز از موالی است. پرسید: فقیه جزیره یعنی بخش شمالی عراق که بین دجله و فرات واقع است، چه کسی است؟ گفت: میمون بن مهران، او هم از موالی است. پرسید: فقیه خراسان کیست؟ جواب داد: حسن بصری و ابن سیرین که هر دو از موالی هستند. هشام که بر اثر تعصب عربی سحت بر آشفته بود، رنگ چهره اش تاریک گشته و پرسید: فقیه کوفه کیست؟ آن شخص وقتی وضع و حال خلیفه را چنین دید، سخن را برگرداند و نام فقیه عراق را که او هم از موالی بود، ذکر نکرد و در عوض ابراهیم نخعی را

۱. به ایرانیان از این جهت موالی می گفتند که اجدادشان برده بوده و سپس آزاد شده بودند، البته غده اینها زیاد نبود. ولی به تدریج و رفته رفته به همه مردم ایران موالی می گفتند.

که بدان پایه نمی‌رسید و عرب بود، نام برد. هشام گفت: نزدیک بود قالب تهی کنم، از هر کدام پرسیدم، تو گفتی از موالی است، خوب شد لا اقل این یکی عرب است.^۱

هدف پیامبران علیهم‌السلام

بعد از دعوت به توحید و یکتاپرستی، هدف اصلی پیامبران تثبیت زمینه‌های بازدارنده از رذایل اخلاقی و پاشیدن بذر فضایل در سرزمین دل‌ها است. غالباً در هر عصری گناه خاصی رواج دارد، و ارتکاب به آن بیش از گناهان دیگر است. از این رو، برنامه اصلاحی پیامبران، در عین اشتراک در خطوط کلی، از لحاظ مصداق یکسان نیست. معجزات آنها با فنون و علوم رایج عصر بعثت خودشان تناسب دارد. عصر حضرت موسی علیه‌السلام سحر، در زمان حضرت مسیح ط‌ب و در روزگار حضرت ختمی مرتبت، بلاغت و شیوایی و رسایی سخن رواج داشته است. امت حضرت شعیب گرفتار جمع مال و تکاثر بودند، دوستی بیش از حد مال آنها را برانگیخته بود تا از هر راه ممکن مال تهیه کنند. طبیعت آدمی، ﴿و تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۲ و مال را دوست دارید، دوست داشتی بسیار. بر این اساس است. لذا در جواب ارشاد حضرت خطیب الانبیاء علیهم‌السلام می‌گفتند:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ﴾^۳ ما بسیاری از آنچه را که تو

می‌گویی نمی‌فهمیم.

چون غرق در تکاثر بودند، باید از توحید چیزی درک نکنند. از آنجا که بیشتر خرید و فروش‌ها در «مدین» یا پیمانانه یا با وزن بود، شعیب علیه‌السلام خطاب به قوم خود فرمود: کم‌فروشی را ترک کنید، و پیمانانه و وزن را کم ندهید. چون عادت به این

۱. مکتب اسلام، شماره ۱۱، سال ۱۷، صفحه ۲۶؛ بنا به نقل احمد امین مصری در کتاب فجرالاسلام، ص ۱۵۴ - ۱۵۵، طبع مصر. نظیر این مطلب در کتاب «عقد الفرید» و «معجم البلدان» یاقوت هم آمده است.

۲. سوره فجر، آیه ۲۰.

۳. سوره هود، آیه ۹۱.

عمل امنیت اقتصادی را از جامعه سلب می کند.

«... قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ...»؛^۱ شعیب گفت: «ای قوم من خدا را پرستید. برای شما جز او معبودی نیست و پیمانان و ترازو را کم مکنید.

روشن است که «تعبیر»، «ترازو» و «کیل»، ملاک نیست و این امر اختصاص به داد و ستد ندارد، بلکه کنایه از مطلق تصرفات و تعهدات است. همان طور که در آیه دیگر می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ...»؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید.

منظور از «خوردن» در این آیه هرگونه تصرفی است نه خوردن تنها.

گرچه ممکن است از کم فروشی سودی نصیبشان شود، ولی این سود به زودی نابود می شود و سودجو هم به دنبالش منقرض خواهد شد؛ آن چنان که درباره قارون و هم فکران او فرمود: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»^۳ مال و مالدار را یک جا به کام مرگ فرو بردیم. «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». قسط و عدل، و عادلان و مقسطان، خواهند ماند. یا اینکه اشاره به پاداش و ثواب های معنوی است که تا ابد باقی می ماند، هرچند دنیا و متاعش فانی است. و آیه: «... وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا»؛^۴ و نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید [نیز] بهتر است؛ نیز اشاره به همین معنی است. و تعبیر به: «ان کنتم مؤمنین»؛ اگر ایمان داشته باشید، اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می کنند که ایمان به خدا و فرمان هایش داشته باشند. و چون ائمه علیهم السلام و حضرت ولی عصر (عج)، اصولاً اسمای حسنی و مظاهر قسط و عدل،

۱. سوره هود، آیه ۸۴.

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.

۳. سوره قصص، آیه ۸۱.

۴. سوره کهف، آیه ۴۶.

«بقیة الله» هستند، پس بهترین مصدق و بقیة الله، وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن العسکری است. و در آنجا متعذدی می بینیم که «بقیة الله» تفسیر به وجود حضرت مهدی علیه السلام یا «امام زمان» شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: سالی که سالها هشام بن عبدالملک بن مروان برای حج به مکه آمده بود و من نیز با پدرم به مکه رفته بودیم، روزی من در مکه در مجمع مردم خطبه خواندم و گفتم:

الحمد لله الذي بعث محمداً صلى الله عليه وسلم بالحق نبياً و اكرمنا به فنحن صفوة الله على خلقه و خيرته من عباده و خلفاؤه، فالتسعيد من اتبعنا، و الشقى من عادانا و خالفنا؛ حمد و سپاس خداوند را که محمد صلى الله عليه وسلم را به حق به پیامبری مبعوث کرده است؛ و ما را به واسطه او کرامت بخشید؛ پس ما برگزیده خدا بر خلق او و بهترین بندگانش و جانشینان پیامبر صلى الله عليه وسلم هستیم. بنابراین، خوشبخت کسی است که از ما پیروی کند، و بدبخت کسی است که با ما دشمنی و مخالفت ورزد.

مسلمه برادر هشام، سخنان مرا به او خبر داد. هشام در موسم حج، متعرض من نشد، تا به دمشق برگشت. و ما هم به مدینه مراجعت نمودیم. نامه‌ای به والی مدینه نوشت که من و پدرم به شام برویم. ما به شام رفتیم، ولی وی سه روز به ما اجازه ورود به مجلس خود را نداد. و بعد از جسارت‌ها و گفت‌وگوها به ما اجازه داد که به مدینه برگردیم. مأمورین او که ما را تعقیب می‌کردند. قبل از ورود ما به شهر «مدین»، به مردم آن دیار گفته بودند: که ما (نعوذ بالله) از دین برگشته‌ایم! مردم مدین دروازه‌های شهر را به روی ما بستند و به ما آذوقه نفرختند. پدرم فرمود: شما ایضا بمانید و خود بر بالای کوهی که در آن نزدیکی بود و به شهر مشرف بود، برآمد و رو به جانب شهر کرد و در حالی که انگشت بر گوش‌های خود گذاشته بود، آیاتی را که قضیه شعیب رضی الله عنه را بیان می‌کند، خواند، و در پایان فرمود:

بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین؛ به خدا قسم ما یم بقیة الله که خداوند در این آیه بیان می فرماید.

ناگهان بادی تیره وزیدن گرفت که صدای پدرم را همه شنیدند و وحشتی عظیم بر آنها چیره شد. بر بام ها برآمدند و به طرف پدرم متوجه شدند. پیرمردی که پدرم او را در آن مکان دید، فریاد برآورد: ای مردم، از خدا بترسید، این مرد در جایی قرار گرفته که وقتی حضرت شعیب علیه السلام قوم خود را نفرین کرد، ایستاده بود. به خدا اگر درها را بر روی ما باز نکنید، مثل آن عذاب بر شما نیز نازل خواهد شد. مردم درها را گشودند و از ما پذیرایی کردند. جریان را به هشام خبر دادند، و هشام پیرمرد را به قتل رسانید.^۱

اول ما ینطق به القائم علیه السلام حین خرج، هذه الایة: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین». ثم یقول: انا بقیة الله و حجتہ و خلیفته علیکم. فلا یسلم علیه مسلم الا قال: السّلام علیک یا بقیة الله فی ارضه؛^۲

نخستین کلامی که مهدی علیه السلام بعد از قیام خود می گوید، این آیه است: «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»؛ سپس می گوید: منم بقیة الله و حجت و خلیفة او، در میان شما. پس هیچ کس بر او سلام نمی کند، مگر اینکه می گوید: السّلام علیک یا بقیة الله فی ارضه.

از آنجا که حضرت مهدی موعود علیه السلام آخرین پیشوای معصوم پس از رسول عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله است، وی روشن ترین مصداق بقیة الله و شایسته ترین خوبان برای این لقب است.

خدایا، زیارت و سلام به آن حضرت با این لقب را روزی ما گردان، آمین یا رب العالمین.

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا جایز است امام زمان و قائم شما را

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶.

۲. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۶۸.

امیرالمؤمنین بخوانیم؟ امام علیه السلام فرمود: این نامی است که خدا آن را به جدم علی، امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده است و کسی این نام را بر خود نمی‌گذارد، مگر اینکه کافر است. آن مرد پرسید: پس چگونه به آن حضرت سلام کنیم؟ فرمود: بگوید: السلام عليك يا بقیة الله. و این آیه را قرائت فرمود: بقیة الله خیر لکم...^۱

این المعدُّ لقطع دابر الظلمة.

کجاست زمینه‌ساز ریشه کن شدن ظالمان.

اهل تحقیق برآنند که تمام شاخه‌های ظلم به سه چیز بازمی‌گردد:

۱. جهل. ۲. نفع. ۳. ترس

برای برانداختن ستم به مفهوم حقیقی، اقدامی بنیادی لازم است، و آن تشریب جامعه به گونه‌ای است که همه مردم آگاه‌گشته و از خودپرستی و ترس و ارسته شوند. در واقع عوامل سه‌گانه مذکور به یک ریشه اساسی و عمیق‌تر می‌رسند و آن نیاز است. جهل خود نوعی نیاز و احتیاج است؛ و نفع و ترس هم همین‌طور. جهل یعنی نبود علم و آگاهی، نفع یعنی احتیاج و نیاز مادی، و ترس یعنی نیاز به قدرت. پس انگیزه ظالم ریشه در «نیاز» دارد. و اگر موجودی هیچ‌گونه احتیاج و نیازی نداشته باشد، یعنی بی‌نیاز عالم و آگاه، بی‌نیاز غنی، و توانای بالذات باشد، آیا ستم درباره او معقول است؟ یقیناً پاسخ منفی است.

اهل فن در بحث صفات پروردگار، ثابت کرده‌اند که او چون کمال مطلق است، پس امکان و نیاز در او راه ندارد. لذا امام سجاده علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَمَّا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفِ وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا

کبیراً؛^۲ کسی به ظلم محتاج است که ناتوان باشد، و مقام تو ای مولای من، از

۱. تفسیر فرات کوفی، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. صحیفه سجادیة، دعاء ۴۸.

ناتوانی بسی والاتر و برتر است».

اراده این ذات بی نیاز بر آن تعلق گرفته است که به هر موجودی آنچه لازمه رسیدن به کمال اوست، عطا کند؛ الذی اعطی کل شیء خلقه. و هر عاملی که مانع شدن او به کمال است، در نظر خداوند قبیح و زشت بوده و یکی از عوامل ظلم و ستم به جامعه انسانی است.

ظلم در روایات

در روایات اهل بیت علیهم السلام از ظلم با عناوینی به شرح زیر یاد شده است:

«الظُّلْمُ أُمَّ الرَّذَائِلِ؛^۱ ظلم مادر تمام پستی‌ها و زشتی‌ها است».

«إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ أَكْبَرُ الْمَعَاصِي؛^۲ از ستم بپرهیز که بزرگ‌ترین گناهان است».

«إِلَّا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ... وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَظُّلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا. الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَرْحًا بِالمُدَى، وَلَا ضَرْبًا بِالسَّيَاطِرِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَضَعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ؛^۳

ظلمی که قابل آمرزش نیست، ستم بندگان خدا است نسبت به یکدیگر. قصاص در آنجا سخت است، و مانند این جهان، زخم زدن با کارد و زدن شلاق نیست، بلکه چیزهایی است که این امور پیش آنها ناچیز است».

با توجه به این ترسیم کوتاه از چهره قبیح ستم، یکی از خصایص پیروان حقیقی قرآن و اهل بیت، ظلم‌ستیزی و مبارزه با ستمگران است. آنها همواره با زمام‌داران ظالم درگیر و با انواع سختی‌ها و مصائب دست به گریبان بوده‌اند. اسلام با ظلم به معنای وسیع آن یعنی، چه تجاوز به حق یک کارگر، چه هتک

۱. آمدی، غرر الحکم، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

حرمت یک مسلمان، چه هدر دادن خون او و چه از بین بردن مالش همواره در ستیز است. «کل المسلم علی المسلم حرام، دمه و ماله و عرضه».

گاه ظالم حاکم یا ایادی او هستند که ظلم را بر ملت روا می‌دارند. گاه ظالم، روح اسلام را که وحدت مسلمین است، نشانه می‌رود که نتیجه زیانبار آن از مخالفت با فروع و شاخه‌های دیگر دین بیشتر و عمیق‌تر است. و گاهی با اساس سعادت ملت می‌جنگند؛ چون انحرافی که در وصیت رسول خدا ﷺ پدید آوردند و مسیر زعامت و امامت را تغییر دادند و دست امت را از گنجینه‌های علم و معرفت کوتاه کردند. و در نتیجه، تفرقی پدید آوردند که امروز کمترین ثمره شوم و تلخ آن، مسلط شدن فرزند نامشروع صهیونیزم بر مسلمانان است که با این همه ممالک اسلامی و مدعی اسلام، که دیوار به دیوار آنها زندگی می‌کنند، هر لحظه کودکی، مادری، پدري، در خاک و خون تجاوز صهیونیزم می‌غلطد. گاهی ظلم در معامله، مانند ربا، تقلب و کلاهبرداری مصداق پیدا می‌کند. و گاهی ظلم انحراف نسل جوان و ابتلای آن‌ها به اعتیاد و امراض جنسی و مقاربتی است.

با کمال تأسف در بازار مسلمین ربا یک امر متداول و معمول شده است؛ و موسیقی و ماهواره‌ها که نقش اشاعه دهنده فحشا را به عهده دارند، در اغلب منازل مدعیان منتظرین فرج امام زمان (عج) راه یافته است. راستی این اعمال را چه باید نامید، آیا نتیجه‌ای جز ذلت و شکست در پی خواهد داشت؟ آیا برای دشمن حرب‌های برنده‌تر از این تصور می‌شود؟ دل‌سوزان و مبلغین و علما باید با مقاله‌ها، نوشته‌ها، سمینارها و منبرها مردم را متوجه این خطرات و بی‌تفاوتی‌ها کنند، ولی گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من، آنچه البته به جایی نرسد فریاد است. /

وقتی حکومت امام زمان (عج) برقرار شود، قانون فقط قرآن است و دستورات ائمه معصومین علیهم‌السلام؛ و در چنین جامعه‌ای جز خیر و صلاح چیز دیگری نخواهد بود. و آنکه ریشه ظلم را قطع می‌فرماید و به جای آن نهال عدل که ثمره ولایت است را آبیاری می‌کند، حضرت مهدی علیه‌السلام است. و مصداق این آیه است که

می فرماید:

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ ۱ سپس

ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار

جهانیان است.

منهدی است اندک کاخ عظیم ستمگری با یک نهیب خویش دچار فنا کند

انتظار فرج

أَيْنَ الْمُتَنَتِّظِ لِأَقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوَجِ، اَيْنَ الْمُرْتَجِي لِإِزَالَةِ الْجُورِ وَالْعَدْوَانِ.
 کجاست آن منتظر برای راست کردن کجی و نادرستی، کجاست آن
 جایگاه امید برای براندختن ستم و بیدادگری.

یکی از اسامی امام زمان (عج): «منتظر» است. یعنی انتظار برده شده، زیرا،
 شیعیان انتظار فرج و ظهور او را دارند.

اهل تحقیق درباره آینده بشریت نظریات گوناگونی به شرح زیر بیان کرده‌اند:
 ۱. بعضی بر آنند که شر و فساد و بدبختی، لازمه لاینفک حیات بشری است؛
 بنابراین، زندگی بی‌ارزش است و عاقلانه‌ترین کار خاتمه دادن به این زندگی است.
 ۲. عده‌ای می‌گویند که بشر در اثر پیشرفت حیرت‌آور تکنیک، و ذخیره کردن
 انبارهای وحشتناک وسایل تخریبی، به مرحله‌ای رسیده است که گور خود را به
 دست خود کنده و یک گام بیشتر با مرگ فاصله ندارد. راسل می‌گوید:

«اشخاصی از آن جمله انیشتین هستند که به زعم آنها بسیار محتمل است که
 انسان دوران حیات خود را طی کرده باشد و در ظرف سنین معدودی موفق شود
 با مهارت شگرف علمی خود، خویشتن را نابود سازد».^۱

۳. نظر دیگر عکس برداشت‌های مذکور است؛ نه شر و فساد لازمه لاینفک
 طبیعت انسان است، و نه جبر تمدن و فاجعه خودکشی دسته‌جمعی، برای بشر
 پیش خواهد آمد. بلکه آینده‌ای روشن و تابناک در انتظار بشریت است. و به

۱. امیدهای نو.

برکت مصلحی منتظر تمامی شرور و مفسد ریشه کن خواهد شد. این نوید مربوط به دین است. طبق این نظر، حق، صلح و عدالت، بر نیروی باطل پیروز می‌شوند، و هدف جامعه انسانی تشکیل مدینه فاضله است و این ایده عمومی به دست شخصیت والا و عالی قدری که در روایات متواتر اسلامی «مهدی» (عج)، نامیده شده است، محقق خواهد شد. نمونه‌ای از برکات دولت حضرت مهدی علیه السلام به این شرح است:

۱. پیروزی کامل و نهایی عدالت، آزادی، تقوی و صلح بر استکبار، ظلم و اختناق؛
۲. حکومت جهانی واحد؛
۳. آبادی و عمران به طوری که نقطه آباد نشده و خرابی در زمین باقی نماند؛
۴. بلوغ عقلی بشریت و پیروی از عقل؛ و آزادی از اسارت شرایط طبیعی، اجتماعی و غرایز حیوانی؛
۵. حداکثر بهره‌گیری از مواهب زمین؛
۶. برقراری مساوات کامل میان انسان‌ها در ثروت؛
۷. منتفی شدن کامل مفسد اخلاقی، از قبیل: زنا، ربا، شرب خمر، خیانت، دزدی و قتل؛ و دوری از عقده‌ها و کینه‌ها؛
۸. منتفی گشتن جنگ و برقراری صلح، محبت و تعاون؛
۹. سازگاری انسان و طبیعت.

اسلام معتقد است که بالاخره به دست این شخصیت عالی مقام، دنیا با این مزایا و این چهره خود را به مردم نشان می‌دهد. این نظریه ریشه قرآنی و روایی دارد و مطابق با قانون آفرینش است.

قرآن با قاطعیت تمام پیروزی ایمان اسلامی و غلبه قطعی صالحان و پرهیزگاران، و ذلت و مغلوبیت ستم‌کاران را به شرح زیر مژده می‌دهد:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ

کُلُّهُ...^۱؛ می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند،

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۳ و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم،

در بعضی روایات «عبادی الصالحون» به یاران امام عصر علیه السلام تفسیر شده است: «هم اصحاب المهدي علیه السلام فی آخر الزمان».^۴ و در تفسیر قمی آمده است: «ان الارض يرثها عبادی الصالحون: قال: القائم علیه السلام واصحابه».^۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لو لم يبق من الدنيا الا يومٌ لطوّل الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً صالحاً من اهل بيتي يملأ الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً»^۶

اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که زمین را پر از عدل و داد کند، همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده است».

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

۴. طبرسی، تفسیر مجمع البیان.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۷.

۶. استرآبادی، تأویل الآیات، ص ۳۲۷.

گذشته از بیان دین، برپایی حکومت صالحان قانون آفرینش است. زیرا، جهان هستی مجموعه‌ای است از نظام‌ها؛ و وجود قوانین منظم و عمومی در سراسر جهان دلیل بر یکپارچگی و پیوستگی این نظام است. با دقت در وضع عمومی جهان به این نتیجه می‌رسیم که بشریت خواه و ناخواه باید در برابر نظام عالم وجود، سر فرود آورده و قوانین عادلانه و منظم را بپذیرد و بر مسیر اصلی خود بازگردد، و هم‌رنگ این نظام شود. هرج و مرج، ستم و بیداد، انحراف از حق و عدل، کنار کشیدن از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش است. این حرکت قصری است و ایستادگی در برابر آن جز خستگی و اضمحلال ثمری نخواهد داشت، چون اصل عالم وجود براساس نظم است، دین، یعنی قانون پروردگار توسط پیامبران به انسان اعلام شده تا زندگی روحی و جسمی خود را طبق آن تنظیم نماید. و با نظم عمومی جهان وجود هماهنگ گردد، در نتیجه، مسیر حرکت او طبیعی است و در این حرکت جز موفقیت و نشاط چیز دیگری نیست. «انَّ الارض یرثها عبادی الصالحون».

در نتیجه، منتظر یعنی کسی که چشم به راه قیام مُصلح است، تا هرچه زودتر دادگستر جهان قیام فرماید. انتظار، خون‌سردی و گوشه‌نشینی و مهر خاموشی به لب زدن نیست، بلکه همواره در امید زندگی کردن، و با مفاصد پیوسته در ستیز بودن است.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا اعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر واحد!»

آنکه بر ولایت ما در دوران غیبت قائم (عج) ما ثابت باشد، خداوند به او اجر هزار شهید مانند شهداء بدر واحد عطا می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من مات منكم على هذا الامر منتظراً له، كان كمن كان في فسطاط القائم عليه السلام؛^۱

کسی که منتظر ظهور قائم (عج) ما باشد و بر این عقیده بمیرد، مانند کسی است که در خیمه قائم (عج) بوده است».

ویژگی‌های منتظران امام زمان (عج)

امام صادق عليه السلام فرمود:

«من سرَّ ان يكون من اصحاب القائم عليه السلام فليتنظر وليعمل بالورع ومحاسن الاخلاق وهو منتظر، فان مات وقام القائم بعده كان له من الاجر مثل اجر من ادركه. فجدوا وانتظروا هنيئاً لكم ايّتها العصابة المرحومة؛^۲

آنکه مسرور می‌شود و دلش می‌خواهد که از اصحاب امام قائم (عج) شمرده شود، باید منتظر فرج آن امام باشد، پرهیزگاری پیشه سازد، و اخلاق حسنه را شعار و پوشش خود سازد. چنانچه چنین باشد، و مرگش فرا رسد، ثوابش مانند کسی است که همراه او بوده است. پس بکوشید و با حال انتظار به سر برید، گوارا باد شما را ای امتی که مورد رحمت خداوند قرار گرفته‌اید.

طبق این حدیث، انتظار یعنی محاسن اخلاق، حفظ دین و مہیای مبارزه با فساد بودن. غیبت کبرای آن حضرت کمترین فایده‌اش این است که مردم در اثر سختی‌ها و مشکلات و معارضه با مردم مخالف، معاند و منکر ظهور امام عليه السلام به کمال می‌رسند؛ و تا منتظرین امتحان نشوند و تصفیه نگردند، ظهور محقق نمی‌شود. محمد بن خلاد، می‌گوید که حضرت موسی بن جعفر عليه السلام پس از ترجمه آیه: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...» از من پرسید: در این آیه چه امتحانی مقصود

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴۰.

است؟ عرض کردم: فدایت شوم، به نظرم امتحان در دین است. فرمود: مانند طلا آزمایش می‌شوند؛ و باز فرمود: همچون طلا خالص می‌گردند.^۱
امام سجاده علیه السلام فرمود:

تمتد الغيبة بولّى الله الثاني عشر من اوصيا رسول الله صلّى الله عليه وآله والائمة بعده، يا ابا خالد انّ اهل زمان غيبته، القائلون بامامته، المنتظرون لظهوره افضل اهل كلّ زمان. لانّ الله تعالى ذكره، اعطاهم من العقول والافهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلّى الله عليه وآله بالسيف اولئك المخلصون حقاً، وشيعتنا صدقاً، والدُّعاة الى دين الله سرّاً و جهراً وقال عليه السلام: انتظار الفرّج من اعظم الفرّج؛^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«انتظروا الفرّج ولا تياسوا من روح الله، فانّ احبّ الاعمال الى الله عزّوجلّ انتظار الفرّج؛^۳ منتظر فرّج (آل محمد) باشید و مایوس از رحمت خدا نشوید، زیرا محبوب‌ترین اعمال نزد خدای عزّوجلّ انتظار فرّج است.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قال رسول الله ذات يوم وعنده جماعة من اصحابه: «اللهمّ لّقى اخوانى» مرتين فقال من حوله من اصحابه: اما نحن اخوانك يا رسول الله؟ فقال: لا، انكم اصحابى واخوانى قومٌ فى اخر الزّمان امنوا ولم يرونى، لقد عرفنيهم الله باسمائهم واسماء ابائهم، من قبل ان يخرجهم من اصلاب ابائهم و ارحام امهاتهم. لاحدهم اشدّ بقية على دينه من خرط القتاد فى الليلة الظلماء، او كالقابض على جمر الغضا،

۱. همان، بحارالانوار، به نقل از غیبت نعمانی.

۲. همان، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۲۳.

اولئك مصابيح الدجى ينجيهم الله من كل فتنة غبراء مظلمة؛^۱
 روزی پیامبر اکرم ﷺ در مجمعی از اصحابش دو بار فرمود: خداوندا، برادران
 مرا به من بنمایان. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله، مگر ما برادران شما
 نیستیم؟ فرمود: نه، شما اصحاب من می‌باشید، برادران من مردمی در آخر الزمان
 هستند که به من ایمان می‌آورند، با اینکه مرا ندیده‌اند، خداوند آنها را با نام
 و نام پدرانشان پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیروت بیایند، به
 من شناسانده است. ثابت ماندن یکی از آنها بر دین خود از صاف کردن درخت
 خاردار (قتاد) با دست در شب ظلمانی، دشوارتر است. و یا مانند کسی است که
 پاره‌ای از آتش چوب درخت غضا را در دست می‌گذارد. آنها چراغ‌های شب
 تاریک می‌باشند، پروردگار آنان را از هر فتنة تیره و تاری نجات می‌دهد.
 چنان که امام فرمودند: آنکه می‌خواهد از اصحاب قائم ما باشد، باید با این
 خصوصیات منتظر باشد، و اهل ورع و معاسن اخلاق باشد.
 «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ
 لِيُكْفِرَ الْمُشْرِكُونَ»^۲

این آیه شریفه دلالت بر پیروزی اسلام بر سایر ادیان جهان دارد. زیرا در
 دعوت پیامبر اسلام هم هدایت است و هم عقل. و مؤید این ادعا هم عقل است.
 تمام دستورات این دعوت از اصول و فروع موافق حق است و طرف‌داران حق
 شیفته آن هستند.

یکی از دانشمندان «هند» در این باره می‌گوید:

«اسلام تنها دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد. چگونه اروپا آیینی را
 برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آیین را از مقام یک انسان برتر
 و بالاتر برده و مقام خداوندیش بخشیده است، در حالی که هیچ‌گونه تاریخ مستند

۱. همان، ص ۱۲۴ و ۱۲۳.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳.

و قابل قبولی ندارد»^۱.

آیات محکم و مسائل اصولی اسلام و فروع متقن آن، یعنی آموزه‌های مسائلی که از هر خرافه منزّه و مبرّأ است و سرایا نور و هدایت و در عین حال فوق‌العاده است، امثال این دانشمند جست و جوگر را، به قبول اسلام و عمل به احکام آن وادار کرده است. و چنین آیینی با این مزایا قطعاً بر همه ادیان جهان پیروز می‌گردد. این پیروزی نه فقط غلبه مادی است، بلکه پیروزی و غلبه همه‌جانبه است؛ زیرا، آیه مطلق است. یعنی روزی خواهد آمد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و سیاسی، بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.

و اگرچه، در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته، ولی مطمئن هستیم که وعده خداوند تدریجاً در حال تحقق است. این وعده الهی است که اسلام کره زمین را فرامی‌گیرد و طبق روایات فراوانی که در منابع اسلامی وارد شده، زمان تحقق آن وقتی است که حضرت «مهدی» ظهور کند. برخی از این روایات به شرح زیر است:

امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«انّ ذلك یكون عند خروج المهدی علیه السلام من آل محمد، فلا یبقی احداً الا اقرّ بمحمّد؛^۲

وعده‌ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی علیه السلام آل محمد علیهم السلام صورت می‌پذیرد. در آن روز هیچ‌کس در روی زمین نخواهد بود، مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله می‌کند».

رسول عالی‌قدر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. رشیدرضا، تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۳۸۱.

۲. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۴.

«لا یبقی علی وجه الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله الاسلام؛^۱
 بر صفحه زمین هیچ خانه سنگی و گلی، و هیچ خیمه کرکی باقی نمی ماند، مگر
 اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند».
 امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید:
 «والله ما نزل تأویلها بعد ولا ینزل تأویلها حتی یخرج القائم علیه السلام، فاذا
 خرج القائم علیه السلام لم یبق کافرٌ باللّٰه العظیم؛^۲
 به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است، تنها زمانی که «قائم علیه السلام»
 خروج کند و هنگامی که آن حضرت قیام کند، در تمام جهان کسی که خدا را انکار
 نماید، باقی نخواهد ماند».

علمای شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام کتاب های زیادی نوشته و احادیث
 مربوط به قیام آن حضرت را مورد بحث و گفت و گو قرار داده اند. و این روایات در
 حدّ تواتر است و نمی شود صدور آنها را انکار کرد؛ لکن، بنای ما بر اختصار است؛
 تنها نامه بسیار جالب و فشرده ای که علماء حجاز در پاسخ سؤال کننده ای ارسال
 نموده اند، تقدیم می شود که ما را از بیان بسیاری از مطالب و اطاله کلام بی نیاز
 می سازد. البته لازم است قبلاً توضیح داده شود که این سؤال و جواب از طرف
 «رابطه العالم الاسلامی» که زیر نفوذ افراطی ترین جناح های اسلامی یعنی
 «وهابیان» قرار دارد، نشر یافته است. معلوم می شود که شدت اعتقاد به ظهور
 حضرت مهدی علیه السلام در میان مسلمانان به حدّی است که حتی سختگیرترین فرقه ها
 (وهابیان) هم در برابر آن تسلیم هستند.

«در حدود یک سال قبل شخصی به نام «ابو محمد» از «کنیا» سؤالی درباره
 ظهور «مهدی منتظر علیه السلام»، از «رابطه العالم الاسلامی» کرد. دبیر کل «رابطه» یعنی
 «محمد صالح القزاز» در پاسخی که برای او فرستاده است، ضمن تصریح به اینکه

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴.

«ابن تیمیه» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور حضرت مهدی علیه السلام را پذیرفته، متن رساله‌ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده‌اند، برای او ارسال داشته است. در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی علیه السلام و محلّ «ظهور او» یعنی مکه می‌خوانیم:

«... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. او آخرین «خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آنها در کتب «صحاح» داده است. احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند از جمله: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحة بن عبیدالله، عبدالرحمان بن عوف، قره بن اساس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابو امامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، عمران بن حصین، وام سلمه. این بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی علیه السلام را نقل کرده‌اند و غیر از آنها افراد دیگری نیز وجود دارند. سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی علیه السلام به میان آمده و آنها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد، زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت. بنابراین آنها نیز طبعاً این مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

سپس اضافه می‌کند: هم احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در اینجا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی، و متون اصلی حدیث اعمّ از «سنن» و «معاجم» و «مسانید» آمده است؛ از جمله: سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر والدانی، مسند احمد، و ابی یعلی، ویزان، و صحیح حاکم، و معاجم طبرانی، (کبیر و متوسط) و رویانی، و دارقطنی، و ابو نعیم در «اخبار المهدی»، خطیب در «تاریخ بغداد»، و ابن عساکر در «تاریخ دمشق»، و غیر اینها.

سپس اضافه می‌کند: بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتاب‌های مخصوصی تألیف کرده‌اند، از جمله: ابو نعیم در «اخبار المهدی علیه السلام»؛ و ابن حجر هیثمی در «القول المختصر فی علامات المهدی علیه السلام المنتظر»؛ شوکانی در «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر والدجال والمسیح»؛ ادریس عراقی مغربی در کتاب «المهدی علیه السلام»؛ ابو العباس بن عبدالمؤمن المغربی در کتاب «الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون»؛ و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروعی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

همچنین، اضافه می‌کند: عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی علیه السلام در حدّ تواتر است، و به هیچ وجه قابل انکار نیست. از جمله: السخاوی در کتاب «فتح المغیث»؛ محمد بن احمد سفاوینی در «شرح العقیده»؛ ابوالحسن الابری در «مناقب الشافعی»؛ ابن تیمیه در کتاب «فتاوایش»؛ سیوطی در «الحاوی»؛ ادریس عراقی در تألیفی که در زمینه مهدی علیه السلام دارد؛ شوکانی در کتاب «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر»؛ محمد بن جعفر کنانی در «نظم التناثر» و ابوالعباس بن عبدالمؤمن در «الوهم المکنون».

و در پایان بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی علیه السلام را با حدیث بی‌اساس و مجعولی که می‌گوید: «لا مهدیّ الا عیسی» «مهدی علیه السلام جز عیسی نیست»، مورد ایراد قرار دهد. ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند، به خصوص «ابن عبدالمؤمن» که درباره گفتار او کتاب ویژه‌ای نوشته که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است. حفاظ احادیث و دانشمندان بزرگ حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه السلام، مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن متواتر می‌باشد.

بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی بر هر مسلمانی واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود، و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت‌گذار، آن را انکار نمی‌کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی

محمد متصر کنانی^۱

نشانه‌های ظهور

مرحوم شیخ مفید در کتاب «ارشاد» می‌گوید:

روایاتی به ما رسیده که متضمن ذکر علامات ظهور قائم علیه السلام آل محمد است. و مشتمل بر حوادثی است که پیش از آمدنش واقع می‌شود، از جمله خروج سفیانی و دجال....

همچنین، وی از منذر خوری روایت می‌کند که گفت:

از حضرت شنیدم که فرمود: پیش از قیام قائم مردم از گناهان خود متنبه می‌شوند به وسیله آتشی که در آسمان برای آنها آشکار می‌شود؛ و سرخی که در صفحه آسمان نمودار می‌گردد؛ و فرو رفتن زمین در بغداد و بصره؛ و خون‌هایی که در بصره ریخته می‌شود و خراب شدن خانه‌های این شهر، «و شمول اهل العراق خوفٌ لا یكون معه قراؤ؛ و ترسی که اهل عراق را فرامی‌گیرد، به طوری که آرامش نخواهد داشت».

از احادیث متواتر استفاده می‌شود که پیش از ظهور امام عصر علیه السلام، مردی از نسل ابوسفیان خروج می‌کند که در باره‌اش چنین می‌گویند:

ظاهر الصلاح، و دائماً به ذکر خدا متذکر است، ولی از خبیث‌ترین و ناپاک‌ترین خلق است، مردم را منحرف کرده و همواره فریب می‌دهد. مناطق پنچگانه: «شام، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین را تصرف می‌کند. و دولت بنی‌العباس برای

۱. به نقل از: تفسیر نمونه، ج ۷، سوره توبه، آیه ۳۳.

همیشه به دستش منقرض می‌شود. از شیعیان عدّه زیادی را به قتل می‌رساند. ولی به امام زمان (عج) دست نمی‌یابد. و در بیابان مکه و مدینه با سپاهش به زمین فرو می‌رود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

دولت بنی‌العباس که بر حيله و مکر بنا شده، دوباره تجدید می‌شود چنان که گویی آسیبی ندیده است، ولی به دست سفیانی به کلی از بین می‌رود. از انجیل استفاده می‌شود که حضرت عیسی علیه السلام از خروج دجال^۱ خبر داده و مردم را از فتنه‌های او بر حذر داشته است. در اسلام نیز احادیثی راجع به دجال در کتب حدیث موجود است و پیامبر اسلام مردم را از فتنه‌های دجال می‌ترسانید. به هر حال، با توجه به معنای دجال، در آخر الزمان افرادی دروغگو و منحرف‌کننده، پیدا می‌شوند. ریشه داستان دجال را در کتاب انجیل و در متون نصاری باید پیدا کرد. پس، نزدیک به ظهور قائم آل محمد علیه السلام شخصی پیدا خواهد شد که در دروغگویی و حقه‌بازی سرآمد همه فریب‌کاران است و بر همه دجال‌های تاریخ برتری دارد و با ادعاهای بی‌پایه و پوچش جمعی را گمراه و منحرف می‌سازد.

مجدّد سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

این المدّخر لتجدید الفرائض و السنن، این المتخیر لاعادة الملة
و الشریعة این المؤمل لاحیاء الكتاب و حدوده، این محیی معالم
الدین و أهله؛

کجا است آن ذخیره خدا برای تجدید فرایض و سنن، کجاست آن برگزیده
برای بازگردان کیش و آیین، کجاست آن آروز شده برای زنده کردن
قرآن و حدودش، کجاست احیاکننده آثار و نشانه‌های دین و اهلش.

۱. دجال: به معنی دروغگو و گمراه‌کننده است.

آن دسته از احکام دین که به دست دشمنان و بدعت‌گذاران از بین رفته است، به وسیله وجود مقدس امام زمان (عج)، به جای خود برمی‌گردد. و شاید معنای «مُلَّتْ ظِلْمًا وَجَوْرًا»، همین باشد. زیرا ظلم یعنی قرار دادن شیئی در غیرموضع خود؛ و عدل جای دادن شیئی در محل و موضوع له خود است. و ظلم یعنی حکومت احکام باطل، و عدل یعنی حکومت احکام حق. «يَمَلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا».

بعضی از پیش‌بینی‌های رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام در مورد نشانه‌های ظهور امام عصر (عج) به شرح زیر است:
امام صادق علیه‌السلام در این باره فرمود:

هرگاه دیدی که حق از میان رفت و اهل حق رفتند، و دیدی که ظلم همه جا را فرا گرفته و دیدی که دست در قرآن بردند و چیزهایی را که در آن نبوده، به آن اضافه کردند، و آن‌گاه از روی هوی و هوس آن را توجیه کردند، و دیدی که دین تغییر و انقلاب پیدا کرد، آن‌چنان که آب ظرف تغییر و انقلاب پیدا می‌کند، و دیدی که پیروان باطل بر اهل حق برتری یافتند؛ و دیدی که فساد در همه جا آشکار است و کسی از آن جلوگیری نمی‌کند، و مرتکبین آن هم خود را معذور می‌دانند.

هرگاه دیدی که مردها به مردها و زنان به زنان اکتفا نموده‌اند؛ و دیدی که مؤمن لب فرو بسته و حرفش پذیرفته نمی‌شود. و هرگاه دیدی که فاسق دروغ می‌گوید و دروغ او را به رخ او نمی‌کشند. و دیدی که کوچک بزرگ را مسخره می‌کند. و دیدی که پیوند خویشاوندی را بریده‌اند. و دیدی که بعضی به عمل فاسد خود فخر می‌کنند و تمجید می‌شوند و او لبخند می‌زند و کسی هم چیزی نمی‌گوید. و هرگاه دیدی صاحبان ثروت از اشخاص باایمان عزیزترند. هرگاه دیدی که ریاخواری آشکار است و ریاخوار مورد ملامت قرار نمی‌گیرد. هرگاه دیدی که حرام حلال گشته و دیدی که در امور دینی به رأی شخصی، عمل می‌شود. هرگاه دیدی که والیان، کافران را به خود نزدیک و مسئولین، مؤمنین را از خود دور

می‌کنند؛ و مجریان امور و والیان در اجرای حکم رشوه می‌خواهند، و دیدی که استانداری را به مزایده می‌گذارند (هرکس پول بیشتری داد فرماندار آن محل می‌گردد)؛ هرگاه دیدی که لهو و لعب آشکار گشته و از کنار آن عبور می‌کنند و از آن جلوگیری نمی‌کنند، یا کسی قادر به جلوگیری از آن نیست. و دیدی که مقریان و نزدیکان زمام‌داران، کسانی هستند که به ما اهل بیت ناسزا می‌گویند؛ و دیدی که شهادت دوستان ما در محکمه پذیرفته نمی‌شود. و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم گران؛ ولی گوش دادن به باطیل، کذب‌ها و خلاف‌ها برای مردم آسان (بلکه بس گوارا و دلنشین) است؛ و همسایه از ترس همسایه به او احترام می‌گذارد؛ احکام خدا تعطیل و در مورد آن به میل خود عمل می‌کنند. وقتی دیدی نماز سبک شمرده می‌شود، و وجوهات شرعیه پرداخت نمی‌گردد. و مال را در غیر مشروع صرف می‌کنند، ولی از بذل و انفاق مختصر و اندک در راه خدا خودداری می‌نمایند. وقتی دیدی که بی‌احترامی به پدر و مادر فراوان و آشکار شده و مقام آنها را سبکی می‌شمرند؛ و آنها در دید فرزندان خود بس خوار و بی‌مقدارند. و زنان پست‌های حسّاس را اشغال کرده‌اند. هرگاه دیدی بالای متبرها به مردم دستور تقوی و پارسایی می‌دهند، ولی گوینده به گفته خود عمل نمی‌کند. و هرگاه دیدی که همت مردم شکم و عورت آنها است و از خوردن حرام و ارتکاب آن باک ندارند.^۱

علی علیه السلام نیز درباره این نشانه‌ها فرمود:

زمانی بر مردم می‌آید که زناکار به ناز و نعمت می‌رسد، و آنان مقدمات را برای عیاشان فراهم می‌کنند. فرومایه‌گان مقرب می‌شوند و مردم با انصاف ضعیف می‌گردند. راوی می‌گوید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین، این در چه وقت است؟ فرمود:

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۷۷.

اِذَا تَسَلَّطَنَ النِّسَاءُ وَ سَلَّطَنَ الْاِمَاءُ وَ اَمَرَ الصَّبِيَّانُ.^۱

زمانی که زنان و کنیزکان بر امور مردم مسلط گردند؛ و بچه‌ها به حکومت برسند. مردان خود را به لباس زنان می‌آرایند، و روسری حیا از سر زن‌ها برداشته می‌شود، و خودفروشی در دل‌ها راه می‌یابد، مانند زهری که در دل‌ها رخنه کند، در آن روزگار می‌بینی که صورت مردم صورت آدمی، ولی دل‌هاشان دل‌های شیاطین است. سخنان آنها از عسل شیرین‌تر و دل‌هاشان از حنظل تلخ‌تر است. آنها گرگانی هستند که لباس آدمی پوشیده‌اند. مساجد با اذان گفتن آباد، ولی دل‌ها از ایمان خالی است.

و رسول خدا ﷺ فرمود:

سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، وَيَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ، فَفَقَاهُ ذَلِكَ الزَّمَانُ شَرَّ فُقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْيَهُمُّ تَعُودُ.^۲

جابر بن عبدالله انصاری از رسول اکرم ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: مهدی علیه السلام این امت از ماست. در وقتی که دنیا هرج و مرج شود و آشوب‌ها ظاهر گردد، و راه‌ها بسته شود، و مردم یکدیگر را غارت کنند، به طوری که نه بزرگ بر کوچک رحم کند و نه کوچک احترام بزرگ را نگاهدارد؛ در آن موقع خداوند مهدی علیه السلام ما را که نهمین (امام) از نسل حسین علیه السلام است، می‌فرستد؛ تا دژهای گمراهی و دل‌های مهر شده را بگشاید. و «يَقُومُ الدِّينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قَمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ».^۳ او در آخر الزمان دین را پایدار می‌کند چنان که من در اول زمان اساس آن را پایدار ساختم، و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۶۹.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳. کفایة الاثر.

یکی از اسامی حضرت ولی عصر علیه السلام «مؤمل» است که پدر بزرگوارشان امام عسکری علیه السلام او را به این نام نامید. و فرمود: دشمنان ما گمان می کردند که مرا می کشند و نسل مرا قطع می نمایند. قدرت خدا را چگونه دیدند که به وسیله این فرزند نسل مرا باقی می دارد. مؤمل یعنی کسی آرزوی او را دارند. شیعیان آرزومندند با فرج آن حضرت به تمام نابسامانی ها خاتمه داده شود. و بعد از اینکه در اثر تعطیل احکام اسلام ابر تیره گناه و معصیت، ظلم و بیداد، فسق و فجور، ناامنی و دلهره، بر عالم حاکم شد، به دست او بشریت خسته و مأیوس امیدوار شده، و اسلام و احکامی که پیامبر عالی قدر از جانب خداوند آورده است تجدید حیات می گردد. و «یأتی بدین جدید»؛ و دین جدیدی می آورد؛ دشمنان چنان احکام خدا را تحریف و تبدیل نموده اند، که وقت ظهور امام عصر (عج) مردم تصور می کنند که امام زمان (عج) دین جدیدی آورده است.

عبدالله بن عطار می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مهدی علیه السلام با چه روشی در میان مردم حکومت می کند؟ فرمود:

«یهدم ما قبله کما صنع رسول الله و یستأنف الاسلام جدیداً؛^۱

آثار بدعت و گمراهی قبل از خود را منهدم می کند چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله اساس جاهلیت را منهدم ساخت، آنگاه اسلام را از نو بنا می کند».

ابو بصیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«یقوم القائم بأمر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب شدید،

لیس شأنه إلا السیف، لا یستیب احداً و لا یأخذه فی الله لومة لائم؛^۲

قائم علیه السلام ما به امر جدید و کتاب جدید و حکم جدید که بر عرب دشوار است، قیام

می کند. کار وی شمشیر و اعمال قدرت است، از کسی درخواست توبه نمی کند،

و ملامت دشمنان او را از هدفش باز نمی دارد».

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲. همان، ص ۳۵۴.

کلمه «شمشیر» نماد قدرت است. به این معنی که آن حضرت از قدرتی الهی و فوق تصور برخوردار است و از این نعمت برای احیای دین و نابودی اباطیل استفاده می‌کند.

شکننده شوکت متجاوزان

این قاصم شوکه المعتدین؛ این هادم ابنیه الشرك و انفاق؛ ابن مبيد اهل الفسوق و العصيان و الطغیان؛

کجاست درهم شکننده شوکت متجاوزین و ستم‌کاران؛ کجاست ویران کننده بنیادهای شرکت و نفاق؛ کجاست نابود کننده اهل فسق و گناه و سرکشان و ظالمان.

یکی از سنن الهی این است که سرانجام حق پیروز و باطل به طور قطع نابود می‌گردد، زیرا باطل، با قوانین عالم آفرینش هماهنگ نیست و چیزی از واقعیت همراه ندارد. و هرچه خلاف واقع باشد، بی‌ریشه است؛ پس بقا و دوام برای او تصور نمی‌شود. به عکس حق که عین واقعیت است، تار و پودش راستی و درستی است؛ ریشه‌دار و عمیق، و هماهنگ با قوانین خلقت است؛ و در نتیجه باقی و پایدار است.

قرآن درباره مثل باطل می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً...﴾؛^۱ کف‌های روی آب به زودی از جلوه و خودنمایی می‌افتند.

ولی داستان حق مثل خود آب است که پایدار و مایه حیات و زندگی است: ﴿...وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ...﴾؛ ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند.

یکی از مصادیق باطل قدرت و نیروی ستمگران است. آشوب‌ها و غوغاهایی

است که به پا می‌کنند، خودمحوری و خودبینی آنها، تحقیر و سرزنش و به اسارت درآوردن مردم مظلوم، و به یغما بردن سرمایه‌های آنها است. چون ظلم خلاف قوانین فطرت و عالم خلقت و آفرینش است، قطعاً از حرکت باز می‌ایستد. قرآن شریف در این مورد می‌فرماید:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱؛ حق فرا رسید و باطل مضمحل شد و (اصولاً) باطل نابودشدنی است.

رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه وارد مسجد الحرام شد و تعداد ۳۶۰ بت را که به وسیله قبایل عرب بر گرد خانه کعبه چیده شده بود، یکی پس از دیگری با اشاره عصای خود، سرنگون ساخت و پیوسته می‌فرمود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آیه: جاء الحق و زهق الباطل؛ به قیام حضرت مهدی علیه‌السلام تفسیر شده است. امام باقر علیه‌السلام فرمود: مفهوم این سخن الهی این است که: اذا قام القائم علیه‌السلام ذهب دولة الباطل؛^۲ هنگامی که امام قائم علیه‌السلام قیام کند، دولت باطل برچیده می‌شود.

هنگام تولد بر بازوی راست امام زمان (عج) این آیه نقش بسته بود: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾.

امام زمان (عج) هم ستمگران و هم آثار آنها را از بین می‌برد، و آنچه را که تغییر داده‌اند، به جای خود برمی‌گرداند. علی علیه‌السلام فرمود:

«لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَلِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ»^۳ حکومت از آن حق است، و باطل فقط جولان دارد».

و امام باقر علیه‌السلام فرمود:

۱. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۲.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۷۲.

«اذا قام القائم عليه السلام سار الى الكوفة فهدم بها اربعة مساجد ولم يبق على وجه الارض مسجداً له مشرف الا هدمها وجعلها جماء ووسّع الطريق الاعظم وكسر كل جناح خارج في الطريق وابطل لكنيف والمازيب الى الطرقات ولا يترك بدعة الا ازالها ولا سنة الا اقامها ويفتح قسطنطينية والصين وجبال الديلم...»^۱

چون امام زمان (عج) قیام نماید، به کوفه می آید و چهار مسجد را خراب می کند؛ و هیچ مسجدی را که دارای مشرف و گنبد است، باقی نمی گذارد، جز اینکه کنگره و اشراف آن را خراب نماید. شاهراهها را توسعه می دهد، هر گوشه ای از خانهها را که در راه عمومی واقع شده باشد، خراب می کند. و ناودانهایی را که مشرف به راه مردم است، برمی دارد، هر بدعتی را برطرف می سازد و هر سنتی را باقی می گذارد. و قسطنطنیه و چین و کوههای گیلان (دیلم) را فتح می کند...».

بعید نیست که این چهار مسجد همان چهار مسجدی باشد که سران لشکر کربلا بعد از شهادت امام حسین عليه السلام به شکرانه قتل آن حضرت در کوفه ساختند و معروف به «مساجد ملعونه» شد و فعلاً وجود ندارند. ولی ممکن است قومی بیایند و به دلیل دشمنی با اهل بیت عليهم السلام آنها را دوباره بنا کنند.

و امام صادق عليه السلام فرمود:

«اذا قام القائم عليه السلام هدم المسجد الحرام حتى يرد الى اساسه وحوّل المقام الى الموضع الذي كان فيه وقطع ایدی بنی شیبۀ وعلقها على باب الكعبة وكتب عليها: هؤلاء سراق الكعبة»^۲

حضرت مهدی عليه السلام هنگامی که قیام کند، مسجد الحرام را خراب می کند و براساس بنای اول می سازد. و مقام ابراهیم عليه السلام را در جایی که بوده نصب می کند. و دست دزدان بنی شیبیه را بریده، و بر خانه کعبه می آویزد. و بر روی آنها می نویسد: اینها سارقان کعبه هستند.»

۱. اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

دورکننده شاخه‌های گمراهی

این حاصد فروع الغیّ و الشقاق؛ این طامس اثار الزیغ و الاهواء؛
این قاطع حبائل الکذب و الافتراء؛ این مبیّد العتاة و المردة؛ این
مستأصل اهل العناد و التضلیل و الالحاد.

کجاست آن دورکننده شاخه‌های گمراهی و نهال دشمنی و اختلاف؛
کجاست محوکننده آثار کج‌دلی و کج‌روی‌ها و اندیشه‌های باطل و
هواپرستی؛ کجاست قطع‌کننده رشته‌های دروغ و افتراء؛ کجاست
نابودکننده سرکشان و متمردان؛ کجاست ریشه‌کن کننده اهل عناد و
گمراه‌کنندگان و بی‌دینان.

اگر با دقت و خالی از هر تعصّبی، منصفانه بخواهیم بفهمیم که چه عواملی را
می‌شود عامل تفرّق و انحراف از احکام الهی دانست؛ باید گفت که برگشت همه
آنها به غصب خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و هر کج‌روی و فساد
که در عالم پیدا شده و می‌شود، از آن ریشه می‌گیرد و تمام طرق و سبیل ضالّه
و مضلّه از شاخه‌های این شجره خبیث است؛ زیرا مسیر سرپرستی مسلمین را
تغییر دادند و برای محقّ نشان دادن خود و تشکیلاتشان به ایجاد بدعت‌ها، و نقل
دروغ‌ها پرداختند و اهل بیت را به خلاف آنچه که خدا و پیغمبر فرموده‌اند، معرفی
کردند. برای بقای حکومت خود به تحریف آیات پرداختند، و خون، مال، جان
و ناموس مسلمین را فدای جاه‌طلبی‌های خود کردند. همه این بدبختی‌ها، ضررها،
فسادها، شکست‌ها و اختلاف آرا در فهم احکام خدا، و داخل کردن آنچه خدا
و پیغمبر فرموده‌اند در دین، و خارج کردن آنچه آنها فرموده‌اند از دین و
پدید آمدن مذاهب گوناگون معلول انکار یک اصل اصیل و یک واقعیت و حقیقت
است؛ و آن ولایت و امامت ائمه معصومین علیهم السلام است. و از روز ارتحال رسول

خدا ﷻ تا به امروز جامعه مبتلا به ثمرات تلخ آن است.

در چنین اوضاع و احوالی که همه به ستوه آمده و تاریکی مفسد جهان را فرا گرفته و چهره دنیا برای صاحب نظران، بلکه همه انسان‌ها کریه شده، نیاز به یک رهبر جهانی که جهان را سر و سامان بخشد، احساس می‌شود. و جهان به استقبال یک مرد الهی می‌رود که به همه تاریکی‌ها و ناهنجاری‌ها خاتمه دهد و به تشنگان جام حقیقت و عدالت، آب زلال معرفت، سعادت و آرامش بنوشاند؛ و به انسان پژمرده شادابی و به دل‌های مرده حیات نوین بخشد.

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...»^۱ بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند.

چون این خورشید طلوع کند، دیگر اثری از تاریکی نخواهد ماند. و با دست یاران قوی و نیرومند خود، باطل و باطلیان را ریشه‌کن خواهد فرمود. اما این دروگر فساد و شقاق چه زمانی خواهد آمد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

برای ظهور وقتی نیست. و مانند روز قیامت علم آن نزد خدا است؛ تا آنجا که فرمود: برای ظهور مهدی علیه السلام ما، کسی وقتی معین نکند، مگر آن کس که خود را شریک در علم خدا بداند و مدعی باشد که خدا او را بر سر خودش آگاه کرده است.^۲

همچنین، امام صادق علیه السلام از پدران علیهم السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
لَمَّا أُسْرِيَ بِي أُوحِيَ إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَسَاقَ الْحَدِيثَ إِلَيَّ أَنْ قَالَ:
فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بَانَوَارِ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَ...
وَالْحِجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دَرِّي قَلْتُ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَهَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يَحِلُّ حَلَالِي وَيَحْرَمُ حَرَامِي

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. مصباح الهدی، ج ۷، ص ۱۵۶.

وبه انتقم من اعدائی وهو رحمة لِاولیائی وهو الذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین والجاحدین والکافرین، فیخرج اللآت والعزّی طریقین فیحرقهما، فلفتنة الناس بهما یومئذٍ اشد من فتنة العجل السامری.^۱

علا بن محمد می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حضرت قائم (عج) چگونه در میان مردم عمل می کند؟ فرمود:

«یسیر بسیرة ما ساره رسول الله حتّی ینظر الاسلام. قلت وما كانت سیرة رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ابطل ما کان فی الجاهلیة واستقبل الناس بالعدل. وكذلك القائم، اذا قام یبطل ما کان فی الهدنة ممّا کان فی ایدی الناس ویستقبل بهم العدل»^۲

به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کند و اسلام را آشکار می سازد. عرض کردم: روش پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بود؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله آثار کفر جاهلیت را از میان مردم بُرد، و با مردم به عدالت رفتار کرد؛ و قائم ما هم موقعی که قیام می کند اعمال نامشروع و هر بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان در اسلام و در میان مسلمین مرسوم گشته، از میان می برد؛ و مردم را به عدالت گستری رهبری می نماید».

عزّت بخش دوستان و خوارکننده دشمنان

أینَ مُعزِّ الاولیاء و مذلِّ الأعداء.

کجاست عزّت بخش دوستان و خوارکننده دشمنان.

راغب اصفهانی در کتاب مفردات، واژه «عزیز» را چنین معنی می کند:

«عزیز الذی یُفهرُّ ولا یُفهرُّ؛ عزیز کسی است که مغلوب و مقهور می سازد،

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۹.

۲. همان، ص ۳۸۱.

ولی مغلوب و مقهور نمی‌شود».

در مرتبه نخست، عزّت منحصرأً از آن خدا است.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً...﴾؛^۱ کسی که خواهان عزّت است

(باید آن را از خدا بخواهد) که تمام عزّت برای خدا است.

در مرتبه بعد، عزّت از آن رسول او و مؤمنان است. چون اولیاء و دوستان خدا پرتوی از عزّت او دارند و به او متکی هستند.

در فارسی روزمره «عزّت» به معنی احترام و آبرو، و یا گرانبها بودن به کار می‌رود. ولی چنان که گفته شد، در لغت عربی «عزّت» به معنی قدرت شکست‌ناپذیر است.

حال باید دید، این قدرت شکست‌ناپذیر را در کجا باید جست و جو کرد و چه چیزی می‌تواند به انسان عزّت بخشد؟ قدرتی که در مقابل باطل، طاغیان و باغیان، سر تسلیم فرود نیاورده، در پیشگاه زر و زور نرمش از خود نشان نداده، در برابر هجوم و طغیان شهوات، هوا و هوس سر فرود نیاورده و اسیر نمی‌شود، فقط از ایمان به خدا، یعنی از ارتباط با منبع و سرچشمه اصلی قدرت به دست می‌آید. آن‌گاه که دل و جان به نور توحید منور شود، و فرد در پی عمل صالح باشد، این دو به انسان قدرت نفوذناپذیر و غیرقابل شکست می‌بخشند.

خداوند به واسطه ظهور حضرت مهدی علیه السلام به شیعیان و یاران آن حضرت این قدرت و عظمت را عنایت می‌کند، و در دل و جان آنها دیگر ترسی وجود ندارد و برای اسلام و قرآن با تمام قوا مبارزه می‌کنند، به طوری که در آن روزگار کسی یافت نمی‌شود، جز اینکه اقرار بر نبوّت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛^۲ در آن زمان هیچ کسی نیست، مگر اینکه اقرار به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله دارد».

۱. سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶.

همچنین، امام صادق علیه السلام فرمود:

«اذا خرج القائم علیه السلام لم یبق کافر باللّه العظیم ولا مشرک بالامام المکره
خروجه؛^۱ آن گاه که حضرت مهدی (عج) ظهور کند شرکی باقی نخواهد ماند و نه
کافری که خروج و ظهور حضرت را ناخوش دارد».

حضرت عبدالعظیم حسنی، رضوان الله تعالی علیه، (مدفون در ری) می گوید: به
حضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم:

من امیدوارم قائم علیه السلام اهل بیت که زمین را پر از عدل می کند، پس از آنکه پر از
ظلم و ستم گردید، شما باشید. حضرت فرمود: ای ابو القاسم، (کنیه حضرت
عبدالعظیم) هریک از ما ائمه، قائم به امر خداوند هستیم و هادی و راهنمای دین
او هستیم، ولی قائمی که خداوند زمین را به وسیله او از لوٹ و جود کافران
و منکرین پاک می گرداند و آن را پر از عدل و داد می کند، کسی است که ولادتش
بر مردم پوشیده می ماند، و خودش غائب می شود و ذکر نام او بر شما حرام است،
او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم کنیه آن حضرت است. او کسی است که زمین
برایش در هم نوردیده می شود و هر مشکلی برای او حل می گردد. و یارانش به
تعداد اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر، یعنی سیصد و سیزده نفر، از دورترین
نقاط زمین گرد وی جمع می شوند. چنان که خداوند می فرماید: ﴿...أَیْنَ مَا
تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛^۲ هر کجا که
باشید، خداوند همگی شما را [به سوی خود باز] می آورد؛ در حقیقت، خدا بر همه
چیز تواناست.

وقتی این عدّه از مخلصین پیرامون او اجتماع نمودند، ظهور می کند و هنگامی که
پیمان کامل گشت یعنی تعداد آنها به ده هزار نفر رسید، به اذن پروردگار قیام
می کند. و آن قدر از دشمنان می کشد که خداوند راضی گردد.

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۰.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

حضرت عبدالعظیم می گوید: عرض کردم: آقای من از کجا معلوم می شود که خدا راضی شده؟ فرمود: خدا رحمت خود را در دل وی اندازد، و چون به مدینه بیاید «لات و عزی» را بیرون می آورد و آتش می زند.^۱

لات و عزی دو بت قریش بودند، ولی در اینجا مقصود «اولی و دوومی» هستند. مهدی است آنکه دادسرای نهایش بر پایه های عدل ندایی بنا کند امام مجتبی علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرد که: خداوند در آخر الزمان، در روزگاری سخت و در میان جهل و نادانی مردم، مردی را برمی انگیزد و او را با فرشتگان خود تأیید می کند و یاران او را حفظ می نماید و با آیات و نشانه های خودش نصرت می دهد و بر کره زمین غالب می گرداند؛ تا آنجا که گروهی از مردم از روی میل و پاره ای با اجبار به دین خدا می گروند، سپس او زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان می کند، تمام مردم جهان در مقابل او خاضع می شوند. هیچ کافری باقی نمی ماند جز اینکه مؤمن می شود؛ و هیچ بدکاری نمی ماند جز اینکه اصلاح می گردد. در دولت او، درندگان آزادانه زندگی می کنند و زمین چنان که باید گیاهان خود را بیرون می دهد و آسمان برکات خود را فرو می فرستد. گنج ها (معادن) زمین برای او آشکار می شود... خوشا به حال آنان که روزگار او را درک می کنند و سخنان او را می شنوند.^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرانم از علی علیه السلام و آن حضرت از نبی صلی الله علیه و آله عالی قدر صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود:

یا علی علیه السلام موقعی که قائم علیه السلام ظهور کند سیصد و سیزده نفر به تعداد مردان جنگ بدر به گرد وی اجتماع کنند و وقت آمدنش نزدیک شود.
و له سیف مغمود، ناداه السیف قم یا ولی الله فاقتل اعداء الله.^۳

۱. کمال الدین صدوق، احتجاج طبرسی.

۲. طبرسی، احتجاج.

۳. صدوق، کفایة الاثر، ص ۲۶۶.

کلمه «شمشیر» آرم قدرت است. شمشیر غلاف شده‌ای دارد که همان شمشیر به وی می‌گوید: ای ولیّ خدا برخیز و دشمنان را بکش.
رسول الله ﷺ فرمود:

لا يبقى على وجه الارض بيت مدر ولا وبر، الا ادخله الله الاسلام اما
بعزّ عزيز او بذلّ ذليل، اما يعزّهم فيجعلهم الله من اهله فيعزّوا به واما
يذلّهم فيدينون له.^۱

امام باقر عليه السلام فرمود:

القائم منا منصورٌ بالرّعب مؤيدٌ بالنصر تطوى له الارض وتظهر له
الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق والمغرب ويظهر به الله دينه على الدين
كلّه، ولو كره المشركون فلا يبقى في الارض خراب الا عمر وينزل
روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه.^۲

ابوحنیفه خدمت حضرت صادق عليه السلام رسید، حضرت از وی پرسید معنی آیه
شریفه: «...سِيرُوا فِيهَا لِيَالِيٍّ وَأَيَّاماً إِمْنِينَ»؛^۳ «... شب‌ها و روزهایی در
کمال امن در زمین راه روید.» چیست؟ و این زمین کجا است؟

ابوحنیفه گفت: گمان می‌کنم مقصود، مابین مکه و مدینه باشد. حضرت صادق عليه السلام
رو به اصحاب خود کرد و فرمود: اطلاع دارید که در راه مکه و مدینه، جلو مردم
را می‌گیرند و اموال آنها را به غارت برده، و آنها از جان خود ایمن نیستند و کشته
می‌شوند؟ عرض کردند: آری، و با این گفت و گو ابوحنیفه ساکت شد.

آن‌گاه فرمود: ای ابوحنیفه، بگو بدانم معنی آیه «من دخله كان امناً؛ هرکس
داخل آن شود آسوده است» چیست؟ این محلّ کدام قسمت از زمین است؟
ابوحنیفه گفت: خانه خدا. امام فرمود: البته می‌دانی که حجّاج بن یوسف جرثقیل به

۱. طبرسی، مجمع البیان.

۲. طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۶۳.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۸.

خانه خدا بست و عبدالله زبیر را که به آنجا پناه برده بود به قتل رسانید، آیا او در آنجا آسوده بود؟ ابوحنیفه سکوت کرد. وقتی ابوحنیفه از خدمت امام خارج شد. ابوبکر حضرمی به حضرت عرض کرد: قربانت گردم، جواب این دو سؤال را که از ابوحنیفه پرسیدی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: مقصود از آیهٔ اوّل که می‌فرماید: شبها و روزهایی در کمال امن در روی زمین راه بروید، یعنی با قائم علیه السلام اهل بیت در روی زمین با کمال امنیت راه بروید. و در آیهٔ دوّم که می‌فرماید: هرکس داخل آن شود، آسوده و در امان است. یعنی هرکس با قائم علیه السلام بیعت کند و در سلک پیروان وی قرار گیرد و دست او را بفشارد، در کمال امن خواهد بود.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«بنا یفتح الله و بنا یختم الله و بنا یمحو ما یشاء و بنا یشبث و بنا یدفع الله الزمان الکلک و بنا ینزل الغیث، فلا یغرنکم باللّه الغرور، ما انزلت السماء قطرة من ماء منذ حبسه الله عزوجل. ولو قد قام قائمنا لأنزلت الله السماء قطرها، ولأخرجت الارض بناتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع و البهائم حتی تمشی المرثة بین العراق الی الشام، لا تضع قدمیها الا علی النبات، وعلی رأسها زینتها و لا یهیجها سبع و لا تخافه؛^۲

خداوند دین را به وسیله ما گشوده و هم به وسیله ما ختم می‌کند، به وسیله ما خدا آنچه را بخواهد محو می‌کند و هرچه بخواهد باقی می‌گذارد. به وسیله ما سختی زمانه را برطرف می‌سازد و باران فرو می‌فرستد. پس مغرور مشوید و از خدا دور نگردید، اگر قائم علیه السلام قیام کند، آسمان باران خود را فرو می‌ریزد و زمین نباتات خود را بیرون می‌دهد، و کینه‌ها از دل بستندگان خدا زایل می‌شود و درندگان و حیوانات با هم صلح می‌کنند. تا جایی که زنی که می‌خواهد راه عراق و شام را

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶.

بپیماید همه جا قدم بر روی سبزه و گیاهان می‌گذارد، وزینت‌های خود را بر سر دارد. نه درنده‌ای به او حمله می‌کند و نه او از درندگان وحشت دارد».

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«اذا قام قائمنا اذهب الله عزوجل عن شيعتنا العاهة وجعل قلوبهم كزبر الحديد وجعل قوّة الرجل منهم قوّة اربعين رجلا ويكونون حكام الارض وسنامها؛^۱

وقتی که قائم علیه السلام، قیام کند خداوند بیماری را از شیعیان ما برطرف می‌سازد، و دل‌های آنها را همچون پاره‌های آهن محکم می‌کند و به هر مردی از آنها نیروی چهل مرد می‌دهد، و آنها حکام زمین و رؤسای جامعه خواهند بود».

پس کسی که همه انسان‌ها را بر سر یک سفره می‌نشاند و تقوی و فضیلت را بر همه سایه افکن کرده و زیر چتر وحدت و یکپارچگی قرار می‌دهد، وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است.

محور وحدت بر تقوا

این جامع الکلمة علی التقوی.

کجاست گردآورنده سخنان پراکنده بر پرهیزگاری.

در ابتداء انسان، زندگی و اجتماع ساده‌ای داشت. و تدریجاً که بر تعداد افراد افزوده گشت، بین آنها تضادّ منافع، و اختلاف به وجود آمد. اینجا بود که احتیاج به قانون و راهنما پیدا کرد. از طرفی غرض از خلقت بشر تکامل آنها است راهنمایان الهی انسان را متوجّه کردند که اعمال نیک و مطابق قانون الهی سعادت ابدی و اعمال ناشایست عقاب و بدبختی همراه دارد. در این راه همه انبیای عظام برنامه و مسئولیت خود را خوب انجام دادند.

ولی چون در وجود انسان غرائز گوناگون از جمله حبّ مقام، زر و زور حاکم

است و اندک اند مردمی که در این میدان فقط از عقل و تعالیم انبیا علیهم السلام پیروی کنند، لذا تضادّ منافع حاصل می شود و همواره این اختلاف در جوامع انسانی بوده است. از طرفی خداوند متعال می خواهد همه انسان ها را در زیر چتر قانون (تعالیم الهیه) سعادت مند سازد و هرج و مرج و اختلاف برچیده شود؛ «لیظهره علی الدّین کلّه». ولی خود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هم موفق به این منظور یعنی حکومت علی الاطلاق اسلام بر همه جهانیان نگردید از طرفی خداوند وعده این پیروزی را داده است، و این که این پیروزی عالمگیر است. پس عاقبت این وعده به دست چه کسی وفا خواهد شد و این شجره مبارکه و طیبه چه زمانی به ثمر می نشیند و کام بشریت را شیرین و به همه ناکامی ها خاتمه می دهد؟ آری، به دست دوازدهمین جانشین حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آنکه همانام و هم کنیه آن جناب است، به تمام این نابسامانی ها پایان داده می شود.

زیرا آن حضرت دستورات قرآن شریف را به اجرا می گذارد و جامعه ای صالح می سازد و آنکه قابلیت پذیرش احکام خدا را ندارد، از میان برمی دارد و زمین را از لوث وجود آنها پاک می سازد. وقتی دین خدا بر محیط حاکم شد، سعادت و نیکبختی بر مردم قطعاً حاکم خواهد گشت و جامعه ای رشید، آگاه، عالم و پرهیزگار آفریده می شود؛ و رفاه و آسایش و امنیت از هر جهت بر سر آن مردم سایه افکن می شود.

برای «کلمه» معانی و استعمالات متعددی ذکر شده است. «کلمه» دارای مفهوم و محتوای گسترده ای است. گاهی به معنی گفتار و هرگونه سخن گفتن، مجمل و مفصل، گاه به معنی وعده و گاهی به معنی دین و آیین محکم و استوار و گاهی به معنی دستور به کار می رود. و به شخص مؤمن و به همه موجودات نیز «کلمه» گفته می شود. «کلمات الله» در روایات به ائمه معصومین علیهم السلام تفسیر شده است؛ «نحن کلمات الله».

به جامعه انسانی «کلمه» گفته می شود؛ وقتی که جامعه انسانی به کمال مطلوب

نائل شود و برای یک هدف معقول و مقدّس حرکت کند و اعضا خود را چون اعضا یک پیکر بدانند و از غم و اندوه، و درد ورنج همدیگر متأسّف بوده، و در رفاه و سلامت هم شادمان باشند؛ و خون، رنگ و نژاد، لهجه و زبان مطرح نباشد. چنین اجتماعی که در واقع یک عنصر و یک پیکر است، با این مزایا و خصایص، فقط در سایه اعتقاد به مبدأ و معاد، به وجود می‌آید. در این مکتب، تمام این ویژگی‌ها تدریس، و با روح این پیکر عجیب می‌گردد؛ و انسان‌ها لذّت برادری را درک می‌کنند.

انبیاء علیهم‌السلام برای همین منظور مبعوث شده‌اند و دروس مکتبشان جز ایمان به خدا و معاد، اعمال نیک و صالح و گفتار درست و مفید نبوده است. انبیا علیهم‌السلام انسان را دعوت به این کلاس کردند، ولی اندکی از مردم آنها را پذیرا شدند و همان جمع به ظاهر کوچک، یک زندگی انسانی حقیقی را احراز کردند. به عکس روگردانندگان از ارشادات پیامبران جز نگون‌بختی، و زندگی به ظاهر انسانی، ولی در واقع حیوانی محض را، استقبال نکردند.

نمونه روشن‌تر، حضرت خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که مؤمنین در روزگار حضرتش در چه پایه‌ای از کمالات و خصایص انسانی نائل آمدند و بر اجتماعشان روح تقوی و فضیلت، علم، تعاون، ایثار و... حکومت کرد. ولی حکومت او جهانی نشد. از طرفی خداوند متعال وعده داده است که حکومت الهی جهانی خواهد شد و بندگان صالح خداوند وارث تمام زمین می‌شوند:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ﴾^۱ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان

شایسته ما به ارث خواهند برد.

آری، به دست دوازدهمین جانشین آن حضرت، این موفقیت و حکومت عالمگیر به وجود می‌آید. آنجاست که احکام الهی مورد عمل قرار می‌گیرد. و به

دست این حجت خدا همه موحد، و مؤمن به اسلام می‌شوند، همان‌طور که امام صادق علیه السلام فرمود: لا یبقی احدٌ الا اقرّ بمحمّد صلی الله علیه و آله.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

وقتی قائم علیه السلام قیام می‌کند، به عدالت حکم می‌کند. و در روزگار او ظلم و ستم از میان می‌رود و راه‌ها امن می‌شود و زمین برکات خود را بیرون می‌دهد و هر حقی به صاحب حق داده می‌شود، و پیروان همه ادیان اظهار مسلمانی می‌کنند و با ایمان شناخته می‌شوند، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾؛^۲ هرکس در آسمان و زمین است از روی میل و اکراه تسلیم او می‌شود و به سوی او بازگشت می‌کنند.

و امام باقر علیه السلام فرمود:

هرگاه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، خیمه‌هایی نصب می‌کند، برای کسانی که قرآن را همان‌طور که نازل شده به مردم تعلیم دهند، در آن روز این از مشکل‌ترین کارهاست، زیرا آن قرآن به عکس قرآن فعلی جمع‌آوری شده است. توضیح آنکه قرآنی که امام زمان (عج) می‌آورد و به مردم تعلیم می‌دهد با قرآن فعلی این فرق را دارد که توسط حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ترتیب نزول آن در مدت ۲۳ سال با شأن نزول و تفسیر خود رسول الله صلی الله علیه و آله از آیات جمع‌آوری شده است. ولی از لحاظ عدد و رقم سوره‌ها و آیات قرآن موجودی که در دسترس مسلمین است با قرآن حضرت مولی‌الموحدين علی علیه السلام هیچ‌گونه فرقی ندارد.

پس آنکه همه مردم را به سعادت و کمال دعوت می‌کند و از ثمره این دعوت بهره‌مند می‌کند، وجود مقدس حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

درگاه [تقرّب] به خداوند

این باب الله الذی منه یؤتی.

کجاست آن درگاه خدا که از آن در وارد شوند.

یکی از مطالب مسلم و معقول این است که برای اقدام به هر کاری و نتیجه گرفتن از آن اعمّ از اعمال مذهبی و غیرمذهبی باید از طریق صحیح آن وارد شد، نه از طریق وارونه، غیرعادی و انحرافی. ﴿..لِیسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا...﴾^۱ و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید،

در شأن نزول این آیه شریفه ذکر شده است که یکی از رسوم و عادات خرافی مردم در جاهلیت این بود که وقتی مُحرم می‌شدند از راه معمولی و درب خانه وارد نمی‌شدند و معتقد بودند که مُحرم نباید از درب خانه وارد شود. به همین دلیل در پشت خانه نقبی می‌زدند و به هنگام احرام فقط از آن در وارد می‌شدند. آنها به این دلیل این کار را انجام می‌دادند که آن را یک عمل نیک می‌دانستند، چون یک نوع ترک عادت بود، و چون احرام ترک عادات می‌باشد باید با این ترک عادت تکمیل گردد.^۲

خداوند می‌فرماید:

«...وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَىٰ وَأَتَى الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳

نیکی در تقوی است نه در عادات خرافی، و بلافاصله دستور می‌دهد که حتماً از همان طریق عادی به خانه‌ها وارد شوند. اما با توجه به معنی و مفهوم گسترده آیه، می‌توان گفت که مفهومی مهم‌تر و عمیق‌تر از راه‌های انحرافی و نقب‌های مردم

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲. تفسیر بیضاوی، ذیل آیه مذکور.

۳. همان.

جاهلی در حال احرام، در آن مطرح است، همان طور که راهنمایان عالی مقام و ائمه معصومین و آنها که مفسر و مبیین آیات الهی هستند، فرموده‌اند: در این آیه خداوند متعال دستور می‌دهد که احکام دین را از علی علیه السلام و عترت پاک آن حضرت که درهای علم پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، بیاموزید و از این ابواب به احکام خدا وارد شوید، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا مدينة العلم و علی بابها و لا یؤتی المدينة الا من بابها؛ من شهر علم هستم و علی درب آن شهر است و وارد شهر نمی‌شوند، جز از درب آن». و فرمود: «قد جعل الله للعلم اهلاً و فرض علی العباد طاعتهم، بقوله: و أتو البيوت من ابوابها، و البيوت هی بیوت العلم الذی استودعته الانبياء، و ابوابها اوصیاءهم؛^۱ محققاً خداوند برای علم (و فهم آن) اهلی قرار داده است، و بر بندگان پیروی و اطاعت آنها را در این گفته‌اش که: «وارد خانه‌ها شوید از درهای آنها» واجب کرده است. آنها خانه‌هایی هستند و علومی هستند که خداوند به ودیعت به پیامبران داده و جانشینان آنها درها و ابواب این علوم هستند».

اصبغ بن نباته که از یاران خاص حضرت مولی المتقین علی علیه السلام، است می‌گوید: در محضر مولا علی علیه السلام بودم که «ابن کوا» وارد شد و گفت:

«یا امیر المؤمنین ما قول الله عزوجل «لیس البر بان تأتوا البيوت من ظهورها...»؟ و قال صلی الله علیه و آله: نحن البيوت التي أمر الله أن یؤتی من ابوابها و نحن باب الله و بیوته التي یؤتی منه فمن بايعنا و اقرّ بولايتنا فقد آتی البيوت من ابوابها، و من خالفنا و فضل علينا غیرنا فقد آتی البيوت من ظهورها؛^۲

ای امیر مؤمنان صلی الله علیه و آله، چه می‌فرمایید در مورد این آیه؟ که می‌فرماید: تقوا این

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۱۰.

۲. همان، ج ۲۳، ص ۳۲۸.

نیست که از پشت‌بام به خانه‌ها وارد شوید؛ بلکه... حضرت فرمود: ما خانه‌هایی هستیم که خداوند امر فرموده است از درهای آنها وارد شوید. ما یم باب‌الله و خانه‌های او که باید از طریق ما به خدا نزدیک شد. پس کسی که بیعت کند با ما و اقرار به ولایت ما کند، از طریق در وارد خانه شده است و آنکه مخالفت با ما کند و دیگران را بر ما برتری دهد، از غیر طریق وارد خانه شده است».

عیاشی می‌گوید که از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد، و وی فرمود: «آل مُحَمَّدِ ابْوَابِ اللَّهِ وَ سَبِيلَهُ وَ الدُّعَاةُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْقَادَةُ إِلَيْهَا وَ الْأَدْلَاءُ عَلَيْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۱ فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام درهایی به سوی خداوند، طرق الی الله، دعوت‌کننده خلق به سوی بهشت، و راهنمایان به سعادت و کمال‌اند تا روز قیامت».

در نتیجه ائمه معصومین علیهم السلام طرق الی الله هستند و جز از طریق اعتقاد به ولایت و امامت آنان و اطاعت از فرامین آنها کسی به سعادت نائل نمی‌شود. و آخرین این ابواب و درهای رحمت حضرت حق عزوجل، وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام است که وقتی ظهور می‌کند، همه خلق را به سوی توحید و اسلام می‌خواند و قرآن را حاکم قرار می‌دهد.

چهره خداوند

أَيْنَ وَجْهُ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ.

کجاست نماینده خدا که دوستان به سوی او رو کنند؟

«وجه» به معنی صورت است که به هنگام مقابله با کسی، با آن روبه‌رو می‌شویم. ولی وقتی که در مورد خدا به کار می‌رود، منظور ذات پاک و اقدس او است. «وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...»^۲ و ذات پروردگارت باقی خواهد ماند. طبق روایات

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰.

۲. سورة الرحمن، آیه ۲۷.

معصومین علیهم السلام وجه در این آیه هم به «دین حق» تفسیر شده است؛ «و یبقی دین ربک» و هم به امامان معصوم علیهم السلام.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«نحن وجه الذی یؤتی الله منه؛ از توجّه به ما خاندان به خدا می رسید.»

عبدالسلام هروی می گوید: از علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

«فما معنی خبر الذی روه أن ثواب لا اله الا الله، النظر الی وجه الله تعالی؟ قال: یا ابا الصلت، من وصف الله بوجهه كالوجه فقد كفر، ولكن وجه الله تعالی انبیاءه ورُسُلُه وحججه علیهم السلام. هم الذین بهم یتوجّه الی الله عزوجل والی دینه و معرفته؛^۱

معنای روایتی که می گوید: ثواب «لا اله الا الله» نظر کردن به وجه خداوند است، چیست؟ فرمود: ای اباصلت، هرکس توصیف کند خدا را به «صورتی» چون سایر صور، کافر شده است. وجه خدا، پیامبران و رسولان او و حجّت های او می باشند که به وسیله آنها مردم به خداوند توجه پیدا می کنند، و به وسیله آنها مردم به دین خدا و معرفت به او دست می یابند.»

در نتیجه، به وسیله امامان معصوم علیهم السلام بندگان خدا، به دین خدا و دستورات نازل الهیه، عرفان پیدا می کنند و به سعادت نائل می شوند. و این معرفت همگانی توسط دوازدهمین فرزند معصوم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تحقق می یابد.

واسطه بین زمین و آسمان

این السَّببُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.

کجاست وسیله پیوند میان زمین و آسمان؟

راغب در کتاب مفردات «سبب» را چنین معنی می کند:

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۰۸.

«السَّبَبُ الْحَبْلُ الَّذِي يُصْعَدُ بِهِ النَّخْلُ؛ سَبَبٌ طَنَابِيٌّ اسْتَكْتَفَى بِهِ وَسِيلَهُ أَنْ يَنْزِلَ مِنْ شَجَرَةِ النَّخْلِ بِأَلْيَدِهِ وَنَحْوِهَا»^۱

درختان نخل بالا می‌روند، و سپس به هرگونه وسیله شده است.

خداوند متعال قرآن شریف و ائمه طاهرین را ریسمان و حبل معرفی می‌فرماید، یعنی به وسیله اینها انسان می‌تواند از حسیض ذلت به اوج عزت نائل آید.

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...﴾؛ حبل در این آیه به قرآن، اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر شده است.

امام سجاده علیه‌السلام فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَمَعَهُ اصْحَابُهُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْأَلُ عَمَّا يَعِينُهُ. فَطَلَعَ رَجُلٌ طَوَالَ شَبِيهِهِ بِرِجَالِ الْمِصْرِ، فَتَقَدَّمَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِيمَا أَنْزَلَ: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» فَمَا مَعْنَى هَذَا الْحَبْلِ الَّذِي أَمَرْنَا بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ وَلَا نَفَرِّقُ عَنْهُ؟ فَطَرَّقَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ عليه‌السلام وَقَالَ: هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مِنْ تَمَسُّكَ بِهِ إِعْتَصَمَ فِي دُنْيَاهُ وَلَمْ يَضَلَّ فِي آخِرَتِهِ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ فَاحْتَضَنَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَحَبْلِ رَسُولِهِ ﷺ. ثُمَّ قَالَ: فَوَلَّى فُخْرًا. فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الْحَقُّ فَا سَأَلُهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ اللَّهُ لِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا تَجَدَّهَ مَوْقِفًا. قَالَ: فَلَحِقَهُ الرَّجُلُ فَسَأَلَهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: أَفَهَمْتَ مَا قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا قُلْتَ لَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنْ كُنْتَ مَتَمَسِّكًا بِذَلِكَ فَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَالْآخِرُ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ؛^۱

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مسجد با اصحاب نشسته بود؛ و فرمود: مردی از اهل بهشت از این در پر شما وارد می‌شود و چیزی می‌پرسد که او را یاری می‌کند. سپس مردی بلند قامت که به مردان مصری شبیه بود، وارد شد. و به رسول اکرم

نزدیک شد و سلام کرد و نشست و گفت: شنیدم خداوند آیه‌ای نازل فرمود که می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾، معنی حبلی که خداوند ما را به چنگ زدن به آن امر فرموده است و دستور داده از گرد آن متفرق نشویم، چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اندکی سرش را پایین انداخت، و بعد سرش را بلند کرد و با دست به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این آن حبل و ریسمانی است که هر کس به او چنگ زند، در دنیا تکیه گاه دارد و در آخرت هم گمراه نشده است. مرد به علی علیه السلام چسبید و در پشت سر آن حضرت قرار گرفت و می‌گفت: به ریسمان خدا و حبل پیغمبرش تمسک جستم. سپس برخاست و رفت. مردی از حاضرین بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله، از آن مرد بخواه برای من استغفار کند؟ حضرت فرمود: اکنون او را می‌بینی که ایستاده است (خود برو و سؤال کن). مرد خود را به او رساند و درخواست خود را به او گفت. او گفت: آیا فهمیدی پیامبر به من چه فرمود؟ و من چه گفتم؟ گفت آری، مرد گفت: اگر به حبل الله، علی علیه السلام، متمسک گردی خدا تو را می‌آمزد، و اگر به علی علیه السلام متمسک نشوی آمرزشی برای تو نیست».

امام باقر علیه السلام فرمود: آل محمد صلی الله علیه و آله حبل الله و ریسمان الهی هستند. تعبیر به حبل الله در این آیه به حقیقتی مهم اشاره دارد و آن اینکه انسان در شرایط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در چاه تاریک غرایز سرکش و جهل و نادانی خواهد ماند. و برای برآمدن از این چاه نیاز به ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون بیاید و این رشته همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و جانشینان واقعی او می‌باشد. دنباله آیه به نعمت بزرگ اتحاد و برادری توجه می‌دهد. که به برکت آن، به قول «توماس کارل» با آن که از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود، مسلمانان یک پا را در هندوستان و پای دیگر را در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می‌کرد.^۱

وقتی که خدا بر ما منت بگذارد و حضرت مهدی (عج) قیام فرماید، با آن قدرت و نیروی وصف ناشدنی، شرق و غرب را زیر پرچم لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله درمی آورد و همه انسان‌ها را یک پارچه می گرداند. و منافع مادی و معنوی بسیاری عاید بشر می گردد.

آری، امام عصر روحی له الفداه رشته‌ای است بین خالق و مخلوق و تمسک به تعالیم بلند آن حضرت، انسان‌ها را به تکامل می رساند. و مصداق سخن رسول خدا ﷺ قرار می گیرد: «المؤمنون كالتنفس الواحدة؛^۱ مؤمنان همچون یک روح اند». جان گرگان و سگان از هم جدا است مستعد جان‌های شیران خداست

صاحب روز پیروزی

أَيُّنَ صَاحِبِ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرِ رَايَةِ الْهُدَى.

کجاست صاحب روز پیروزی و برافرازنده پرچم هدایت؟

کلمه صاحب، لقب امام زمان (عج) است، ولی در اینجا صاحب به معنی وصفی آمده است. و روز فتح همان روز ظهور است که آن حضرت به هر طرف رو کند فاتح می شود و پرچم هدایت را برمی افرازد و جهان را پر از عدل و داد می کند. امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند فتح و پیروزی مؤمنین را به تأخیر نینداخت، از همان ابتدا جبرئیل پرچم رسول خدا ﷺ را برای جنگ بدر آورد و موجب فتح گردید. قسم به خدا آن پرچم از پنبه و کتان و ابریشم نبود، بلکه از ورق و برگ درخت‌های بهشت بود. سپس آن را پیچید و به دست علی علیه السلام داد تا اینکه آن حضرت در جنگ بصره برافراشت و فاتح شد. سپس آن را پیچید و آن نزد ما اهل بیت است. و دیگر کسی آن را بر نمی افرازد، مگر قائم علیه السلام ما، که چون ظهور کند، آن پرچم را برمی افرازد. پس احدی از مشرکین از مشرق تا مغرب نیست، مگر آنکه مطیع آن حضرت

۱. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۲، ص ۴۵۰.

شوند. و مردم همه مرعوب آن حضرت اند.^۱

أَبِي بِن كَعْبِ پَرَسِيد: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، دَلَائِلُ وَعَلَائِمُ آمَدْنِ أَنْ حَضْرَتِ
چيست؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

پرچمی است که چون وقت قیام وی شود، خود به خود برافراشته می شود و همان
پرچم به قائم می گوید: ای ولی خدا، برخیز دشمنان خدا را بکش. همچنین،
شمشیری در غلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیک شود آن را از غلاف
می کشد و خداوند آن را به زبان آورده و آن نیز به وی می گوید: ای ولی خدا،
برخیز، جا ندارد که بنشیني و دشمنان خدا را به حال خودشان بگذاري، او از پس
پرده غیبت بیرون می آید و هر جا دشمنان خدا را ببیند به قتل می رساند و احکام
خدا را جاری می سازد و طبق دستور الهی حکم می کند؛ در حالی که جبرئیل در
سمت راست و میکائیل در جانب چپ او قرار گرفته اند؛ و آنچه را اکنون به شما
می گویم روزی مردم به زبان می آورند، هر چند بعد از زمان های طولانی باشد...
ای اَبی، خوشا به حال کسی که او را ملاقات می کند و خوشا به حال کسی که او را
دوست می دارد و خوشا به حال کسی که عقیده به وجود او و ظهور او دارد. او
آنها را از مهالک دنیوی نجات می دهد. و با اعتقاد به خدا و پیغمبر و تمام ائمه
طاهرین، خداوند درهای بهشت را برای او می گشاید. مَثَلُ آنها در دنیا، همچون
مُشکی است که همیشه بویش استشمام می شود و هیچ گاه تغییر نمی یابد. و مثل
آنها در آسمان مانند ماه تابان است که هیچ وقت نورش خاموش نمی شود.

أَبِي عَرَضُ كَرَد: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خَدَاوَنَدُ نَامِ ائِمَّةٍ رَا چگونگی بیان کرده است؟ حضرت
فرمود: خَدَاوَنَدُ مَتَعَالِ دَوَازِدِه صَحِيفَه بَر مَن نَاذِلُ فَرَمُودُ كِه نَامُ هَرِ اِمَامِي بَرِ مُهَرِ
آن نگاشته و وصفش در آن نوشته شده بود.

امام صادق عليه السلام فرمود:

چون قائم عليه السلام ما به کوفه درآید، سه پرچم برمی افرازد: یک پرچم برای فتح
قسطنطنیه، و یک پرچم برای فتح چین، و یک پرچم برای فتح کوهستان دیلم،

و آن سه موضع را به مدد الهی به تصرف درآورد.^۱
 مهدی است آنکه پرچم اسلام راستین بر قلعه‌های محکم دشمن به پا کند

جامع صلاح و خشنودی امت

أَيْنَ مَوْلَفِ شَمْلِ الصَّلَاحِ وَالرِّضَا.

کجاست جمع‌آوری‌کننده جامع صلاح و برطرف‌کننده پریشانی، و
 خوشنودکننده دل‌ها.

اساسی‌ترین رکن وحدت جامعه، وحدت در هدف است. اگر مردمی برای یک مقصود حرکت کنند، یقیناً بر آن جامعه یگانگی حاکم خواهد بود. و تنها عاملی که می‌تواند، انسان را به وحدت واقعی وادارد، ایمان به خداوند است. افراد وقتی واقعاً به ذات مقدس باری تعالی معتقد شدند، و او را با صفات ثبوتیه و سلبیه و جلال و جمالش شناختند، در جلب رضای او می‌کوشند و از آنچه سبب غضب او شود دوری می‌کنند. و غیر از دین، هیچ عاملی توان ایجاد این امر را ندارد. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید:

«لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً...»^۲ ای پیغمبر، اگر همه ثروت زمین را، بین مردم تقسیم می‌کردی تا با هم متحد شوند، نمی‌توانستی «وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ». ولی آن قدرت خداوند بود که از آن مردم لجوج و خودخواه و خون‌ریز و متفرق چنین اجتماع متحد و یک‌پارچه‌ای ساخت. اگر ثروت زمین بین آنها تقسیم شود، عوض وحدت تفرق بیشتر ایجاد می‌شود؛ و امور مادی جز تفرق نتیجه دیگری به بار نمی‌آورد، زیرا انسان هر قدر هم که از دنیا به او داده شود، سیر نمی‌شود، بلکه گرسنه‌تر شده و اشتهای او بیشتر می‌گردد. «مَنْهُومانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبِ عِلْمٍ وَ طَالِبِ دُنْيَا».^۳

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۸.

۲. سوره انفال، آیه ۶۳.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۶.

وحدتی که در اثر تعلیمات پیامبر مکرم در آن جامعه پدید آمد، معلول دین و اعتقاد به خداوند بود. متأسفانه دنیا طلبان بعد از ارتحال رسول خدا ﷺ به خاطر ارضای هواهای نفسانی خود و کسب جاه و مقام مسیر خلافت را تغییر دادند؛ و اتحاد به تفرق مبدل گشت. برای تحکیم حکومت خود بدعت‌ها پدید آوردند و بالاخره در اسلام این همه فرقه به وجود آمد که اکنون، شاهد ثمرات تلخ آن هستیم.

همه روشن ضمیران به آن امیدند که وجود مبارک مصلح بیاید و این تفرق و تشتت را خاتمه دهد. بلی، در تمام اعصار بزرگان اسلام کوشیده‌اند تا اختلافات و بدعت‌ها را از بین ببرند و تا اندازه‌ای توفیق هم حاصل کرده‌اند، ولی توفیق حقیقی و کامل که مصداق: «لیظهره علی الدین کله» باشد به دست آخرین وصی خدا حضرت امام عصر علیه السلام به دست خواهد آمد. همه انسان‌ها به برکت این اعتقاد و ایمان، لذت برادری و وحدت را خواهند چشید. در آن زمان همه انسان‌ها را به توحید دعوت می‌کند و همه از شرق و غرب می‌پذیرند و قانون آن حکومت فقط قرآن و اسلام است. در آن زمان است که همه مردم برای کسب و جلب رضای حق قدم برمی‌دارند، و همه یکدیگر را چون جان شیرین دوست دارند.

نمونه‌هایی از روایات در این باره به شرح زیر است:

«قیل لابی جعفر علیه السلام: ان اصحابنا بالكوفة جماعة كثيرة، فلو امرتهم لأطاعوك واتبعوك. فقال علیه السلام: یجییء احدهم الی کیس اخیه فیأخذ منه حاجته؟ فقال: لا. قال علیه السلام: فهم بدمائهم ابخل. ثم قال: ان الناس فی هذنة، نناكحهم ونوارثهم ونقیم علیهم الحدود ونودی اماناتهم حتی اذا قام القائم علیه السلام، جاءت المزاماة ویأتی الرجل الی کیس اخیه فیأخذ حاجته لا یمنعه!»^۱

به حضرت امام باقر علیه السلام عرض شد: یاران و اصحاب ما در کوفه جمع کثیر

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۲.

و فراوانی هستند، چنانچه حضرت آنها را امر فرماید اطاعت کرده و فرمان بردارند. امام علیه السلام فرمود: آیا به جایی رسیده‌اند که وقتی یکی از برادرانشان نیازی داشته باشد به طور طبیعی بیاید و دست در کیسه برادر دیگر فرو برد و آنچه نیاز اوست بردارد؟

پاسخ دادند: خیر. فرمود: وقتی در مقابل مال چنین نیستند، در دادن خون خود بخیل‌ترند. اکنون با این حال در آرامش هستند، و ما احکام نکاح و ارث و حدود را بر آنها جاری کرده و امانت‌های آنها را می‌دهیم؛ تا قائم علیه السلام ما قیام کند. وقتی آن حضرت حکومت اسلام و قرآن را در بین خلق پیاده کرد، کار جامعه مسلمان و اخلاق آنها تا آنجا تکامل پیدا می‌کند که از آسمان و زمین خیرات و برکات و خوشی‌ها، بر آنها می‌بارد و هر یک از مؤمنین دست در کیسه برادر خود می‌برد و آنچه نیاز دارد، می‌گیرد و او مانعش نمی‌شود».

چون نماند خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحده

امام باقر علیه السلام فرمود:

چون حضرت مهدی (عج)، قیام کند، داخل کوفه شود، و مردان الهی به آن حضرت پیوندند. زندگی دنیوی و برکات الهی چنان آنها را غرق در خود می‌کند که در هر سال دو بار بخشش می‌کند، و در هر ماه دو بار حقوق می‌دهد و عدالت و مساوات را بین مردم برقرار می‌سازد؛ تا آنجا که گیرنده زکوة یافت نشود، به طوری که پرداخت کنندگان زکوة به دنبال مستحق زکوة می‌گردند و نمی‌یابند و آنها که قبلاً مستحق بودند، اکنون قبول نمی‌کنند. از این منزل به آن منزل زکات را می‌گردانند. ولی فقرای دیروز به برکت امام عصر علیه السلام و حکومت قرآن، امروز می‌گویند: ما را به پول‌های شما نیازی نیست؛ لا حاجة لنا اليوم، فی دراهمکم؛^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حضرت مهدی (عج) فرمود:

وقتی خداوند مهدی (عج) را برمی‌انگیزد، آن حضرت به مسئولین حکومتش

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

فرمان عدل و داد می‌دهد، و عدالت در بین همه مردم پیاده می‌گردد. چنان عدالتی که گرگ و میش در کنار هم زندگی می‌کنند؛ و کودکان با مار و عقرب بازی می‌کنند، بدون اینکه آسیبی به آنها برسانند. شرّ از بین می‌رود و خیر باقی می‌ماند. کشاورزی آن چنان که خداوند در قرآن فرموده، برکاتش آشکار می‌شود. جانور و حشره موذی، آزار نمی‌رساند. و شرور منتفی و خیرات باداوم، عمل منافی عفت ریشه کن، شرب خمر و ربا، از بین می‌رود. مردم به عبادت و دین‌داری و نماز جماعت رو آورده و به استقبال آنها می‌روند. در چنین روزگاری عمرها طولانی می‌گردد، امانات به صاحبانشان ردّ می‌شود و درختان بارور می‌گردند، اشرار و مزاحمین به هلاکت می‌رسند، و اخیار و نیکان پایدارند.

و امام باقر علیه السلام فرمود:

اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ اخْلَاقَهُمْ.^۱

در روزگار آن حضرت عقل مردم رشد می‌کند، و در اثر مکتب انسان‌ساز این امام بزرگوار و تبعیت از قوانین الهی و راه یافتن به حقایق و زدوده شدن تحریف‌ها و بدآموزی‌ها، عقول به کمال می‌رسد. آری، وجود آن حضرت وجودی عقل‌آفرین است، او چنان شخصیتی است که از دست پرفیضش عقل می‌ریزد، و از سرانگشت وی فهم سرازیر می‌شود.

در بحارالانوار این روایت به صورت زیر آمده است:

«اِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَاكْمَلَ بِهِ اخْلَاقَهُمْ؛^۲ هنگامی که قائم (عج) قیام کند، دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد، و عقل‌های آنها را جمع و اخلاق آنها را کامل می‌کند.»

پس در روزگار امام زمان (عج) همه مردم مؤمن کنار یک سفره می‌نشینند و از

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

خوان گسترده قرآن بهره‌مند می‌شوند. و از برکت آن وجود مقدّس، همه کاستی‌ها جبران می‌شود و نشاط معقول در سطح جهان حاکم خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عِزَّوَجَلَّ شَيْعَتَنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِيهِمْ؛^۱

هنگامی که قائم ما قیام کند، خداوند چندان به گوش‌ها نیرو و به دیدگان نور عطا می‌کند که میان آنها و قائم علیه السلام، یک پیک خواهد بود. قائم با آنها صحبت می‌کند و آنها هم صدای او را همان جا که هست می‌شنوند و به وی نگاه می‌کنند».

خون خواه شهید کربلا

این الطَّالِبِ بَدْحَوْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟ أَيْنَ الطَّالِبِ بَدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ؟ أَيْنَ الْمَنْصُورِ عَلَيَّ مِنْ أَعْتَدِي عَلَيْهِ وَ افْتَرِي؟.

کجاست جوینده خون پیامبران و فرزندان پیامبران؟ کجاست جوینده خون شهید کربلا؟ کجاست آن پیروزمند بر هر تجاوزکار و دروغگو؟

یکی از اوصاف مؤمنین تسلیم نشدن در برابر ظالم است. آنها موظف‌اند در مقابل ستمگر بایستند و اگر نتوانند به تنهایی جلو ظالم را بگیرند، باید از دیگران کمک بگیرند. در حقیقت مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم است؛ و همه مؤمنین موظف به پاسخ‌گویی به ندای او هستند. و این دستور خداوند است. / ﴿...وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ...﴾؛^۲ هرگاه برای حفظ دین از شما یاری طلبیدند، بر شما است که آنها را یاری کنید.

البته این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می‌دهد که اگر ظلم کنند،

۱. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۴۰.

۲. سوره انفال، آیه ۷۲.

مؤمنین دیگر ساکت نمی‌نشینند. و مقابل آنها می‌ایستند، و مظلوم تنها نیست؛ و در هنگام استغاثه یاری خواهد شد.

اسلام در مورد حرمت انسان‌ها می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾^۱؛ و نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق مکشید،

و می‌فرماید:

﴿...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...﴾^۲؛ هرکس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فسادی در زمین - بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد.

در اینجا برای تأمین حیات جامعه و امنیت نفوس تکلیف قصاص است. لذا اسلام به اولیای مقتول حق قصاص داده است. و قرآن شریف به این حق مسلم و ثابت اشاره می‌کند.

﴿...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا...﴾^۳؛ کسی که مظلوم کشته شود، برای ولی دم او سلطه (حق قصاص) قرار دادیم.

حال اگر این مظلوم امام علیه السلام باشد، قضیه چگونه است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است.^۴

همچنین، از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، و وی فرمود:

«ذَلِكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ يَخْرُجُ فَيَقْتُلُ بَدْمَ الْحُسَيْنِ علیه السلام؛ این ولی دم قائم ماست

که قیام می‌کند و به خونخواهی جدش از قاتلین انتقام می‌گیرد».

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۲. سوره مائده، آیه ۳۲.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۳.

۴. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ص ۹۶۸.

یابن رسول الله، مگر همه شما ائمه قائم به حق نیستید؟ فرمود: بلی، عرض کردم: پس چرا به دوازدهمین شما قائم گفته می‌شود؟ فرمود: چون جدّم امام حسین علیه السلام شهید شد، فرشتگان به درگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا آیا قاتلین بهترین بندگانت و زاده اشرف پیامبرانت را به حال خود وا می‌گذاری؟ خداوند به آنها وحی فرستاد: ای فرشتگان من، آرام بگیرید. به عزّت و جلالم سوگند از آنها انتقام خواهم گرفت، هرچند بعد از گذشت زمان‌ها باشد. آن‌گاه پروردگار عالم امامان و اولاد امام حسین علیه السلام را به آنها نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند. یکی از آنها ایستاده بود و نماز می‌گذازد. خداوند فرمود: «بهذا القائم انتقم منهم؛^۱ با این قائم از آنها انتقام می‌گیرم».

و امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

او حسین بن علی علیه السلام است و بقیه آیه «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»؛ مقصود امام قائم علیه السلام است که نامش در آیه منصور می‌باشد، چنان که خداوند احمد و محمد علیه السلام را محمود، و عیسی را مسیح خوانده است.

مرحوم حاجی نوری در کتاب «نجم الثاقب» می‌گوید: در کتاب ذخیره و تذکره مذکور است که «منصور» اسم حضرت امام زمان (عج) است. وجه اینکه او به این نام موسوم است؛ آن است که در خون‌خواهی و انتقام از کسانی که ظلم بر آبا و اجداد او نموده‌اند، خداوند او را یاری می‌کند.

اباصلت هروی می‌گوید که از امام رضا علیه السلام پرسیدم:

«یابن رسول الله ما تقول فی حدیث روی عن الصادق علیه السلام؟ انه قال: اذا قام القائم علیه السلام قتل ذراری قتلة الحسین علیه السلام بفعال ابائها، فقال علیه السلام: هو كذلك. فقلت و قول الله عزوجل: «و لا تزر وازرة وزر اخرى» ما معناه؟ قال: صدق الله فی جمیع اقواله و لكن ذراری قتلة الحسین علیه السلام یرضون

بفعال ابائهم و یفتخرون بها، و من رضی سیئاً کمن اتاه. ولو ان رجلاً
 قتل فی المشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عندالله
 عزوجل شریک القاتل. و انما یقتلهم القائم علیه السلام اذا خرج لرضائهم بفعل
 ابائهم. قال: قلت له بای شیء یبدأ القائم اذا قام فقال: یبدء بنی شیبہ
 و یقطع ایدیهم لائهم سراق بیت الله عزوجل؛^۱

چه می فرماید درباره این حدیث که حضرت صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قائم علیه السلام
 قیام کرد، بازماندگان قاتلان امام حسین علیه السلام به کیفر اعمال پدرشان کشته
 می شوند؟ فرمود: همین طور است. عرض کردم: پس اینکه خداوند در قرآن
 می فرماید: «ولا تزرو وازرة و زر اخری»؛ گناه کسی را به پای کسی
 نمی نویسند، یعنی چه؟ فرمود: آنچه خدا فرموده است، صحیح است. ولی
 بازماندگان کشتگان امام حسین علیه السلام از اعمال پدرانشان راضی هستند، و به آن
 افتخار می کنند و هر کسی از چیزی راضی باشد، مثل این است که آن را انجام
 داده است. اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب راضی به کشته
 شدن او باشد، در نزد خدا شریک جرم قاتل است. علت اینکه قائم، اولاد قاتلان
 امام حسین علیه السلام را هنگام ظهورش به قتل می رساند؛ این است که آنها از عمل
 پدرانشان خشنود هستند. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام از چه طایفه ای شروع
 می کند؟ فرمود: از بنی شیبه، و دست های آنها را قطع می کند، زیرا آنان دزدان
 خانه خدا در مکه معظمه هستند».

اجابت کننده دعای فرد پریشان

این المُضْطَرُّ الَّذِی یُجَاب اذا دعا.

کجاست آنکه دعای خلق پریشان و مضطر را اجابت می کند؟
 در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود و انسان

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۵.

از هر نظر مضطرّ می‌گردد، تنها کسی که می‌تواند قفل مشکلات را بگشاید، و نور امید را در دل‌ها ایجاد کند، و درهای رحمت را به روی انسان درمانده باز کند، فقط ذات مقدس خداوند است. و این یک احساس فطری است. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ...»؛^۱ یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند، اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند،

یکی از شرایط اجابت دعا این است که انسان از عالم اسباب به کلی ناامید گردد. و تمام وجودش را در اختیار خداوند قرار دهد، همه چیز را از آن او بداند و حلّ مشکل را فقط به دست او ببیند. و رسیدن بدین مقام در حال اضطرار به کف می‌آید. البته این عالم، عالم اسباب است، ولی فرد مؤمن می‌داند که اثر اسباب و وسائل هم از خدا است. و روح قضیه این است که عنایات ذات حضرت حق بی‌چون و چرا، مسبب الاسباب است.

ائمہ علیہم السلام، مضطرّ در این آیه را وجود سراپا برکت حضرت مهدی علیه السلام تفسیر کرده‌اند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

به خدا قسم گویا قائم را می‌نگرم که تکیه داده است به حجرالاسود و مردم را به حق خودش سوگند می‌دهد و می‌فرماید: ای مردم، هرکس دربارہ خداوند گفت و گویی دارد از من بپرسد که من از هرکس به خدا نزدیک‌ترم.

آن‌گاه به طرف مقام ابراهیم می‌رود و دو رکعت نماز می‌گذارد. و مجدداً مردم را به حق خودش به امور مذکور سوگند می‌دهد. آن‌گاه امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، «هو والله المضطرّ الذی یقول»:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ الشُّوْءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...»؛ یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند. اجابت می‌کند، و گرفتاری را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان این زمین قرار

می دهد؟

مضطرب و گرفتاری که خداوند در این آیه ذکر فرموده، آن حضرت است. زیرا جهان و جهانیان را غرق در انحراف می بیند، و در این موقع دعایش مستجاب می شود. و نخستین کسی که با او بیعت می کند جبرئیل است. آن گاه سیصد و سیزده نفر با وی بیعت می نمایند، و هرکس به راه افتد به زودی به او می رسد.^۱ آری، امام منتظر، عالی ترین مصداق این آیه شریفه است و او تنها کنار کعبه می نشیند و از خداوند با آن قلب پاک و سراپا اخلاص طلب نصرت و یاری و امداد می کند، و ذات اقدس باری تعالی اجابت فرموده، مقدمات نصرتش را فراهم می سازد. و یارانش را به او می رساند و بر تمام زمین مسلط می گردد.

صدر ابرار و متقین

این صدر الخلائق ذو البرِّ و التقوی.

کجاست آن صدر نشین صاحب نیکوکاری و تقوا؟

در علم کلام ثابت شده که جامعه انسانی محتاج شخصیتی است که بعد از رسول خدا ﷺ جامع جمیع کمالات و صفات نیکو و اعلم از همه مردم، و معصوم باشد؛ تا امور دین و دنیای مردم را اصلاح کند، از این پیشوا به امام تعبیر شده و آنکه دارای این خصیصه ها و مزایا باشد، به حکم عقل و نقل واجب اطاعه است. و تعیین او از طرف خداوند، توسط پیامبر ﷺ صورت می گیرد، و او از هر جهت بر دیگران تقدم دارد؛ و در رأس جامعه قرار می گیرد و پروردگار منان فرمان به پیروی و اطاعت از او داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾^۲ ای کسانی که ایمان آوردید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای

۱. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۰۸؛ و بحار الانوار، ج ۵۲.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

ائمه ما علیهم السلام یعنی جانشینان معصوم رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق نصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بنا به امر حضرت باری تعالی دوازده نفرند که آخرین آنها جهت مصالحی فعلاً از نظرها پنهان است. امام چه ظاهر و چه غائب نعمتی است که خداوند درباره او چنین می‌فرماید:

«... وَ اسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»^۱ و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟

«صدر» کنایه از دل و جان است، و حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست می‌کند: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي؛ خدایا به من سینه‌ای گشاده عطا فرما». شرح صدر کنایه از داشتن روحی پرتوان و با ظرفیت است. همچنین، خداوند می‌فرماید: «لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»؛ یعنی شخص دارای عقل و فهم؛ یعنی، «قلب» کنایه از دل و جان است. صدر کنایه از جان و روح است. «و من شرح صدره للاسلام» یعنی جانی که قدرت پذیرش این موهبت را پیدا کرده باشد. مخلوق به منزله پیکر و امام علیه السلام روح و جان این پیکر می‌باشد. روح به واسطه پیکر زنده و پویا است، و بدون روح میته‌ای پیش نیست. مغز متفکر در عالم و ما سوی الله وجود مقدس امام است. هشام بن حکم بعد از اقرار گرفتن از وظائف اعضا و جوارح، به عمرو بن عبید فرمود: قلب هم دارید؟ گفت: بلی. و از کار قلب پرسید، جواب داد: امام علیه السلام روح جهانیان است. برتری روح و نقش آن در اداره بدن نیازی به توضیح ندارد.

ما همه موریم سلیمان تو باش
روح تو پرورده روحی فداک
آتش سودای تو آب حیات
سلسله شیفتگان سوی تو

ما همه جسمیم بیا جان تو باش
ای تن تو پاک‌تر از جان پاک
ای شب گیسوی تو روز نجات
عقل شده شیفته روی تو

نظامی

فرزند پیامبر ﷺ

این ابن النبی المصطفی و ابن علی المرتضی، و ابن خدیجة الغراء
و ابن فاطمة الكبرى.

کجاست فرزند پیامبر مصطفی ﷺ و فرزند علی مرتضی علیه السلام و فرزند
خدیجه آن سیمای نورانی و فرزند فاطمه علیها السلام.

جانشینان معصوم پیامبر ﷺ اسلام دوازده نفرند و این تعداد به تواتر از طرف
رسول خدا ﷺ و ائمه علیهم السلام بیان شده است. رسول خدا ﷺ در این باره فرمود:
لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ أَوْحَى إِلَيَّ رَبِّي جَلَّ جَلَّالُهُ، فَقَالَ جَلَّ جَلَّالُهُ
إِرْفَعْ رَأْسَكَ؟ فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَأَذًا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ
وَالحُسَيْنَ مِنْ نُورِهِمَا، ثُمَّ عَرَضَتْ وَلايَتُهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمِنْ قَبْلِهَا كَانَ
عِنْدِي مِنَ الْمُقْرَبِينَ. يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَنِي حَتَّى يَتَّقِعَ ظَهْرَهُ... ثُمَّ
أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَايَتِهِمْ مَا اسْكُتَهُ جَنَّتِي وَلا اظْلَلْتُهُ تَحْتَ عَرْشِي. يَا
مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّي. فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: اِرْفَعْ رَأْسَكَ؟
فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَأَذًا بِأَنْوَارِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَعلِيَّ بْنَ
الحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرَ وَعلِيَّ بْنَ
مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدَ بْنَ
الحَسَنِ، الْقَائِمِ فِي وَسْطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دَرِيٌّ يُوْقَدُ. قُلْتُ، يَا رَبِّ مَنْ
هُؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْاِئِمَّةُ وَهَذَا الْقَائِمُ الَّذِي يَحِلُّ حِلَّيَّ وَيُحَرِّمُ حَرَامِي
وَبِهِ أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي. وَهُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي. وَهُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ
شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَالجَاحِدِينَ وَالكَافِرِينَ.^۱

همه ائمه علیهم السلام از طرف مادر، یعنی، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پیامبر

اکرم ﷺ می‌رسند؛ و فرزندان پیامبر خوانده می‌شوند. گرچه در دوران جاهلیت برای زن هیچ گونه اهمیتی قائل نبودند؛ و نسب را فقط از ناحیه پدر می‌دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشید.

جایگاه زن قبل از اسلام

یونانی‌ها زن را موجودی پاک نشدنی و زاده شیطان می‌دانسته و او را از انجام هرگونه کاری، جز خدمت‌گذاری وارضای غرایز جنسی مرد، ممنوع می‌شمردند. این سخن حکیم اسپارتی درباره زن که «زن حیوانی دراز مو و کوتاه فکر است» به عنوان ضرب‌المثل، میان ملت‌ها دهان به دهان می‌گشت. و در ادبیات و امثال عرب به «المرئۃ حیوان طویل الشعر و قصیر الفکر» ترجمه گردیده است.

آتی‌ها اجازه نمی‌دادند زن‌ها در اشیایی که قیمت آنها از بیست «من» جو بیشتر باشد، دست به خرید و فروش بزنند. وقتی زنی پسر می‌زاید تاجی از برگ زیتون به آنها هدیه می‌شد. و در اسپارت شهر دیگر یونان، وقتی از پسر زاییدن زنی مایوس می‌شدند، او را به مرگ محکوم می‌کردند.

سقراط، سلوک با زن را نوعی زجر و ریاضت سخت می‌شمرد. در روم، زن را به علت دارا نبودن «روح انسانی» برای حشر و نشور در روز قیامت لایق نمی‌دانستند.

در هند «اناندا» یکی از شاگردان قدیمی «بودا» از استادش می‌پرسد: با زن چگونه سلوک کنم؟ پاسخ می‌شود که: از او برحذر باش.

در انگلستان هائری هشتم فرمانی صادر کرد که زنان را از مطالعه کتاب مقدس ممنوع می‌کرد؛ و طبق قانونی که در سال ۱۸۵۰ در آن کشور وضع شد، زنان در شمار اتباع کشور محسوب نمی‌شدند، حقوق شخصیه نداشتند و مالک اموال خود، حتی لباس‌هایی که بر تن داشتند، نبودند.

از جمله دعاهای یومیه قوم یهود این بود که: «تبارک الله، خالق و سلطان عالم،

که مرا زن نیافرید». و از مثل‌های رایج متون مذهبی آنها این دو فقره است:
 اگر دیدی الاغ از نردبان بالا رفت، زن هم عقل پیدا می‌کند. دعا کن خدا تو را از شرّ زن بد حفظ نماید و از شرّ خودش نیز.

در مسیحیت، مجمع دینی فرانسه در سال ۵۸۶ میلادی پس از بحث‌های زیادی که درباره زن نمود، چنین نظر داد: «زن انسان است، اما برای خدمت مردان آفریده شده است».

در تعالیم «سن پول» که مسیحیت توجهی خاصی به او دارد، به زنان اجازه خواندن و نوشتن و آموختن داده نشد، و گفته شد که: زنان باید در «سکوت کامل» به سر برده و تنها شوهرانشان هدایت شوند.^۱

پس، زن در جوامع پیشین، مصری، آشوری، کلدانی، آسیایی، آفریقایی و اروپایی از مزایا و حقوق یک «انسان کامل» برخوردار نبود. نویسنده کتاب «المرثة فی التاریخ و الشرایع» در این زمینه می‌نویسد:

«ان المرثة كانت تابعة لوالدها في طفوليتها ولزوجها في شبابها، فاذا مات زوجها تبعت ابنائها، وان لم يكن لها ابنا تبعت اقارب زوجها، لانها يجب ان لا تترك المرثة لنفسها في حال من الأحوال؛

زنان در گذشته به هنگام دختری و صباوت تحت ولایت و قیمومیت پدر، و پس از آن تحت کفالت، و ولایت شوهر، و پس از مرگ شوهر، تحت استیلا و فرمان پسر آن شوهر و اگر پسری نداشتند، تحت سرپرستی بستگان شوهر بودند، زیرا لازم بود که زن را در هر حال به حال خود نگذارند».

در جزیره العرب، وقتی حالت وضع حمل به زن دست می‌داد، مرد از خانه متواری می‌شد و از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می‌کرد و رنگ صورتش سیاه و مملوّ از خشم و غضب می‌گردید. قضیه به اینجا هم تمام نمی‌شد، و اگر فرزندش دختر بود، او فکر می‌کرد که آیا این تنگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد،

۱. روح الدین الاسلامی، ص ۳ و ۳۲۱.

ویا آن را زنده زیر خاک پنهان سازد.

«وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» ... أَيُّسِيكُهُ
عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ...^۱

خداوند متعال این حکم شقاوت آمیز، غیر انسانی و ظالمانه را با صراحت کامل محکوم کرده و می فرماید: «الأساء ما يحكمون»؛ آگاه باشید، که این حکم آنها، حکم زشت و بدی بود.

به پیغمبر ﷺ خبر دادند که خداوند به او دختری داده است. ناگهان به صورت یارانش نگریست و دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت، گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها برچیده نشده است، فوراً رسول خدا ﷺ فرمود: «مالکم؟ ریحانة أشمها، و رزقها علی الله عزوجل»؛ این چه حالتی است در شما می بینم؟ خداوند گلی به من داده که آن را می بویم و اگر غم روزی او را می خورید، روزیش با خدا است.^۲

در حدیث دیگری رسول اکرم ﷺ فرمود: «نعم الولد البنات ملطفات. مجهزة مونسات مقلت»؛^۳ چه فرزند خوبی است دختر، هم پرمحبت است و هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده.
و در بیان دیگری فرمود:

«من دخل السوق فاشتري تحفة فحملها الى عياله كخامل الصدقة الى قوم مخويج، و ليبدء بالإناث قبل الذكور. فانه من فرح إنثته فكأنما اعتق رقبة من ولد اسماعيل»؛^۴

کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد، همچون کسی است

۱. سوره نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۶۵.

۳. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵.

۴. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴.

که می‌خواهد به نیازمندی کمک کند. و وقتی می‌خواهد تحفه را تقسیم کند، نخست باید به دختر و سپس به پسر بدهد، چون هرکس دخترش را شاد کند، مانند این است که یکی از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزاد کرده باشد».

اسلام عزیز با این دید، سبب آزادی زن در جامعه شده و خط بطلان به افکار نادرست جاهلی کشیده است. گرچه می‌توان گفت هنوز هم کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از ولادت دختر ناراحت می‌شوند، یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند.

در روزگار جاهلیت تنها نسب را از طرف پدر می‌دانستند و مادر تنها ظرفی برای نگهداری و پرورش جنین به حساب می‌آمد، چنان که در شعر معروف جاهلی آمده است:

بسنونا بنو ابنائنا و بنائنا بسنوهنّ ابناء الرجال اباعد

فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و اما فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه‌اند

قرآن شریف با ذکر آیاتی این حقیقت را که نسب هم از طرف پدر و هم از طرف مادر است، روشن می‌سازد:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ... وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَسَّاسَ كُلٌّ مِّنَ

الصَّالِحِينَ﴾؛^۱ و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و زکریا و یحیی و عیسی و

الیاس را که همه از شایستگان بودند،

در آیات مذکور عیسی علیه السلام از فرزندان ابراهیم و یا احتمالاً از فرزندان نوح شمرده شده است، با اینکه می‌دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می‌شود. و این خود دلیلی است بر اینکه سلسله نسب از طرف پدر و مادر یکسان پیش می‌رود و به همین دلیل نوه‌های پسر و دختری هر دو، ذریه و فرزندان انسان محسوب می‌شوند. و بر همین اساس اهل بیت علیهم السلام که همه از طرف دختر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسند، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده می‌شوند.

اما با کمال تأسف بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به حضرات ائمه و اهل بیت علیهم السلام نداشتند، سعی در انکار این موضوع نموده و از گفتن «این رسول الله» خودداری می کرده و بر آن بوده و هستند که، سنن جاهلی را حیات بخشند. در روزگار خود ائمه معصومین علیهم السلام هم این موضوع مطرح بوده است و امامان علیهم السلام با آیات مذکور که دلیل محکمی است، به آنها پاسخ داده اند.

ابو اسود می گوید:

روزی حجاج شخصی را نزد یحیی بن معمر که از علاقه مندان به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، فرستاد و به او گفت که من شنیده ام تو حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می کنی، در حالی که من تمام قرآن را خواندم، ولی به چنین آیه ای برخورد نکردم. یحیی بن معمر در جواب گفت: آیا در سوره انعام این آیه را دیده ای که می فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ... وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ...﴾. گفت: آری، دیده و خوانده ام. یحیی گفت: مگر نه، این است که در این آیات عیسی علیه السلام ذریه ابراهیم علیه السلام شمرده شده، با اینکه از طرف پدر به او نمی رسید؟^۱

همچنین، در گفت و گوی بین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، و هارون، هارون از امام پرسید:

«اخبرنی لم فضلتم علینا، ونحن وانتم من شجرة واحدة، وبنو عبدالمطلب ونحن وانتم واحد؛ انا بنو عباس وانتم ولد ابي طالب، وهما عما رسول الله صلی الله علیه و آله وقرابتهما منه سواء. فقلت نحن اقرب فكيف ذلك؟»

بگو، چرا خود را برتر از ما می دانید در صورتی که ما و شما از یک درختیم، فرزندان عبدالمطلب و ما یکی هستیم. ما فرزندان عباس، و شما پسران ابوطالب هستید و این دو عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و قرابتشان مساوی است.

۱. تفسیر عیاشی، ذیل آیه.

و شما می‌گویید: ما نزدیک‌تریم. این چگونه است؟»

امام کاظم علیه السلام فرمود: «لأنَّ عبد الله و ابوطالب لاب و ام. و ابوکم، عباس، لیس هو من امّ عبد الله و لا من ام ابی طالب؛^۱ چون عبدالله و ابوطالب از یک پدر و یک مادراند. و پدر شما عباس نه از مادر عبدالله است و نه از مادر ابی طالب.»

سپس پرسید: «کیف قلت: انا ذریة النبی صلی الله علیه و آله و النبی لم یُعقب و انما العقب الذکر لا الانثی، و انتم ولد الابنة و لا یكون ولدها عقبا له؛ چگونه می‌گویید ما فرزندان پیامبر هستیم در صورتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عقبه‌ای نداشت (پسری نداشت تا عقبایی داشته باشد)، زیرا بازمانده از پسر است نه از دختر. و شما پسران دخترید و پسران دختر عقباب نیستند.»

حضرت امام کاظم علیه السلام فرمود: به حق قرابتی که داریم مرا معذور بدان. ولی او نپذیرفت و گفت تو بزرگ فرزندان علی علیه السلام هستی و شما مدعی هستید که «الف» و «واوی» در قرآن نیست، مگر اینکه تأویل آن نزد شما است و استدلال می‌کنید به گفته خداوند عزوجل: «... ما فرطنا فی الكتاب من شیء...»^۲؛ ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم؛ و شما از رأی علما و عامه مردم و قیامشان بی‌نیازید. امام فرمود: اجازه پاسخ می‌دهی؟ گفت: بله، بگو: امام فرمود:

«أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، و من ذریته داوود و سلیمان... و عیسی و الیاس کلُّ من الصالحین»^۳؛ و از نسل او داوود و سلیمان... و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند.

سپس امام علیه السلام فرمود: پدر عیسی علیه السلام کیست؟ ای امیر، هارون جواب داد:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

۲. سوره انعام، آیه ۳۸.

۳. سوره انعام، آیه ۸۴، ۸۵.

لیس لعیسی اب؛ عیسی پدری نداشت. امام علیه السلام فرمود: عیسی علیه السلام از طرف مادر (مریم) به ذراری پیامبران ملحق شده است، و همچنین، ما فرزندان و ذراری رسول خاتم هستیم از جانب مادرمان فاطمه علیها السلام. **أزیدك یا امیر المؤمنین؟** بیشتر از این استدلال کنم؟ هارون گفت: بگو. امام علیه السلام فرمود:

قول الله عزوجل: **«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَ...»**؛ «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو مواجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و...». و لم یدع احد انه ادخله النبي صلی الله علیه و آله تحت الکساء عند مباهله النصارى الا علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمة والحسن والحسین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام مباهله جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی را در زیر کساء نداده است. «ابنائنا» در این آیه حسن و حسین علیهم السلام است و «نسائنا» فاطمه علیها السلام و «انفسنا» علی بن ابی طالب هستند.

هارون گفت: احسنت یا موسی؛ ارفع الینا حوائجک؛ آفرین بر تو ای موسی، خواسته‌هایت را به ما اعلام کن.

حضرت فرمود: اولین حاجت من این است که به پسر عمویت اجازه دهی به قوم جدش و به سوی اهل و عیالش برگردد. (چون حضرت به بغداد تبعید شده وزیر نظر بود.) هارون گفت: درباره آن مطالعه می‌کنم؛ قال: ننظر ان شاء الله.^۱ بعضی از متعصبین اهل سنت هم این موضوع را در تفسیر خود ذکر کرده‌اند، از جمله، فخر رازی می‌گوید:

این آیه دلالت بر این دارد که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از ذریه پیامبرند، زیرا خداوند عیسی علیه السلام را از ذریه ابراهیم علیه السلام شمرده است؛ با اینکه تنها

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۱۶۲.

از طریق مادر به او مربوط می‌شود.^۱

نویسنده تفسیر المنار که در تعصب در مسائل مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، کلام فخر رازی را نقل می‌کند می‌گوید:

در این باب حدیثی از «ابوبکر» در صحیح بخاری از پیامبر ﷺ نقل شده است که به امام حسن علیه السلام اشاره کرده و گفت: «انّ ابني هذا سيّد»؛ این پسرم آقا است. (یعنی کلمه «پسر» را به امام حسن علیه السلام گفت). در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ «ابن» به دخترزاده گفته نمی‌شد... و به همین جهت مردم اولاد و پسران فاطمه علیها السلام را، اولاد و پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عترت و... اهل بیت او می‌دانستند.

پس فرزندزاده‌ها از طرف دختر و پسر، هر دو فرزند انسان محسوب می‌شوند و هیچ‌گونه تفاوتی در این زمینه نیست و تفاوت مبتنی بر جنسیت ریشه‌ای جز افکار جاهلی ندارد، نه اینکه تصور شود از مختصات رسول عالی‌قدر اسلام است. لذا منتظر امام زمان (عج) را این چنین و با این نسبت جست و جو می‌کند: «کجا است پسر پیامبر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم؟» شیعه یا این استدالات محکم قرآنی و معقول، امام منتظر علیه السلام را چون دگر ائمه علیهم السلام پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند. امام حسین علیه السلام از قول پدرش، علی علیه السلام می‌گوید:

دخلتُ على رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم في بيتِ امّ سلمة وقد نزلتْ هذا الآية «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: يا عليّ، هذه الآية نزلت فيك وفي سبطي والائمة من وُلدك. قلتُ: يا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وكم الائمة بعدك؟ قال: انت يا عليّ ثمّ ابناك الحسن والحسين وبعد الحسين عليّ ابنه وبعد عليّ محمد ابنه وبعد محمد جعفر ابنه. وبعد جعفر ابنه موسى، وبعد موسى عليّ ابنه، وبعد عليّ محمد ابنه وبعد محمد عليّ ابنه، وبعد عليّ الحسن ابنه،

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۶۶.

وبعد الحسن ابنه الحجّة. هكذا وجدت أسامیهم مکتوبه علی ساق العرش، فسألْتُ الله عزّوجلّ عن ذلك؟ فقال: یا محمّد، هم الائمة بعدك مطهّرون معصومون واعدائهم ملعونون.^۱

برخی از روایات مربوط به حضرت مهدی (عج) را منابع اهل سنت هم ذکر کرده‌اند؛ و برخی از آنها به این شرح است:

قتاده می‌گوید: از سعید بن مسیب پرسیدم: المهدی حقّ هو؟ قال: نعم قلت: ممّن هو؟ قال: من ولد فاطمة؛^۲ آیا مهدی علیه السلام حق است؟ گفت: آری. گفتم از چه خانواده‌ای (از چه مادری) است؟ جواب داد: از فرزندان فاطمه علیها السلام.

زهری از امام سجّاد علیه السلام نقل می‌کند و آن حضرت از پدرش که پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: مهدی از فرزندان تو است.

حذیفه بن الیمان روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود:

اگر از عمر دنیا بیشتر از یک روز نمانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانی گرداند تا مردی از اولاد من قیام کند و هم‌نام من باشد. سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، از کدام فرزند شما؟ فرمود: از این فرزندم؛ و دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشت.

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود:

پیش از قیامت مردی از اهل بیت من به سلطنت می‌رسد که نامش نام من باشد، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان که پر از ظلم و جور شده بود.

ابو هریره گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک شب نماند، در همان شب مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد.

ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

آن کس که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد از من است.

۱. منتخب الاثر، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۴۸.

پدر و مادرم فدای تو

بأبي أنت و أمي و نفسي لك الوقاء و الحمى.

پدر و مادرم به فدایت و خودم سپر بلای تو و حامی تو باشم.

حرف «باء» به معنی تقدیه (فدا کردن) است، تقدیه نوعی از تحیت و اظهار شکستگی است. انسان در مقابل شخص بزرگ اظهار خضوع را به درجه‌ای می‌رساند که محبوب‌ترین چیز خود، مانند پدر و مادر و جانش را نثار او می‌کند. و هرچه شخصیت محبوب عظیم‌تر و درجه معرفت محبت نسبت به او عمیق‌تر باشد، ایثار و فداکاری اصیل‌تر و صادق‌تر خواهد بود. فدا شدن برای حفظ دین اصلی است عقلی و مذهبی، چنان که امام علی علیه السلام مأموریت داشت که برای حفظ جان پیغمبر صلی الله علیه و آله به جای او در بسترش بخوابد، تا او محفوظ بماند؛ و به دین آسیبی نرسد.

﴿و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...﴾^۱ و از میان مردم

کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

امام حسین علیه السلام هم فدای اسلام می‌شود. وقتی یک مسلمان و مؤمن مخلص مقابل امام علیه السلام قرار می‌گیرد. و با معرفتی که نسبت به امام دارد با کمال اخلاص و صداقت می‌گوید: بابی أنت و أمي، پدر و مادرم فدای تو باد! این تقدیه با تقدیه یک متملق که به خاطر دنیا و حفظ منافعش، به رئیس و والی می‌نویسد: «جعلت فداك» از زمین تا آسمان فرق دارد. این تقدیه حق است. باید عزیزترین شی فدای امام زمان (عج) شود. آنچه از اسلام داریم، به برکت بذل جان آنها است. در راه حفظ دین منتظرین فرج امام عصر علیه السلام خود را مالک چیزی در مقابل آن حضرت نمی‌دانند.

فرزند بزرگان مقرب

يابن السادة المقرّبين، يابن النجباء الاكرميين، يابن الهداة المهديين، يابن الغطارفة الانجيين، يابن الاطائب المطهرين، يابن الخضارمة المتجبين، يابن القماقة الاكرميين؛ يابن البُدور المنيره؛ يابن الشُّرج المضيئه.

ای فرزند بزرگان مقرب؛ ای فرزند نجیب ترین و بزرگوارترین افراد؛ ای فرزند هادیان هدایت یافته؛ ای فرزند برگزیدگان پاکیزه؛ ای فرزند سروران و شرافتمندان خلق؛ ای فرزند نیکوترین پاکان؛ ای فرزند جوانمردان و برگزیدگان؛ ای فرزند دریاهای جود و کرم؛ ای فرزند ماه‌های تابان؛ ای فرزند چراغ‌های درخشان.

در اینجا والد و شیدای حضرت، ارادت و اخلاصش شکوفایی بیشتری به خود گرفته، گویا محبوب را می‌بیند و دلش نه به اشاره قانع می‌شود، نه به اجمال سخن گفتن. باب اطناب و طول کلام را گشوده است، زیرا اطناب در این مقام متضمن لذتی است وصف ناشدنی. لذا بعضی فرموده‌اند: سرّ طولانی شدن سخن موسی علیه السلام در جواب پرسش حق تعالی همین بود؛ آنجا که پرسید: ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى؟﴾؛ این چیست در دست راست تو ای موسی؟ جواب داد:

﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى﴾؛^۱ این عصای من است که به آن تکیه می‌کنم. و برای گوسفندانم با آن برگ درختان را می‌ریزیم و برای من در این عصا منافع دیگری است.

برخی گفته‌اند: موسی علیه السلام در حدود هفتاد خاصیت برای عصای خویش شمرد. حضرت کلیم را صدای معشوق چنان منقلب و مجذوب ساخته است که به خود

۱. سوره طه، آیه ۱۸.

اجازه نمی‌دهد که یک لحظه شیرینی وصال را با قطع سخن خود از دست بدهد. و اکتفا به اجمال نماید.

به همین جهت در این دعا به ذکر حسب و نسب آباء گرام حضرت مهدی (عج) پرداخته شده است.

ای فرزند بزرگان دین، و مقربان حق، ای فرزند نجیبان گرامی، ای فرزند راهنمایان هدایت یافته، ای فرزند نیکان پاکیزه، ای فرزند بزرگان برگزیده، ای فرزند پاکیزگان پاک، ای فرزند سخاوتمندان و صاحبان جود، ای فرزند دریای بخشش و کرم.

قَمَرٌ تَكَامِلُ فِي نَهْلَةِ حُسنِهِ

مثل القضيبي على رشاقة قدده

فالبدر يطلع من ضياء جبينه

والشمس تغرب في شقاق خده

ملك الجمال باسره فكأنما

حُسنُ البركة كلها من عنده

ماهی که در نهایت درجه زیبایی به کمال رسید

بسان نی قدش موزون

از روشنایی روی او ماه شب چهارده می‌درخشد

خورشید در سرخی گونه‌اش ناپدید می‌شود

همه جمال و زیبایی را مالک شده انگار که

حسن و زیبایی همه (زیبارویان) از او است

فرزند ستارگان فروزان

يابن الشَّهَبِ الثَّاقِبِ، يابن الانجم الزاهرة، يابن السَّيْلِ الواضحة،

يابن الاعلام اللائحة، يابن العلوم الكاملة، يابن السنن المشهورة،

يابن المعالم الماثوره، يابن المعجزات الموجودة، يابن الدلائل المشهورة؛

ای فرزند ستارگان فروزان؛ ای فرزند اختران درخشان؛ ای فرزند راه‌های روشن؛ ای فرزند نشانه‌های آشکار، ای فرزند دانش‌های کامل؛ ای فرزند قوانین مشهور؛ ای فرزند نشانه‌های برگزیده؛ ای فرزند معجزات موجوده؛ ای فرزند دلیل‌های آشکار.

فرزند صراط مستقیم

يابن الصراط المستقيم، يابن النبأ العظيم، يابن من هو في أم الكتاب لدى الله على حكيم؛

ای فرزند راه راست؛ ای فرزند خبر بزرگ؛ ای فرزند کسی که نزد خدا در دفتر کل والا و حکیم است.

صراط مستقیم یعنی کوتاه‌ترین و رساترین راه برای رسیدن به مقصود و مطلوب. در سوره مبارکه حمد از ذات اقدس الهی تقاضا می‌کنیم ما را توفیق داده و راهنمایی به حرکت در این صراط فرماید؛ تا کمال مطلوب که جلب محبت او و نائل آمدن به لقای او است، احراز شود. و این راه راست است که منتهی به سعادت می‌گردد. صراط دو قسم است: یکی در دنیا و دیگری در آخرت. صراط در این جهان امام واجب‌الاطاعه است. لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن الصراط المستقیم؛ ما خاندان وحی، صراط مستقیم هستیم». امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الصراط امیر المؤمنین؛ راه راست علی، امیرالمؤمنین علیه السلام است». و در روایت دیگری فرمود: و معرفته؛ شناخت آن حضرت، صراط مستقیم است.^۱

۱. فیض کاشانی، تفسیر صافی.

امام رضا علیه السلام از قول پدرش و او از پدرانش از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«یا علی، انت حجة الله و انت باب الله و انت الطريق الی الله و انت نباء العظیم و انت الصراط المستقیم و انت المثل الأعلى. یا علی، انت امام المسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیین و سید الصدیقین. یا علی، انت الفاروق الاعظم و انت الصدیق الاکبر. یا علی، انت خلیفتی و انت قاضی عنی دینی و انت منجز عداتی. یا علی، انت المظلوم بعدی. یا علی، انت مفارق. یا علی، انت مهجور، اشهد الله و من حضر من امتی، ان حزبک حزبی و حزبی حزب الله، و ان حزب اعدائک حزب الشیطان؛^۱ ای علی، تو حجت خدا و باب خداوندی، و تو طریق و راه به سوی خدایی، تو نبأ عظیمی و تویی صراط مستقیم. یا علی، تو پیشوای مسلمانانی و امیر مؤمنان می‌باشی. تو بهترین اوصیا و بزرگ صدیقین هستی. یا علی، تو خلیفه و جانشین من هستی، تو اداکننده دیون من هستی و تو انجام‌دهنده وعده‌های من هستی. تو مظلوم بعد از منی، حزب تو، حزب من و حزب من حزب خدا است، و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.»

در جنگ صفین مردی از یاران معاویه از صف بیرون آمد و بر فراز اسلحه‌اش قرآنی قرار داده بود و می‌خواند:

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ»^۲ درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از آن خبر بزرگ.

یکی از سربازان امیرالمؤمنین به نام «علقمه» قصد مبارزه با او را کرد. امام به او فرمود: شما در جای خود باشید، من خودم به سراغ او می‌روم، حضرت به مرد

۱. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۳.

۲. سوره نبا، آیه ۲ - ۱.

شامی فرمود: می‌دانی نبأ عظیمی که در آن اختلاف دارند چیست؟ گفت: نه، امام فرمود:

«انا والله النبأ العظيم الذي اختلفتم و على ولايته تنازعتم و عن ولايتي رجعتم بعد ما قبلتم و ببغيتكم هلكتم، بعد ما بسيفي نجوتم و يوم الغدير قد علمتم، و يوم القيامة تعملون ما علمتم ثم علا بسيفه فرمى برأسه و يده؛^۱

به خدا قسم من نبأ عظیم هستم که در آن اختلاف کردید و در ولایت او به نزاع پرداختید و از ولایت من برگشتید، بعد از آنکه پذیرفتید. به واسطه ستمتان هلاک شدید، بعد از آنکه به وسیله شمشیرم نجات یافتید و در روز غدیر فهمیدید. و روز قیامت خواهید فهمید که چه کردید. آن‌گاه با شمشیرش او را بلند کرد و سر و دستش را قطع نمود».

فرزند آیات و بیّنات

یابن الايات و البيّنات یابن الدلائل الظاهرات؛ یابن البراهین الواضحات الباهرات؛ یابن الحجج البالغات؛ یابن النعم السابغات. ای فرزند آیات و بیّنات؛ ای فرزند دلیل‌های آشکار؛ ای فرزند برهان‌های روشن و نمایان؛ ای فرزند حجّت‌های رسا؛ ای فرزند نعمت‌های عامّ. مراد از آیات بیّنات ائمه طاهرین و مقصود از بیّنات هم این خاندان می‌باشند و این دودمان مقدّس دلیل‌های ظاهر و راهنمایان واضح و آشکار به سوی معرفت و توحیداند. و همه این مزایا در وجود مقدّس امام زمان (عج) جمع‌اند. زیرا چون که صد آمد نود هم پیش ماست.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲.

فرزند طه و محکّمات

يَابْنَ طهَ وَالْمَحْكُمَاتِ، يَابْنَ يسَ وَالذَّارِيَاتِ؛ يَابْنَ الطُّورِ
وَالْعَادِيَاتِ. يَابْنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، دُثُوًّا وَ
اِقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى.

ای فرزند طه و آیات محکم قرآن؛ ای فرزند سوره یس و ذاریات، ای
فرزند سوره طور و عادیات. ای فرزند کسی که در شب معراج در قرب
به خداوند والای اعلیٰ، تا اندازه دو سر کمان نزدیک شد و در آویخت یا
حتی نزدیک تر.

پیامبر اسلام ﷺ از کودکی دو نام داشت. و مردم او را با هر دو نام خطاب
می کردند. یکی «محمد» و دیگری «احمد» اولی را جدش عبدالمطلب برای او
برگزیده بود، و دومی را مادرش آمنه.^۱

از کسانی که مکرر پیامبر اسلام ﷺ را به این نام خطاب کرد، عمویش
ابوطالب بود. هم اکنون در کتابی که به نام «دیوان ابوطالب» در دست است، اشعار
زیادی دیده می شود که در آن از پیامبر گرامی اسلام به عنوان «احمد» یاد شده
است، مانند:

ارادوا قتلَ أحمدَ ظالموهم	و لیس بقتلهم فیهم زعیم
ستمگران آنها تصمیم قتل احمد را داشتند	ولی برای این کار رهبری نیافتند
وان کان احمد قد جائهم	بحقّ ولم یأتهم بالكذب
قطعا احمد آیین حقی برای آنها آورد	و هرگز آیین دروغ نیاورد

در روایاتی که در مورد معراج وارد شده، خداوند بارها پیامبر اسلام ﷺ را در
شب معراج به عنوان «احمد» یاد کرده؛ و شاید اینکه آن حضرت در آسمانها به

«احمد» مشهور شده و در زمین «محمد» است؛ به همین دلیل باشد. موقعی که پیامبر ﷺ آیه بعثت خود را بر مردم مکه و مدینه خواند و به گوش اهل کتاب نیز رسید، هیچ کس از مشرکان و اهل کتاب اشکال نکردند که انجیل بشارت از آمدن «احمد» داده، و نام تو «محمد» است؛ این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم برای پیامبر اسلام ﷺ در آن محیط است. و اگر اعتراضی بود به ما می رسید، و می دانیم که اگر غیر از این بود، دشمنان یقیناً با شدیدترین لحن اعتراض می کردند.

کلبی می گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید:

یا کلبی، کم لمحمد اسم فی القرآن؟ فقلت: اسمان، او ثلاثة. فقال: یا کلبی، له عشرة اسماء: وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل؛ و مبشراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد؛ و لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكفون عليه لبدا؛ و طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى؛ و يس و القرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم؛ و ن و القلم و ما يسطرون ما انت بنعمة ربك بمجنون؛ و يا ايها المزمل؛ و يا ايها المدثر؛ و قوله تعالى: فاتقوا الله يا اولى الالباب؛ يا ايها الذين امنوا قد انزل الله اليكم ذكراً رسولاً، قال: الذكر اسم من اسماء محمد عليه السلام، و نحن اهل الذكر؛ فاسئل يا كلبی، عما بدالك؟ قال: فانسيت و الله القرآن كله فما حفظت منه حرفاً اسئله عنه؛^۱

ای کلبی، برای حضرت محمد عليه السلام در قرآن چند اسم هست؟ عرض کردم دو یا سه اسم. فرمود: ای کلبی، برای آن حضرت ده اسم است و یک یک آنها را شمرد.

«ثعلبی» از عالمان اهل سنت در ذیل آیه «طه» می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: [هی] طهارة اهل بیت محمد عليه السلام ثم قرأ: ﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ

الرُّجْسِ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً»؛ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.
 مراد طهارت اهل بیت پیامبر ﷺ است. سپس آیه تطهیر را قرائت فرمود.
 محمد بن مسلم می گوید که امام باقر علیه السلام فرمود:
 انّ لرسول الله اثني عشر اسماً، خمسة في القرآن: محمّد و احمد و عبدالله و يس و نون؛ رسول خدا ﷺ دوازده اسم دارد که پنج اسم در قرآن آمده است: محمّد، احمد، عبدالله، يس و نون.
 امام صادق علیه السلام فرمود:

يس اسم رسول الله و الدليل على ذلك قوله: «انك لمن المرسلين على صراط مستقيم».

سئل عن الصادق علیه السلام يابن رسول الله ﷺ، ما معنى قول الله عزّوجلّ يس؟ «قال: اسم من اسماء النّبي و معناه يا ايّها السّامع الوحي و القرآن الحكيم». «يس» اسمی است از اسامی پیامبر ﷺ و معنی آن این است: ای شنونده وحی و قرآن حکیم.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«ان الله تبارك و تعالى اختار من البلدان اربعة، فقال عزّوجلّ: و التّين و الزّيتون و طور سينين و هذا البلد الامين. التّين المدينة، و الزّيتون بيت المقدّس، و طور سينين الكوفة، و هذا البلد الامين المکّة؛ خداوند متعال چهار شهر را انتخاب فرموده است: تين و زيتون و طور سينين و بلد امين. و زيتون بيت المقدس است، و طور سينين كوفه است، و بلد امين مکه است».

امام صادق علیه السلام فرمود: تين و زيتون حسن و حسين و طور سينين على بن ابي طالب است، و سپس فرمود: قوله: فما يكذبك بالدين، قال: الدين، و لاية على بن ابي طالب.

خصایصی که از نسب و حسب آباء و اجداد طاهرین حضرت ولی عصر (عج) ذکر شد، همه در وجود مبارک آن حضرت جمع‌اند و آن جناب جامع همه آن کمالات است، چنان که پدران گرامی‌اش واجد کمالات همه پیامبران هستند. و خصال پسندیده، صفات برجسته، مکارم اخلاقیه و کمالات روحی انبیای الهی، همه یک جا، و به نحو اتم و اکمل در این نخبگان جمع است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و سیّدنا القائم علیه السلام مسندٌ ظهره الی الکعبة و یقول: یا معشر الخلائق، الا و من اراد ان ینظر الی نوح و ولده سام، فها انا ذا نوح و سام. الا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسماعیل، فها انا ذا ابراهیم و اسماعیل. الا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع، فها انا ذا موسی و یوشع. الا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون، فها انا ذا عیسی و شمعون. الا و من اراد ان ینظر الی محمّد و امیرالمؤمنین علیهما السلام فها انا ذا محمّد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام. الا و من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فها انا ذا الحسن و الحسین. الا و من اراد ان ینظر الی الائمة من ولد الحسین علیه السلام فها انا ذا الائمة علیهم السلام. اجیبوا الی مسألتي، فانی انبئکم بما نبئتم به و ما لم تنبئوا به؛^۱

(هنگام ظهور) سرور ما، قائم علیه السلام، تکیه به کعبه کرده و گوید: ای گروه خلائق هر که می‌خواهد به «آدم و شیث» بنگرد، من (صاحب کمالات) آدم و شیث هستم. و هر که می‌خواهد «نوح» و فرزندش «سام» را ببیند، من دارای کمالات نوح و سام هستم. هر که می‌خواهد «ابراهیم» و اسماعیل» را نظاره کند، من (واجد کمالات) آن دو هستم. آگاه باشید! هر که می‌خواهد «موسی و یوشع» را ببیند، من (صاحب کمالات) موسی و یوشع هستم. هر که می‌خواهد عیسی و شمعون، را مشاهده کند،

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹.

من (واجد کمالات) «عیسی و شمعونم». بدانید هر که می خواهد به سوی محمد ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ نگاه کند، من «صاحب کمالات» محمد ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ می باشم. هر که می خواهد به حسن و حسین ﷺ بنگرد، من دارای همان (کمالات) هستم. هر که می خواهد امامان ﷺ از نسل حسین ﷺ را بنگرد، من همه امامان ﷺ هستم. دعوت مرا بپذیرید و پاسخ دهید. من شما را از آنچه آگاه شده اید و به آنچه خبردار نشده اید، مطلع خواهم ساخت».

در لوح حضرت زهرا ﷺ درباره حضرت مهدی ﷺ آمده است:

«علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب؛ او کسی است که کمال حضرت موسی بن عمران و هم بهای حضرت عیسی بن مریم و صبر حضرت ایوب پیامبر را، دارا می باشد».

سلمان فارسی می گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«الائمة بعدی اثنی عشر، عدد شهور الحول، و منّا مهدی هذه الامّة، له هیبة موسی و بهاء عیسی و حکم داود و صبر ایوب؛^۱

امامان بعد از من دوازده نفرند، به تعداد ماه های سال. و مهدی این امت از خاندان ما است. او دارای هیبت موسی و بهاء عیسی و قضاوت داود و صبر ایوب است».

مرحوم مجلسی کمال موسی ﷺ را چنین معنی می کند:

«و کمال موسی، علمه و اخلاقه، از قوته علی دفع کید الأعداء».

کمال موسی ﷺ عبارت است از دانش و اخلاق او، یا قدرت و تواناییش بر دفع حيله دشمن».

بهاء را در لغت چنین معنا می کنند: البهاء الحسن و الجمال... بهاء الله عظمته؛^۲

تمام حسن و جمال عیسی ﷺ و زیبایی صورت، سیرت و قامت همه در وجود

۱. همان، ج ۳۶، ص ۳۰۳.

۲. مجمع البحرین.

سراپا برکت امام زمان (عج) است.

چه اشبه ناس است به رسول اکرم ﷺ، که فرمود:

«المهدی من وُلدی، اسمه اسمی وکنیته کنیتی، اشبه الناس بی خلقاً
وخلقاً»^۱.

مهدی از فرزندان من است، نامش نام من و کنیه اش کنیه من است؛ و شبیه ترین مردم به من است از نظر خلق، خُلق، صورت و سیرت. «مهدی امتی، اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله؛^۲ مهدی امت من شبیه ترین مردم است به من، در شکل، صورت، سخن و رفتارش».

مهدی است آنکه حسن دل آرای احمدی از چهره مبارک خود رونما کند.
رسول خدا ﷺ فرمود:

«وجهه کالکوب الدرّی؛^۳ صورتش چون ستاره درخشانده است.» «وجهه

کالقمر الدرّی؛ رخسارش چون ماه تابان است.»^۴ «اجلی الجبهة اقی الانف؛

پیشانی اش بلند و بینی اش باریک و کشیده است.»^۵ «المهدی طاووس اهل

الجنة؛ حضرت مهدی در (زیبایی و جمال) طاووس اهل بهشت است.»

و آنان که توفیق تشرّف به محضر او را یافته اند، همه چنین می گویند:

«لَمْ أَرَقَطُ فِي حَسَن صُورَتِهِ وَاعْتِدَال قَامَتِهِ؛^۶ تاکنون صورتی به این

زیبایی و قامتی به این موزونی ندیده ام.»

قیامت کرده ای با قد و قامت

به قد قامت بماند تا قیامت

قیامت قامت ای قامت قیامت

مؤذن گر ببیند قامتت را

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۱.

۲. همان، ج ۳۶، ص ۲۸۲.

۳. همان، ج ۵۱، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۹۱.

۵. همان، ج ۳۶، ص ۳۶۸.

۶. همان، ج ۵۲، ص ۳.

جمال باطن و حسن و سیرت آن بزرگوار به گونه‌ای است که در زهد و عبادت و بی‌رغبتی به دنیا به حضرت مسیح تشبیه شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما تستعجلون بخروج القائم علیه السلام؟ فوالله ما لباسه الا الغليظ ولا طعامه الا الجشيب وما هو الا السيف والموت تحت ظل السيف؛^۱

چرا شتاب می‌ورزید به ظهور قائم علیه السلام، سوگند به خدا که لباس آن حضرت جز زیر و خشن و غذایش غیر از طعامی خشک و سخت نمی‌باشد. قیام او جز، با شمشیر و مرگ در سایه شمشیر نیست.»

صبر ایوب را در او می‌بینیم. پیامبر عظیم‌الشان ایوب علیه السلام، که سمبل پایداری و شکیب و تحمل است در مدت هفت سال انواع مصائب را تحمل کرد، (بیماری، دشنام‌های دشمنان و از دست دادن فرزندان) ولی او در مقابل، سپاس حق می‌گفت تا آنجا که خدایش می‌فرماید:

﴿..إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۲ او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او توبه‌کار است.

قرن‌ها است که بر وجود مبارک امام زمان (عج) ناملايمات و مشکلات و سختی‌ها هجوم می‌آورد. و هر مؤمن آگاهی، همواره دلی ریش و اشکی ریزان دارد و شیفته حضور امام علیه السلام می‌باشد و در این دعا بر مظلومیت و غربت امام اشک تأثر و تحسّر بر گونه‌ها جاری می‌سازد.

بر ما منتظرین ظهور آن حضرت است که با اعمال صالح خود، زمینه‌ساز فرجش باشیم، و همان‌طور که خود دستور دادند، برای تعجیل فرج و نزدیک شدن ظهورش بسیار دعا کنیم: «واكثرُوا الدَّعَاءَ بتعجيل الفرج».

بنابراین، یاسین یعنی ای سامع و ای شنونده کلام خدا. بعضی سرّ این نام را از

۱. همان، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲. سوره ص، آیه ۴۴.

«زُبُر و بیّتات» چنین گفته اند: «حروف هجا»، بیست و هشت حرف است، و چون ملفوظ شود، حرف اوّل آن را زُبُر، و باقی آن را بیّتات گویند. مانند الف که حرف اول آن زُبُر، و لام و فاء، بیّتات آن است. و مانند سین که حرف اول آن زُبُر، و یا و نون، بیّتات آن است. و به اصطلاح آنها زُبُر ظاهر حرف، و بیّتات باطن آن است، که از تلفظ ظاهر می شود. و در بعضی از حروف ابجد، زُبُر آن کمتر از بیّتات است؛ مانند الف که زُبُر آن یک و بیّتات آن صدوده است، و چون الف اسم ذات حق و لام و فاء مطابق با علی علیه السلام است؛ پس علی علیه السلام مظهر حق است.

به پرده بود جمال جمیل عزوجل به خویش خواست کند جلوه به صبح ازل
چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید علی شد آینه خیر الکلام قلّ و دلّ
در بعضی از حروف زُبُر زیادت از بیّتات است، مانند شین که زُبُر آن سیصد و بیّتات آن شصت است، ولی در غین زُبُر آن هزار و بیّتات آن نیز شصت است. و فقط در سین زُبُر و بیّتات مساوی و مطابق است که شصت باشد. و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صفات جمیل باطنی و اعمال ظاهری، در حدّ اعتدال و کمال تساوی است، خداوند او را به این لفظ موسوم فرمود.

بنا به تفسیر علی علیه السلام، مراد از «ذاریات»، بادهای پراکنده کننده؛ و مراد از «حاملات»، ابرها؛ و مقصود از «مقسّمات»، فرشتگان است.

در این دعا امام زمان (عج) منسوب به این سوره شده است، یعنی، همچنان که باد، هوا را تلطیف و در تربیت حیوانات و نباتات و در رساندن گرد تلقیح نباتات نقش اساسی دارد، همچنین ائمه طاهریں فیوضات ظاهره و باطنه را از جانب خداوند به همه موجودات، و تکالیف و احکام را به بندگان، می رسانند. و اکنون این آثار و خصایص در وجود سرایا برکت امام زمان (عج) جمع می باشد.

چنان که علی علیه السلام اسلام را در همه موارد یاری فرموده و یکی از نمونه های بارز آن جنگ ذات السلاسل است که وی با مهارت و شجاعت و استقامت خود دشمن را تار و مار کرد، و خداوند سوره «و العادیات» را نازل فرمود و در آن به

اسب‌های مجاهدان قسم یاد کرد؛ امام زمان (عج) هم دین خدا را یاری و احیا خواهد فرمود. اوست فرزند آن کس که سوره و العادیات با آن شرح و تفصیلی که در تفسیر و تاریخ مدون است درباره او نازل گشته است.

سعید بن مسیب از قول ام سلمه می‌گوید:

«ذکر رسول الله ﷺ المهدیّ فقال: هو من ولد فاطمة؛ پیامبر ﷺ از

مهدی (عج) یاد کرد و فرمود: او از فرزندان فاطمه است.»

رسول خدا ﷺ در هنگام بیماری‌اش به فاطمه علیها السلام گفت:

«والذی نفسی بیده لابدُّ لهذه الامّة من مهدیّ وهو والله من وُلدک؛

قسم به آن که جانم در دست اوست، این امت حتماً مهدی دارد، و به خدا قسم او از فرزندان تو است.»

«یا بن من دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دنواً و اقتراباً من العلیّ

الأعلیّ».

در این فراز مرتبه و شأنی از شئون کمالی جدّ بزرگوارش بازگو می‌شود که مربوط به واقعه معراج است و به تفصیل در اوایل این نوشتار مورد بحث قرار گرفته است.

کاش می‌دانستم کجائی؟

لَیْتَ شِغْرِیَ اَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوْیَ، بَلْ اَیُّ اَرْضٍ تُقَلِّکَ اَوْ ثَرِّیَ، اَمْ
بِرَضْوَى اَوْ غَیْرِهَا، اَمْ ذِی طُوًی. عَزِیْزُ عَلَیَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا
تُرِّیَ، وَ لَا اَسْمَعَ لَکَ حَسِیْساً وَ لَا نَجْوَى. عَزِیْزُ عَلَیَّ اَنْ تُحِیْطَ بِکَ
دُوْنِیَ الْبَلْوَى؛ وَ لَا یَنَالَکَ مِنْیَ ضَجِیجٌ وَ لَا شَکْوَى.

کاش می‌دانستم که کجا دل‌ها به ظهور تو قرار و آرام خواهد یافت، و در کدام سرزمین اقامت داری. آیا در سرزمین رضوا هستی و یا در دیار ذی طوا اقامت داری؟ بسیار دشوار است بر من که مردم را بینم ولی تو را

نبینم، و از تو صدا و نجوایی نشنوم. بسیار دشوار است بر من که تنها تو گرفتار باشی، و از من به تو ناله و شکایتی نرسد.

اخباری که دلالت بر نهی از ذکر نام آن حضرت می‌کند، مربوط به زمان غیبت صغری و ایام بعد از ولادت امام تا آغاز غیبت کبری بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و خود آن حضرت سعی بلیغ داشتند که حتی شیعیان نیز از ولادت و محل و چگونگی زندگی حضرت مهدی (عج) مطلع نگردند زیرا می‌دانستند که خلیفه وقت کاملاً مراقب است. تا اگر آن حضرت ولادت یافت، او را از میان بردارد. زیرا می‌دانست که آن حضرت بساط حکام جائر را جمع خواهد کرد. و بنابراین، وقتی امام عسکری علیه السلام شهید شد، زوجات و کنیزکان آن حضرت را زیر نظر قرار داد. ولی اکنون که آن محدودیت‌ها در کار نیست، بردن نام آن حضرت مانعی ندارد؛ زیرا حکمتی در منع نام بردن از او وجود ندارد.

جانم فدایت

بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَارِحٍ مَا نَزَحَ عَنَّا. بِنَفْسِي أَنْتَ، أُمْنِيَّةٌ شَائِقِي يَتَمَنَّى، مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرًا فَحَنًّا. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدٍ عَزَّ لَا يُسَامَى؛ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ أَثِيلٍ مَجْدٍ لَا يُجَارَى؛ بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ تِلَادٍ نِعَمٍ لَا تُضَاهَى. بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ نَصِيفٍ شَرَفٍ لَا يُسَاوَى.

به جانم قسم که تو آن حقیقت پنهانی که از میان ما بیرون نیستی؛ به جانم قسم که تو از نظرم دوری اما از ما ابداً جدا نیستی؛ به جانم قسم که تو همان آرزوی قلبی و مشتاق الیه مرد و زن اهل ایمانی که هر دلی از یادت ناله شوق می‌زند؛ به جانم قسم که تو از سرشت عزتی که بر شما هیچ کس برتری نخواهد یافت، و رکن اصیل مجد و شرافت هستید که هیچ کس

همانند شما نخواهد گردید؛ به جانم قسم که تو از آن نعمت‌های خاص
خدایی که مثل و مانند نخواهد داشت؛ به جانم قسم که تو از آن خاندان
عدالت و شرفی که احدی برابری با شما نتواند کرد.

امام، تو غائب از ما نیستی، بنابراین، از حال و اعمال ما آگاهی. قرآن
می‌فرماید که خدا، پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از اعمال همه امت آگاه می‌شوند. یعنی،
خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آنها عرضه می‌دارد. گذشته از قرآن،
روایات نیز در این خصوص به سر حدّ تواتر رسیده است. در قرآن آمده است:

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى
عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱

بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند؛ و به زودی
به سوی کسی باز می‌گردید که پنهان و آشکار را می‌داند؛ و شما را به آنچه عمل
می‌کردید خبر می‌دهد.

برخی از روایات در این باره به شرح زیر است:

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

تُعَرِّضُ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اَعْمَالَ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ، اَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا،
فَحَذَرُوهَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ
الْمُؤْمِنُونَ...»^۲

تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر ﷺ عرضه می‌شود، اعمال نیکان
و بدان، بنابراین، مراقب باشید؛ و این مفهوم قول خداوند است که فرمود: «و بگو:
[هر کاری می‌خواهید] بکنید، که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما
خواهند نگرست...».

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

امام صادق علیه السلام:

«انّ اعمال العباد تُعرض على رسول الله صلی الله علیه و آله كل صباح، ابرارها و فجارها، فاحذروا وليستحي احدكم ان يُعرض على نبيّه العمل القبيح؛^۱

هر روز صبح اعمال بندگان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می شود؛ از خوب و بد. پس شرم کنید، از اینکه از یکی از شما عمل ناپسندی به پیامبر عرضه شود».

و همچنین امام باقر علیه السلام فرمود:

«انّ اعمال العباد تعرض على نبيكم كل عشيّة الخميس، فليستحي احدكم ان تعرض على نبيّه العمل القبيح؛^۲

تمامی اعمال شما بر پیامبرتان، هر عصر پنجشنبه، عرضه می شود. بنابراین، باید از اینکه عمل زشتی از شما بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه شود، شرم کنید».

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما لكم تسوؤن رسول الله؟ قال له رجلٌ كيف تسوؤه؟ فقال: اما تعلمون أنّ اعمالكم تُعرض عليه، فاذا ارأى فيها مصيبةً ساءه ذلك، فلا تسوؤوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سوؤه؛^۳

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت می کنید؟ گفته شد که چگونه ما آن حضرت را ناراحت می کنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می شود، و چون معصیتی در آن ببیند، ناراحت می گردد. بیایید از (انجام معاصی) برحذر باشید، (و با اطاعت خداوند) حضرتش را مسرور سازید».

از امام رضا علیه السلام نقل شده است که:

«انه قيل له ادع الله لي ولاهل بيتي؟ فقال: أو لست أفعل، والله إنّ

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

۳. همان، ص ۱۰۷.

اعمالکم تُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ. فَاسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ ﷺ لِي
 اَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ
 رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ. قَالَ ﷺ: هُوَ وَاللَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ؛^۱
 شخصی خدمت حضرت امام رضا ﷺ عرض کرد: برای من و خانواده‌ام دعا فرما،
 امام ﷺ فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم، به خدا قسم اعمال شما هر شب و هر روز بر
 من عرضه می‌شود. این شخص می‌گوید: این سخن بر من گران آمد، امام ﷺ
 متوجه شد و به من فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را نمی‌خوانی که می‌گوید:
 عمل کنید...».

امام باقر ﷺ در تفسیر این آیه فرمود:

«وَاللَّهُ هُوَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ؛^۲ به خدا قسم مراد از
 مؤمنون، وجود مبارک امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب است.»

يعقوب بن شعيب می‌گوید:

«سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
 وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ؟ قَالَ ﷺ: هُمُ الْاِئِمَّةُ ﷺ؛^۳ از امام صادق ﷺ از تفسیر
 کلمه «مؤمنون» در این آیه پرسیدم، امام فرمود: مؤمنون ائمه ﷺ هستند.»

گذشته از روایات، اطلاق آیه همه اعمال را شامل می‌شود، از طرفی می‌دانیم که
 همه اعمال از طرق عادی بر پیامبر ﷺ و مؤمنان آشکار نخواهد شد، زیرا بیشتر
 اعمال خلاف به طور مخفیانه انجام می‌شود، و حتی بعضی از اعمال نیک هم در
 پس پرده باقی می‌ماند. در نتیجه، آگاهی پیامبر و مؤمنان از اعمال باید از طریق
 غیر عادی و به تعلیم الهی باشد.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان، ص ۲۱۹.

اثر تربیتی عرض اعمال

قطعاً وقتی انسان بداند که کسی مراقب اعمال اوست؛ وضع خود را طوری رو به راه می‌کند که ایرادی بر او وارد نباشد. به ویژه وقتی که بداند خدا و پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام از اعمال او مطلع می‌شوند. این اعتقاد اثر عمیقی در پاکیزه کردن نیت او داشته و بزرگ‌ترین عامل در پاک‌سازی اعمال است. درست مانند این که کارکنان اداره‌ای بدانند هر روز یا هر هفته و ماه، جزئیات کارهای آنها به مقامات بالاتر داده می‌شود.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

«اتَّقُوا الْمَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ، فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ؛^۱ از انجام گناهان

در پنهانی‌ها برحذر باشید، زیرا شاهد حاکم است.»

معمولاً متهم در پیش قاضی شاهد می‌آورد؛ تا شاید از اتهام تبرئه شود. اما اگر خود قاضی شاهد جرم باشد، دیگر هیچ دفاعی کارساز نخواهد بود.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: ای بندگان خدا، از ارتکاب معاصی برحذر باشید! زیرا خداوند هم شاهد است و هم قاضی و حاکم.

آری، وجود مقدس امام عصر (عج) حاضر و ناظر بر اعمال ما است، و امید است اعمال ما باعث سرور قلب آن حضرت شود.

انّ اعمال الامة تعرض على النبي في كل اثنين و خميس فيعرفها
و كذلك تعرض على ائمة الهدى فيعرفونها و هم المعيتون بقوله: «و
المؤمنون».^۲

اعمال امت در هر دوشنبه و پنجشنبه بر پیامبر ﷺ عرضه می‌شود. پس به آنها آگاه می‌شود. و همچنین، این اعمال بر ائمه هدی علیهم السلام عرضه می‌شود، پس آنها نیز

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۵۳۲.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۴.

از اعمال شما آگاه‌اند. و مراد از کلمه «المؤمنون» [در آیه مذکور] ائمه طاهرين می‌باشند.

منتظر فرج امام قائم علیه السلام باید با هزار دیده به اعمال و رفتار خود بنگرد و مواظبت کند تا عملی از او سر نزند که نعوذ بالله موجب آزرده شدن آن حضرت شود. شخص داعی در این جملات از امام علیه السلام سراغ می‌گیرد، و به قدری از ته دل وی را می‌خواند که گویی آن جان جانان را با دیده دل می‌بیند، از این جهت به آن حضرت خطاب می‌کند که پدر و مادرم فدای تو، و جانم بلاگردانت باد. سپس آن حضرت را ندا می‌دهد، و چون به ظاهر موفق به دریافت جواب نمی‌شود، با دنیایی از تأسف و تأثر، زمزمه می‌کند که چقدر ناگوار و سخت است که امام خود را نبینم. این عاشق شوریده هفت بار عبارت «جانم به فدایت» را می‌گوید. و جان خود را که متاع ناقابل اوست، نثار عنایت محبوب می‌کند، تا شاید حجاب‌های هفت‌گانه کنار روند و جمال دل آرایش تجلی کند.

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم
علمای علم اخلاق برای سلوک، هفت منزل قائل‌اند: طبع، نفس، قلب، روح، سر، خفی و اخفی.

و از نفس گذر به عالم انسانی

از طبع برآی تا شوی نفسانی

تا جای خفی رسی و اخفی دانی

و از دل گذر و روح شو، صاحب سر

جلال الدین رومی می‌گوید:

وز نما مردم ز حیوان سر زدم

از جمادی مردم و نامی شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

تا برآرم از ملائک بال و پر

حمله دیگر بمیرم از بشر

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

بار دیگر از ملک پران شوم

گویدم کاتا الیه راجعون

پس عدم کردم عدم چون ارغنون

تا کی سرگردان تو باشم؟

الٰی متی احازُ فیک یا مولای والی متی و ایّ خطابِ اصف فیک و ایّ
نجوی. عزیز علیّ أن اجاب دونک و اناغی. عزیز علیّ أن ابکیک و
یخذلک الوری. عزیز علیّ أن یجری علیک دونهم ماجری.

ای مولایم، تا کی در تو سرگردان باشم؟ و با چه خطایی تو را توصیف کنم
و با تو راز دل گویم؟ بسیار بر من دشوار است که از غیر تو پاسخ
دریافت کنم. و بر من دشوار است که برای تو بگیریم و مردم تو را رها
کنند. بر من دشوار است که این امر فقط بر تو جاری گردد.

در این جمله از طولانی بودن زمان غیبت گفت و گو و شکایت است.^۱ و در
جملات بعد از شوق و علاقه‌ای که به دیدار دارد، اشک تأثر می‌ریزد و با ذکر کلمه
عزیز، مراتب بی‌تابی خود را اعلام می‌دارد.

کلمه عزیز پنج بار به کار برده شده است، آیا می‌شود به سادگی پذیرفت که
سری در این اعداد نیست؟

آیا همنوایی هست؟

هل من معینٍ فاطیلَ معهُ العویل و البکاء، هل من جزوع فأساعد
جزعه اذا خلا، هل قذیت عینٌ فأساعدتها عینی علی القذی، هل
الیک یابن احمد سبیلٌ فتلقی، هل يتصل یومنا منک بعدة فنحظی.
آیا کسی هست که مرا یاری کند، تا به همراهی او ناله و گریه‌ای
طولانی کنم؟ آیا ناله‌کننده و بی‌تابی هست که بی‌تابی او را هنگامی که

۱. زمان غیبت هم از اموری است که کسی جز ذات اقدس الهی از آن اطلاع ندارد.

تنهاست، یاری کنم؟ آیا خار در چشمی هست تا چشم من با او در ناراحتی و اشک همدردی کند؟ ای فرزند احمد، آیا راهی برای ملاقات با تو هست؟ آیا روز جدائی ما به

فردای وصال می‌رسد، تا از دیدار جمالت بهره‌مند شویم؟

در این جملات که محب سرایا غرق در شوق وصال شده، می‌بیند که جز بذل اشک، راهی برایش نیست، خود را ناچیز و تنها ملاحظه می‌کند، و فریاد کمک برمی‌آورد که آیا کسی هست مرا یاری کند؟

شاید بتوان از این جملات استفاده کرد که منتظرین فرج آن حضرت در هر حال مخصوصاً در وقت توصل به آن حضرت باید دل را از غیر، تخلیه کرده و با اشک و آه از خداوند فرج آقا را مسئلت کنند. در این فرازها کلمه «هل» نیز پنج بار تکرار شده است.

در انتظار رؤیت خورشید

متی نرد مناهلك الرّویة فنروی، متی ننتقع من عذب مائك فقد
طال الصّدی، متی نغادیک و نراو حک فنقر عیناً.

کی می‌شود که بر چشمه‌های سیراب کننده‌ات درآییم و سیراب شویم؟
کی می‌شود که از آب زلال گوارایت پس از تشنگی طولانی، استفاده
کنیم؟ کی می‌شود که صبح و شام شرفیاب حضورت شویم و چشم ما
روشن شود؟

با توجه به این اصل که ائمه معصومین علیهم‌السلام، گنجینه‌های علم و معادن
فضیلت‌اند، و وجود پربرکت امام زمان (عج) وارث همه آن خصایص هستند، پس
وقتی ظهور می‌فرمایند، تمام مواهب و برکات را با خود می‌آورند، و در محضرش
جز خیر و سعادت و شرافت و مزید کرامت چیزی نیست.

منتظر فرج با دلی پر از امید عرض می‌کند که کی می‌شود که از چشمه‌سار وصالت سیراب شویم؟ کی می‌شود که محضرت را درک نماییم؟ آیا می‌شود روزی دیدگانمان به جمالت روشن شود؟ آیا آن لحظه فرا می‌رسد که در رکابت به دفع طاغیان و سرکشان اقدام کنیم؟ وریشه ستمگران به دست توانایت قطع شود. و ما بر این موفقیت حمد خدای گوئیم؟

دل کجا تاب کجا مدت بسیار کجا	مَنْ کجا یار کجا موقع دیدار کجا
جان آزرده کجا این همه آزار کجا	من تن افسرده و دل مرده و جان آزرده
چشم بیمار کجا و دل بیمار کجا	چشم بیمار تو بیمار نموده دل من
موسم وصل کجا این بدن زار کجا	بر سر وصل هزاران شده پس زار و نزار
خاک آن پای کجا وین رخ و رخسار کجا	خاک پای تو ادیب است بینه پا بسرش

در انتظار عدالت صادق

متی ترانا و نریک، وقد نشرت لواء النصر ثری، اترانا نحف بک
وانت توّم الملاء، وقد ملأت الارض عدلاً و اذقت اعدائك هواناً
و عقاباً و ابرت العتاة و جحدة الحق.

کی می‌شود حضرتت به ما توجه کند و ما به دیدار شما موفق شویم، در حالی که پرچم پیروزی و عدل را برافراشته و نمایان سازی؟ آیا خواهی دید که ما به گرد تو حلقه زده و با سپاه تمام روی زمین را پر از عدل و داد کرده باشی و به دشمنانت خواری و کيفر را چشانده باشی؟ و سرکشان و منکران حق را ریشه کن کرده باشی؟

ابتدا برای روشن تر شدن این فرازها مقدمه‌ای کوتاه و فشرده که از دو آیه قرآن به دست می‌آید، بیان می‌گردد.
قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...﴾؛^۱ در آن روز زمین به نور پروردگار روشن می‌شود.

در اینکه منظور از این اشراق و روشنایی به نور حضرت حق جلّ و علا چیست، مفسّرین مطالب مختلفی گفته‌اند:

۱. بعضی برآنند که در روز قیامت عدل و حق حاکم می‌شود و عدل و حق نورند. «ای اضائت الارض بعدل ربّها يوم القيمة، لأنّ نور الارض بالعدل؛^۲ زمین به عدل پروردگار در روز قیامت روشن می‌شود؛ زیرا نور زمین به عدالت است».

۲. مراد قیام حضرت مهدی علیه السلام است که در آن هنگام دنیا نمونه‌ای از صحنه قیامت خواهد شد و عدل و داد تا آنجا که طبیعت دنیا می‌پذیرد حاکم خواهد شد. مفضل بن عمر از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید:

قائمنا اذا قام اشرفت الارض بنور ربّها واستغنى الله العباد عن ضوء الشمس و...؛^۳

وقتی قائم علیه السلام ما قیام کند، زمین به نور پروردگارش روشن گردد و مردمان از پرتو خورشید بی‌نیاز شوند.

همچنین، امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«رَبُّ الْأَرْضِ إِمَامُ الْأَرْضِ. قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: إِذَا يَسْتَغْنَى

النَّاسُ عَنِ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزِعُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛^۴

پروردگار زمین به معنی امام زمین است. عرض کردم: زمانی که ظهور کند چه

می‌شود؟ فرمود: مردم از روشنایی خورشید و فروغ ماه بی‌نیاز گردند و به نور

امام اکتفا کنند. (کفایت از نور و عدل است)».

۱. سوره زمر، آیه ۶۹.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۲۲ و ۳۲۱.

۳. همان، ج ۵۲، ص ۳۳۰.

۴. همان، ج ۷، ص ۳۱۶.

و ابی بصیر از قول امام صادق علیه السلام می گوید:

«ان سنن الانبياء عليهم السلام بما وقع بهم من الغيبات حادثة في القائم منا اهل البيت، حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة. قال ابو بصير، قلت: يابن رسول الله صلى الله عليه وآله ومن القائم منكم اهل البيت؟ فقال: يا ابا بصير، هو الخامس من وُلد ابن موسى. ذلك ابن سيّدة الاماء يغيب غيبة يرتاب فيها المبطلون. ثم يظهره الله عزوجل فيفتح الله على يده مشارق الارض ومغاريها، فينزل روح الله عيسى بن مريم عليها السلام فيصلى خلفه. وتشرق الارض بنور ربّها. ولا تبقى في الارض بقعة عبد فيها غير الله عزوجل الا عبد الله فيها. ويكون الدين كله لله ولو كره المشركون؛^۱

به درستی که سنت های پیامبران علیهم السلام و آنچه از غیبت ها برای آنها روی داده، به طور کامل و صد در صد در قائم از ما خاندان پدید آید. ابوبصیر می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلى الله عليه وآله، قائم شما خاندان کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر، او پنجمین از فرزندان پسر مومسی علیه السلام است؛ او فرزند برترین کنیزکان است، غائب و پنهان می گردد به غیبتی که اهل باطل در آن به تردید افتند، سپس خداوند عزوجل او را ظاهر می سازد و با دستش مشرق ها و مغرب های زمین را می گشاید، و روح الله، عیسی بن مریم، از آسمان فرود می آید و پشت سر آن حضرت به نماز می ایستد، و زمین به نور پروردگار روشن می گردد؛ و باقی نمی ماند در زمین بقعه ای، که در آن غیر از خداوند عزوجل پرستش شده باشد، مگر آنکه خدا در آن عبادت می شود. و تمام دین برای خدا خواهد بود، گرچه مشرکان اکراه داشته باشند».

علمای شیعه و بعضی از علمای عامه بر آن هستند که: چون حضرت قائم علیه السلام ظهور کند خداوند مسیح علیه السلام را از آسمان فرود آورد، و یکدیگر را ملاقات کنند، و چون وقت نماز واجب فرا رسد، امام عصر علیه السلام به حضرت مسیح می فرماید: جلو

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵.

بایست تا نماز بخوانیم، مسیح علیه السلام می گوید: بر شما اهل بیت کسی را پیشی و تقدّم نخواهد بود. پس امام علیه السلام جلو می ایستد و مسیح علیه السلام به او اقتدا می کند.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث مفصلی به حضرت صدیقه علیها السلام فرمود:

«وَمَنْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، مَهْدِيَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ الَّذِي يَصَلِّي خَلْفَهُ

عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ؛^۲ سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، مهدی این امت از

ما خاندان است، که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش به نماز می ایستد».

مهدی است آنکه وقت نماز جماعتش عیسی به صد نیاز به او اقتدا کند

در نتیجه آیه: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۳ مربوط به ظهور آن حضرت

است و این اشراق در آن زمان مبارک است. اینکه حضرت عیسی پشت سر امام

زمان (عج) می ایستد و اقتدا می کند، ایستادن یک انسان معمولی نیست، ایستادن

شخصیتی است که «احیا موتی» می کند، ایستادن کسی است که «ابراء اکمه»

می نماید، ایستادن وجودی است که «فالق طیر» است. چنان که قرآن می فرماید:

«...وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَيْدِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا

بِأَيْدِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِأَيْدِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِأَيْدِي...»^۴

وقتی که صورت پرنده‌ای را از گل می ساختی، و با جان من در آن می دمیدی، و

پس پرنده‌ای می شد به اجازه من. و کور مادرزاد و شخص پیس را درمان

می کردی به اجازه من. و هنگامی که مردگان را بیرون می آوری به اجازه من.

پس این شخصیت بس والا امروز امام زمان (عج) است و ذخیره است برای آن

روزی که تشریف بیاورد. و غیبتش غیر از غیبت انبیا و پیامبران دیگر است. آنها

هم غیبت داشته‌اند لیکن، هیچ غیبتی به این غیبت نمی رسد. در این غیبت چنان

۱. منتخب الاثر، ص ۳۱۷.

۲. شیخ طوسی، غیبت، ص ۱۱۶.

۳. سوره زمر، آیه ۶۹.

۴. سوره مائده، آیه ۱۱۰.

باید مردم آزمایش شوند که می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

لا يكون ما تمدون اليه اعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا فلا يبقى منكم الا القليل، ثم قرأ: احسب الناس ان يتركوا....

آنچه که گردن‌های خود را به سوی او می‌کشید و در انتظارش به سر می‌برید، فراموش نمی‌رسد مگر اینکه خوب و بد شما از یکدیگر جدا گردد؛ و امتحان شوید. و جز عده کمی از شما باقی نخواهد ماند. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲.

همچنین خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿...يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ...﴾^۳ خدا هرکس را بخواهد به نور خود هدایت می‌کند.

در ذیل این آیه روایاتی از معصومین علیهم السلام نقل شده مبنی بر اینکه ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ به دوران غیبت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام مربوط است. از جمله جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید:

دخلتُ الى مسجد الكوفة، وامير المؤمنين عليه السلام يكتب باصبغه ويتبسم، فقلت له: يا امير المؤمنين، ما الذي يضحكك؟ فقال: عجبتُ لمن يقراء هذه الاية ولم يعرفها حق معرفتها! فقلت له: اي اية يا امير المؤمنين؟ فقال: قوله تعالى: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ»، الْمِشْكُوتِ مُحَمَّدٌ عليه السلام، «فِيهَا مِصْبَاحٌ» انا المصباح، «فِي زَجَاجَةٍ»

۱. سوره عنكبوت، آیه ۲.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

الزَّجَاجَةُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «كَانَهَا كَوَكْبٌ دَرِيٌّ» هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «زَيْتُونَةٌ» جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «لَا شَرْقِيَّةَ» مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «وَلَا غَرْبِيَّةَ» عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيئُ» مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسُهُ نَارٌ» عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «نُورٌ عَلِيُّ نُورٌ» الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱

وارد مسجد کوفه شدم و امیر مؤمنان علیه السلام با انگشت «مبارک» چیزی می نوشت و تبسم می کرد. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، چه چیزی شما را به خنده وا داشته است؟ فرمود: در تعجب و شگفتی از کسی که این آیه را می خواند ولی آن گونه که حق شناخت و شایسته معرفت است آن را نمی شناسد. عرض کردم: کدام آیه، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: سخن خداوند که می فرماید: «خدا نور آسمان ها و زمین است، و مثل نورش مانند چراغدانی است». مراد از چراغدان محمد صلی الله علیه و آله است، «که در آن چراغی باشد» منظور از چراغ من هستم، «در آبگینه ای باشد» مقصود از «آبگینه» حسن و حسین علیهما السلام هستند. «گویی ستاره ای درخشانده باشد» او علی بن الحسین علیهما السلام است. «شجره مبارکه» محمد بن علی علیهما السلام است. «زیتون» جعفر بن محمد علیهما السلام است. «که نه شرقی» موسی بن جعفر علیهما السلام. «و نه غربی» علی بن موسی علیهما السلام، «نزدیک است روغنش که روشنایی بخشد» محمد بن علی علیهما السلام است. «و گرچه آتشی به آن نرسیده باشد» علی بن محمد علیهما السلام است، «نوری است بر نور» حسن بن علی علیهما السلام است. «خدا هدایت می کند به نورش، هر که را بخواهد» حضرت قائم، مهدی علیه السلام است. «و خدا برای مردم مثل هایی می زند و خدا به هر چیزی داناست».

۱. بحرانی، تفسیر برهان، ج ۳، ذیل آیه نور.

کلید خداشناسی نام‌های نیکوی پروردگار است، چنان که فرمود:
 ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾^۱؛ برای خدا است نام‌های نیکو، پس
 او را به آنها بخوانید.

اگر با شناخت، خدا را با آن اسم بخوانیم مقصود حاصل است. یکی از اسمای
 ذات اقدس حضرت باری تعالی که حاکی از منتهای غیب الغیوبی و استتار مطلق
 است، اسم مقدس «هو» است. اسم دیگری که حکایت از کمال ظهور، و نمایانگر
 نهایت شمول لطف حضرت حق است، اسم «رب» است و این دو اسم دو نقطه
 مقابل یکدیگرند.

به راستی باید سخت اندیشید و دقت کرد، و تا تعمق و تدبیر اعمال نشود، درک
 بعضی از حقایق نصیب نخواهد شد. لذا فرمود:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۲ آیا به آیات قرآن

نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است.

اسم اعظم الهی «الله» است. که توحید بستگی به این اسم دارد. مثلاً اگر کسی
 بخواند مسلمان شود، باید «لا اله الا الله» بگوید؛ ذکر اسمای دیگر الهی این فایده
 را ندارند، و اگر بگوید، «لا اله الا الرحمن الرحیم» مسلمان نمی‌شود. حالا چه
 سرّی است که در توحید، اسم جلاله «الله» معتبر است و غیر آن اعتباری ندارد.
 برای درک این مهم، می‌بینیم که در سوره اخلاص آمده: «قل هو الله احد» اول
 «هو» آمده است و بعد «الله»؛ چون «هو» اسمی است که استتار آن از «الله» بیشتر
 است، و بعد به همین ترتیب می‌آید تا می‌رسد به اسم «رب» که ظاهراً از بقیّه
 اسمای الهی در قرآن بیشتر ذکر شده است. و حکمتش این است که آن اسم مرحله
 ظهور عنایت حق است، اسم «رب» است. ربّ نسبت به همه جا گفته می‌شود:

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۲. سوره محمد، آیه ۲۴.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ...﴾؛ ای مردم، پروردگارتان را

که شما، و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است؛ عبادت کنید.

سرّ ظهورش هم این است که جهت پرورشی خدا را نشان می‌دهد، و جهت پرورشی خدا جهت مخصوصی نیست، آن وقت اسم «هو» آن قدر در غیب الغیوب است که هیچ چیز آنجا نیست، نه وصفی، و نه اشاره و حدّی. ولی اسم «ربّ» آن قدر آشکار است و ظهور دارد که هرچه هست، تربیت اوست. از این جهت اوسع و اظهر اسما حضرت حق تعالی است. و اسم «هو» اخفی از همه اسما خداوند است.

آیه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ مربوط به ظهور موفور السرور حضرت مهدی علیه السلام است. نور «ربّ» آن حضرت است. و ظهور کامل اسم «ربّ» هنگام ظهور آن حضرت خواهد بود؛ پس آن حضرت هم «نور الربّ» است. و هم «نور او» می‌باشد که عقلاً در آن حیران و سرگردانند. چنان که در تفسیر واژه «هو» گفته شده است:

قَالِهَاءُ تَثْبِيتٌ لِلثَّابِتِ، وَالْوَاءُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ دَرْكِ الْإِبْصَارِ وَلِمَسِّ الْحَوَاسِ، وَانْه تَعَالَى «هُوَ».

«هو» ضمیر مفرد غائب است؛ و از مفهوم مبهمی حکایت می‌کند. و در حقیقت رمز و اشاره‌ای به این واقعیت است که ذات اقدس «هو» در نهایت خفا است و از دسترس افکار محدود انسان‌ها به دور است، هرچند آثار او جهان را پر کرده است.

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام و او از طریق پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که گفت:

رَأَيْتَ الْخَضِرَ علیه السلام فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرِ بَلِيلَةٍ، فَقُلْتُ لَهُ عَلِمَنِي شَيْئاً أَنْصُرَ بِهِ عَلَى الْأَعْدَاءِ؟ قَالَ: قُل، «يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ الْآهُوَ». فَلَمَّا أَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا

علی رسول الله ﷺ فقال ﷺ لی: یا علی، علمت الاسم الاعظم فكان علی لسانی يوم بدر، وان امیر المؤمنین قرء سورة قل هو الله احد فلما فرغ قال: یا هو یا من هو الا من هو، اغفر لی وانصرنی علی القوم الکافرين. وكان يقول يوم صفین وهو یطارد، فقال له عمّار: یا امیر المؤمنین، ما هذه کنایات؟ قال: اسم الله الاعظم و عماد التوحید، الله لا اله الا هو، ثم قرء شهد الله انه لا اله الا هو؛ و اواخر الحشر. ثم نزل فصلی اربع رکعات قبل الزوال؛^۱

یک شب قبل از غزوه بدر، حضرت خضر را در خواب دیدم. به او گفتم چیزی به من بیاموز که بر دشمن پیروز شوم؟ به من گفت: یا علی، بگو «یا هو، یا من هو الا هو». فردا قصه را بر رسول خدا ﷺ گفتم. فرمود: اسم اعظم را به تو آموخته است؛ و این جمله روز بد بر زبانم جاری بود. و آن حضرت سوره اخلاص را قرائت کرد، چون فارغ شد جمله تعلیم شده را خواند و به خداوند عرضه داشت مرا بیامرز و یاریم فرما و پیروزم گردان بر قوم کافر. روز درگیری صفین حضرت همین جمله را می خواند، عمّار یاسر عرض کرد: این کنایات چه هستند؟ حضرت فرمود: اسم اعظم و ستون توحید است. بعد آیه «شهد الله لا اله الا هو» در آیات آخر سوره حشر را قرائت فرمود؛ و پیاده شد و چهار رکعت نماز قبل از زوال به جای آورد.

چه باید کرد تا شایستگی ولیاقت در خود ایجاد کنیم و خداوند متعال ما را به آن حضرت هدایت فرماید و مشمول انوار تابناکش قرار گیریم؟ نخست، معرفت پیدا کردن نسبت آن جناب است و تا انسان معرفت به چیزی یا شخصی پیدا نکند، محبت نسبت به او ایجاد نمی شود؛ و مراتب معرفت است که محبت را اوج می دهد. «اتما یخشی الله من عباده العلماء». معرفت راه انحصاری،

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۳۲.

اجتناب از محارم و ارتکاب مکارم اخلاقی است، تا آنجا که دل از تیره‌گی‌ها و وساوس شیطانیه منزّه گردد، و چون چنین شد و صفحه دل از کدورت‌ها و ظلمات معاصی و ظواهر نفسانی پاک شد، لیاقت تابش نور محبت و معرفت تام امام علیه السلام در آن پیدا می‌شود. و تنها طریق برای وصول به این هدف تهذیب نفس است و بس. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛^۱ که هرکس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، پس مسئله شناخت امام علیه السلام اهمّ مسائل است. و ائمه علیهم السلام به این موضوع سخت تأکید فرموده‌اند:

امام باقر علیه السلام فرمود:

«مَنْ مَاتَ فَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةٍ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ، وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ غَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ»؛^۲

کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، همانند مردم روزگار جاهلیت مرده است. و هر که از دنیا برود و عارف به مقام امامش نباشد، زود یا دیر شدن این امر (یعنی ظهور دولت حقّه آل محمد صلی الله علیه و آله) ضرری به وی نرساند. و کسی که بمیرد و امامش را شناخته باشد، همچون کسی است که همراه قائم علیه السلام زیر خیمه آن حضرت باشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِعْرِفْ إِمَامَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَهُ»؛^۳

امام خود را بشناس، و چون شناختی، تقدیم یا تأخیر این امر، زیانی به تو نرساند.

۱. سوره شمس، آیه ۹.

۲. کلیین، کافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۳. همان.

اصولاً شرط پذیرش اعمال، محبت اهل بیت علیهم السلام است، زیرا اعمال و عباداتی که از رهگذر ائمه علیهم السلام تایید نشده و آنان امر به انجامشان نفرموده‌اند، قطعاً فاقد ارزش می‌باشند، زیرا عدل قرآن و مفسر آیات الهیه این خاندان هستند. و راه منور شدن به انوار الهیه، تزکیه نفس، کوچ کردن از عالم مادیات و چشم‌پوشی از زرق و برق و خودنمایی‌های به ظاهر زیبای این عالم است. شاید گوشه چشمی کنند و توجهی که فراق را به وصال مبدل کند. «اللهم ارنی الطلعة الرشیده و الغرة الحمیده».

ای جان فدای او که پیدا و ناپیداستی بر گرد کویش هر دلی سرگشته و شیدااستی
زراره می‌گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: اگر روزگار غیبت را درک کردی، پیوسته
این دعا را بخوان:

«اللهم عرّفنی نفسک، فانک ان لم تُعرّفنی نفسک لم اعرف نبيک. اللهم
عرّفنی نبيک، فانک ان لم تُعرّفنی نبيک لم اعرف حجتک. اللهم عرّفنی
حجتک، فانک ان لم تُعرّفنی حجتک ضللت عن دینی؛^۱

پروردگارا، خودت را به من بشناسان که اگر خود را به من شناسانی نمی‌توانم
پیامبرت را بشناسم. پروردگارا، پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیامبرت را به
من شناسانی نمی‌توانم حجتت را بشناسم، پروردگارا، حجتت را به من بشناسان
که اگر حجت خود را به من شناسانی، دین خود را گم می‌کنم».

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد:

«هل ولد القائم علیه السلام؟ فقال: لا، ولو أدركته لخدمته ایام حیوتی؛^۲ از امام
صادق علیه السلام سؤال شد آیا قائم علیه السلام متولد شده است؟ فرمود: خیر، و اگر من او را
درک کنم، تمام عمر در خدمتش خواهم بود».

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

۲. همان، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

در انتظار شکست متکبران

وَقَطَعْتَ دَائِرَ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَاجْتَثْتَ أَصُولَ الظَّالِمِينَ، وَنَحْنُ نَقُولُ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛

و نابود کرده باشی ریشه متکبران را، و از بیخ و بن برکنده باشی اساس ستمکاران را؛ و ما در آن حال بگوییم سپاس مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان، است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

حَمِدَ بِنَفْسِهِ بِهَلَاكِ الظُّلْمَةِ. فَقَالَ: «فَقَطَعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛^۱

مفهوم روایت این است که هرکس دوست بدارد که ظالمان باقی باشند، در واقع دوست دارد که خداوند معصیت شود. در حالی که خداوند تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده و فرموده است: «دنباله قوم ستمگر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان، است».

برخی دیگر از آیاتی که طبق روایات اهل بیت علیهم السلام، تأویل به ظهور امام زمان (عج) شده به قرار زیر است:

۱. ﴿أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْكِتَابُ الَّذِي فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِالْغَيْبِ﴾؛^۲ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه

هدایت تقوایندگان است.

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

هرکس اقرار به ظهور امام زمان کند، ایمان به غیب آورده است. همچنین، از

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۴۰.

۲. سوره بقره، آیات ۲ - ۱.

حضرت امام صادق علیه السلام در مورد تفسیر این آیه سؤال شد، وی فرمود: «متقین شیعیان علی علیه السلام و «غیب» حجّت غائب می باشد.

دلیل بر این معنی آیه زیر است:

«.. فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ»؛^۱ بگو: «غیب

فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم.

۲. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»؛^۲ موسی علیه السلام را

همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطه ظلمانی کفر درآورده و به

وادی نورانی ایمان رهبری کند و آنها را به روزهای خداوندی متذکر گرداند که

در آن آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگذاری.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ایام الله» سه روز است: روز قیام قائم آل محمد علیهم السلام، روز

رجعت، و روز قیامت.^۳

۳. «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذُّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ»؛^۴ در زبور حضرت داود علیه السلام بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که

زمین را بندگان صالح ما به ارث می برند.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«هم اصحاب المهدی علیه السلام فی آخر الزمان؛ آنها یاران امام زمان (عج) در آخر

الزمان هستند».

صاحب تفسیر قمی در تفسیر این آیه می گوید: القائم و اصحابه؛ آنها که زمین

را به ارث می برند، مهدی قائم علیه السلام و اصحاب او هستند.

۴. «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

۱. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۳. صدوق، خصال.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

تَعْقُلُونَ»؛^۱ بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند. به راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم، باشد که بیندیشید.

شیخ طوسی در کتاب غیبت به نقل از ابن عباس در تفسیر این آیه می‌گوید: بعد از بیدادگری اهلش، زمین (جهان و جهانیان) با ظهور قائم آل محمد ﷺ اصلاح می‌گردد.

۵. «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»؛^۲ روزی شما و آنچه به شما وعده داده در آسمان است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت به نقل از ابن عباس در تفسیر این آیه می‌فرماید: مقصود قیام قائم آل محمد ﷺ است.

۶. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»؛^۳ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت می‌گوید: این آیه درباره مهدی موعود ﷺ و یاران او نازل شده است.

و مرحوم طبرسی در ذیل این آیه می‌گوید: از اهل بیت پیامبر ﷺ حدیث زیر در تفسیر این آیه نقل شده است:

«أَنَّهَا فِي الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؛ این آیه درباره آل محمد نازل شده است.»

و امام سجّاد ﷺ در تفسیر این آیه فرمود:

«هم والله شيعتنا اهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منا، وهو مهدي هذه الامّة، يملأ الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وهو الذي قال رسول الله ﷺ لو لم يبق من الدنيا الا يوم...»^۴

۱. سوره حدید، آیه ۱۷.

۲. سوره الذارعات، آیه ۲۲.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

۴. تفسیر روح المعانی.

به خدا قسم آنها شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می‌دهد که «مهدی» این امت است، و زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان‌طور که پر از ظلم و جور شده بود، و او همان کسی است که رسول خدا ﷺ فرمود: اگر تنها یک روز از دنیا باقی مانده باشد...».

۷. ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾^۱؛ و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهمیم.

علی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود:

«هم آل محمد یبعث الله مهديهم بعد جهدهم فيعزهم و يذل عدوهم»^۲ این گروه آل محمد هستند، خداوند مهدی آنها (عج) را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود، برمی‌انگیزد و به آنها عزت می‌دهد، و دشمنان‌شان را ذلیل و خوار می‌کند».

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

«والذي بعث محمداً بالحق بشيراً ونذيراً. انّ الابرار منا اهل البيت و شيعتهم بمنزلة موسى و شيعته، و انّ عدونا و اشياعهم بمنزلة فرعون و اشياعه»^۳

سوگند به کسی که محمد ﷺ را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد، نیکان ما اهل بیت و پیروان آنها به منزله موسی و پیروان او هستند و دشمنان ما و پیروان آنها به منزله فرعون و پیروان او می‌باشند».

۸. ﴿...الْيَوْمَ يَسَسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...﴾^۴؛ امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی] در دین شما نومید گردیده‌اند.

۱. سوره قصص، آیه ۵.

۲. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.

۳. همان، ج ۲۴، ص ۱۶۷.

۴. سوره مائده، آیه ۳.

امام باقر علیه السلام فرمود: روز نومیدی کفار، روزی است که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظهور می‌کند، و بنی‌امیه نومید می‌شوند که کافر گشته‌اند.

۹. «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛^۱ بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است».

امام باقر علیه السلام فرمود:

اذا قام القائم ذهبَت دولة الباطل؛ چون قائم (عج) ظهور کند، دولت باطل از میان می‌رود.

۱۰. «... وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً...»؛^۲ و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟

امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر و نعمت باطنی امام غائب است.^۳

۱۱. «... وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً...»؛^۴ با

آنکه هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، امام صادق علیه السلام فرمود: تاویل آیه این است که هنگام ظهور قائم ما، زمینی نیست که در آن «لا اله الا الله و محمد رسول الله» گفته نشود.

۱۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...»؛^۵ ای کسانی که ایمان آوردید، هر کس از شما از دین خود برگردد....

امام صادق علیه السلام فرمود:

صاحب الامر در پناه خدا محفوظ است، اگر همه مردم از بین بروند، خداوند

۱. سوره اسراء، آیه ۸۳.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.

۳. نقل از انوار المضيئه.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۵. سوره مائده، آیه ۵۴.

یاران او را خواهد آورد، و آنها کسانی هستند که خدا درباره‌شان فرموده است:
 ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوْا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾^۱؛ اگر اینان
 به او کفر ورزند، به جای آنها قومی را می‌آوریم که به او کفر نورزند.
 ۱۳. ﴿وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ﴾^۲؛ آن روز مؤمنین با پیروزی حق
 خشنود می‌گردند.

امام صادق علیه السلام فرمود: در موقع قیام قائم علیه السلام، اهل ایمان از پیروی کردن خداوند
 خشنود خواهند شد.

۱۴. ﴿حَمَّ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ
 فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۳؛ سوگند به کتاب روشنگر، [که] ما آن را در شبی
 فرخنده نازل کردیم، [زیرا] که ما هشداردهنده بودیم. در آن [شب] هر [گونه]
 کاری [به نحوی] استوار فیصله می‌یابد.

امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر علیهم السلام، فرمودند:
 خداوند تمام قرآن را در «لیلة القدر» به بیت المعمور و در مدت ۲۳ سال به
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرده است. و حوادث سال از نیک و بد؛ و حق و باطل را
 پیامبر به علی علیه السلام و آن حضرت به همه ائمه تا صاحب الامر علیه السلام آموخته است.
 ۱۵. ﴿...وَ مَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾^۴؛ و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز
 نزدیک باشد.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که منظور وقت ظهور قائم علیه السلام است.
 ۱۶. ﴿وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾^۵؛ سوگند به آسمان آکنده از برج.

۱. سوره انعام، آیه ۸۹.

۲. سوره روم، آیه ۳۰۴.

۳. سوره دخان، آیات ۱-۴.

۴. سوره احزاب، آیه ۶۳.

۵. سوره بروج، آیه ۱.

پیامبر ﷺ فرمود:

منظور از آسمان در این آیه من هستم و برجها امامان و عترت من هستند؛ که اول آنها علی علیه السلام و آخر آنها مهدی علیه السلام است، و آنها دوازده تن می باشند.

۱۷. «قُلْ أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ»؛^۱ قسم به ستارگانی که حرکت کرده و پنهان می شوند.

امام باقر علیه السلام در سؤال ام هانی راجع به این آیه فرمود:

مقصود امامی است که غائب می شود، و آن گاه چون ستاره درخشان آشکار می شود، اگر او را ببینی، دیدگانت روشن گردد.^۲

۱۸. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»؛^۳ بگو:

«به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟»

تأویل آیه این است بگو: اگر امام شما از نظرها غائب گردد؟ کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«ماؤکم» یعنی «ابوابکم» که ائمه هستند؛ ائمه علیهم السلام ابواب و درهای رحمت الهی می باشند. «فمن یأتیکم بماء معین» یعنی کیست که علم امام علیه السلام را برای شما بیاورد و آن درها را به روی شما بگشاید.

پس قرآن در مدت ۲۳ سال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، و خداوند در آن شب هر کار حق و باطلی را و آنچه را در آن سال روی می دهد، تقدیر فرمود، و بدهاء و تجدید نظر در آن راه دارد، و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به امیرالمؤمنین تلقین فرمود و آن حضرت به ائمه طاهرین از اولاد خود رسانید، تا آنکه نوبت به صاحب الامر، مهدی علیه السلام، رسید.

۱. سوره تکویر، آیات ۱۶-۱۵.

۲. شیخ طوسی، غیب.

۳. سوره ملک، آیه ۳۰.

درخواست از خداوند

اللَّهُمَّ انت كَشَّاف الكرب و البلوى؛ اليك استعدى فعندك العدوى و
انت ربّ الاخرة و الدنيا.

خدایا، تویی برطرف کننده گرفتاری و بلا. و به درگاه تو شکایت دارم و
نزد توست پاسخ شکایات؛ و تویی پروردگار دنیا و آخرت.

دعای وواله حضرت مهدی علیه السلام که تا به این لحظه حضرت را طلبیده
و درخواست توجه و عنایت خاص نموده است، ولی به ظاهر چیزی نمی بیند، او
که خود را مشتعل در آتش فراق می بیند و درمی یابد که هرچه از حضرت دوست
تقاضای وصال می کند پاسخی دریافت نمی کند، متوجه می شود که تنها راه وصول
به مقصود، مدد گرفتن از ذات مقدس حضرت باری تعالی است. اوست که می تواند
به گرفتاری های او خاتمه دهد، درماندگی او را دریابد، و پناهگاه او باشد، مگر جز
این است که بنده باید بداند که به غیر او توسل جستن غلط است و جز سر از
نومیدی و شکست در آوردن، نتیجه ای نخواهد داشت. «أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ
عَبْدَهُ...»^۱ خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرت ها است و از مشکلات
بندگان به خوبی آگاهی دارد، و لطف و محبت او در تصور نیاید، چگونه ممکن
است در مقابل طوفان ناملایمات پشتیبانش نباشد!!

هزار دشمنم ار می کند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
نظیر این آیه از نظر دلگرمی دادن، و مأیوس نشدن از عنایات و محبت های

خداوند جلّ و علا، آیاتی است که توبه و بازگشت حضرت یونس علیه السلام را بیان می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ و «ذوالنون» را [یاد کن] آن‌گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم، تا در [دل] تاریکی‌ها ندا در داد که: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستم‌کاران بودم». پس [دعای] او را برآورده کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و مؤمنان را [نیز] چنین نجات می‌دهیم.

در این دو آیه که شرح اجمالی گرفتاری حضرت یونس علیه السلام و نجات او، و استجابت دعایش می‌باشد، سه نکته مهم ذکر شده است، و هرکس به این سه مطلب توجه پیدا کند، نجات و رهایی او از ناملازمات قطعی خواهد بود.

۱. به این حقیقت توجه کردن که هیچ معبود و تکیه‌گاهی جز «الله» نیست (توحید محض).

۲. پاک و بی‌عیب و به دور از هر ظلم و اندیشه نادرست دانستن خداوند.

۳. اقرار و اعتراف به گناه و تقصیر خویش.

شاهد بر این سخن حدیثی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

یکی از نام‌های خدا که هرکس او را با آن بخواند به اجابت می‌رسد و هرگاه با آن چیزی طلب کند به او می‌دهد، دعای یونس علیه السلام است. شخصی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا این دعا مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می‌شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم همه مؤمنان هنگامی که خدا را با آن می‌خوانند. آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده‌ای که فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾. این دلیل بر آن است که هرکس چنین دعایی کند، خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است.

بنابراین، عاشق شوریده و رانده شده، راه را منحصر در توجه به حضرت حق دیده و فریاد برمی آورد: «اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَالْبَلْوَى»؛ خداوند، تو برطرف کننده اندوهها و مصیبتی‌هایی. و از تو یاری می‌طلبم و بس. زیرا تویی رافع مصائب، و تویی پروردگار آخرت و دنیا. مگر راهی غیر از آمدن به در خانه خدا هست؟ قرآن ما را به این اصل و آمدن به این باب هدایت می‌کند: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»؛^۱ معنای تبتل این است که از همه جا و همه کس منقطع شوی و هرچه می‌خواهی از او بخواهی. و فقط خدا را بخوانی. و دست به درگاه او دراز کرده و تضرع و زاری در پیشگاه او کنی.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ، فَلْيَتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ»^۲

هرگاه یکی از شما بخواهد که درخواستی از خدا نکند و حاجتی نخواهد، مگر آنکه خدا به او عطا کند، باید امید خود را از تمام مردم قطع نماید؛ و برای او هیچ امیدی غیر از خدا نباشد. چون خدا این حال را در دل او یافت، در این وقت است که آنچه از خدا تقاضا کند به او داده می‌شود.

جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام در لحظه پرتاب او در آتش، گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ أَيَا حَاجَتِي دَارِي؟» فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا»؛ حاجت دارم، اما به تو احتیاجی ندارم. جبرئیل گفت: پس از خدا بخواه. فرمود: «عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سْؤَالِي»؛ او به حال من آگاه است، پس مرا جای سؤال نیست؛ زیرا، به مرتبه‌ای از انقطاع ماسوی الله واصل و بر فراز این قله از توکل نشسته است. خطاب از جانب حضرت دوست، به

۱. سوره مزمل، آیه ۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۲.

آتش می‌شود: «... يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَيَّ إِبرَاهِيمَ»؛^۱ ای آتش، سرد و سلامت شو بر ابراهیم علیه السلام.

مفسرین فرمودند که اگر کلمه «سلاماً» گفته نمی‌شد، آن قدر آتش بر آن حضرت سرد می‌شد که از سردی جان می‌باخت.

گر همه خلق بخصمی بدر آیند یکی را چه تفاوت کند آن را که تو مولا و نصیری پس محبت و شیدای حضرت محبوب به این نتیجه رسیده که از غیر خدا روی برتافته و فقط از درگاه حضرت قاضی الحاجات امر فرج را مسئلت کند. تا آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شود.^۲

فخر رازی در تفسیرش می‌گوید: در آن وقت که ابراهیم به درون آتش پرتاب شد راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد.

به هر حال، روزی به چاقوی در دست این قهرمان توحید امر می‌شود: «نبر». روزی به آتش می‌گوید: «مسوزان». روزی هم به آب که مایه حیات است فرمان می‌دهد: «فرعون و فرعونیان را غرق کن». آنکه از عالم توحید اطلاعی ندارد و غرق در عالم اسباب است خیال می‌کند که آثار و خواص از خود این موجودات است و از آن مبدأ بزرگی که این خواص را به موجودات عطا فرموده غافل می‌شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به «سبب سازی» و «سبب سوزی» می‌زند.

بندهات را دریاب

فاغث یا غياث المستغِيثين؛ عبيدك المبتلى و أره سيّده يا شديد القوى و ازل عنه به الأسى و الجوى و بردّ غليله يا من على العرش استوى و من اليه الرجعى و المنتهى.

۱. سوره انبياء، آیه ۶۹.

۲. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه.

پس به فریاد رس ای فریادرس یاری خواهان؛ و بنده کوچک گرفتارت را دریاب، و ظاهر نما به او آقایش را ای خدای بسیار قوی و مقتدر. و ما را به ظهورش از غم و اندوه و سوز دل برهان. و سردکن سوز تشنگی را ای کسی که بر عرش مستقر و استواری؛ و به سوی اوست برگشت و نهایت کار.

سرّ اینکه دعا و درخواست به این نام از اسامی پروردگار آغاز می‌شود، این است که خداوند متعال دستور می‌دهد که خالق و آفریدگار را که دارای اسماء حسنی است به آنها بخوانید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛^۱ برای خدا نام‌های نیکی است، پس خدا را به این نام‌ها بخوانید. و هر یک از نام‌های نیک پروردگار اثر مخصوص به خود را دارد.

از طرفی مناسب است که خدا را به نامی که با آن حاجت تناسب دارد، بخوانی. مثلاً برای شفای مریض «یا شافی»، برای وسعت رزق «یا رزاق»، جهت ثروتمند شدن «یا غنی». فرموده‌اند: ذکر «یا شافی» ۳۹۱ مرتبه، و «یا رازق» ۳۰۸ مرتبه، و «یا غنی» ۱۰۶۰ مرتبه خوانده شود. در موقع اضطرار و به بن‌بست رسیدن، خدا را به نام «یا مغیث و یا غیاث»، بخوانید.

در اینجا داعی در فراق امام زمان (عج) در نهایت بیچارگی است، لذا به این امید که فراق مبدّل به وصال شود، از این اسم از اسما حسنی استفاده کرده و خدا را به آن نام می‌خواند: «یا غیاث المستغیثین» ای فریادرس یاری خواهان، آقای ما را به فریاد ما برسان و او را بر ما ظاهر گردان.

در این جملات چهار امر ذکر شده که سبب تسریع در اجابت دعا می‌گردد:

۱. عبیدك المبتلی؛ در این بیان دو نکته هست: اول، اینکه بنده اظهار بندگی می‌کند. دوم، اینکه رأفت و بذل لطف به بنده در شأن خالق و ربّ او است.

۲. کلمه مصغر به کار رفته و تعبیر به «عُبَّید» شده است، تصغیر برای تحقیر است. در اینجا کمال فروتنی و کوچکی و تواضع به کار گرفته شده است، روشن است هرچه بنده خود را کوچک و حقیر شمارد به اجابت نزدیک تر است.

۳. عُبَّید، اضافه به کاف خطاب شده است. یعنی، خالقا، من دست پرورده توام، وجود من رشحه‌ای است از اقیانوس ربوبیت حضرتت. بنده در اینجا چون کودک خردسالی که در دامن پدر نشسته و از محبت‌های پدر بهره‌مند است مجالی می‌یابد، و به شیرین‌زبانی می‌پردازد. تا بیشتر عواطف و مراحم را جلب پدر کند.

تا نگرید طفلک حلوا فروش دیگ بنخشایش کجا آید به جوش

۴. بنده با استفاده از کلمه «المبتلی» می‌خواهد بگوید که من بسته به این امام، من واله و شیدای آن حضرت هستم و این نوع وابستگی در تسریع اجابت تأثیرگذار است.

همچنین، می‌گوید: خدایا! من غلام امام زمان هستم، و به فراق آقا و مولایم گرفتارم، تو را می‌خوانم که مرا از این رنج برهانی و دیده مرا به دیدارش منور فرمایی.

از جهتی چون غیبت آن حضرت طولانی شده و به صورت مشکلی درآمده و عاشق به این مطلب واقف شده که جز عنایت خدا، کسی نمی‌تواند این مشکل را حل کند، از جمله «یا شدید القوی» استفاده می‌کند. ای صاحب توانایی فوق العاده، فراق را به وصال تبدیل فرما. خدایا! اندوه و دردهای درونی بنده‌ات را به واسطه رؤیت آن حضرت زائل فرما، و تشنگی سوزناک فراق ما را به واسطه سیراب شدن از وصالش برطرف ساز. «یا من علی العرش استوی» کنایه از این است که خدایا! تو بر تمام نیروها فرمانفرمایی، مشکل غیبت را حل فرما. و ای کسی که بازگشت همه به سوی تو است، پایان زندگی ما را به دیدار آن حضرت متصل کن.

درود ما را به او برسان

اللَّهُمَّ وَنَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِقُونَ إِلَىٰ وَلِيِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَبِنَبِيِّكَ خَلَقْتَهُ
لَنَا عَصْمَةً وَمَلَاذَأً وَاقْمَتَهُ لَنَا قَوَاماً وَمَعَاذاً وَجَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مَنّاً
أَمَاماً فَبَلِّغْهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلاماً وَزِدْنَا بِذَلِكَ يَا رَبِّ أَكْرَاماً وَاجْعَلْ
مُسْتَقْرَهُ لَنَا مُسْتَقْرَراً وَمَقَاماً وَاتِمِّمْ نِعْمَتَكَ بِتَقْدِيمِكَ آيَاهُ أَمَامَنَا حَتَّىٰ
تُورِدَنَا جَنَّاتِكَ وَمِرَاقَةَ الشَّهَدَاءِ مِنْ خُلُصَائِكَ.

خدایا ما شیفتگان ولی تو که یادآور تو و پیغمبر تو است، هستیم؛ و تو او
را برای عصمت و نگاهداری و پناه دین و ایمان ما آفریده‌ای تا قوام و
پناه خلق باشد، و او را برای افراد مؤمن ما پیشوا قرار دادی؛ پس سلام و
تحیّت ما را به او برسان، و بدین وسیله، ای پروردگار ما، بر کرامت ما
بیفزای. و قرارگاه او را منزل ما قرار ده. و با پیشوایی او نعمت خود را بر ما
تمام فرما؛ تا ما را به بهشت تو و همراهی با شهیدان وارد سازد.

یکی از موجبات استجاب دعا، دعا کردن در جمع مؤمنین است در این باره
روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده است که به نقل بعضی از آنها مبادرت
می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«مَا مِنْ رَهْطٍ أَرْبَعِينَ رَجُلًا اجْتَمَعُوا فَدَعَوْا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْرٍ إِلَّا
اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعِينَ، فَأَرْبَعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ
عَشْرَ مِرَّاتٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُمْ، فَإِنْ لَمْ يَكُونُوا أَرْبَعَةً، فَوَاحِدٌ يَدْعُو اللَّهَ

أَرْبَعِينَ مَرَّةً، فَيَسْتَجِيبُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ لَهُ؛^۱

هیچ چهل نفری برای دعا کردن گرد هم جمع نشوند و به درگاه خداوند عزوجل برای امری دعا نکنند، جز اینکه آنها را اجابت کند. و اگر چهل تن نباشند، و چهار تن باشند و خدا را ده بار بخوانند، خداوند دعای آنها را اجابت می‌کند. و اگر چهار تن هم پیدا نشود، و یکی باشد که چهل بار به درگاه خدا دعا کند، خداوند عزیز جبار درخواست او را اجابت فرماید.

همچنین، فرمود:

«ما اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ قَطُّ عَلَى امْرٍِ وَاحِدٍ فَدَعَاوا اللَّهَ إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنِ اجَابَةِ؛^۲ هیچ چهار نفری جمع نشوند تا برای مطلبی به درگاه خدا دعا کنند، جز اینکه با اجابت از هم جدا شوند».

و در جای دیگر فرمود:

«كَانَ أَبِي إِذَا حَزَنَهُ امْرُؤٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَ الصِّبْيَانَ ثُمَّ دَعَا فَاْمَنُوا؛^۳ شیوه پدرم این بود که چون از امری غمگین می‌شد، زنان و کودکان را جمع می‌کرد، و سپس دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند».

شاید سرّ اجابت این باشد که اولاً، خداوند به اجتماع نظر لطف دارد. و شاید در بین جمع دل شکسته‌ای باشد، و به واسطه آن دل خداوند دعا را اجابت کند.

بندگان اهل ولایت غرق در عشق و محبت ولیّ تو، حجة بن الحسن علیه السلام هستند. محبوب ما بندگان فقیر و ناچیز، دارای خصایص زیر است:

۱. مذکر است، به این معنی که آن حضرت ما بندگان را به یاد خداوند و پیامبرش می‌اندازد، و بین او و پیامبر و امت واسطه و حلقه اتصال است.
۲. به واسطه ولایت و اطاعت آن حضرت، دین و دنیای ما در امان خواهد بود.

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲. همان.

۳. همان.

۳. خداوند او را مأمّن و پناهگاه برای ما قرار داده، تا در امر دین ثابت و قائم باشیم.

۴. آن حضرت را پیشوای مؤمنین قرار داده؛ گرچه او امام برای تمام عالمیان است.

سپس داعی و شیفته حضرت محبوب، چهار درخواست از ذات اقدس الهی می‌کند:

۱. خدایا! سلام و درود ما محرومان از درک محضرش را، به او ابلاغ فرما.
 ۲. خدایا! به این وسیله ما را به آن حضرت نزدیک فرما، تا به سبب این تقرب، اکرام و سرافرازی‌مان فراهم آید.

۳. خدایا، در صورت احراز قرب، نشانی از محبوب به ما بده.
 ۴. خدایا! این نعمت را بر ما مشتاقان، و منتظرین تمام گردان. و متمم این نعمت طبق نصّ قرآن شریف پذیرفتن امامت، و ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام و جانشینان معصوم آن حضرت است؛ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».

خدایا! پایداری بر این عقیده و ثابت ماندن بر آن را به ما ارزانی دار، تا در لحظات آخر حیات واجد این اعتقاد را باشم، زیرا دشمن خطرناکی چون شیطان در کمین است.

به هر حال، چون هر لحظه احتمال تزلزل و انحراف هست، لذا داعی ثبات در دین را از خداوند بزرگ مسئلت می‌کند. و خداوند هم رستگاری و رضایت خود، و استفاده از نعمت‌هایش را مشروط به استقامت در دین تا آخرین لحظه زندگی کرده است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا...»؛ کسانی که گفتند: «پروردگار ما

خدا است»؛ پس ایستادگی کردند....

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا»^۱ دستگیره محکم، دین و ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

سپس از خداوند می‌خواهد که ما را همراه شهدا خالص قرار دهد. مقام شهید و شهادت در اسلام بابتی مخصوص به خود دارد. و رسیدن به این درجه رفیع نیاز به همتی عالی و بال و پری دارد که از پرواز و جای گرفتن بر قله شرف و آزادی، خسته نگردد. لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«انَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَحْبَبَهُ؛ جِهَادٌ بَابِيٌّ مِنْ أَبْوَابِ بَهْشْتِ اسْتِ؛ وَازِ انَّ در فقط شهدا استفاده می‌کنند و خداوند آن را به جانبازان و ایثارگران مخصوص گردانیده است».

چه نعمتی بالاتر از اینکه دعاکننده آرزوی آن را داشته باشد که با شهیدان کوی عشق همسفر و رفیق باشد. «ثوبان» صحابی که از شیفتگان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود، روزی با حال پریشان به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد. حضرت از سبب پریشان حالی او سؤال فرمود. وی گفت: امروز به این مطلب فکر می‌کردم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلماً در جایگاه شما نخواهم بود. بنابراین، من هرگز شما را نخواهم دید و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است، پس در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم ماند، پس چگونه پریشان حال باشم؟ این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا»^۲

کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. سوره نساء، آیات ۷۰-۶۹.

و آنها رفیق‌های خوبی هستند. این موهبتی است از ناحیه خدا و کافی است که او (از حال بندگان و اعمال آنها) آگاه است.

سپس رسول اکرم ﷺ فرمود:

به خدا سوگند ایمان مسلمانی کامل نمی‌شود، مگر اینکه مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگانش بیشتر دوست بدارد. و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

بنابراین، اطاعت از خداوند و پیامبر، فرد را از نعمت‌های چهارگانه زیر بهره‌مند می‌سازد:

۱. همنشینی با پیامبران. ۲. همنشینی با راستگویان در سخن و عمل.
 ۳. همنشینی با شهیدان و کشته شدگان در راه عقیده پاک الهی، یا افراد برجسته‌ای که روز قیامت گواه بر اعمال انسان‌ها هستند. ۴. همنشینی با صالحان و افرادی که با انجام اعمال مثبت خود و افعال مفید خویش به درجه صالحین نائل آمده‌اند.
- همنشینی و معاشرت با خوبان حتی در آخرت هم نقشی مثبت دارد و مؤمنین آرزوی آن را دارند. «ومرافقة الشهداء من خلائك»؛ خدایا! به ما عاشقان امام زمان (عج) نعمت رفاقت و همنشینی با شهیدان را در قیامت عنایت فرما.

درود بر اجداد مهدی (عج)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَرَسُولِكَ
السَّيِّدِ الْكَبِيرِ وَعَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْفَرِ وَجَدِّتِهِ الصَّدِيقَةِ الْكَبِيرِ فَاطِمَةَ
بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ الْبِرَّةِ وَعَلَيْهِ أَفْضَلُ وَ أَكْمَلُ وَ
أَتَمُّ وَادْوَمُ وَ أَكْثَرُ وَ أَفْرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ
خَلْقِكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَوةً لَا غَايَةَ لِعِدْدِهَا وَلَا نِهَايَةَ لِمُدَدِهَا وَلَا نِفَادَ
لَامِدِّهَا.

خدایا! درود فرست بر محمد و آل محمد، و باز هم درود فرست بر محمد جدّ امام

زمان که رسول تو سید و بزرگ‌ترین پیغمبران است، و بر علی جدّ دیگرش که سید سلحشور حمله‌ور در راه جهاد توست، و بر جدّه او صدیقه کبری فاطمه دختر حضرت محمد ﷺ و بر آنان که تو برگزیدی از پدران نیکوکار او، بر همه آنان و بر او بهتر و کامل‌تر و پیوسته و دائمی و بیشتر و وافرترین درود و رحمتی فرست که احدی از برگزیدگان و نیکان خلقت چنین رحمتی کامل عطا کردی و باز رحمت و درود فرست بر او رحمتی که شمارش بی‌حد و گستره‌اش بی‌انتها باشد، و زمانش بی‌پایان باشد.

ابتدای هر حاجتی، باید با صلوات شروع کنی و پس از آن عرض حاجت نمایی. و در پایان سؤال باز هم صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ بفرستی، زیرا خداوند کریم‌تر از آن است که دو طرف خواسته‌ای را بپذیرد، و میانه آن را نپذیرد. چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

من کانت له الى الله عزوجل حاجة فليبدأ بالصلاة على محمد و آل محمد ثم يسأل حاجته ثم يختم بالصلاة على محمد و آل محمد فان الله عزوجل اكرم من ان تقبل الطرفين و يدع الوسط اذ كانت الصلوة على محمد و آل محمد لا تحجب عنه.^۱

و پیامبر ﷺ فرمود:

«ارفعوا اصواتكم بالصلوة على فانها تذهب بالنفاق»^۲ با صدای رسا

صلوات بر من بفرستید، زیرا نفاق را از بین می‌برد».

همچنین، امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا يزال الدعاء محجوباً حتى يُصلّى على محمد و آل محمد»^۳ تا زمانی که

صلوات بر محمد و آل آن حضرت فرستاده نشود، دعا محجوب است».

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

۲. همان، ص ۴۹۲.

۳. همان، ص ۴۹۱.

در این قسمت از دعا که با صلوات شروع می‌شود. در ابتدا درود بر حضرت ختمی مرتبت و بعد به آل او می‌فرستد، و این درود را از خداوند به طور پیاپی تقاضا می‌کند. پس از آن به تفصیل، پیامبر اکرم ﷺ و آل آن حضرت ﷺ را به چهار دسته تقسیم می‌کند: اول، صلوات بر پیامبر ﷺ جدّ امام زمان (عج). دوم، صلوات بر علی ﷺ که مهتر ائمه ﷺ است؛ و حضرت صدیقه طاهره ﷺ. سوم، ده امام ﷺ پدران امام زمان (عج). چهارم، صلوات بر خود امام زمان (عج) که سرپرست فعلی زمان است.

زیادتی هر چیز بر دیگری به یکی از سه طریق زیر است:

۱. زیادتی به «شدّت»، مانند زیادتی نور خورشید نسبت به سایر نورها.
۲. زیادتی به «مدّت» مانند سال که از ماه، و ماه از هفته و هفته از روز، بیشتر است.
۳. زیادتی به «عدّت» یعنی شماره، چون هزار که از صد و صد از ده و ده از یک بیشتر است.

کلمه افضل و اکمل، ظاهراً اشاره به این است که صلوات خدا بر این خانواده در شدّت (معنوی) زیادتر از صلواتی است که خداوند بر انبیا و اصفیا می‌فرستد، یعنی افضلیت آن به شدّت آن نسبت به دیگران است.

و دو کلمه «اتمّ» و «أدوم»، اشاره به این دارد که صلوات خداوند بر این خانواده در مدّت و زمان، زیادتر از صلوات بر هر یک از پیامبران باشد.

و دو کلمه «اکثر» و «أوفر» اشاره به این دارد که صلوات خدا بر ایشان، در عدّه و شماره افزون‌تر از صلوات بر هر یک از بزرگان باشد.

داعی و محبّ، بار دیگر صلوات بر امام زمان (عج) را مکرّر می‌کند و می‌گوید: «وصلّ علیه» که صلوات به سه معنای یاد شده بر آن حضرت غیرمتناهی و از اندازه بیرون باشد، و عبارت: «صلوة لا غاية لعددها» دلالت دارد بر آنکه صلوات

خدا بر آن حضرت در عدد و شماره غیرمتناهی باشد. «و لا نهایة لمددِها»، دلالت بر مدت و زمان غیرمتناهی آن دارد. «و لا نفاذ لِامَدِّها»؛ اشاره به شدت غیرمتناهی می‌باشد.

در نتیجه برای برگردانده نشدن دعا باید اول صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام فرستاد. همان‌طور که در ادعیه صحیفه سجّادیه می‌بینیم، حضرت علی، بن‌الحسین علیه‌السلام، قبل از دعا به ذکر صلوات پرداخته است.

با او اقامه حق فرما

اللّٰهُمَّ وَاقِمِ بِهِ الْحَقَّ وَاذْحِضْ بِهِ الْبَاطِلَ، وَاذِلْ بِهِ اَوْلِيَاءَكَ، وَاذِلْ
بِهِ اَعْدَاءَكَ.

خدایا به وسیلهٔ او حق را به پا دار، و به او باطل را محو کن. و به او دوستان را هدایت فرما و دشمنان را خوار و ذلیل کن.

بعد از آنکه مشتاق دیدار حضرت بقیة الله الاعظم روحی له الفداء، مقدمات را فراهم می‌کند. به درخواست بزرگش لب می‌گشاید و می‌گوید: خدایا! حق را به واسطه امام زمان پایدار فرما، و باطل را به واسطهٔ او محو کن، و دوستان خود را به ریاست آن حضرت به دولت برسان، و دشمنان خود را، به قهر او خوار ساز. این درخواست‌ها نشأت گرفته از روایات است، و برای هر حاجتی روایاتی نقل شده است از جمله:

علا بن محمد می‌گوید که از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم، قائم علیه‌السلام در میان مردم چگونه رفتار می‌کند؟ فرمود:

«بسیرة ما سار به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حتی یظهر الاسلام. قلت: وما كانت سیرة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؟ قال: ابطل ما كانت فی الجاهلیة، واستقبل الناس بالعدل وكذلك القائم علیه‌السلام اذا قام یبطل ما كان فی الهدنة ممّا كان فی

ایدی الناس ویستقبل بهم العدل؛^۱

به روش و سیره پیامبر ﷺ اکرم عمل می‌نماید تا آنکه اسلام را آشکار می‌سازد. عرض کردم: روش پیامبر ﷺ چگونه بود؟ فرمود: پیامبر آثار شرک و کفر جاهلیت را از میان مردم برد و با مردم به عدالت رفتار کرد. قائم ﷺ هم موقعی که قیام می‌کند هر عمل نامشروع و بدعتی را که در زمان صلح و سازش با بیگانگان اسلام در میان مسلمین مرسوم گشته بود از میان می‌برد، و مردم را به عدالت‌گستری رهبری می‌نماید.

امام باقر ﷺ در تفسیر، «وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً»؛^۲ فرمود: اِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ ذَهَبَ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ؛ آن‌گاه که حضرت قائم (عج) قیام کند، حکومت باطل از بین می‌رود.

محمد بن مسلم می‌گوید که از امام باقر ﷺ پرسیدم:

مَا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تَعَالَى فِي الْاِنْفَالِ: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ»؟ قَالَ ﷺ: لَمْ يَجِءْ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ، فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُهَا يَقْتُلُ الْمُشْرِكُونَ حَتَّى يُوَحِّدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَحَتَّى لَا يَكُونَ شَرِكٌ وَذَلِكَ فِي قِيَامِ قَائِمِنَا.^۳

تأویل این سخن پروردگار متعال چیست که در سوره انفال می‌فرماید: «و بهجتکید با آنها تا فسادی نماند و تمام دین، برای خدا باشد؟ حضرت فرمود: هنوز تأویل این آیه نیامده است. پس زمانی که تأویل این آیه فرا رسد، با کافران پیکار شود و مشرکان کشته شوند تا به توحید و خدای یگانه ایمان آورند و شرکی باقی نماند. و این به هنگام ظهور «قائم» ما اهل بیت است.

۱. شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲. منتخب الاثر، ص ۴۷۱.

۳. همان، ص ۲۹۰.

پیوند ما را با او مستحکم فرما

وَ صَلِّ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَصَلَةً تُوَدِّي أَلِي مِرَافِقَةِ سَلْفِهِ. وَ جَعَلْنَا
مَمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْرَتِهِمْ وَ يَمْكُثُ فِي ظِلِّهِمْ.

خدایا، بین ما و او پیوندی برقرار نما که به رفاقت با پیشینیانش منتهی گردد. و ما را از کسانی قرار ده که چنگ به دامان آنها زده‌اند، و در سایه آن بزرگواران زیست می‌کنند.

در این قسمت از دعا، از خداوند طلب می‌کنیم که بین ما و امام زمان (عج) اتصالی فراهم فرما. شاید مراد اتصال ظاهری باشد. امیدواریم خداوند این سعادت و توفیق را عطا فرماید که خدمت آن حضرت برسیم، چنان که وارستگان و عارفان به حق و مقام آن محبوب یگانه، به فیض زیارتش نائل آمده‌اند، و شرح تشریفشان را بزرگان در کتب و رسائل خود ثبت نموده‌اند. از جمله مرحوم محدث کبیر حاج میرزا حسین طبرسی نوری در کتاب «النجم الثاقب» به تفصیل به آن پرداخته است.

«مرحوم علامه سید هاشم حسینی بحرانی» سرگذشت پنجاه و پنج نفر از اشخاصی که موفق به درک محضر سراپا برکت آن حضرت شده‌اند، را در رساله‌ای به نام «تبصرة الولي في من رأى القائم المهدي (عجل الله فرجه)» در آخر کتاب مشهورش «غاية المرام و حجة الخصام» نقل فرموده است. اشخاص صالح و مهذب که به مقام لیاقت درک محضرش نائل آمده‌اند، کم نبوده و نیستند. در گذشته امثال سید بحر العلوم، علامه حلی، شیخ انصاری و محقق اردبیلی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین، و امروز هم افرادی لایق و مهذب، هستند که این توفیق را دارند، منتهی هر که را اسرار حق آموختند، مهر کردند و دهانش دوختند. آنها برآنند که کسی از رازشان باخبر نشود. از میان موارد متعدد گزارش شده، تنها به نقل یکی از آنها اکتفا می‌کنم.

عالم بزرگوار و جلیل القدر مرحوم سید علی اکبر موسوی خوینی طاب ثراه پدر معظم مرجع عالی قدر جهان تشیع، زعیم حوزه علمیّه نجف اشرف، مرحوم حضرت آیت العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خوینی، می گوید:

«زمانی از نجف اشرف برای انجام کاری به حله سیفیّه سفر کردم، در هنگام عبور از بازار آن شهر، قبه ای چون مسجد، نظرم را جلب کرد. نزدیک رفتم. دیدم بر سر درب آن، زیارت مختصری از حضرت امام زمان (عج) است و بالای آن نوشته شده بود: «هذا مقام صاحب الزمان»؛ مردم آن سامان به زیارت می آمدند و با تضرّع و زاری متوسّل می شدند. من از اهالی «حله» عتّ نام گذاری این مکان را «به مقام صاحب الامر علیه السلام» پرسیدم. همه به اتفاق گفتند: این مکان، خانه یکی از اهل علم به نام «شیخ علی» بوده که زاهدی بزرگ و پارسایی بنام و باتقوایی منحصر به فرد بوده است. و همواره در انتظار ظهور حجة بن الحسن علیه السلام به سر می برده است. و غالباً حضرت را مخاطب قرار می داده، که با بودن این همه مخلص و جان نثار که عدد آنها از شماره بیرون است، چرا ظهور نمی فرمایی تا اهل ستم بساط خود را جمع کنند؛ و چرا سفره احسان عدل و داد را نمی گسترانی؟ روزی که سر به بیابان نهاده و جملات پر از عتاب همیشگی را با آن حضرت زمزمه می کرد، دید شخصی در هیئت عربی بیابانی، نزد او است، و به او می گوید: جناب شیخ این همه عتاب و خطاب چرا؟ عرض کرد: سختم با امام زمان (عج) است که با وجود این همه مخلص و فداکار، که در این زمان دارد، و فقط در این «حله» هزار نفر هستند، چرا ظهور نمی کند؟ آقا فرمودند: ای شیخ، صاحب الزمان من هستم. این گونه که تو می اندیشی، نیست. اگر سیصد و سیزده نفر بودند، ظاهر می شدم، در شهر «حله» که می گویی هزار نفر هست جز تو و فلان مرد قصاب کسی دیگر نیست. اگر می خواهی واقع برایت مکشوف گردد، برو و از مخلصینی که می شناسی در شب جمعه به منزلت دعوت به عمل آر، و مجلس را در صحن و محوطه منزل تشکیل بده و آن مرد قصاب را هم دعوت کن، و دو بزغاله را بالای بام خانه ات ببند، آن گاه منتظر ورود من باشد تا واقع را به تو بنمایانم. سپس، حضرت غائب شد. شیخ از این پیش آمد و تشرف سخت مسرور گشت، به

«حله» برگشت و نزد قصاب رفت، و قضیه را با او در میان گذاشت. و به کمک یکدیگر، چهل نفر از دوستان امام زمان (عج) را که همگی از برگزیدگان و منتظرین حقیقی امام علیه السلام بودند، دعوت کرد تا به منزل او بیایند و تشرّف حاصل نمایند. شب جمعه موعود فرا رسید. مرد قصاب با آن چهل نفر انتخاب شده از آن همه مدّعی اخلاص و انتظار فرج، به خانه شیخ علی حلّای آمدند. همه با وضو، رو به قبله مشغول ذکر و دعا و صلوات بودند. شیخ علی هم طبق دستور، قبلاً دو بزغاله را روی پشت بام بسته بود، و خودش در صحن حیاط در حضور میهمانان به انتظار تشرّف بود. پاسی از شب گذشت، به ناگاه همه دیدند نوری با عظمت که همه جا را احاطه کرده بود، به طرف منزل شیخ آمد و بر بالای بام قرار گرفت و فرود آمد. پس از دقایقی صدایی از پشت بام برآمد و مرد قصاب را فرا خواند، و مرد قصاب امتثال امر کرد، و مشرف به محضر امام علیه السلام شد. و حضرت به او فرمود: یکی از این دو بزغاله را نزدیک ناودان ببر و ذبح کن، به طوری که تمام خونس در ناودان سرازیر گردد و در صحن خانه بریزد، مرد قصاب امتثال امر کرد. وقتی خونها در حیاط جاری شد و آن چهل نفر دیدند، ظنّ قوی پیدا کردند که حضرت مهدی علیه السلام، مرد قصاب را گردن زده و این خون او است. و بنابراین، آن حضرت یک یک آنها را صدا خواهد زد، و ملاقات امام زمان (عج) به قیمت جانشان تمام خواهد شد. لذا منزل شیخ علی حلّای را ترک کرده و گریختند. حضرت رو به شیخ علی نموده و فرمود: اکنون به میان حیاط برو و به آنان بگو بالای بام بیایند تا مرا ببینند. شیخ علی از بام پایین آمد، وقتی وارد حیاط شد حتی یک نفر از آن چهل نفر را که از صداها منتظر فرج انتخاب کرده بود، ندید، فوراً خدمت امام برگشت و جریان فرار آنها را معروض داشت. امام علیه السلام فرمود: ای شیخ، دیگر این همه عتاب و خطاب نکن، این شهر حله بود که می گفتمی بیش از هزار نفر از مخلصان و منتظران فرج در آن قرار دارند، پس چرا فقط تو و مرد قصاب باقی ماندید. بقیّه جاها را هم همین طور حساب کن. این مطلب را فرمود و از نظر ناپدید شد. پس از این ماجرا، شیخ علی، آن محلّ را مرمت کرد و به «مقام صاحب الزّمان» موسوم گشت. و از آن تاریخ تا حال، این مقام شریف

مطاف مردم و زیارتگاه خاص و عام گشته است.^۱

این ماجرا، حاوی مطالبی است؛ از جمله، اینکه باید صداقت در فعل و قول و اخلاص در عمل داشت، «نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست راه و رسم قلندری داند». در دوران غیبت از منتظرین آزمایش‌های فراوانی به عمل می‌آید، تا چه کسی پیروز و سربلند از امتحان بیرون آید؟

و شاید هم مراد درک زمان ظهور آن حضرت باشد. این مضمون در ادعیه و زیارات وارده زیاد آمده است. در دعای عهد نیز می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ ارْنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ؛ خدایا! آن قامت رشید و

پیشانی نورانی را به من بنمایان».

همچنین، احتمال دارد مقصود درک معنوی آن حضرت باشد. یعنی، خدا توفیق ثبات در ولایت او را عنایت فرماید؛ به نوعی که متصل شود به ولایت پدران او. و جمله «يَمَكْتُ فِي ظِلِّهِمْ»؛ اشاره به آن است که در ولایت ایشان ثابت بمانیم، و به ولایت ایشان بمیریم و محشور شویم و انقطاعی در آن راه نیابد.

شایان ذکر است که، «غیبت» امام علیه السلام یعنی «ناشناس» بودن. بنابراین، ممکن است آن حضرت را با همان جسم ببینیم، ولی شخصیت و عنوان واقعی او بر ما پنهان باشد. در برخی از روایات به این امر اشاره شده است؛ از جمله:

«سدير صيرفي» از امام صادق علیه السلام روایت مفصلی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه امام زمان (عج)، به حضرت یوسف علیه السلام شباهت دارد، و در آخر روایت آمده است: «وان يكون صاحبكم المظلوم المجحود حقه صاحب هذا الامر، يتردد بينهم ويمشي في اسواقهم ويطأ فرشهم ولا يعرفونه، حتى يأذن الله له، ان يعرفهم نفسه، كما اذن ليوسف حتى قال له اخوته؛ انك لانت يوسف؟ قال: انا يوسف»^۲

۱. به نقل از کتاب «پیام امام زمان» نوشته آقای سید جمال الدین حجاری به نقل از جلد دوم «عقبی الحسان»، مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.

صاحب مظلوم شما که حقش غضب شده، صاحب این امر، میان شما رفت و آمد می‌کند، و در بازارهای شما راه می‌رود، و بر فرش‌های شما قدم می‌گذارد، اما او را نمی‌شناسد. تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را معرفی کند، چنان که به یوسف علیه السلام اجازه داد، هنگامی که برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ فرمود: آری، من یوسف هستم».

و امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمود: «وَلَوْ خَلَّتْ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا؛ وَلَكِنْ الْحِجَّةُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُتَكَبِّرُونَ. ثُمَّ تَلَا: يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۱

اگر لحظه‌ای زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنانش را در خود فرو می‌برد، اما حجت خدا، مردم را می‌شناسد، و آنها او را نمی‌شناسند، چنان که یوسف علیه السلام، مردم را می‌شناخت، اما آنان وجودش را انکار می‌کردند و او را نمی‌شناختند. آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: وای بر مردم که هیچ پیامبری برای راهنمایی آنها نیاید! جز آنکه او را به باد استهزاء گیرند».

محصل سخن این است که امام علیه السلام در قالب بشری و اندام انسانی، چون دیگر انسان‌ها، روی همین زمین و در بین همین مردم زندگی می‌کند و در مشکلات و سختی‌ها شیعیانشان را مدد می‌کنند، اما مردم آن حضرت را نمی‌شناسند.

ما را در پیرویش یاری فرما

وَأَعِنَّا عَلَى تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَالْاجْتِهَادِ فِي طَاعَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعْصِيَتِهِ وَامْنِ عَلَيْنَا بِرِصَاةِ وَهْبٍ لَنَا رَأْفَتِهِ وَرَحْمَتِهِ وَدُعَائِهِ وَخَيْرِهِ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَفَوْزاً عِنْدَكَ.

و ما را در دادن حقوق او و کوشش در پیروی از او و دوری از نافرمانی او کمک کن. و بر ما با خوشنودی او منت گذار. و به ما مهر و رحمت و دعا و خیر او را ببخش، تا بدین وسیله به رحمت و اسعه تو و کامیابی نزد تو، نائل شویم.

در این جملات از درگاه خداوند مسئلت می‌کنیم که خدایا! ما را در ادا کردن حقوق امام زمان (عج) یاری فرما. حقوق امام علیه السلام، همان حقوق الهی یعنی، احکام الهی است. با توجه به روایات موارد زیر را می‌توان از حقوق امام زمان (عج) دانست:

۱. عمل کردن به دستورات الهی، و فاصله گرفتن از معاصی؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«فوالله ما شيعتنا الا من اتق الله و اطاعه؛ به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که از گناه فاصله گیرد و خدا را اطاعت کند».

۲. دوست داشتن دوستان او و دشمن داشتن دشمنان او؛ چنان که امام باقر علیه السلام می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«طوبی لمن ادرك قائم اهل بیتی (عج) و هو یاتم به فی غیبه قبل قیامه، و هو یتولی اولیائه و یعادى اعدائه ذاك من رفقایى و ذوی مودتی و اکرم امتی علیّ یوم القیمة؛^۱

کسی که در روزگار غیبت قائم اهل بیت من (عج) زندگی کند و دوستان آن حضرت را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد، در روز قیامت از رفقای من، دوستان من و گرامی‌ترین افراد امت من است».

۳. دادن خمس که توسط نواب عام آن حضرت صرف اموری از قبیل اداره کردن و صیانت از حوزه‌های علمیّه، رسیدگی به نیازهای جامعه و رفع نیازهای فقرا می‌گردد.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۹.

۴. مهموم و مغموم بودن برای غیبت آن حضرت.
۵. همواره انتظار فرج و ظهور آن بزرگوار را داشتن.
۶. دعا کردن به آن حضرت، با دعاهای وارده‌ای که در کتب مربوطه ثبت شده است. از جمله دعای عهد، دعای ندبه، دعای نیمه شعبان و....
۷. صدقه دادن برای آن حضرت.
۸. حجّ به جای آوردن به نیابت از آن ولی الله المطلق.
۹. در وقت شنیدن نام آن حضرت، مخصوصاً نام قائم علیه السلام، احتراماً از جابر برخاستن و ایستادن.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در یکی از مجالس خراسان حضور داشت. و کلمه «قائم» ذکر شد، امام علیه السلام ایستاد و دست مبارکش را بر سر نهاد و گفت: **اللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ**^۱.

و از امام صادق علیه السلام، سؤال شد: علت چیست که در هنگام ذکر نام «قائم» (عج) باید قیام کرد؟ امام علیه السلام در جواب فرمود:

صاحب الامر غیبتی بسیار طولانی دارد. و از کثرت لطف و محبتی که به دوستانش دارد، هرکس وی را به لقب «قائم» یاد کند که اشاره می‌کند به دولت او و اظهار تأثر کند از غربت او؛ آن جناب هم نظر لطفی به او خواهد نمود. و چون او در این حال مورد توجه امام علیه السلام قرار می‌گیرد، سزاوار است که از باب احترام به پا خیزد، و تعجیل فرجش را از خدا بخواهد.^۲

ما را به برکت او قبول فرما

و اجعل صَلَوَاتِنَا به مقبولة، و ذُنُوبَنَا به مغفورة. و دُعَائِنَا به مستجاباً
و اجعل ارزاقنا به مبسوطة و همومنا به مكفیة و حوائجنا به

۱. الزام الناصب، ص ۸۱.

۲. همان.

مقضية و اقبل الينا بوجهك الكريم و اقبل تقربنا اليك و انظر الينا
 نظرة رحيمة نستكمل بها الكرامة عندك ثم لا تصرفها عنا بجودك.
 به واسطه او نماز ما را قبول و گناهان ما را آمرزیده و دعای ما را
 مستجاب ساز. و روزی ما را به وسیله او وافر نما، و غم و اندوه ما را به
 وسیله او کفایت کن؛ و نیازهای ما را به او برآورده فرما. و رو آور به
 سوی ما به آبروی کرمت. و تقرب و توسل ما را به درگاهت بپذیر. و به ما
 نظر رحمتی فرما که با آن کرامت ما نزد تو به کمال برسد و سپس به کرمت
 آن را از ما بگیر.

منتظر امام زمان (عج)، امام زمانش را واسطه قرار داده و از خدا می خواهد که
 به وسیله آن حضرت نماز او را قبول فرماید. فلسفه نماز تقرب به حق و اصلاح
 فرد و جامعه، و هدف از نماز یاد خدا است، و قرآن از آن به «ذکر الله» یاد می کند.
 ذاکر باید در هنگام عمل، چه حلال و چه حرام، به یاد خدا بیفتد. این تعبیر از
 امام صادق علیه السلام است که فرمود: «ذکر الله عند ما احل و حرم»^۱.
 مولا امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای مفصلاً درباره نماز و زکات، سخن گفته؛ و
 از جمله درباره فواید و برکات نماز فرمود:

تعاهدوا امر الصلوة، وحافظوا عليها، واستكثروا فيها، وتقربوا بها،
 فأنها كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً. الا تسمعون الى جواب اهل النار
 حين سئلوا؟ ما سلككم في سقر؟ قالوا: لم نك من المصلمين. وانها
 لتحت الذنوب حت الورق، وتطلقها اطلاق الربق، وشبهها رسول
 الله صلى الله عليه وآله بالحمة تكون على باب الرجل، فهو يغتسل منها في اليوم و
 اللية خمس مرات، فما عسى ان يبقى عليه من الدرّن. وقد عرف حقها

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲.

رجال من المؤمنین الذین لا تشغلهم زینة متاع ولا قرّة عین من ولدٍ ولا مال، يقول الله سبحانه: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾. وكان رسول الله صلى الله عليه وآله نَصِباً بالصلوة بعد التبشير له بالجنة لقول الله سبحانه: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ وكان يأمرُ بها أهلهً ويصبر عليها نفسه؛^۱

امر نماز را مراعات کنید، و آن را محافظت نمایید، و بسیار به جار آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید، زیرا نماز همان طور که قرآن کریم فرموده: ﴿كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَاباً مَوْقُوتاً﴾؛^۲ بر مؤمنین فرض و واجب است.

آیا گوش (دل) به پاسخ اهل جهنم نمی‌دهید، آن‌گاه که از آنها می‌پرستند: ما سَلَکَکُمْ فِي سَقَرٍ؟ چه چیز شما را جهنمی کرد؟ می‌گویند: از نمازگذاران نبودیم. نماز گناهان را می‌ریزد، مانند ریختن برگ از درخت، و آنها را رها می‌کند، مانند رها کردن بندها. رسول خدا ﷺ نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرموده که بر درِ خانه مردی باشد و در شبانه روز پنج نوبت از آن، خود را شست و شو دهد، معلوم است بر چنین کسی چرکی باقی نخواهد ماند. حق نماز را مؤمنینی شناخته‌اند که معامله و داد و ستد (دنیا) و چشم‌روشنی‌هایی مانند فرزند و دارایی، آنان را از (نماز) باز نمی‌دارد. خداوند سبحان در قرآن می‌فرماید: مردانی هستند که بازرگانی و خرید و فروش آنان را از یاد خدا و به جا آوردن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد.^۳ رسول خدا ﷺ با اینکه بهشت به او مژده داده شده بود، برای نماز و به جا آوردن آن خود را به رنج می‌افکند، به جهت فرمان خداوند که فرمود: «اهل خود را به خواندن نماز امر کن و خود بر انجام آن شکیبا باش».^۴

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۳۱۶.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۳.

۳. سوره نور، آیه ۳۷.

۴. سوره طه، آیه ۱۳۱.

وقتی رسول خدا نماز را تشبیه به چشمه آب گرم فرمودند، از اصحاب پرسیدند: در این صورت آیا چیزی از آلودگی باقی می‌ماند؟ در پاسخ عرض کردند: نه. سپس فرمود: نماز همانند آب جاری است هر زمان که انسان نماز می‌خواند؛ گناهایی که در میان دو نماز انجام داده از میان می‌رود.^۱

یکی دیگر از فوائد نماز، تقویت روح است؛ و نهال ایمانی که مسلمان با قبول اسلام در دل کاشته، با عمل به احکام روئیده شده، تقویت می‌شود. و تا آنجا روح ایمان نیرو می‌گیرد که در مقابل فحشا و منکرات چون سدّی نیرومند و نفوذناپذیر می‌شود، «...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»^۲؛ و اگر نماز، نمازگزار را از گناه باز ندارد، نماز نیست. لذا رسول خدا ﷺ فرمود:

«من لم تنهه صلوته عن الفحشاء والمنكر لم يزد من الله إلا بعداً»^۳

کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد، هیچ بهره‌ای از نماز جز دوری از خدا بدست نیاورده است.»

یکی دیگر از منافع نماز، بیدار ساختن است، یعنی از غفلت به آگاهی توجه پیدا کردن و هدف از خلقت را دریافتن. امور دنیوی غفلت می‌آفریند، ولی نماز در هر شبانه روز پنج بار، بانک بیداریاش می‌دهد.

وقتی نمازگزار در هر رکعت دو بار پیشانی را بر خاک می‌نهد و به عنوان سجده، می‌گوید خدایا! من ذره‌ای ناچیز و بی‌مقدارم، روح کبر و غرور درهم شکسته می‌شود.

علی رضی الله عنه فرمود:

«فرض الله الايمان تطهيراً من الشرك، والصلوة تنزيهاً عن الكبر»^۴.

۱. وسائل الشیعه، ج ۳.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. مستدرک، ج ۴، ص ۱۱۴.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، ص ۵۱۲.

خداوند ایمان را برای پاکی از شرک، و نماز را برای دوری از کبر، واجب شمرده است.»

نماز، سبب پرورش فضایل اخلاقی و عامل تکامل است. در خواندن سُور و اذکار و انجام رکوع و سجود، نمازگزار بی واسطه به ملکوتیان می پیوندد و با آنها به راز و نیاز با خالق می پردازد، لذا علی علیه السلام فرمود:

«الصلوة قربان كل تقى؛^۱ نماز سبب تقرب به پرهیزگاری است.»

علی علیه السلام در آخرین لحظات زندگیش که به اهم وصیت‌ها لب گشوده است، از جمله سفارش می فرماید:

«والله الله فى الصلوة فانها عمود دينكم؛^۲ خدا را، خدا را دربارہ نماز، چراکه

نماز ستون دین شما است.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اول ما يحاسب به العبد الصلوة، فان قبِلت قبل سائر عمله و ان رُدَّت

عليه رُدَّ عليه سائر عمله؛^۴ نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب

می شود نماز است، اگر پذیرفته شد، سایر اعمال پذیرفته می شود و اگر پذیرفته

نشد و مردود گشت، سایر اعمال نیز مردود خواهند شد.»^۵

هریک از وضو و غسل، انتخاب محل نماز و انتخاب لباس خود تأثیر مستقلى

در اصلاح مصلی، و دوری او از تصرف در اموال دیگران دارد، و مانع فحشا و

منکر می گردد. در نتیجه، جامعه‌ای سراپا امن و امان به وجود می آید و کسی به

کسی تعدی و تجاوز نخواهد داشت. و از هر گناهی مصون است، زیرا دروغ،

غیبت، تهمت، شرب خمر، لهو و لعب، غنا و ساز و آواز در یک نمازگذار واقعی

۱. همان، ص ۴۹۴.

۲. همان، ص ۴۲۱.

۳. نهج البلاغه، ج ۵، وصیت نامه ۴۷.

۴. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۵. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، وصایای امام صادق علیه السلام.

جمع نمی‌شود. و چه مقامی بالاتر از اینکه خداوند ما را به برکت امام زمان مان از نمازگذاران محسوب فرماید؟

وقتی ابو ثمامه صیداوی از امام حسین علیه السلام تقاضا کرد که وقت نماز شده و می‌خواهیم با حضرتت نماز جماعت بخوانیم، حضرت فرمود: خداوند تو را از نمازگذاران محسوب فرماید که متذکر نماز شدی. و شب عاشورا را مهلت گرفت تا بیشتر به راز و نیاز و نماز پردازد.

نماز همّ و غم و اندوه را زائل می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی با مشکلی روبه‌رو می‌شد که باعث همّ و غم او می‌گردید، از نماز و روزه مدد می‌گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه با غمی از غم‌های دنیا روبه‌رو شدید، وضو بگیرید، مسجد بروید و نماز بخوانید و در حال نماز دعا کنید. زیرا خداوند دستور داده است:

«... وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ از صبر و نماز استعانت بجویید».

شیخ صدوق رحمه الله از ابو بصیر نقل می‌کند که بعد از شهادت امام صادق علیه السلام، برای عرض تعزیت خدمت امّ حمیده امّ ولد آن حضرت مشرف شدم. آن مخدره گریست و من به سبب گریه او گریستم. سپس فرمود: ای ابا محمد، در وقت موت آن حضرت حضور داشتی، امر عجیبی را مشاهده می‌کردی. آن حضرت دیدگان خود را گشود و فرمود: به هرکس که بین من و او قرابتی است، بگویند در اینجا حاضر شود، و چون همه آمدند، امام نگاهی به سوی همه کرد و فرمود:

«انّ شفاعتنا لا تنال مستحقّاً بالصّلوة؛^۱ همانا، شفاعت ما به کسی که نماز را سبک شمرد و اهتمام به آن نداشته باشد، نخواهد رسید».

یعنی کسی که اوقات را رعایت نکند، با طمأنینه نماز نخواند، و به لباس و مکان نمازگزار توجه نداشته باشد. در این عبارات سه دعا عنوان شده است: ۱. قبولی نماز. ۲. آمرزش گناهان. ۳. استجابت دعاها. این سه درخواست چون جنبه معنوی دارند، مقدّم بر حوائج دیگر قرار داده شده‌اند.

۱. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۶.

ای خدای بزرگ، گناه ما این است که نتوانستیم خود را لایق درک حضور امام زمان(عج) نماییم و سبب غیبت آن حضرت گشته‌ایم. مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد در بحث امامت علت غیبت امام زمان(عج) را چنین بیان می‌فرماید:

«وجوده لطفٌ و تصرفه لطفٌ آخر، و عدمه منّا؛ وجود او لطف خداوند است، و تصرفات او لطفی دیگر، و غیبت او ناشی از رفتار ما است.»

اعمال ما و فراهم نکردن زمینه برای ظهور آن حضرت، علت غیبت است، پس عدم درک محضر آن حضرت از ناحیه خود ماست. خدایا! این گناه را بر ما ببخش.

دعاکننده پس از این تقاضاها سه حاجت دیگر، مسئلت می‌کند:

۱. طلب رزق که قوام زندگی بستگی به آن دارد. و رزق هم منحصر به امور مادی، و دنیوی نیست، بلکه اعم از مادی و معنوی است. مفیدتر و لازم‌تر از همه روزی‌ها ایمان کامل و هدایت و ایصال الی المطلوب از رهگذر اعتقاد کامل به امامت و ولایت اهل البیت علیهم‌السلام، کسب علم و دانش و معارف الهیه و اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات قرآن و رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام است. و پس از آن بی‌نیازی مادی از خلق و با آبرو، و وقار زندگی کردن.

۲. داعی، درخواست می‌کند که خداوند هم و غم او را اعم از هموم دنیوی و غموم معنوی برطرف فرماید، یعنی غم تسلط اشرار بر مسلمین، اشاعه فحشا و منکرات توسط دشمنان دین، رواج گناهان و معاصی را از او بردارد. ولی نباید فراموش کرد که منتظرین فرج اول باید به امر به معروف و نهی از منکر اقدام کنند.

۳. برآورده شدن همه حوائج. و معلوم است که حاجت‌های مؤمن از امام قائم علیه‌السلام، همه مشروع و معقول‌اند.

شایان ذکر است که از میان این فرازاها از همه مهم‌تر قبولی نماز است. وقتی نماز قبول شد، شرط استجابت برای بقیه حوائج فراهم شده است؛ و ان‌شاء الله

تعالی تمامی حاجت‌ها برآورده خواهند گشت. و در واقع این سه حاجت یعنی، طلب رزق، دفع هم و غم و برآورده شدن حاجات، با زیارت حضرت مهدی علیه السلام محقق می‌گردد. زیرا، هنگامی غموم و هموم برطرف می‌شوند که درک زمان ظهور موفور السوروش شود. آری، بزرگ‌ترین و اولین و آخرین حاجت، دیدار جمال دل‌آرای یوسف حضرت فاطمه علیها السلام اطهر است.

ما را از حوض جدش سیراب فرما

وَاسْقِنَا مِنْ حَوْضِ جَدِّهِ ۶ بِكَأْسِهِ وَبِيَدِهِ رِيًّا رَوِيًّا هَنِيئًا سَائِغًا لَا ظَمًا
بعده یا ارحم الراحمین.

و ما را از حوض جدش که رحمت خدا بر او و خاندانش باشد، از جام او و به دست او سیراب نما، سیراب شدنی گوارا و با مزه که پس از آن تشنگی نباشد، ای مهربان‌ترین مهربانان.

ابن عباس می‌گوید:

«لَمَّا نَزَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: مَا هُوَ الْكَوْثَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ عليه السلام: نَهْرٌ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهِ. قَالَ عَلِيُّ: إِنَّ هَذَا النَّهْرَ شَرِيفٌ فَأَنْعَتُهُ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا عَلِيُّ. الْكَوْثَرُ نَهْرٌ يَجْرِي تَحْتَ عَرْشِ اللَّهِ تَعَالَى، مَاءُهُ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَالْيَنِّ مِنَ الزَّيْتِ حِصَاؤُهُ الزَّرْبَجَدُ وَالْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ، حَشِيشُهُ الزَّعْفَرَانُ، تُرَابُهُ الْمِسْكُ الْأَذْفَرُ، قَوَاعِدُهُ تَحْتَ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. ثُمَّ ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَيَّ جَنْبِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ هَذَا النَّهْرَ لِي وَلَكَ وَلِمَجْتَبَيْكَ مِنْ بَعْدِي.^۱

چون سوره مبارکه ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ به رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد؛

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۸.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: کوثر، چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کوثر نهری است که خداوند متعال مرا به آن گرامی داشته است. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: این نهر شریف را برای ما توصیف فرما؟ پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، کوثر، نهری است که از زیر عرش پروردگار جاری می‌شود، از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است. ریگ‌های این نهر از زبرجد و یاقوت و مرجان و علف آن از زعفران و خاک آن معطر به مشک است. و پایه‌ها و اساس آن تحت عرش خداوند متعال است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به پهلوی علی علیه السلام زد و فرمود: ای علی علیه السلام، این نهر برای من و بعد از من، برای تو و دوستان تو است».

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«انا مع رسول الله و معی عترتی علی الحوض، فمن ارادنا فلیأخذ بقولنا و لیعمل بعملنا فان لكل اهل نجیباً و لنا شفاعة و لاهل مودتنا شفاعة، فتنافسوا فی لقائنا علی الحوض فاننا نذود عنه اعدائنا و نسقی منه احبائنا و اولیائنا. من شرب منه شربة لم یظمأ بعدها ابداً... و هو الكوثر؛^۱

من و رسول خدا و عترتم با هم کنار حوض کوثر هستیم. و کسی که می‌خواهد با ما باشد، باید گفتار ما را بپذیرد و مطابق عمل ما عمل کند. هر قومی نجیبی دارد، و ما هم نجیبی داریم. ما شفاعت می‌کنیم، و دوستان ما هم شفاعت می‌کنند. بکوشید تا ما را در کنار حوض کوثر، ملاقات کنید، محققاً ما دشمنانمان را از آن منع و دوستانمان را از آن حوض می‌نوشانیم، آنکه از این حوض بنوشد، هیچ‌گاه بعد از آن تشنه نخواهد شد... و این حوض «کوثر» است».

و در روایت دیگری فرمود: «أنیته عددُ نجومِ السماء؛ ظرف‌های آن به تعداد ستارگان آسمان است».

جمله آخر دعا به نام شریف «یا ارحم الراحمین»، ختم می‌گردد، تا به برکت این نام شریف دعا مستجاب گردد.

سید بن طاووس از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

هرگاه آن حضرت حاجتی داشت، هفت مرتبه در حال سجده «یا ارحم الراحمین» می‌گفت؛ سپس حاجت خود را از خدا طلب می‌کرد. و فرمود: هرکس هفت مرتبه خدا را به این نام بخواند؛ حاجتی نخواهد داشت، جز اینکه خدای تعالی می‌فرماید: منم ارحم الراحمین، حاجت خود را بخواه.

و امام سجّاد علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که مردی می‌گوید: «یا ارحم الراحمین». حضرت دست به شانه او زد و فرمود: خدای ارحم الراحمین تو را مشمول لطف خود قرار داد، هر حاجتی داری از او بخواه.

آفریدگار عالم افاضه رحمت را به تمام خلق لازم دانسته است. برخی از آیات و روایات در این باره به شرح زیر است:

«... كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...»^۱؛ رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.

«... كَتَبَ رِيكُم عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...»؛ پروردگار شما رحمت را بر خود لازم کرده است.

«... فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ...»^۲؛ پس به مردم بگو که پروردگار شما دارای رحمت گسترده است.

«... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...»^۳؛ رحمت من همه چیز را دربر می‌گیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بود که عربی مسلمان چنین دعا می‌کرد:

۱. سوره انعام، آیه ۱۲.

۲. همان، آیه ۱۴۷.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

«اللَّهُمَّ ارحمني ومحمداً ولا ترحم معنا احداً؛ خدایا! من ومحمد ﷺ را مشمول رحمت قرار ده؛ وکس دیگر را در این رحمت وارد مکن».

پیامبر اکرم ﷺ نماز را تمام کرد و به او فرمود: «لقد تحجرت واسعاً؛ امر وسیعی (رحمت خدا) را محدود ساختی».

وجود مقدس خاتم الانبیا محمد مصطفی ﷺ، رحمت و محبت برای عالمیان قرار داده شده است؛ «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛^۱ ما تو را جز رحمت برای جهان‌ها (و جهانی‌ها) نفرستادیم.

پیامبر خاتم ﷺ به واسطه نشر آیین الهی اسلام سبب نجات همه مردم است. اگر جمعی از آن بهره بردند و دستهای استفاده نکردند، مربوط به خود آنها است. و تأثیری در عمومیت و عام بودن رحمت ندارد. مکتب اسلام چون بیمارستان مجهزی است که برای معالجه و درمان همه بیماری‌ها، با پزشکان حاذق، آمادگی خود را اعلام نموده است. و این نعمت برای همه یکسان است. اگر بیماری لج کند و از این فیض بهره نبرد تأثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت. به عبارت دیگر، رحمت بودن وجود پیامبر اکرم ﷺ برای همه جهانیان، جنبه مقتضی دارد، و یقیناً فعلیت آن بستگی به قابلیت قابل دارد.

علی رضی الله عنه در ضمن خطبه‌ای که اوصاف پیامبر عظیم الشان ﷺ را بیان می‌کند، می‌فرماید: «طیبٌ دواؤُا بطبّه...».^۲ او پزشکی است که با داروهایش خود به سراغ بیماران می‌رود؛ آن هم پیایی و خستگی ناپذیر.

تعبیر به «عالمین» مفهوم وسیعی دارد. خود عالم به معنی جهان است، و وقتی یا ونون، به آن اضافه شود، و جمع بسته گردد، شاید معنایش این باشد که برای هر نوع و جنسی اعم از جاندار و بی‌جان، کرات و افلاک، عالم ملک و ملکوت؛ و بالاخره تمام عالم وجود رحمت است. لذا وقتی این آیه نازل شد رسول خدا ﷺ

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۳۹.

از جبرئیل پرسید:

«هل اصابك من هذا الرَّحمةِ شَيْئٌ؟ آیا از این رحمت چیزی به تو رسید است؟»

جبرئیل عرض کرد:

«نعم، إِنِّي كُنْتُ اخشَى عاقبةَ الامر، فأمنتُ بك لَمَّا اثنى اللهُ عليَّ بقوله عند ذی العرشِ مکین.

من از خاتمه و پایان کار خود بیمناک بودم، اما به خاطر آیه‌ای که در قرآن برای تو نازل شد از وضع خود مطمئن شدم، آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرد: ذی قوّةٍ عند ذی العرشِ مکین؛^۱ جبرئیل نزد خالق عرش، بلند مقام و بلند مرتبه است.»

آری، ایمان به این پیامبر و پیروی از قرآن و قانون آن حضرت می‌تواند، جنگ‌ها، نزاع‌ها، کشمکش‌ها، تبعیض‌ها، ظلم و فساد و ناامنی، یأس و نومیدی، و بالاخره همه دردها را درمان کند.

ای خدایی که شور کتاب هدایت و فلاح را با آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز فرموده‌ای؛ ای خدایی که پیامبرت را «رحمة للعالمین» خوانده‌ای؛ مهربان خدایی که امامان معصوم را هم رحمت قرار داده‌ای و هم مأمور، تا بندگان را به رحمت و اسعه پیبوندی؛ رؤف آفریدگاری که یأس و نومیدی از رحمت را کفر خوانده‌ای، تو را قسم به همه پیامبرانت و بالاخص سرور آنها خاتم النبیین و رحمة للعالمین، و به حق همه صالحین و کملین درگاهت، و به خون شهیدان راهت، تو را قسم به خدمات ارزنده و والای علما و مراجع و مبلغین و ارسته راهت، تو را سوگند به جان جهان، معشوق همه دل‌دادگان، امید همه امیدواران، شفابخش همه دل‌آزردگان، حضرت حجة بن الحسن ارواحنا له الفداء، ما را مشمول رحمت و اسعهات گردان و توفیق و سعادت زیارت جمال دل‌آرای آن حضرت را روزی ما فرما، امین یا رب العالمین و یا ارحم الراحمین.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغة (سید رضی).

صحیفه سجادیه، المستشاریة الثقافیة، دمشق.

۱. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، ۱۲۵۵ - ۱۳۴۸، الذریعة الى تصانیف الشیعة، نجف، [بی نا]، ۲۶ جلد، [بی تا].
۲. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، - ۱۱۲۵، شرح محقق بارع جمال الدین محمد بن خونساری بر غررالحکم و دررالکلم / تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، با مقدمه و تصحیح و تعلیق جلال الدین حسینی ارموی (محدث) [تهران]، دانشگاه تهران، ۷ج. عنوان عطف: شرح غرر و درر آمدی، چاپ سوم، ۱۳۶۰ش.
۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، ۱۲۱۷ - ۱۳۷۰ق، روح المعانی فی تفسیرالقرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۳۰ جلد، چاپ چهارم، ۱۴۰۵ق.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغة، [بیروت]، دار احیاء التراث، چاپ دوم، ۲۰ جلد در ده مجلد، ۱۳۴۶.
۵. ابن اثیر، علی بن محمد، ۵۵۵ - ۶۳۰، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۶. _____، الکامل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۷. _____، نهاییه، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش.

۸. ابن بابویه، محمد بن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ق، الفقیه، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
۹. _____، امالی، بیروت، اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
۱۰. _____، توحید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
۱۱. _____، خصال، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۲. _____، علل الشرایع، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۱۳. _____، عیون اخبارالرضا(ع)، تهران، منشورات جهان، بی تا.
۱۴. _____، کمال الدین، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۱۵. _____، معانی الاخبار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۱ق.
۱۶. ابن جوزی، یوسف بن قزاوعلی، ۵۸۱ - ۶۵۴، تذکرة خواص بذكر حصائص الائمة، تهران، مكتبة نینوی الحدیثه، بی تا.
۱۷. ابن حیون، نعمان بن محمد، ۳۶۳ق، دعائم الاسلام، مصر، دارالمعارف، چاپ سوم، ۱۳۸۹ق.
۱۸. ابن سعد، طبقات الكبرى، بیروت، دار صادر، ۹ جلد، بی تا.
۱۹. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰ - ۴۲۸ق، النجاة، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۳۱ق.
۲۰. _____، شفا، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۲۶ق.
۲۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۴۸۸ - ۵۸۸ق، مناقب آل ابی طالب، قم، المطبعة العلمیه، بی تا.
۲۲. ابن طاووس، علی ابن موسی، ۵۸۹ - ۶۶۴، اللهوف علی قتلى الطفوف، تهران، دارالاسوة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۲۳. ابن طاووس، علی ابن موسی، ۵۸۹-۶۶۴، اقبال الاعمال، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۳ جلد، ۱۴۱۴ ق.
۲۴. _____، الطرائف، قم، مطبعة الخيام، چاپ اول، ۱۴۰۰ ق.
۲۵. _____، الیقین، قم، مؤسسه دارالکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۲۶. ابن طباطبا علوی اصفهانی، ابراهیم بن ناصر، ۴۷۹، مهاجران آل ابوطالب، مترجم محمد رضا عطایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۲۷. ابن عبدربه، احمد بن محمد، ۲۴۶-۳۲۸، عقد الفرید، بیروت، دارالاندلس، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۲۸. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، ۷۵۶-۸۴۱ ق، عده الداعی و نجاح الساعی، تهران، مکتبه وجدانی، [بی تا].
۲۹. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، ۲۱۳-۲۷۶، الامامة والسیاسة، تهران، ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.
۳۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۶۳۰-۷۱۱ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۰ ق.
۳۱. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، ۲۱۳-، السیره النبویه، قم، مکتبه المصطفی، چاپ اول، ۱۳۵۵ ق.
۳۲. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶، تفسیر ابوالفتوح رازی، تهران، علمی، بی تا.
۳۳. ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۶۴-۲۴۱، المسند، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۳۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق.
۳۵. استرآبادی، علی، ۹۴۰، تأویل الایات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۳۶. الکسیس کارل، نیایش، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۵۸ ش.

۳۷. امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹، الغدير، بيروت، دارالكتاب العربي، چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.
۳۸. _____، شهداء الفضيله، قم، دارالصادقين، ۱۳۷۹ش.
۳۹. بحرانی، هاشم بن سلیمان، - ۱۱۰۷ق، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۳۴ق.
۴۰. _____، غاية المرام فی مقتل اصحاب الكساء الخمسه الكرام، بيروت، مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۲ق.
۴۱. بلاذری، احمد بن يحيى، - ۲۷۹، انساب الاشراف، بيروت، دارالمعارف، چاپ سوم، بی تا.
۴۲. بلاغی، صدرالدین، ۱۲۹۰ - ، عدالت و قضا در اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.
۴۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۶۸۵ق، تفسیر بیضاوی، بيروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۴۴. ترمذی، محمد بن عیسی، ۲۰۹ - ۲۷۹، الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، ۵جلد، ۱۳۵۷ق - ۱۳۸۱ق.
۴۵. جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۰۲ - ۱۳۷۷، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۴۶. حجازی، جمال الدین، ۱۳۳۲، ستاره پنهان: داستان‌ها و نکته‌های...، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی امام عصر (عج)، ۱۳۷۷ش.
۴۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴، امل الآمل، قم، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲ش.
۴۸. _____، وسائل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعه، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۴۹. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، قرن ۵ق، شواهد التنزیل، تهران، مؤسسه الطبع والنشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۵۰. حسین، طه، علی و فرزندانش، مترجم جعفر شهیدی، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۶۳ش.

۵۱. حسینی روحانی، احمد، سرالسعادة، تهران، مؤسسه البعثه، ۱۴۰۴ق.

۵۲. حلبی، سیره، بیروت، المكتبة الاسلاميه، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.

۵۳. حویزی، عبدعلی بن جمع، ۱۱۱۲ق، تفسیر نورالثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ق.

۵۴. خزاز رازی، علی بن محمد، قرن ۴، کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، تهران، دار احیاء تراث اهل البيت، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۵۵. دوانی، علی، ۱۳۰۸ - ۱۳۸۵، مفاخر الاسلام، تهران، بی تا.

۵۶. دهخدا، علی اکبر، ۱۲۵۸ - ۱۳۳۴، لغت نامه، [بی تا]، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱ش.

۵۷. دیلمی، حسن بن محمد، قرن ۸، ارشاد القلوب، بیروت، اعلمی، چاپ چهارم، ۱۳۹۸ق.

۵۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، قرن ۴، مفردات، دمشق، دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۵۹. رضا، محمد رشید، ۱۸۶۵ - ۱۸۳۵، تفسیر المنار، قاهره، بی تا.

۶۰. سبحانی تبریزی، جعفر ۱۳۰۸ - ، آیین وهابیت، ویرایش دوم، تهران، مشعر، ۱۳۸۵ش.

۶۱. رسالت جهانی پیامبران. برهان رسالت، قم،

مکتب اسلام، ۱۳۷۴ش.

۶۲. سپهر، محمد تقی بن محمد علی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ق، ناسخ التواریخ، تهران، اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش.

۶۳. سلیم بن قیس هلالی، ۲ قبل از هجرت، ۷۶ق، اسرار آل محمد (ص)، بی جا، هاتف، ۱۳۸۵ش.

۶۴. سمهودی، علی بن عبدالله، ۸۴۳-۹۱۱، وفاء الوفاء، قاهر، بی تا.

۶۵. سیوطی، جلال الدین، در المنثور، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۶۶. شرف الدین، عبدالحسین، ۱۸۷۳-۱۹۵۸، المراجعات، بی جا، سلمان آزاده، ۱۳۸۵ش..

۶۷. شوشتری، نورالله بن شریف الدین، ۹۵۶-۱۰۱۹، احقاق الحق و ازهاق الباطل، با تعلیقات شهاب الدین مرعشی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۶۸. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ملل و نحل، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، تهران، بی تا، بی تا.

۶۹. شهیدی، جعفر، ۱۲۹۷-۱۳۸۶، قیام امام حسین (ع)، تهران، دفتر نشر اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۵ش.

۷۰. صافی، لطف اله، ۱۲۹۷-، منتخب الاثر، تهران، مکتبه الصدر، بی تا.

۷۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹-۱۰۵۰، المبدأ والمعاد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱ش.

۷۲. _____، مفاتیح الغیب، تهران، مؤسسه

مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.

۷۳. صفار، محمد بن حسین، ۲۹۰-، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل

محمد ﷺ، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ق.

۷۴. ضامن بن شدم، قرن ۱۱، وقعة الجمل، مترجم حسن شانه چی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۱ش.

۷۵. طباطبایی، محمد حسین، ۱۲۸۱-۱۳۶۰، تفسیر المیزان، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۹۴ق.

۷۶. طبرسی، احمد بن علی، قرن ۶، اعلام الوری، بیروت، دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۳۹۹ق.

۷۷. _____، الاحتجاج، تهران، دارالاسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۷۸. _____، مجمع البیان، بیروت، دارالمعرفة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

۷۹. طبری، دلائل الامه، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

۸۰. طبری، محمد بن جریر، ۲۲۴ - ۳۱۰ق، تاریخ طبری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.

۸۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۹۷۹ - ۱۰۸۵، مجمع البحرین، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۵ق.

۸۲. طوسی، محمد بن حسن، ۳۸۵ - ۴۶۰، الامالی، مؤسسة البعثة، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

۸۳. _____، غیبت، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۸۴. عبده، محمد، ۱۸۴۹ - ۱۹۰۵، شرح نهج البلاغه، مصر، عامر، ۱۹۹۹م.

۸۵. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۶۴۸ - ۷۲۶، تذکرة الفقهاء، قم، موسسه آل البيت، ۲ جلد.

۸۶. عیاشی، محمد بن مسعود، ۳۲۰ق، تفسیر عیاشی، تهران، المكتبة العلمیه، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.

۸۷. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ۵۰۸، روضة الواعظین، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

۸۸. فخر رازی، محمد بن عمر، ۵۴۴ - ۶۰۶ق، تفسیر کبیر، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

۸۹. فیض الاسلام اصفهانی، علینقی، ۱۲۸۳ - ۱۳۶۴، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، فقیه، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ش.

۹۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۰۰۶ - ۱۰۹۱ق، تفسیر صافی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ سوم، ۱۳۷۹ش.
۹۱. قطب راوندی، سعید بن هبة الله، - ۵۷۳، الخرائج والجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، چاپ اول، ۳ جلد، ۱۴۰۹ق.
۹۲. قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹، الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، قم، دارالذخائر، ۱۳۷۰ش.
۹۳. _____، تنمة المنتهى، بی جا، مؤسسه الجین، ۱۳۸۴ش.
۹۴. _____، سفینه البحار، تهران، دارالاسوة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۹۵. _____، مفاتیح الجنان، تهران، اسوه، چاپ هفتم، ۱۳۸۴ش.
۹۶. _____، منتهی الامال، قم، نوبت اسلام، ۱۳۸۶ش.
۹۷. _____، نفس المهوم، ترجمه ابوالحسن شعرانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۹۸. قمی، علی ابن ابراهیم، قرن ۳، تفسیر القمی، مطبعة النجف الاشرف، بی تا.
۹۹. قندوزی، سلیمان ابن ابراهیم، ۱۲۲۰ - ۱۳۹۴ق، ینابیع المودة لذوالقربی، تحقیق علی جمال اشرف حسینی، تهران، دارالاسوة، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۱۰۰. کراجکی، محمد بن علی، - ۴۴۹ق، کنزالفوائد، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق، ۲ جلد.
۱۰۱. کلینی، محمد بن یعقوب، - ۳۲۹، کافی، تهران، دارالکتب السلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۹ق.
۱۰۲. کندی، رسائل الکندی الفلسفیه، مصر، بی تا، بی تا.
۱۰۳. کوفی، فرات ابن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۰۴. لویون، گوستاو، ۱۸۴۱ - ۱۹۳۱، تاریخ تمدن اسلام و غرب، تهران، کتابچی، ۱۳۸۶ش.

۱۰۵. متقی، علی بن حسام‌الدین، ۸۸۸ - ۹۷۵، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، بیروت، مکتبة التراث الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۷ق، ۱۰ جلد.
۱۰۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۰۷. مسعودی، علی بن حسین، ۳۴۵ق، مروج الذهب، مصر، مکتبة السعادة، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ق.
۱۰۸. مسلم بن حجاج، ۲۰۶ - ۲۶۱، صحیح مسلم، قاهره، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۰۹. مطهری، مرتضی، ۱۲۹۹ - ۱۳۵۸، خدمات متقابل اسلام و ایران (مجموعه آثار، ج ۱۴)، تهران، قم: صدرا، ۱۳۶۸ش.
۱۱۰. سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، چاپ سی و چهارم، ۱۳۸۵ش.
۱۱۱. معطوف، لوئیس، ۱۸۶۷ - ۱۹۴۶، المنجد فی اللغة، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۳ق.
۱۱۲. معلم، جواد، ۱۳۴۹ - ، برکات حضرت ولی عصر (عج)، خلاصه العبقری الحسان، تألیف علی اکبر نهاوندی، مشهد، منتظران ظهور، چاپ سوم، ۱۳۷۹ش.
۱۱۳. مغنیه، محمد جواد، ۱۹۰۴ - ۱۹۷۹، الشیعة والتشیع، ترجمه علی اکبر کسمائی، تهران، بی نا، بی تا.
۱۱۴. مفید، محمد بن محمد، ۳۳۶ - ۴۱۳ق، ارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، آل البيت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۱۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ش.
۱۱۶. نباطی عاملی، علی بن محمد، ۷۹۱ - ۸۷۷، الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، حقه و علق محمد الباقر البهودی، تهران، مرتضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۱۱۷. نراقی، مهدی بن ابی ذر، ۱۱۲۸ - ۱۲۰۹، جامع السعادات، قم، اسماعیلیان، بی تا.

۱۱۸. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط الوسائل، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۱۹. نوری، یحیی، فلسفه انقلاب امام حسین (ع)، تهران، نوید نور، ۱۳۸۴ ش.
۱۲۰. واقدی، محمد بن عمر، ۱۳۰ - ۲۰۷، مغازی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۱۲۱. ورام، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و تنزیه النوادر، بیروت، دارالتعارف و دار صعب، بی تا.
۱۲۲. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، ۵۷۴ - ۶۲۶، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۳۹ ق.